START

REEL 12

National Preservation Program for Biomedical Literature:

Preservation of Persian and Arabic Medical Manuscripts

Funded in part by the
National Library of Medicine
and the
University of California at Los Angeles

(Contract Number N01-LM-9-3534)

October 1989 - September 1990

The material on this microfilm
is of varying quality. Portions
of the material may illegible due to:

Aged paper
Foxed, stained, or insect
damaged paper
Water damaged paper
Glossy paper
Illegible script or faded ink

Red and purple within the
manuscripts may appear paler.

AIIM

Association for Information and Image Management

1100 Wayne Avenue, Suite 1100
Silver Spring, Maryland 20910

301/587-8202

MS303-1980

Centimeter

1 2 3 4 5 6 7 8 9 10 11 12 13 14 15 mm

1 2 3 4 5

Inches

MANUFACTURED TO AIIM STANDARDS
BY APPLIED IMAGE, INC.

Persian Medical Manuscript Collection

(Shelved as Ms Collection 60)

History and Special Collections Division
Louise M. Darling Biomedical Library
University of California, Los Angeles
Los Angeles, CA 90024-1798
U.S.A.

Persian medical manuscripts. -- ca. 1100-ca. 1900.
150 v. ; 15 x 8-38 x 24 cm.
Entire collection microfilmed as part of a National Library of Medicine preservation project: the preservation master negative is at NLM; the printing master negative is at the University of California's Southern Regional Library Facility; a positive copy is housed in the UCLA Biomedical Library's History Division.
Formerly a part of: Near Eastern manuscript collection, Dept. of Special Collections, University Library, University of Califonia, Los Angeles, and assigned accession no. 1117. Transferred to the History Division of the UCLA Biomedical Library in

CLU-M ejf 891113 CLUHme SEE NEXT CRD

Persian medical manuscripts. ... ca. 1100-ca. 1900. (Card 2)
March, 1986.
Finding aids: Annotated and indexed list available in library: Richter-Bernburg, Lutz, Persian medical manuscripts at the University of California, Los Angeles : a descriptive catalogue (Malibu : Undena Publications, 1978)
1. Medicine, Arabic. 2. Manuscripts, Medical. I. University of California, Los Angeles. Louise M. Darling Biomedical Library. History and Special Collections Division. II. Series: Near Eastern manuscript collection ; no. 1117.

CLU-M ejf 891113 CLUHme

Persian Medical Manuscript Collection

Ms. 12

(Richter-Bernburg No. 32)

Author: Manṣūr b. Moḥammad b. Aḥmad b. Yūsof b. Faqīh Elyās

Title: Kefāyä-ye Mojāhedīyä

109 fols., 266 x 170 mm

Loose material filmed at end of manuscript

A.17

زماد جهت ضعف باره و قوا
یا خارش و سوزش با در فرسایش
دفعه زایل میکند و از مخترعات
حقیر مجرب است

شنجرف [illegible]
[illegible] ۱۰ ۲ ۱

با شیر تازه ضماد نماید

زماد جهت بد بوی زیر بغل و کنج ران [illegible]

[illegible]

۱ جهت درد دندان حب کنه بسعد
مغل ازرق انقوزه [illegible]

[illegible] حب کنه جهت [illegible]
بدن [illegible] عاره

[illegible]

از کرکسی بزرکی جثه د سفید مایل بزرکی د با خط سیاه د چشمش سیاه زرد د مسکن او جبال د بیابانها و مغارات

خائف میباشد د در دویم کرم د در اول خشک د لحم او بهترین اجزای اوست د کفته اند که اکر هفت عدد او را

بطریق خاصی صاحب جزام د ماء البول زحمت بخورد د به کردد از تاثیر ادویه دیکر معکوس باید بود د طریق

آنست که بعد از تنقیه یک عدد بسفیه او را فام تناول نماید د ناشی ساخت اصلاً هیز بخورد د بعد از

انتیمون

نبسک دراز بعینه کابجره

قرطم بعینه کابجره

د خماد بازده تخم مرفی د زعفران در نسکس درد اسحان

سورنجان و خهرون نیم درهم او را شیر تازه

د فا نهار تا سه روز بخورند باه است

قدر شربت اثنی یک د درهم

هفته انجمه کرسنه میباشد اکر بسیر قرار میباشد در سیم کرم و خشک

لبسان

زعفران

در سیم کرم

لسان العصافیر

در اول خشک

سورنجان

در سیم کرم در دیم خشک

سباد انه

در اول سیم کرم خشک

عاقر قرحا

فلفل

در سیم کرم خشک

دار فلفل

در سیم کرم

تخم تره تیزک

در سیم کرم و خشک

تخم بهاز

در آخر دویم کرم و خشک

نوره شیر بجزه

در سیم کرم خشک

کوبوله در سیم کرم و خشک

دار فلفل در سیم کرم و خشک

قوی تر از سفید و کرم تر

بهمن سرخ

بهمن سفید

در سیم کرم و خشک

عود

در آخر دویم کرم

تخم زردک

در سیم کرم و تر

قنبیط

در سیم کرم و خشک

فنت بکسر اول و تشدید بدون و فتح ان معرب از کنب فارسی است و برک او را بنک و از اسرار و حشیش کویند

و بنت ساق او را کنب و تخم او را شاهدانه و شکوفه و غبار زغب او را چرس متعهد برکشی مرکب الفوی

و در سیوم سرد و خشک و با حرارت لیطله قاطع باه و مجفف منی و شربت مقوی فعل و در تسهیل مقسدان

قدر شربت از نیم درهم تا دو درهم و زیاده از آن جایز نیست اکر خواهند روغن بکشند بکنند علق خشک

لسان العصافیر بفارسی زبان کنجشک نامند درخت او قسمی از درخت دراز و غیره است برکش شبیه

بادام و ثمرش عریض و طول مایه و در جوف هریک دانه از تخم تره دراز شبیه زبان کنجشک و سرخ

او سفید مایل بزردی با تندی و تلخی و قوتش تا ده سال باقی است و در آخر دویم کرم و خشک و مسکن ریاح

پهلو و کمر و رحم و تهیگاه و مغص و مدر بول و مفتت حصات و بار طوبت فضلیه و بقایات محرک باه و جهة

ضیق النفس و شربه مرمن و تقویه اعضای تناسلیه و فرزجه او با زعفران و عسل بعد از طهر جهة

اعانت حمل از مجربات و مصدع محرورین و مصلحش کشنیز و شربتش تا سه درهم و بدلش جوزبوا بوزن او

بنصف او بهمن سرخ است و نیز بعضی کرده کان دلو در سرخ و بوزن او بوکش منقی زخمها و التیام

دهنده زخمها د ضماد پوست او با سرکه جهة کرفتکی عضا مفید است

شوره یعنی لقره کرشیز بجزد طعم او شور و با تلخی و شیر بخر دن او را غب

در دویم کرم و خشک و آب او بقدر یک وقیه تا نیم رطل و با آب موبز

و شکر سرخ مسهل زرد و مدر بول و حیض و مفتح سده و جهة ضعف

معده و درد کمر نافع و تازه او مدر شیر و محرک و مقوی باه است

داهل تجربه ذکر کرده اند برکه کف خردل آب و عنده مفاتح الغیب لا یعلمها الا هو بلعب کند

ببین خانه نود و بعد از آن عدد بار با ببین کفته و بد بنویسد تا صد مرتبه پس آن خردل در خانه

که دفینه کمان داشته باشند افشانده یک شبانه روز در خانه را ببندند روز دیگر خردل را در جای کرد

باشد جمع نمایند

بوره ارمنی | نمک تناکی | روغن خرفه | نب یمانی

از جهت کرفته آب قلع ... زرد

نمک نمک شبوری

زنجبیل

بوره زرد

دار شیشعان

نیم درهم ... سنه نقد

... عذر ...

شیخ ... آب ... عش

کبریا ۲ نشادر ۲ دار لتو ۲ سم تکلید ۲ فرار ۲

کتاب کفایه مجاهدیه

نسخه دوازده بجهت کیمیا

راجه

عمل قمری از کتاب درویش هندی نوشته شد

سخت ۱ | دم مرغ | گوگرد ۲ | نشادر ۲ | سرکه کهنه

این چهار دوا را بعد سحق بلیغ کرده با سرکه و بعد در قرع کنند و با ابیق تقطیر کنند مقطر آن زهر اقطر کنند

۱۶ شمسی کرا از اعمال اکبرشاهی گویند

زاج زرد | بیم ... معشک

... تصعید کنند بعد ...

... بعد ...

... ابیق ... قمر از شمس ... و ... قسم کرده

کند ... این ۱۶ ... شد و اکسیر ... گند

طریق ... سحق بلیغ کرده ... دهند و خشک کنند و هر ... جز و مذاب یک جزء ... بر هم زنند ...

طریق ... بیاورند ... در میان آب ... و آب ... فی نهایة و بعد بیاورند سم ... در میان زرق کلیل کرده و از آب شقار این قدر ... سم دهند تا سم و آب یکسان شود بعد بیاورند دار لتو را با توره نقید کنند بعد بیاورند ... را ... کرده پنج مثقال از ... یک مثقال دار لتو ... کرده و ... مثقال سم آب کنند و با توره ... کنند نقره خواهد شد

سیماب | سم | توره
... مثقال | ... مثقال | ... مثقال

سیماب عقاب سیم فرار ... نشادر
... جمله سیماب ...

هذا کتاب کفایه منصوری

بسم الله الرحمن الرحیم وبه نستعین

شکر و سپاس مر خالقی راکه در خلقت انسان ذات بی حکمت بی پایانست و حمد بیحد و ثنای بی قیاس
مر پادشاهی را که ... انسان و در خواب ایشان بیرون از حد و بیاسست ... بکمال قدرت او طبایع
اصول و صورت ارکان ... و جمع ... و امهال امزجه ابدانست تا در ریکه از کال آفات
قوی و ارواح را در اعضا ... صور ... اسباب ... و مقدور داشته و از فضل
بمنتهای خود بتدبیر حفظ ... ارشاد فرموده ... و صورکم فاحسن صورکم
بر قامت زیبای انسان انداخت و بساط ... جهت نزول ایشان مرتب ساخت
ذلکم الله ربکم فتبارک الله رب العالمین ... صلوات و صلوات ... اکه منهاج
او اسباب قانون نجات و اشارات او ذخیره امراض کلیاتست ... اکمل ... و چون ... ضروری
زبده عفو و مواسات و چون ... طبیعی جامع ... شفاعت ... سید کونین و خواجه
قاب قوسین مقصود لولاک لما خلقت الافلاک ... و ما ارسلناک ... مکرم مجتبی
محمد مصطفی علیه من الصلوات افضلها و من التحیات اکملها و بر آل و اصحاب و اتباع او باد که هر وان
جاده یقین و راه نمایان شارع دین اند رضوان الله علیهم اجمعین اما بعد بر نظر اصحاب
بصیرت و بصر ارباب عبرت پوشیده نماند که غرض اصلی و مقصود کلی از انشا اجرام علوی
و ابداع اجسام سفلی آفرینش آدمیست که در صدف ... وجود ... فقادر علیم و عالم
حکیم تقدست اسمائه ... کفی ... ترکیب او به امزجه

مختلفه و کیفیات متضاده آراسته و آنرا بعدل فی سیاست و طاعت و عبادت فرموده که و ما خلقت
الجن و الانس الا لیعبدون و حصول این کمال و صدور این افعال بی وجود صحت که
مبدا قابل و موضوع لکاملست متصور نمیشود پس بر هر شخصی لازمست که در محافظت صحت حاصله
و استرداد زایله آن کوشد تا از سعادت دارین و کمال در منزلین محروم نماند و چون مزاج
انسان بنا بر اختلاف فصول و ازمان و تغیر و تبدیل ماکول و مشروب فی کل اوان بر یک حال
نمیماند و بسبب انحراف مزاج از امور طبیعی و لخوی باز میماند حکیم آفریدگار تبارک و تعالی
در ضمن هر مصنوعی چندین هزار حکمت تعبیه فرموده و در هر ادویه فواید محصوره درج کرده
و در هر دردی دوایی آفریده و باستعمال آن امر فرموده چنانچه در اخبار وارد است که موسی
در حالت مرض التفات بدوا نمیفرمود با او ندا کردند که ای موسی میخواهی که ابطال حکمت ما کنی
و غرایب اسرار ما را از خلق پوشیده داری بعد از آن موسی علیه السلام خود را بمعرفت ادویه دلالت فرمود
و بدان امر کردند و نیز از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله نقلست که فرمودند العلم علمان
علم الابدان و علم الادیان و علم ابدان را که اعلاهای مرتبه و اسناها درجه است مقدم داشته
زیرا که علم ادیان و استعمال ایمان موقوفست بر صحت بدن و آن موقوفست بر علم ابدان بنا بر این متقدمین
حکماء دهر و علمای عصر در ترتیب و تنقیح این علم سعی نموده اند و در بیان ادویه مفرده و مرکبه رسایل
و نامل کافی کرده اند و چون اضعف عباد الله و اعجز الناس منصور بن محمد بن احمد بن یوسف بن الیاس
فقیر احسن الله عواقب داریه و غفر له و لوالدیه بدین علم و مطالعه نفیسه اشتغال نمود بحکم خذ العلم
من افواه الرجال درر فواید و غرر فواید آنرا از السنه اساتذه این فن میربوده متوجه شد با تصور
فکر و حول ذکر و ... خاطر ... و نظام مختصری جامع که در هر باب اشارتی رفته باشد
... نافع که ... و مطلوب ... تالیف کند ... الاستخاره من الله العلیم
... آنرا در قید کتابت کشید ... و سوم کردید ... آنرا موزون کرد
بالقاب همایون حضرت اسکندر ثانی جامع ... جهانبانی حامی قوانین ... ملت ملجی قواعد ...

نظم انکه آن دور فلک اکنون غرض دوران اوست ❁ کشف اسرار قضا موقوف بر فرمان اوست ❁
جام جم رسمی ز عکس خاطر رخشان اوست ❁ عقل کل طفل دبیرستان ابجد خوان اوست ❁ آیهٔ
نصرت همیشه همره یکران اوست ❁ گوی دولت از قضا اندر خم چوکان اوست ❁ السلطان الاعظم
الاعدل الاعلم الاکرم افتخار سلاطین العرب والعجم المبعوث فی عالم الملکوت بغوث الامم المؤید
من السما المنصور علی الاعداء راعی بلاد الشرق والغرب والی ممالک العزل والنصب ظل الله فی الارض
مالک ازمة البسط والقبض مجاهد السلطنة والدین سلطان زین العابدین نظم ستاره جیش و
زحل هیبت و سهیل مکان ❁ شهاب رمح و سها ناوک هلال کمان ❁ بزرگ همت و قدر بلند افسر و تخت
خجسته رایت و رای بزرگ نام و نشان ❁ لا زال فی عرصة الممالک مرفوع اللوا خلد الله ملکه و سلطانه
مظفرا علی الاعدا که خورشید رافتش بر مشارق و مغارب عالم درخشان است و سایهٔ همتش بر جنوب و
شمال جهان تابان و کوس دولتش بر کنکرهٔ قصر سعادت در شش جهت و هفت اقلیم نواخته و صیت معدلت
و آوازهٔ موهبتش در اطراف و اکناف ربع مسکون انداخته و جناب سلطنت مآبش با شواغل جهانداری
و دواعی کامکاری پیوسته اوقات شریف بتربیت اصحاب فضل و تقویت ارباب عقل و اعلاء معالم دین و احیاء
قوانین سید المرسلین و تمهید قواعد دین و تشیید مبانی یقین و افاضهٔ سجال نوال و اشاعت آیات
افضال مصروف کردانیده لا جرم السنهٔ ادانی و اقاصی و ناطقهٔ مطیع و عاصی به ثنای فایح این جاه و دعای
صالح این درکاه جاری کشته و مدد فتح و نصرت بر اعدا بحت و دولت لحظه فلحظه از حضرت صمدیت فایض
شده بنده نیز دست در فتراک سعادت زده این بضاعت مزجات را وسیلهٔ مرقات ترقی ساخت و متوجه
بارکاه کیوان رفعت شد تا بنظر کیمیا خاصیت حضرت سلطنت پناه که صراف بازار خبرت و نقاد ارباب
فطنت است مشرف کشته بشرف قبول ممکن کردد مامول از کمال عاطفت آنکه چون بر سهو و زلل و نسیان و خلل
این مقاله و عبارت اطلاع [illegible] و تدارک آن باصلاح [illegible] فرموده بر بنده منت نهند و تقر نمایند
و ذیل اغماض بر [illegible] اسبال فرمایند فی الخطایا المعترف بالتقصیر المعترف عیون الکرام عن
المعایب مغضوضة والسنتهم عن المساوی محفوظة والله ولی التوفیق ومنه الهدایة والتحقیق وصلی الله علی محمد

والآله الطیبین المعصومین فهرست کتاب این کتاب مبنی بر دو فن است فن اول در قسمی طب یعنی نظری
و علمی مشتمل بر دو قسم قسم اول در طب نظری مشتمل بر مقدمه و چهار مقاله مقالهٔ اول در اسباب مادی
صحت مشتمل بر چهار باب باب اول در ارکان باب دوم در ارواح باب سیم در اخلاط باب چهارم
در اعضا مقالهٔ دوم در اسباب صوری صحت مشتمل بر دو باب باب اول در مزاج باب دوم در قوی
مقالهٔ سیم در اسباب فاعلی صحت مشتمل بر دو باب باب اول در اسباب ضروری مشتمل بر شش فصل فصل
اول در بحث هوا فصل دوم در حرکات نفسانی فصل سیم در حرکت و سکون بدنی فصل چهارم
در خواب و بیداری فصل پنجم در ماکول و مشروب فصل ششم در احتباس و استفراغ باب دوم
در اسباب غیر ضروری مشتمل بر دو فصل فصل اول در اسباب ملحقه بسته ضروری فصل دوم
در اسباب جزئیه مقالهٔ چهارم در احوال و اعراض و علامات مشتمل بر دو باب باب اول در احوال
و اعراض باب دوم در علامات و دلایل مشتمل بر هشت فصل فصل اول در علامات مزاج فصل دوم
در علامات امتلا فصل سیم در علامات نبض فصل چهارم در نبض اسنان و اجناس فصل
پنجم در قاروره فصل ششم در براز فصل هفتم در بحران فصل هشتم در علامات محموده
و ردیه قسم دوم در طب علمی مشتمل بر پنج مقاله مقالهٔ اول در حفظ صحت و معالجات کلی مشتمل
بر دو باب باب اول در حفظ صحت مشتمل بر ده فصل فصل اول در تدبیر مولود و حبلی فصل دوم
در تدبیر فصول فصل سیم در تدبیر ماکول و مشروب فصل چهارم در تدبیر نوم و تیقظ فصل پنجم
در تدبیر استفراغ و احتباس فصل ششم در تدبیر جماع فصل هفتم در تدبیر حمام فصل هشتم
در تدبیر حرکت و سکون فصل نهم در تدبیر مشایخ فصل دهم در تدبیر مسافر باب دوم
در معالجات کلی مشتمل بر سه فصل فصل اول در معالجات سوء المزاج فصل دوم در تدبیر
مسهل و قی و حقنه فصل سیم در فصد و حجامت مقالهٔ دوم در امراضی که حادث شود از سر
تا قدم و علاج آن مشتملست بر بیست باب باب اول در امراض سر و دماغ باب دوم در امراض
چشم باب سیم در امراض کوش باب چهارم در امراض بینی باب پنجم در امراض دهان و لب و زبان

باب ششم در امراض لثه و دندان باب هفتم در امراض حلق باب هشتم در امراض ریه و آلات سینه
و تنفس باب نهم در امراض قلب باب دهم در امراض معده باب یازدهم در امراض جگر باب
دوازدهم در امراض طحال باب سیزدهم در امراض امعا روده باب چهاردهم در امراض اسهال باب پانزدهم
در امراض کلیه و مثانه باب شانزدهم در امراض انثیین و قضیب باب هفدهم در امراض رحم
باب هجدهم در امراض مقعد باب نوزدهم در امراض پشت باب بیستم در اوجاع نقرس و مفاصل
مقاله سیم در حمیات مقاله چهارم در امراضی که در ظاهر بدن حادث شود و معالجات آن مشتمل بر هفت
باب باب اول در اورام و دمل باب دوم در بثور و جوشش باب سیم در جراحات و قروح
باب چهارم در کسر و خلع و مانند آن باب پنجم در جذام و امراض جلد باب ششم در امراضی که تعلق
بموی دارد باب هفتم در آنچه تعلق بزینت دارد مقاله پنجم در ذکر زهر حیوانات زهردار
و دفع ضرر آن مشتمل بر چهار باب باب اول در زهرها و شارب و علاج آن باب دوم در گزیدن
حشرات و تدبیر آن باب سیم در گزیدن آدمی و چهارپایان باب چهارم در دفع هوام و حشرات
و این آخر فن اولست والله اعلم فن دوم در ذکر بعضی ادویه مفرده و مرکبه مشتمل بر دو مقاله مقاله اول
در ذکر بعضی ادویه مفرده مشتمل بر هفت باب باب اول در طبایع و تاثیرات ادویه باب دوم در
حبوب باب سیم در لحوم و البان باب چهارم در فواکه باب پنجم در بقولات و امثال آن باب ششم
در توابل باب هفتم در ریاحین و طیوب مقاله دوم در ادویه مرکبه مشتمل بر بیست باب باب اول
در بیان کیفیت ترکیب ادویه و بیان قوت و امتحان تریاق باب دوم در تریاقها باب سیم در مفرحات
و بیان قوت هر یک باب چهارم در معاجین باب پنجم در اشربه و مربیات و لعوقات و ربوب
باب ششم در جوارشات باب هفتم در سفوفات باب هشتم در اقراص مسهله و غیره باب نهم
در حبهای مسهله و غیره باب دهم در ایارجات باب یازدهم در مطبوخات و نقوعات باب دوازدهم
در حقنها باب سیزدهم در شیافات و فرزجات باب چهاردهم در ادهان باب پانزدهم در سعوطات
و سنونات و غرغرها باب شانزدهم در اطلیه و ضمادات باب هفدهم در ادویه عین باب هجدهم

در

در مراهم و ذرورات باب نوزدهم در حلاوات و مسمنات باب بیستم در مستفرغات فن اول
در قسمی طب یعنی نظری و عملی چون شروع در شیء لابد است از معرفت و شعور بدان شیء بوجهی از وجوه اشارتی
بتعریف این علم میرود پس بدانکه طب علمیست که بدو احوال بدن انسان معلوم کنند از جهة صحت و مرض یعنی
علم باستقامت مزاج و احوال ابدان یا تغیر آن حاصل شود باین علم تا حفظ صحت کنند حال الحصول و استرداد
آن در حالت زوال و این علم منقسم بدو قسمست از برای آنکه اگر مفید اعتقادیست بامور که مجرد است
از بیان کیفیت عمل آنرا نظری گویند چنانچه علم بارکان که چهار است و امزجه که نه است و اگر مفید اعتقاد
بامور چند با بیان کیفیت عمل آنرا عملی گویند چنانکه تصرف در اورام مثلا باعتبار زمان و وقت جهة
ردع و تحلیل چنانکه گفته شود پس این علم بدو قسم شود علمی نظری و علمی عملی و چون موضوع هر علمی بعد از علم
بماهیت او سبب زیادتی شعور است بآن علم و موجب امتیاز مسائل آن علم میشود از غیر آن و علما را عادت
بدان جاری شده است که بعد از بیان ماهیت موضوع را بیان میکنند تا از دو جهة شعور بدان علم حاصل
شود پس ازینجهة موضوع هر یک ازین دو قسم اینجا مذکور میشود و معلوم شده که موضوع هر علمی
آنست که بحث کنند از عوارض ذاتی او پس هر چیزی که بحث ازو کنند از آنجهة که منسوب بصحت است
حفظا او ردا او ما یتوقف الصحة علیه آن موضوع این علم باشد پس بدانکه موضوعات قسم نظری
این علم بدن انسانست از جهة صحت و مرض و اسباب صحت و مرض و احوال و دلایل از برای آنکه طبیب
بحث از عوارض ذاتی این امور میکند از آنجهة که منسوبند بصحتی که غایت مطلوب این علم است و
موضوعات قسم عملی تصرفست در اسباب سته ضروری و تدبیر آن و اعمال ید و علاج با دویه و هم مثل
این بحسب احتیاج طبیب بدان گفته شود انشاالله و چون اصل علمست و عمل بی علم کلا علمست
شروع کنیم در قسم علمی طب متوکلا علی العلیم الحکیم قسم اول در طب نظری و آن مشتملست
بر مقدمه و چهار مقاله اما مقدمه چون مقصود بالذات ازین علم محافظت صحت حاصله و استرداد
زایله است و حفظ شی بعد از علم بدان شی بود و علم باسباب او و معرفت او در بیان احوال بدن
گفته خواهد شد و چون معرفت اسباب هر شی موجب تحقیق وجود آن شی باشد حالی معرفت اسباب

اورا بیان کرده شود اما بعد از معرفت سبب مطلق چه معرفت عام مقدم بود بر معرفت خاص پس بدانکه
سبب در عرف عام آنچیزی را گویند که بدان توصل کنند برای حصول امری دیگر و در عرف خاص
که اصطلاح حکماست یا موقوف علیه الشیء بود اعم از انکه توقف برای ماهیت بود یا از برای وجود
واین سبب بر چهار قسمت زیرا که در مسبب داخل بود یا خارج اگر داخل بود بالقوة آنرا اسباب مادی
گویند چون چوب نسبت با سریر و اگر داخل بود بالفعل آنرا سبب صوری گویند چون صورة سریر که
مربع باشد یا مسدس و اگر خارج باشد از مسبب اگر موجد اوست آنرا فاعلی گویند چون نجار و اگر
ایجاد برای آنست آنرا سبب غائی گویند همچون جلوس بر سریر چون این معنی در ذهن مقرر گشت بدانکه
اسباب مادی صحت اسبابیست که صحت در ان مقرر میشود و این یا مرکب بود یا بسیط اگر بسیط است
ارکان باشد و اگر مرکبست یا غلیظ بود آن اعضاست یا لطیف و آن ارواحست یا متوسط و آن
اخلاط است و اسباب صوری صحت اعتدال امزجست و قوی که بعد از و حادث شود والتیام اعضا
که عبارتست از عدم تفرق اتصال و سوء ترکیب است و اسباب فاعلی صحت اسبابیست که اگر بر وجه مشاکله
واعتدال وارد گردد حافظ و موجب صحت بود والا موجب مرض و این امور اگر محتاج الیه بود در جمیع
زمان و جمیع افراد بدان محتاج باشند و آنرا ضروری گویند و اگر بعضی افراد محتاج باشند
بالجنسیت و اگر در بعضی زمان جمیع افراد محتاجند بدان اسنان و اگر بعضی افراد صناعات
و عادات و اگر محتاج الیه نباشد وارد ات خارجی و اسباب غائی صحت سلامت افعالست که از قوی
حاصل شود یعنی سلیم و صحیح صادر گردد و وقوع آن از هر عضوی بر وجه اعتدال بود و سبب غائی
در ذهن مقدم بود و در وجود موخر مقاله اولی در اسباب مادی صحت چون این اسباب چهار است
این مقاله منقسم میشود بچهار باب باب اول در ارکان و آنرا اصول و عناصر و اسطقسات
گویند و آن اجسامی چند بسیط است که اجزا اول بدن انسان و غیر آن از مرکبات شود و آن چهار است
زیرا که یا متوجه مرکز است یا متوجه محیط و بر تقدیرین یا طالب یا طالب غایتست یا طالب جهة آنچه طالب
غایت محیط بود آتش است و طبع او گرم و خشک است و محل او بالای دیگر ارکان بود چنانچه محدب کره

آتش مماس مقعر فلک قمر باشد و فایده او در مرکبات انضاج و تلطیف و کسر برودت عنصرین باردین
و تفریق مختلفات و جمع متماثلات بود و آنچه متوجه محیط است نه غایت آن هواست و طبع او گرم
تر بود و فایده آن در مرکبات تخفیف و تخلخل است و محل او زیر کره آتش است و آنچه جهة متوجه
مرکز است نه بغایت آبست و طبع او سرد و تر است و فایده او در مرکبات سهولت قبول اشکال و ترک
آنست و محل او زیر کره هواست و آنچه طالب غایت مرکز بود خاک و طبع او سرد و خشک است و فایده او
در مرکبات حفظ اشکال و هیأت و استمساک بود باب دوم در ارواح در عرف اطبا روح جسمیست
لطیف بخاری که از لطافت اخلاط در دل بحسب امتزاجی مخصوص متکون شود و بواسطه شراین
با عضا منتشر گردد و اعضا را در حیوة و استعداد قبول حس و حرکت و تغذیه و تولید حاصل
شود و آنرا روح حیوانی گویند و قوة حیوانی بدو قایم بود و از ین روح چون بعضی بدماغ
رسد کیفیتی دیگر پذیرد و بواسطه محل او را مزاجی دیگر حاصل شود و آنرا روح نفسانی گویند
و قوت نفسانی بدو قایم بود و مراد بدین روح نه نفس ناطقه است چنانچه در کتب الهی مراد بروح
نفس است و این روح مفیض حس و حرکتست و چون بعضی دیگر بکبد رسد او را کیفیتی دیگر
حاصل شود و او را روح طبیعی گویند و قوت طبیعی بدو قایم بود و از و تغذیه و تنمیه و تولید
حاصل گردد پس بتحقیق و قول معلم اول و محققان حکما یک روح واحد است که در هر محلی و مظهری
از و اثری و صورتی پیدا میشود و بحسب ظاهر و قول اطبا اینست که هر یک برا استقلال روحی اند والله تعالی
علیم بما خلق لما خلق باب سیم در اخلاط بدانکه غذا اگر وارد بدن میشود تا آنوقت که جزو تمام اعضا
میگردد او را چهار استحاله لاحق میشود و هر یکی را از ان نضجی گویند و در هر یکی خلاصه و فضله از یکدیگر
متمیز شود و خلاصه جهة تغذیه محفوظ ماند و فضله بطریق اسفل مندفع شود و هضم اول از ان زمانست که
دهن او را مضغ میکند تا در معده قرار گیرد و مشابه کشک پخته شود و آنرا کیلوس میگویند لطیف آن بطریق
ماساریقا که عروقی چند شعریست میان کبد و معده بکبد میرود و کثیف آن بطریق امعا دفع شود و آنرا براز
گویند و هضم دوم در کبدست و آن عبارتست از استحاله کیموس باخلاط و خلاصه آن با ورده رود و فضله آن ماهیه

بطرتو و کلیه و مثانه مندفع گردد و آنرا بول گویند هضم سیم در عروقست و آن عبارتست از استحاله اخلاط با حسب
مزاج فقط هضم چهارم در اعضاست و آن عبارتست از استحاله رطوبت و ماده که مشابه با اعضا شود باعتبار
هیأت و صورت هر دو مشابه مقتضی شود بالفعل هر دو معتدل شود بالفعل هر یک از اعضا در قوام تمام و فضله
این دو هضم مثل عرق و وسخ مندفع شود پس عمل هضم دوم ایجاد رطوبت اولی است که عبارت از اخلاط
اربعه است عمل هضم سیم ایجاد رطوبت ثانیه است از ماده و معمول خود و این رطوبت یا فضول باشد یا غیر فضول
آنچه فضول باشد بدن ازان احتیاجی نباشد و اگر اخراج نکنند متعفن شود و ان داخل اخلاط غیر طبیعی باشد
و آنچه غیر فضول باشد چهار صنف است یکی آنکه در عروق صغار دقاق آن المحصوره گویند موجود است جهة سقایت
اعضا که مجاور آن باشد در حال احتیاج دوم آنکه مستحیل میشود آنرا رطوبت قریبة العهد بالانعقاد
گویند بجوهر عضو بحسب مزاج نه بحسب قوام و شاید که حرارت در وی تاثیر کند و در قوام [illegible] به اعضا
شود و جزو بدن گردد و سیم آنکه بمنزله شبنم است که آنرا طل گویند در اعضا منتشر است [illegible] انست
که در حالت فقدان غذا حرارت در وی تاثیر کند و مستحیل گردد و تغذیه از وی حاصل گردد چهارم آنکه او از رطوبت
که التیام و التصاق اعضا بواسطه آنست اکنون بدانکه خلط جسمی رطب سیالست که کیلوس اولا بدان مستحیل
شود و آن چهارست زیرا که آنچه نضج تمام یافته است آنچه از وطافی بود صفراست و آنچه راسب شود سوداست
و آنچه متوسط بود و نضج تمام یافته بود خون و آنچه نضج تمام نیافته باشد بلغم و هر یک ازین چهار طبیعی بود
و غیر طبیعی اما خون طبیعی رنگ او سرخ و طعم او شیرین و طبع او گرم و تر بود و تغذیه جمیع بدن بدو باشد
تنها یا با قسطی از اخلاط دیگر و غیر طبیعی از وی یا بنفس خود فاسد شده باشد یا بسبب دارویی و بر تقدیرین
بصفراویه یا سوداویه یا بلغمیه مایل بود اما بلغم طبیعی طعم او مایل بود بشیرینی و طبع او سرد و تر بود و [illegible]
آنست که در جمیع بدن موجود باشد و در وقت فقدان غذا مستحیل بخون گردد و غذای بدن شود و از آنچه
او را امتزاج [illegible] ست و بلخون در جمیع عروق جاریست و فایده دیگر آنکه بلخون ممتزج گشته غذای دماغ شود
و دیگر آنکه ترطیب مفاصل کند و بلغم غیر طبیعی باعتبار قوام مختلفست زیرا که یا متفق القوام بود یا رقیق بود
و آنرا مائی گویند یا غلیظ بود و ان غلیظ اگر [illegible] زجاجی گویند و اگر رطوبت بتحلیل

رفته باشد جصی گویند و اگر مختلف القوام باشد اگر اختلاف و محسوس بود مخاطی گویند و اگر غیر محسوس
بود خام و غیر طبیعی باعتبار طعم چهارست عفص و مالح و تفه و حامض و بلغم مالح احر اصناف بلغم بود
اما صفرای طبیعی لون او احمر ناصع و طبع او گرم و خشکست و او در کبد بر دو قسم شود قسمی بلخون بعروق
رود و جهة ترقیق دم تا نفوذ کند در منافذ ضیقه و تقطیع اخلاط لزجه و دفع بلغم غلیظ کند و غذای بعضی
اعضا شود مثل ریه و قسمی دیگر بمراره ریزد جهة غسل امعا و تنبیه بر دفع براز و صفرای غیر طبیعی آنچه
در نفس خود فاسد شده باشد اگر در جگر بود مره دموی گویند و اگر در معده محترق شده باشد
کراثی گویند و کراثی چون محترق شود زنگاری گویند و آن بمنزله سم باشد و آنچه بسبب داروی متغیر شده
باشد اگر دارو خون بود آنرا مره حمرا گویند و اگر بلغم رقیق بود مره صفرا گویند و اگر بلغم غلیظ باشد
محی و اگر سودا بود صفرا سودی اما سودای طبیعی درد خون طبیعی است و طعم او بعفوصت و حموضت
مایل باشد و طبع او سرد و خشکست و او در جگر بر دو قسم شود قسمی با خون بعروق رود جهة تثخین و تغلیظ
دم و غذای بعضی اعضا شود مثل عظام و قسمی بطحال رود و جهة تنبیه معده غذا بمعده ریزد و غیر
طبیعی او هر خلطی باشد که محترق شود و اگر چه سودای طبیعی بود و آنرا رمادیه و مره سودا گویند والله
اعلم باب چهارم در [illegible] مشتمل بر مقدمه و دو فصل مقدمه در تعریف اعضا و تقسیم او بر سبیل
اجمال بدانکه اعضا عبارتست از اجسامی چند غلیظ که از امتزاج اخلاط حاصل شود و ارسطو بر آنست
که اول عضوی که متکون میشود دلست و بعضی گفته اند جگر و بعضی دیگر بر آنند که چون ماده منی بقر
رسد و در غلیانی پیدا شود و چهار نقطه در وی پدید آید یکی در محل دل و یکی در محل جگر و یکی در محل دماغ
قرار گیرد و یکی دیگر بر همه محتوی گردد اما تقسیم اعضا بر دو وجه کرده اند یکی آنکه عضو یا معطی مطلق بود
چون دل بمذهب بعضی یا قابل مطلق همچو لحم یا معطی و قابل همچون کبد یا نه معطی و نه قابل همچون عظام و وجه
دیگر آنکه اعضا یا رئیس بود یا خادم رئیس یا نه مرئوس و رئیس بحسب بقای شخص سه است دل و دماغ و کبد
و بحسب نوع همین سه است با انثیین که بدان مخصوص است زیرا که اگر مبدأ قوتیست که محتاج الیه است
در بقای شخص یا نوع چون دل و دماغ و کبد و انثیین آنرا رئیس گویند و اگر مبدأ [illegible] عضو [illegible]

آن را خادم رئیس گویند و این خادم یا مهیئ بود چون ریه قلب را و معده کبد را و آلات غذا و شبکه دماغ را و اوعیه منی
انثیان را یا مودی بود چون شرایین قلب را و اورده کبد را و اعصاب دماغ را و حلیل انثیان را و اگر نه مبدء
قوت و نه ممد او بود اگر قابل فعل رئیس بود آن را مرءوس گویند چون لحم و اگر قابل نباشد نه رئیس و نه مرءوس
و نه خادم چون عظام و جمیع اعضا یا بسیط بود و آن را اعضای متشابه الاجزا گویند یا مرکب بود و آن را اعضا
آلی گویند و بیان هر یک در فصلی گفته میشود انشاء الله فصل اول در اعضاء مفرده و اقسام آن ده است
اول عظم است و آن اساس بدن و دعامت حرکات بود و اقسام آن بر سبیل اجمال یاد کرده شود اما جمجمه که
سر مخلوق است از هفت عظم چهار بمنزله دیوار یکی بمنزله سطح که آن را قاعده دماغ گویند و دو بمنزله سقف که آن را
قحف خوانند و فک اعلی مرکب است از چهارده عظم که عظام رخسار و جبهه و جنبه و چشم و گوش و انف از دو عظم مرکب
و در میان انف غضروفیست که او را بدو قسم میکنند و فک اسفل از دو عظم و در فکین سی و دو دندان مرکوز است از فوق
دو ثنیه و دو رباعی از فوق جهت قطع اشیا و دو ناب جهت کسر و از هر جانبی پنج ضرس جهت طحن و در اسفل مثل این بود
و عنق مرکب است از هفت عظم که آن را فقرات عنق گویند و بعد از دوازده فقره ظهر و بیست و چهار ضلع که از طرفین
در آن مرکوز است و بعد از پنج فقرات قطن و آن پنج فقره است و بعد از سه فقره عجز است و بعد از سه فقره
عصعص است و ترقوه دو عظم است و از آن سینه هفت عظم است که آن را اعظام قص خوانند و در آخر آن محاذی فم
معده عظم غضروفیست که آن را عظم خنجری گویند و عانه دو عظم است از طرفین بهم متصل و آن را چهار جزو است
قدوم را عظم عانه گویند و جزو خلف را عظم ورک و جزو طرف وحشی را خاصره و مرفقه و جزو اسفل انسی را حق
ورک اما دست مرکب است از کتف و عضد متصل بدوست و بعد از و ساعد که مولف است از دو عظم که آن را
زند اعلی و زند اسفل گویند و بعد از و هشت عظم است که در دو صف نهاده که آن را رساغ گویند و بعد از و چهار
عظم است که آن را مشط کف گویند و پنج اصبع هر یکی را سه عظم و پای مرکب است از فخذ که بزرگترین عظام است
و در حق ورک مرکوز و متصل بدوست و ساق است مؤلف از دو عظم که قصبه صغری و قصبه کبری گویند و عظم رکبه
که رضفه خوانند و قدم مرکب است از کعب و عقب و عظم زورقی و لخص که نردی گویند و چهار رسغ و پنج مشط
و پنج اصبع هر یکی سه عظم الا ابهام که دو عظمست و شهد تعالی له نظم مرد عظم چو خواهی که بدانی بیقین

می برون آید از آنجا که برون می آید عدد استخوان بوجه صحیح [illegible] بدان تشریح دوم از اعضا
مفرده غضروفست و آن جسمیست شبیه بعظم اما از و سست تر است و فایده آن منع اصطکاک عظمی
بعظمی بود و تدریج ترکیب اعضاء صلبه باللینه و قایم مقام عظمست در عضوی که عظم در و مفقود باشد
سیم عصب است و آن جسمیست لین در حس و انعطاف و صلب در انفصال و فایده او بالذات افاضه
حس و حرکت بود و بالعرض شده توثیق اعضای عصب دو نوعست نوعی از دماغ رسته است و آن
هفت زوجست که حواس ظاهر و باطن و حرکات اعالی اعضا بدان حاصلست و نوعی از نخاع رسته است
و آن سی و یک زوجست و فردی و حس و حرکت اعضایی که دون عنق است بدو حاصل شود چهارم
عضل است و آن عضویست مؤلف از لیفات عصب و شظایای رباط که با هم منتسج گشته و فرج و خلل
آن محشو بلحم است و غشا با و محیط شده و فایده او تحریک اعضا است بواسطه تشنج و استرخای او
و عضل اگرچه مرکبست اما او را از اعضای مفرده گرفته اند پنجم وتر است و آن جسمیست که مشابه جوهر
عصب است و باطراف عضل فا اعضا متصلست جهت تحریک اعضا ششم رباط است و آن جسمیست
شبیه بعصب اما بی حس است و فایده او ربط کردن عظمی بعظمی یا بعضوی دیگر بود و آن را عقب نیز گویند
هفتم شراینست و آن عروق متحرکه باشد و مخلوق از لیف عصب بود و از بطن ایسر قلب رسته و در حرکت
انبساط و انقباض تابع اوست و فایده او ایصال روح حیوانیست بجمیع بدن و جمیع شرایین دو طبقه
باشد الا شریان وریدی که یک طبقه است و بریه میرود هشتم وریدهاست و آن عروق ساکنه است
که از جگر رسته و روح طبیعی بجمیع بدن میرساند و تغذیه و تنمیه از آن حاصل میشود و مجموع اورده
یک طبقه بود الا ورید شریانی که دو طبقه است و بریه میرود نهم غشا است و آن جسمیست عصبانی
از لیفات منتسج گشته جهت حفظ شکل و هیئات اعضا و تشدید و توثیق و اشتراک آن با دیگر اعضا
و افاضه حس در اعضای عدیمة الحس مثل کبد و طحال و این سه قسم از منی متکون شوند و چون منفصل
گردند التیام نپذیرند مگر بعضی از آن در زمان طفولیت و آنچه غیر این بود مثل لحم و شحم از خون
متکون میشود و چون منفصل گردند التیام بپذیرند دهم لحم است و آن عضویست که از دم طبیعی

متولد شود و فرج و خلل اعضا را مملو کرده اند و عاقد او حرارت بود و بعضی بدین اقسام شحم
وسمین و شعر و ظفر از زوائد و فضلات اند و جلد مرکبست و منفرد و بیان هر یک گفته آید اما شحم
جسمیست ابیض که از ماده مائی دم در اعضاء عصبانی مثل ثرب و امعا متولد شود و بواسطه
برودت محل منجمد گردد و عاقد او برودتست و سمین مشابه لحم است و از دم و سم متولد شود و او
همچنان مرکبست از لحم و شحم و شعر جسمیست که از بخار دخانی متولد شود و طبیعت بجسب فضله
آنرا دفع کند و بطریق مسام و بعضی از شعر زینت را بود همچون حاجب و لحیه و بعضی زینت و فایده را
همچون موی سر و مژه و ظفر جسمیست غضروفی و عدیم الحس که متصلست بسلامیات انامل و فایده
آن از حک و لقط و مانند آن مخفی نیست و جلد عضویست منتسج از لیفات و شظایای عصب و
خلل آن بلحم محشو شده و همچون غشائی بود جمیع بدن را و فایده آن حفظ شکل و هیات و افاده حس
و ادراک ملموسات بود فصل دوم در اعضای مرکبه و اورا اعضای آلی از آنجهة گویند که بعضی
آلات حیوة و تنفس است و بعضی آلات حلق و بعضی آلات غذا و بعضی آلات شعور و بعضی آلات
تناسل اما اعضاء حیوة و تنفس قلب و ریه و حجابست قلب اشرف اعضا و رئیس مطلق و محل روح
حیوانی بود و او مولف است از لحم صلب و انواع لیفات و غشائی غلیظ بر آن محتوی که آنرا غلاف
گویند و شکل او صنوبریست و قاعده او از بالاست و آن غضروفیست و بر باطات و شقیه
مربوط و محل دل میان سینه است مایل بطرف چپ و اورا دو بطن است بطن ایمن محاذی کبد است
و در ... روح بود و از کبد وریدی متصلست جهة رسانیدن خون لطیف و بطن
ایسر بزرگتر است و در و روح بیشتر از خون بود و آنرا شغاف قلب گویند و از و دو شریان
طالع شده است یکی شریان وریدی که بریه میرود جهة جذب نسیم او رسانیدن دم لطیف بدو
و یکی شریان بزرگست که اصل جمیع شرایین بود و اورا ابهر و ادیطی گویند و میان این دو بطن
منفذی هست همچون ثقبی برای لطیف دمی که از بطن ایمن به بطن ایسر میرود و آنرا دهلیز خوانند
و از طرفین قلب قریب بقاعده او دو ابوضع دخول دم و موضع دخول نسیم دو زائده هست که آنرا

ازان

8

ازان قلب گویند حجاب عضویست مرکب از جوهر لحم و غشا و عصب حساس و محرک و معین ریه است
در انقباض و انبساط حاجز است میان آلات غذا و آلات تنفس ریه مخلوقیست از لحم وردی
سخیف و از شعب شریان وریدی و شعب ورید شریانی و شعب قصبه ریه و غشاء و الحس بر مجموع
کشیده و اوبدو شق شده است شق طرف ایمن بسه شعبه منقسم شده است و شق طرف ایسر بدو
شعبه و مجموع گرد قلب بر آمده و فایده ترویح قلبست بواسطه جذب نسیم و لهذا آن با کیفیتی
مناسب مزاج قلب و دفع بخار دخانی و او مبدا صوتست آلات حلق اما حلق عبارت
از مجموع مجریین بود که آن مری و قصبه ریه است و ذکر مری در اعضاء غذا کرده شود و قصبه
ریه عضویست مزماری شکل مولف از غضاریف و غشائی بر آن کشیده و او از قدام مری
نهاده است و فایده آن تنفس است که عبارت از جذب نسیم و دفع بخار بود و بالای آن
حنجره است و آن عضو غضروفیست که آلت اتمام صوت و حصر نفس بود و او مرکبست از سه
غضروف یکی از طرف اقدام که آنرا درقی و ترسی نیز گویند و دو دیگر از طرف خلف که مایل مری
باشد و این دو کوچکتر بد یکی را نام نیست و یکی را مکبی گویند برای انکه در حالت بلع بدان
سرپوشی
می افتد تا چیزی در قصبه ریه نرود و انفتاح و انغلاق حنجره بدو حاصل میشود و در جوف
حنجره جسمیست شبیه بلسان مزمار که انضمام و انفتاح پذیرد و صوت بدان حاصل شود
و لهات عضویست لحمی صنوبری شکل از بالای حنجره آویخته و فایده او تصفیه هوا بود از دخان
و غبار و مدد صوت باشد و لوزتین دو عضو اند از لحم عصبانی شبیه بغده که از اصل زبان رسته اند
و فایده آن منع هواست از انکه دفعتا نفوذ کند اما آلات شعور دماغ و چشم و گوش و بینی است
دماغ عضوی رئیس و محل روح نفسانی بود و او مرکبست از مخ و اورده و شرایین و غشائی
رقیق که ملاقی نفس اوست و غشای صلب که همچون بطانه این غشاست و مانند مخ است و شکل
دماغ مثلث مخروط بود و قاعده او مقدم راس است و الین از موخر است زیرا که منبت اعصاب
حس است و مر این او از موخر دماغ است و اصلب بود زیرا که منبع اعصاب حرکتست و دماغ از جهة

عرض که از طرف پیشانی بود تا پس سر به سه قسم میشود و آنرا بطون دماغ گویند و اوسع بطون بطن
مقدمست و زیر بطن اوسط تجویفی است که آنرا معصره گویند فضلات دماغ آنجا جمع میشود
و بحنك فرو می آید و غشائی که مماس جوهر دماغست مانند تار دیده و عصون برهم افتاده است و ازان
صورتی همچون کرمی پیدا شده و بواسطهٔ حرکت انبساط و انقباض شراین آن نیز متحرکست نخاع
مشابه جوهر دماغست و خلیفهٔ اوست و او راس عشاست و او همچون دنبالهٔ دماغ بود که در فقرات
منحدر شده تا بعصعص برسد چشم اعضای رئیسه است و مرکبست از سه رطوبت و هفت طبقه و در و
اعصاب و شراین و اورده متفرق شده نظم کرده آنرا بکار تعالی بصنع خویش چشم بهفت پرده و سه آب
منقسم شده صلبیه و مشیمه و شبکیه زجاجی و بیض جلیدیه پس عنکبوتیه بیضی و عنبیه قرنیه و ملتحمه طبقه اول که
مماس هوا بود ملتحمه گویند و جوهر آن لحم و سمیست و متصلست بعضلات محرکه و طبقهٔ دوم را قرنیه
گویند و او بعد از ملتحمه است و طبقهٔ سیم را که بعد از قرنیه است عنبیه گویند و لون او مختلفست و در بعضی
اشخاص سیاه و در بعضی اشهل و در بعضی ازرق و بعد ازین طبقه رطوبت بیضی است و آن رطوبتی سفید
شفاف بود و طبقهٔ چهارم بعد ازوست و آنرا عنکبوتیه گویند و بعد ازو رطوبت جلیدی بود و آن
جسمیست بغایت شفاف و طرف ظاهر او پهنست جهة انطباع مرئیات و طرف باطن او مخروطیست
تا در ثقبهٔ عصبه مجوفه که حس ابصار بران بود مرکوز گردد و بعد ازو رطوبت زجاجی است که شبیه
با آبگینهٔ گداخته باشد و طبقهٔ پنجم را شبکیه گویند و او بعد از رطوبت زجاجی بود و طبقهٔ ششم را که مشیمه
گویند و آن همچون غشائیست که بر جمیع محتوی شده است و طبقهٔ هفتم را صلبیه گویند و آن غشائی
غلیظست که ملاقی عظم عین بود و بحقیقت ابصار برطوبت جلیدی حاصل میشود و باقی آلات
و معدات اویند چه رطوبت بیضی حافظ اوست تا بواسطهٔ او اشعه دفعتاً در جلیدی منطبع نگردد
که موجب اضرار او شود و زجاجی مغذی اوست و طبقات از قدام و خلف همچون وقایهٔ او فتبارك الله
احسن الخالقین گوش عضوی غضروفیست و هوای متموج در و مجتمع میگردد و در ثقبهٔ عظم
حجری نفوذ میکند و چون مصادم عصبه میشود که در صماخ مفروش است و قوت سامعه در وست

ادراك

ادراك اصوات حاصل میگردد انف بدانکه منخرین چون ببالای بینی رسیدند بتجویف منقسم میشود
قسمی باقصای فم منتهی شود جهة تنفس و استنشاق هوا و قسمی بعظامی که شبیه بمصفاه است منتهی گردد
مر بهر دفع فضلات دماغی و تادیه روایح کند بدان دو عصبه که شبیه بدو سر پستانند و ادراك
روایح بدان حاصل شود اما اعضا و آلات غذا اول آن مجری دهن است که فایدهٔ آن ظاهر است
و دندان جهة سحق و طحن در آن موجودست زبان مؤلفست از لحم ابیض و شراین و اورده
و اعصاب و در اصل او قطعه لحم غددی هست جهة انسکاب لعاب با مطعوم مختلط گردد و زبان
در اساعت و ازدراد و تقلیب ممضوغ ممدوست و حس ذوق و تکلم بدو حاصل شود لب
مخلوقست از عصب و لحم و عضل و شریان و ورید و فایدهٔ او ستر دهن و حفظ ممضوغ و حبس
لعاب و اعانت تکلم است مری مرکبست از لحم و غشا و دو طبقه است و متصل بنهایت فم و
بدایت معده است و چون عظم خنجری رسد فراخ تر گردد و آنرا فم معده گویند و حس او بغایت بود
معده دو طبقه است داخل آن عصبانی جهة حس و خارج آن لحمانی جهة مدد هضم و تکون حرارت
و ان فم معده بتدریج فراختر شود تا بنهایت او که نزدیك نافست و بر شکل کدوی باشد و غذا در و
مستحیل بکیلوس شود امعا مخلوقست از اغشیه و اورده و شراین و لیفات عصبانی و امعا
شش قسمست اول آنرا اثنا عشری گویند متصل بقعر معده و بوابش نیز گویند زیرا که در وقت هضم
منطبق بود و چون هضم تام شود منفتح گردد و دوم را صایم گویند و آن بعد از بوابست و عروق
ماساریقا ازو نیز جذب لطیف کنند و صفرا از مراره برو منصب شود و سیم را دقاق گویند و او بعد
از صایم بود و در و لیفات بسیار باشد و این هر سه را امعاء دقاق گویند چهارم را اعور گویند
و او همچون کیسی است که مدخل و مخرج آن یکیست و پنجم را قولون گویند و ششم معاء مستقیم گویند
و او آخرها است و بمقعد متصلست ثرب از شعب عصب و اورده و شراین منسج بود و رطوبتی
و سم بران مترشح شده و بسبب برودت محل منجمد گشته و از جمیع همچو پرده حاصل شده و گرد
معده برآمده برای تکون حرارت و معاونت هضم جگر عضوی رئیس است جوهر او لحمانی بود

وبی حس وغشاء ذو الحس مجلل او شده و محل او طرف ایمن است و محدب او برباطات قویه باضلاع
مربوطست و مقعر او مماس طرف ایمن از قعر معده است و آنرا اسپنج زایده الست بمنزلهٔ پنج اصبع بر معده
محتوی شده و از مقعر کبد عرقی رسته است که آنرا باب گویند بعضی در نفس کبد منشعب شده است
و بعضی بیرون آمده جهت جذب غذا و آنرا ماساریقا گویند از معده و بعضی از امعا لطیف غذا
جذب کند و در شعب داخل جمع کرد اند تا نضج یابد و اخلاط از هم متمیز شود و از محدب کبد عرقی رسته
که آنرا الجوف گویند بعضی از شعب او در نفس کبد متفرق شده است جهت جذب دم و آنچه از و خارج
شده است اصل او ورده است و بدو قسم میشود قسمی صاعد شود و با علای بدن منشعب گردد و قسمی
هابط گردد و باسافل بدن متفرق شود مراره عضوی عصبانیست کیسی و فم آن بمقعر کبد متصل است
جهت جذب صفرا و از و رگی بیرون می آید و بدو قسم میشود قسمی بمعا صایم متصل شود جهت رسانیدن
صفرا بدو و قسمی بقعر معده متصلست جهت انصباب صفرا با و طحال عضوی لحمانیست بشکل زبانی و محل
او از جانب ایسر است محدب او مماس اضلاع و مقعر او مماس قعر معده است و عروق و شرائین منتشر است
و او را دو مجری هست یکی متصل بکبد جهت جذب سودا از و و یکی متصل بقعر معده جهت انصباب سودا بدو
کلیه عضویست مؤلف از لحم غلیظ و عروق و شرائین و غشائی غلیظ حساس بر آن محتوی شده و آن
و آن مانند نیمه دایره ایست و کلیه دو است و برباطات قویه بطرفین صلب مربوط است و کلیه یمنی بلندتر
از یسری بود فایده آنست که فضله کبدی بریشان بریزد و دموی [illegible] که در آن باشد جهت غذا
خود جذب کند و باقی بمثانه بریزد مثانه کیسی بلوطی شکلست مؤلف از لیفات و دو طبقه است و بول
در و مجتمع میشود و دفعتاً بتقبل مندفع میکردد و آنرا عنقی هست که بول بدان طریق دفع شود
اما اعضا تناسل انثیین و قضیب و رحمست انثیین مرکبست از لحم سفید غدوی و در و منافذ
بسیار است و اورده و شرائین و اعصاب بدو متصل و غشائی بدو کشیده و منی در و جمع میشود
و نضج می یابد و بواسطه بیاض جوهر انثیین سفید میگردد همچنانکه در پستان دم طمث شیر میشود و منی
از فضله هضم رابع متولد شود و بر انثیین آید تا او را صلاحیت تولید و استعداد آن حاصل شود

وانثیین

و انثیین آید تا او را صلاحیت [illegible] رجال بزرگ و ظاهر و مستدیر بود و انثیین نسا صغیر و پهن باشد و در
طرفین فرج پنهان باشد قضیب مرکبست از اعصاب و شرائین و اورده و خلل آن بلحم محشو
شده است و در و مجری بول و منی و مذی هست و او از اعظم عانه رسته است و اصل او رباطی مجوف
بود و سبب نعوظ آنست که تجاویف او بریح مملی شود و شرائین او بروح و اورده او بدم و حس حشفه
او بغایت بود تا انسان از مجامعت ملتذ شود و موجب بقای نوع بود و فایده قضیب ایصال ماده زرعست
بمستقر خویش رحم عضویست مؤلف از لیفات عصبانی و دو طبقه است و او همچو قضیبی مقلوبست
و موضع او ورای مثانه [illegible] معا مستقیم بود و فوهات عروق بدو متصل شده است جهت دفع فضله
طمثی و تغذیه جنین و او را مجرائی هست محاذی فم فرج برای خروج طمث و جنین از دو وصول منی بدو و رحم
در حالت علوق منضم میشود و در حالت ولادت فراخ میگردد و فضله طمثی در حالت آبستنی غذای
جنین میشود و در حالت رضاع مستحیل بشیر میگردد و رحم را شوقی بجذب منی هست و از نیجهت در وقت
مجامعت مایل میشود بطرف فرج و منفعت و فایده رحم آنست که منی در و قرار گیرد و جنین از و متولد
شود کیفیت تولد جنین بدانکه منی مرد و زن اگر باهم در رحم قرار گیرند و از جمیع سؤ المزاج خالی
باشند و رحم صحیح و نقی بود و از واردات خارجی و اسباب بادی هیچ مانع نباشد و از قوه عاقده که در منی
مرد است و از قوه منعقده که در منی زنست در آن امتزاجی پیدا شود و چهار نقطه مانند حباب در و
پیدا شود یکی در محل دل و یکی در محل دماغ و یکی در محل جگر و یکی بر مجموع محتوی شود و حافظ حرارت
غریزی و واقی اعضا بود و عروق بدو متصل گردد تا از آن مجری غذا بجگر طفل رساند و این را حالت اولی گویند
و بهفته تمام شود و بعد از آن ظهور نقطهای سرخ در آن شود و مانند عروق بدید آید و بسر حنین خون
طمث جاری شود و این را حالت ثانیه گویند بچهار روز تمام شود و بعد از آن علقه شود و آنرا حالت ثالثه
گویند و این بشش روز تمام شود و بعد از آن مضغه گردد و بعضی اعضا از هم متمیز گردد و قسطی صالح
از دم حیوانی و طمثی بدو مترشح شود و مستعد آن شود که از واهب الصور تعالی و تقدس روح حیوانی بدو
مفیض شود و این را حالت رابعه گویند بده و انده روز تمام شود بعد از آن مزاج ذکوری و اناثی ظاهر شود

فوهات

واعضای اصلی تمام شود و آنرا حالت خامسه گویند سه روز تمام شود و بعد ازان اعضا تمام خلقت
شود و عروق و مجاری و مفاصل بظهور پیوندد و این را حالت سادسه گویند در پنج روز تمام شود
و این حالات مذکوره در ذکور بمدت اقصر باشد و در اناث بمدت اطول چنانکه گویند خلقت پسر در سی
روز یا چهل روز تمام شود و ازان اناث بچهل روز تا پنجاه روز و بعد ازان نما یابد تا مدت ششماه
که اول مدت حملست و جنین در ضعف ایام تمامی خلقت متحرک شود و در ضعف ایام حرکت بوجود آید
مثلا اگر بسی و پنج روز تمام شود بهفتاد روز متحرک شود و بدو بیست و ده روز که هفت ماه باشد بوجود
آید و غالب آن باشد که بماند و اگر بچهل روز تمام شود بهشتاد روز حرکت کند و بدو بیست و چهل روز
که مدت هشت ماه باشد بزاید و بماند و دلیل گفته اند که مولود در ماه هفتم را اضطراب آید و حرکت کند
اگر صحیح المزاج و قوی الحال باشد خرق اغشیه کند و باذن باری تعالی از رحم بیرون آید و اگر ضعیف بود
و قوة خرق و خروج ندارد ازان حرکت متالم گردد و اگر مهلت یابد تا بماه نهم رسد خستگی او زایل شود
و قوة گیرد در ماه نهم بوجود آید و بماند و اگر بغایت ضعیف و رنجور بود یا در شکم بمیرد یا در ماه هشتم
بزاید و این حرکت خستگی او زاید شود و هوا الخارج نسبت با او غریب بود پس هلاک شود و اگر
در چهل و پنج روز تمام شود در ماه نهم بوجود آید باقی بماند و اکثر چنین واقع شود والعلم عند الله

مقاله دوم در اسباب ضروری صحت و آن دو بابست باب اول در مزاج و آن کیفیتی است ملموسه
که از امتزاج در جسمی مرکب از ارکان حادث شود بواسطهٔ فعل و انفعالی که میان صورت و مواد متضاد
ارکان واقع شود بحیثیتی که حدت و صولت صورت هر یک از یکدیگر منکسر شود و کیفیتی متوسط
حاصل شود که آنرا مزاج گویند و آن کیفیت اگر در حاق وسط افتاده باشد چنانچه بهیچ طرف از
کیفیات مایل نباشد آنرا معتدل حقیقی گویند زیرا که حقیقت اعتدال این باشد و معتدل بالعرض
گویند برای آنکه وجود او در خارج محالست و یا آنکه مایل باشد بکیفیتی از کیفیات و این قسم خالی
نیست که بیک طرف مایل بود یا بدو طرف آنچه بیک طرف مایل بود چهار قسمست احر مما ینبغی یا ابرد
یا ایبس یا ارطب یا بدو طرف مایل بود و این نیز بچهار قسمست احر و ایبس احر و ارطب ابرد و ارطب
وایبس

ابرد و ایبس و این هشت قسم را غیر معتدل گویند زیرا که خارج از اعتدال حقیقی است و این کیفیت ملموسه
که بدین نه قسم آمده است بحسب اعتدال باعتبار قسمت عقلی است اما اعتدالی که مبحوث عنه اطبا است
و پیش ایشان معتبر است آنست که بر هر مرکبی از ارکان قسطی از ان کیفیت که بر نسبت با این مرکب اولی
و الیق بود متوفر و محصل گردد بر اعدل قسمت و نسبت و این اعتدال نیز از تعادل و تکافو مستوی است
همچنانکه در قسمت عقلی بود که از عدل در قسمت مستوی است و این اعتدال را هشت اعتبار عارض
شود زیرا که اعتدال یا بحسب نوع بود مثل اعتدال انسانی یا بحسب صنف بود مثل ترکی و هندی یا
بحسب آدم صنفی که باشد یا بحسب عضو همچو اعتدال جلد و هر یک ازین بقیاس یا داخل بود یا خارج
پس اعتبارات ثمانیه متصور شود اما علما را خلافست که اعدل اصناف کدام اند شیخ الرئیس بر آنست
که سکان خط استوا اعدل اصناف اند زیرا که شب و روز آنجا یکسانست و صورت کیفیت هر یک
ازان بیکدیگر منکسر میشود پس اعدل بقاع بود و نیز موازی معدل النهار اند و امام رازی بر آنست
که سکان اقلیم رابع اعدل اند برای آنکه وسط اقلیمست توالد و تناسل آنجا بیشتر است و اعتدال
بحسب شخص اعدل شخصی بود از اعدل صنفی و بحسب عضو گفته میشود تنبیه فی امزجة الاعضا بدانکه
گرمترین چیزی در بدن روحست پس قلب پس منی پس خون پس کبد پس لحم پس طحال پس کلیه پس شراین
پس اورده پس جلد و سردترین آن بلغمست پس شعر پس عظم پس غضروف پس رباط پس وتر پس غشا
پس عصب پس نخاع پس دماغ پس شحم پس ثمین پس جلد و ارطب بلغمست پس دم پس ثمین پس شحم
پس دماغ پس نخاع پس ثدی و انثیین پس ریه پس کبد پس طحال پس کلیه پس عضل پس جلد و ایبس
آن شعر است پس عظم پس غضروف پس رباط پس وتر پس غشا پس شراین پس اورده پس عصب حرکت
پس قلب پس عصب حس پس جلد و این ترتیب جالینوس نهاده است پس برین تقدیر جلد اعدل اعضا
باشد و اعدل از جلد کف و اعدل از جلد سبابه و اعدل از جلد انمله والله اعلم باب دوم
در قوی و افعال قوة در عرف اطبا مبدا جسمانی فعل است و مصدر او اگر با شعور است قوة نفسانی
و اگر بی شعور است یا مختص بحیوان بود و آن قوه حیوانی باشد و یا مختص بحیوان نباشد و آن قوه

طبیعی بود که در نباتات نیز موجود است اما قوت حیوانی از دل منبعث میشود و مرکب او روح حیوانیست
و بواسطه شراین بجمیع بدن میرسد و این قوتیست که قلب و شراین را تحریک ... بساط و انقباض میکند
تا ترویح قلب بجذب نسیم و دفع دخان حاصل شود و بدین اعتبار فاعله ... و چون از عوارض
نفسانی متأثر شود آنرا منفعله گویند و قوت نفسانی از دماغ منبعث میشود و بواسطه اعصاب در جمیع
بدن منتشر گردد و افاضت حس و حرکت کند باذن باری و این قوة بر دو قسم ... شود مدرکه و محرکه اما مدرکه
بر دو قسم میشود اول مدرک امور ظاهری و آنرا حواس ظاهر گویند و آن ... است اول قوت باصره
و آن قوتیست که موجود است در تقاطع صلیبی که میان دو عصب واقع ... است که از مقدم دماغ
بعینین می آید و ادراک الوان و اشکال بدو حاصل میشود و حکمت درین آنست که تا محل ادراک عینین
یکی باشد و مدرک ایشان باشد و این قوة بواسطه روح لطیف که در عصبه مجوفه است برطوبت جلیدی
میرسد تا ادراک الوان و اشکال کند دوم قوت شامه و آن قوتیست که بواسطه روح جاری میگردد
و در دو عصبه که شبیه بحلمتی الثدی است که از مقدم دماغ رسیده است تا ادراک رایحه مشمومات کند
سیم ذایقه است و آن قوتیست که بواسطه عصبی که در زبان مفروش است و بمعونت لعاب ادراک
طعوم کند چهارم سامعه است و آن قوتیست که در عصبه که در صماخ مفروش شده است موجود است
تا بواسطه وصول هوا ادراک اصوات میکند پنجم لامسه است و آن قوتیست که موجود است در لیفات
و شظایای اعصاب که در جمیع بدن منتشر است بدن بواسطه او بملاقات اجسام از کیفیات آن متأثر
میشود قسم دوم مدرک امور باطنی است و آنرا حواس باطنه گویند و آنهم پنج قوتست اول حس مشترک
و آن قوتیست که هرچه بحواس ظاهر مدرک میشود مودی بدان میگردد و ازین جهتش حس مشترک میگویند
و محل او بطن اول دماغست دوم خیالست و او را خزانه حس مشترک گویند زیرا که هرچه در یابد
بدو سپارد و محل او موخر این بطن است سیم متخیله است و او را متصرفه گویند باعتبار آنکه تصرف
کند در صور محسوسه که در خیال موجود است و این تصرف بترکیب بود همچون تصور انسانی دو سر و بنقصان
بود همچو تصور انسان بیسر و متفکره نیزش گویند چون مطاوع عقل باشد چهارم متوهمه است و آن قوتیست

12

که ادراک معانی جزئی کند که بمحسوسات متعلق است مثل صداقت و عداوت و محل او هم بطن اوسط است
پنجم حافظه است که آن قوتی بود که معانی متوهمه یا متفکره آنرا ادراک کرده باشد نگهدارد و او را ذاکره
نیز گویند باعتبار آنکه آنچه فراموش شده با یاد آورد و همچنان خزانه متخیله و متوهمه است و محل او بطن
موخر دماغ است اما محرکه ... دو قسمست باعثه و فاعله و باعثه بر دو قسمست شهوانی و غضبی شهوانی
آنست که باعث شود بتحریک جهت نافع و غضبی آنست که باعث شود بر تحریک بجهت دفع مضری و این منفعت
و مضرت اعم از آنست که واقع بود یا بحسب ظن بود و فاعله قوتیست که در عصب نفوذ کند تا بواسطه
او عضل متشنج و مسترخی ... ود و بقبض و بسط آن متحرک گردد و فاعله مطیع و تابع باعثه باشد و قوة
طبیعی در جگر است و مرکب او روح طبیعیست و آن مخدومه باشد از برای بقای نوع یا شخص یا خادمه باشد
اما مخدومه که متصرفه است از برای بقای شخص غاذیه و نامیه است و غاذیه قوتیست که در غذا تصرف کند
و آنرا شبیه بجوهر بدن گرداند و متصل و ملتصق باعضا کند و نامیه قوتیست که آنچه غاذیه آنرا حاصل
کرده باشد در اقطار بدن بر وضع و تناسب طبیعی صرف میکند تا بکمال مقداری و غایت نمائی که نوع و مزاج
او مقتضی آنست برسد و مخدومه که متصرفست برای بقای نوع هم دو قسمست مولده و مصوره مولده
آنست که از خون صالح و رطوبات ثانیه تحصیل منی کند و او را مستعد قبول صورت انسان کند و مصوره
آنست که باذن خالق تعالی اسم اعضا را شکل و مصور گرداند و تجاویف و مفاصل آن پیدا کند اما خادمه
چهار است اول جاذبه است و آن قوتیست که در اعضا موجود است تا آنچه مناسب و مفید باشد جذب
کند دوم ماسکه است و آن قوتیست که آن مناسب مجذوب را نگاه دارد تا هاضمه در وی عمل کند
سیم هاضمه است و آن قوتیست که مجذوب را استحیل گرداند و چیزی آن سازد که غاذیه آنرا تصرف
کند چهارم دافعه است و آن قوتیست که آنچه بعد از تغذیه بدن فضله باشد و صلاحیت غذا نداشته
باشد منفع گرداند و کیفیات اربعه خوادم آن چهارند اما حرارت بالذات همه را خادمست زیرا
که این افعال حرکاتست و آن بی صورت حرارت نتواند بود و اما برودت بالعرض خادم ماسکه است جهت
استمساک و خادم دافعه نیز باشد جهت منع تحلل رطوبتی که مدد فع بود و یبوست بالعرض خادم ماسکه است

جهت قبض وخادم جاذبه بود ودافعه نیز باشد جهت تقویت روح که حامل قوتست ورطوبت بالعرض خادم
هاضمه است جهت تسبیل ونفوذ واحالت اعضا وخادم دافعه بود جهت تسبیل فضلات وجاذبه وماسکه
وهاضمه ودافعه خادم غاذیه اند وغاذیه ونامیه خادمان مولده اند والعالم هو الله

مقاله ششم

در اسباب فاعلی صحة وآن مشتملست بر مقدمه ودو باب اما مقدمه در بیان اسبابی که بعرف
اطبا متداول ومنقسم است بدانکه اطبا گویند که سبب آنست که اولا او موجود شود پس از وی حالتی
از احوال بدن حادث گردد بی سبیل وجوب واورا مغیره گویند یا از وی ثبات حالتی از احوال موجوده لازم
آید وآنرا حافظه گویند پس بدانکه هر حالتی را از احوال بدن سه سبب هست بادیه وسابقه وواصله
برای آنکه سبب یا بدنی بود مثل خلطی که موجب حالتی گردد یا غیر بدنی بود همچو حرارت آفتاب وبرودت
هوا واین را خارجی گویند یا همچو غضب وفرح وآنرا نفسانی گویند وسبب غیر بدنی را بادی میگویند
وسبب بدنی اگر بواسطه چیزی دیگر موجب حالتی گردد همچو امتلا اولا حاصل شود وسبب عفونت بود
آنرا سابق گویند واگر بی واسطه سبب حالتی شود وآنرا واصل گویند همچو عفونت که سبب حمی شود
وبدانکه فعل وتاثیر سبب بالذات بود همچو تبرید آب سرد باستعمال آن وبالعرض بود همچو تسخین آب
سرد بحقن حرارت وهر سببی از اسباب خالی نیست که تقصی وتباعد از وممکن شود یا نه اگر ممکن نیست
ضروری واگر ممکنست غیر ضروری واین اقسام یا مضاد طبیعت بود همچو عرق ووصل وتفرق اتصال یا مضاد
شود همچو تعصی با آفتاب واستحمام پس شروع کنیم در بیان اسباب ضروری باب اول در اسباب
ضروری وآنرا از آنجهت ضروری گویند که مادام که انسان در حیوة باشد از ان لابد بود واسباب
عامه نیز گویند از برای آنکه احتیاج بدن [illegible] دارد در حالت صحت ومرض واین اسباب شش اند زیرا که اگر
وارد نفس میشود اعراض نفسانیست واگر وارد روح میشود هواست واگر وارد اعضا میگردد
اگر این عروض بالذاتست ماکول ومشروب واگر بالعرضست استفراغست واحتباس واگر وارد روح
وعضو هر دو میگردد اگر بی شعور باشد خواب وبیداری اگر با شعور باشد حرکت وسکون بدنی ومجموع
در شش فصل گفته شود فصل اول در هوا بدانکه هوائی که محیط است بابدان محتاج الیه است از جهة

ترویج

ترویج وتعدیل روح باستنشاق آن ودفع فضلات دخانی از وجه هوا چون باندرون میرود موجب
تقویت وترویح روح میشود وبسبب حرارت آن روح میسوزد ودخان میگردد پس بیرون می آید و
بهترین هوا آنست که صافی بود وبا دود وبخار نیامیخته باشد از مواضع لجاجی وخنادق ومقابر واز
مباقل ردیه مثل بادنجان [illegible] وچرچیر وکرنب واز معادن ردیه مثل کبریت وزرنیخ واز اشجار مفسده
مثل انجیر وجوز وبید انجیر [illegible] بود ودر میان سقوف وجدران محبوس نباشد مگر وقتی که هوا را
فساد عام پیدا شود ومرض وبا گردد نعوذ بالله که در آنوقت هوای محبوس بهتر از هوای گشاده بود
وتغیراتی که هوا را حادث [illegible] طبیعی بود یا غیر طبیعی یا مضاد طبیعی اما تغیرات طبیعی آنست که فصول
وانتقالات آن لاحق [illegible] شود پیش منجمان هر فصلی عبارتست از سیر آفتاب در ربعی از فلک چنانچه
از اول حمل تا آخر جوزا ربیع بود واز اول سرطان تا آخر سنبله صیف واز اول میزان تا آخر قوس خریف
واز اول جدی تا آخر شتا زمستان اما پیش اطبا ربیع آن زمانست که هوا معتدل بود در حرارت
وبرودت ودر اشجار شکوفه ونشو ونما ظاهر شود وخریف زمانیست که در مقابل ربیع بود وتغیر
اشجار وثمار وسقوط اوراق ظاهر شود وشتا آن زمان که سرما غالب شود وصیف آنگاه که گرما
غلبه کند وشاید که فصول طبیبان با فصول منجمان موافق بود وباشد که تقدم وتاخر کند اما هوای
ربیع چون بطبیعت خود باشد اعدل فصل بود واقرب زمان باعتدال حقیقی ومناسب مزاج روح
وموجب کثرت خون بود واخلاطی که در بدن بواسطه سرمای زمستان بسته باشد در ربیع بحرکت آید
وبهترین ربیع آنست که معتدل بود وباران باعتدال آید اما هوای تابستان چون بطبیعت خود بود
گرم وخشک باشد وموجب تحلیل روح واخلاط گردد واگر حرارت بافراط نباشد موجب کثرت خون
وحمرت وجه وشدت اشتها شود واگر مفرط بود موجب صفرة لون وکثرة صفرا وامراض صفراوی
بود وبهترین صیف آنست که هوا صافی بود وابر وبخار وباران نباشد وگرما در غایت شدت نبود
اما هوای خریف چون بطبیعت خود باشد سرد وخشک بود واو را بدترین فصول نهاده اند از آنجهت
که در مقابل ربیع افتاده است واو موجب تزاید اخلاط وتخلخل بدن وکثرت سودا وامراض سوداوی

وحمیات عفن بود وبهترین خریف آنست که باران بسیار آید وبامدادها وشبانگاهها بغایت سرد
نباشد وپیشین گاه بغایت گرم نبود اما هوای زمستان چون بطبیعت خود بود سرد وتر باشد وموجب
تکاثف وعدم تحلیل بود واگر برودت بر رطوبت غالب بود موجب کثرت اشتها وتقویت قوی وسلامت
افعال بود اما امراض بارده نیز حادث شود واگر رطوبت بر برودت غالب بود موجب اسهال واسترخاء
اعضا ونزلات وزیادتی بلغم وامراض رطوبی شود وبهترین زمستان آنست که باران بسیار آید
وباد جنوب کمتر اما تغیرات غیر طبیعی که مضاد طبیعی نبود ولاحق هوا شود بواسطه امور سماوی بود
یا ارضی که بدان سبب فصول بر طبیعت خود نماند چنانکه مثلا ربیع بهوای شتا گذرد یا صیف بطراوت ربیع
وبالعکس اما امور سماوی مثل اتصالات وقرانات کواکب وکثرت درامی فوق الارض وانکساف
هوا وعدم آن بود وامور ارضی شش است اول آنکه بواسطه عرض بلد بود که اگر بلد قریب بود
بمحاذات احد المنقلبین یعنی نقطه صیفی وشتوی در شمال وجنوب آن بلد در غایت سخونت بود واگر
ازین محاذات دور بود اگر بخط استوا قریب بود معتدل باشد والا بارد بود دوم آنکه بواسطه
وضع بلد باشد اگر نجد بود یعنی مرتفع بود بارد باشد واگر غور باشد گرم بود سیم آنکه بواسطه مجاورت
جبال بود واین بر دو وجه باشد یکی آنکه جبل موجب زیادتی وتوفر اشعه باشد موجب کثرت سخونت شود
یا بعکس این واقع شود وموجب برودت گردد دوم آنکه جبال موجب هبوب ریحی از ریاح یا مانعی یکی
ازان شود وموجبات آن گفته میشود پس تغیر بحسب جبال در هوا حادث شود بالعرض چهارم آنکه
بواسطه مجاورت دریا بود وآن بالذات ترطیب کند اما اگر شمالی بود تبرید نیز کند واگر جنوبی بود
تسخین واگر شرقی بود ترطیب فقط واگر مغربی بود تغلیظ پنجم آنکه بواسطه هبوب ریاح بود وریاح
مشهوره چهار است شمال وآن بارد یابس است وموجب تقویت قوی وهضم واشتها بود واصلاح
هوای فاسد کند اما اعضای عصبانی را مضر بود جنوب وآن حار ورطب است وموجب انفتاح مسام
وثوران اخلاط وارخای قوت وثقل حواس وصداع وحمیات بود وبهترین او آنست که در روز آید
وصبا معتدل است ودر غایت لطافت وموجب حفظ صحت وتقویت بدن وتعدیل مزاج بود وبهترین آن

آن

آن باشد که در [illegible] روز آید وبود بنسبت با صبا ارطب واغلظ بود وبهترین او آنست که در آخر
روز آید پس هر مسکن [illegible] هبوب یکی از ریاح در او اکثر باشد هوای آن موضع بحسب طبیعت آن ریح متغیر شود
ششم آنکه بواسطه [illegible] بت بود وهوای بلد صحری سرد وخشک بود واز عفونت دور باشد وهوای
بلد شبخی ورملی گرم وخشک بود وطینی برطوبت مایل بود وصحیح وسلیم باشد وتری عفن باشد وتغیر
هوای موضع بحسب قرب [illegible] دن نیز بود وآن بحسب طبیعت آن معدن بود وباید دانست که بهترین
اوضاع بلد اعتدال است در ارتفاعات وانخفاض وبهترین مهاب مهب شمال وصبا بود وخانه باید
که مهب او این دو ریح کشاده بود وجهت جنوب مسدود بود بهتر باشد واین در موضعی که اعدل بقاع
بود والا محتمل که عکس این [illegible] اعتدال اقرب بود اما تغیرات غیر طبیعی که مضاد طبیعت بود بر دو قسمت
یکی آنکه تغیر وفساد در جوهر هوا پدید آید وآن وقتی باشد که هوا بر بساطت خود نماند وبسبب اجزاء
مائی وبخاری ودخانی که بواسطه مجاورت بطایح ردیه وخنادق ومقابر وجیف قتلی با هوا ممتزج
گردد وهوا را متعفن کند که موجب وبا شود وبیشتر در خریف وآخر تابستان حادث شود وفساد
یا بر دو مرتبه است یکی آنکه موجب تغیر مزاج وفساد آن شود وبواسطه آنکه هوای وی رطوبات را
متعفن گردانیده وفساد آن بجمیع بدن برسد ومرتبه دوم آنکه موجب هلاک حیوانات ونباتات
شود زیرا که چون فساد هوا در نباتات وحیوانات اثر کند هر آینه انسان ودیگر حیوانات از آنها
غذا میسازند وهر غذا که ازان ماده حاصل شود سبب فساد وتغیر مزاج گردد وچون این صورت
متمادی شود موجب هلاک گردد قسم دوم آنکه تغیر در کیفیت هوا پدید آید بحیثیتی که موجب فساد نوع
ونسل باشد واین یا موافق مزاج فصل باشد چنانکه گرما تابستان در موضع معین بحدی زیاده
شود که افساد هوا کند یا مخالف مزاج فصل بود همچون زمهریر که در تابستان پیدا شود وموجب
فساد هوا گردد فصل دوم در حرکات نفسانی که آنرا اعراض نفسانی گویند وآن موجب تحریک روح بود
واین حرکت یا بجهت خارج بود یا بجهت داخل اگر بجهت خارج دفعتا حرکت کند غضب بود واگر بتدریج بود لذت
وفرح واگر بجهت داخل بود واگر دفعتا بود خوف وفزع واگر بتدریج بود حزن وغم وآنچه از هر دو جهت بود

اگر اول بداخل حرکت کند پس اگر بخارج خجالت بود و اگر بعکس این بود هم و فرق میان غم و هم آنست که هم
در مکروهی گویند و هنوز حادث نشده باشد و غم در مکروهی که واقع شده و این عوارض توابع سوء
المزاج بود و سوء المزاج تابع این عوارض باشد و تصورات نفسانی نیز موجب تاثیر و انفعال میگردد
چنانکه گفته اند در حالت مجامعت هر صورتی که در خیال مجامع آید نطفه بدان صورت متشکل شود و
از تصور حموضات و مشاهدهٔ آن کندی دندان پیدا میگردد فصل سیم در حرکت و سکون بدنی
اما حرکت چون در وقت خود باشد موجب تحلیل فضلات و بقایای غذا و خفت بدن و انفتاح مسام
وجودت هضم و اشتعال حرارت غریزی و سکون موجب ضد آن بود و از جمله حرکات ریاضیست — واشتهاء
و آن حرکتی که انسان را مضطر کرداند بتنفس عظیم متواتر بعضی از آن شامل جمیع بدن باشد مثل پیاده رفتن
و در کشتی نشستن و کشتی گرفتن و بعضی خاص است بعضوی مثل قرات اعضا صدر را و آواز بلند
گرفتن و او نظر در اشیای دقیق چشم را و اعتدال در مجموع موجب صحت باشد و افراط در آن مضر باشد
و تدبیر آن در حفظ صحت گفته شود فصل چهارم در خواب و بیداری خواب مشابه سکونست و در و
حرارت غریزی متوجه باطن شود جهت نضج و هضم چیزی که آنرا استعداد آن باشد که هضم شود و او
تقویت قوت طبیعی کند و تخلیص بدن از فضلات و قوت نفسانی را سست و منکدر کرداند بسبب
تصاعد بخارات و افراط در و موجب تبرید بدن و تبلید نفس و تهیج و حیرت و ضعف اعضای عصبانی
بود و اشتها ببرد و روی را روی تباه کند و از خواب روز بیشتر این افعال صادر شود و بیداری مشابه
حرکتست و موجب اضداد خواب و افراط در و موجب اختلاط و خفت عقل و صداع و خفقان و احتراق اخلاط
و نقصان هضم بود و از آن امراض سوداوی تولد کند فصل پنجم در ماکول و مشروب و آن دو قسمست
قسم اول در ماکول و مشروب بدانکه هر چیزی که وارد بدن میگردد و میان او و حرارت بدن فعل و انفعال
پیدا میشود از شش قسم بیرون نیست یا غذای مطلق یا غذای دوایی یا دوای مطلق یا دوای معتدل
یا دوای سمی یا سم مطلق اما غذای مطلق آنست که از بدن متغیر شود و بدن را متغیر نکرداند تغیری
که خارج از طبع بود و مشابه بدن شود و غذای دوای آنست که از بدن متغیر شود و او را متغیر کند

بکیفیت احسن و مشابه او شود و غذائیت او بدوائیت غالب بود اما اگر دوائیت غالب بود دوای غذایی
گویند و دوای مطلق آنست که از بدن متغیر نشود و او را متغیر کند و مشابه او نشود و دوای سمی آنست
که از بدن متغیر شود و او را متغیر کند و افساد کند و اگر حار باشد بتحلیل روح و اگر بارد باشد با جماد
هلاک شود و ماکول را بوجهی دیگر تقسیم کرده اند که اگر اثر آنچه وارد بدن شود بکیفیت فقط بود
آنرا دوا گویند و اگر بماده فقط بود غذا گویند و اگر بصورت فقط بود و آن خاصیت گویند و این دوا اگر
واگر مرکبی موافق بود تریاق گویند و اگر مفردی موافق فادزهر خوانند و اگر مخالف طبیعت بود سم گویند
و اگر اثر آن بکیفیت و صورت بود آنرا غذای دوائی ذو الخاصیه گویند و بدانکه غذا منقسم میشود بلطیف
و کثیف و معتدل و هر یک از آن بکثیر الغذا و قلیل الغذا و معتدل و هر یک از ین مجموع بحسن الکیموس و ردی
الکیموس و معتدل پس مجموع بیست و هفت قسم بود حاصل ضرب سه در نه قسم دوم در مشروب و او بر دو
قسمست قسم اول در آب بدانکه چون غذا وارد بدن گشت ناچار او را مبدرقی و مرققی باید تا صلاحیت
قبول هضم و نضج در وی بدید آید و در مجاری نفوذ تواند کرد و آنچیز که از و این فواید حاصل شود دو قسمت
کمی آب باشد و آنرا فواید دیگر هست مثل محافظت رطوبت اصلی و نضارت و صفای لون و ترطیب و
تبرید اعضا و تطفیه حرارت و منع عفونت و آب غذا نشود و افراط در و موجب ضعف اعصاب
و قوی و شهوت شود و بهترین آن آب چشمه است که بر گل خالص یا بر سنگ جاری گردد و منبع او دور
بود و از بلندی منحدر شود و تیز رود و زود سرد و گرم شود و زود کدر و صافی گردد و شمال یا صبا
بدان وزد و آفتاب بدان تابد و هر چه در وی جوشانند زود مهرا شود و موجب ثقل معده نشود
و یکبار که بیاشامند تشنگی بنشاند و مجموع این صفات در آب نیل موجود است و آب باران الطف
بود خصوص که در تابستان از ابر راعد بارد اما از جهت کثرت رطوبت و لطافت زود متعفن
شود و اصلاح آن طبخست و آب کاریز ثقیل بود و آب چاه از آن ثقیل و مضر بود و آب یخ و
برف مضر بود و آب معدنی اگر حدیدی بود تقویت احشا کند و شبی منع سیلان نفث دم کند
و نوشادری مطلق مجلی بود و نفی و ذهبی تقویت دل و معده و احشا کند و بورقی و ملحی هزال و قشف آرد

وکبر بتی تلیین طبع و شقیق جلد کند آب کرم مفسد معده و غاسل او بود و قولنج بکشاید و طبع نرم
کند آب سرد مقوی معده و منبه شهوة و مسکن عطش بود آب برف و یخ اعضای عصبانی را مضر بود

قسم دوم در شراب اگرچه کلام مجید بر منع و تحریم آن نازل گشته است و مباشرت آن از جمله کبایر است
و اخبار و احادیث در خباثت آن وارد شده اما چون طبیعت در معالجات و فقها بدان محتاج میشود
خصوص که شرع نیز بشرطی مخصوص رخصت فرموده و اکثر خلایق در آن شروع مینمایند و بدلیل و منافع للناس
طالب منفعتند و او را مضرت بسیار هست بنا برین مقرر مرد انواع آن بحسب زمان و طعم و لون و رایحه
و قوام شروع میرود اما بحسب زمان بدانکه ابتدای ظهور سکر در وی تا شماه حکم نو و اسم دارد و تا تمامی
سال متوسط گویند و بعد از سال حکم کهنه دارد و شراب نو غذای بسیار دهد و نفخ بر کند و مناسب محرور
و اوقات حاره باشد اما کبد را زیان دارد و اسهال نفخ از و تولد کند و کهنه زود نفوذ کند و تلطیف
و تقطیع اخلاط کند و بلغمی مزاج را و امراض بارده بلغمی را مفید بود و حواس را تقویت کند و متوسط در جمیع
احکام متوسط بود اما باعتبار لون بهترین لون شراب احمر است پس یاقوتی و آنچه زرد بود حار و کم غذا
باشد و زود نفوذ کند و خمار آرد و ابیض نیکو غذا دهد و ترطیب کند و اسود بهترین انواع بود اما
باعتبار طعم شراب شیرین مقوی و مقطع بود و دیر کند و جگر و سپرز را مضر بود و شراب تلخ حاد باشد
و زود نفوذ کند و احشا را مضر بود و شراب قابض تقویت معده و احشا کند و نفث آلات سینه را مفید
بود حامض دیر مستی کند و دماغ را مضر بود اما باعتبار رایحه شراب حاد طیب الرایحه تقویت و تنشط
بیشتر کند و معده را تقویت بیشتر کند و حاد غیر طیب مصدع باشد و عدیم الرایحه دیر مستی کند و منتن بغایت
بد باشد و موجب فسادها بود اما باعتبار قوام شراب غلیظ کدر بود و دیر کند و سده آرد و رقیق
و صافی از هر قسمی که باشد نیک بود و مسکر و خمار آن زود زایل شود بخلاف غلیظ اما نبیده زبیب که
و معده را مفید بود لیکن قبض و نفخ و صفرا پدید آرد و سالی کرم و تر و مسمن بود و عسلی حار و مقطع بود
و زود نفوذ کند و ادرار آرد و وجع مفاصل را مفید باشد اما صداع و تب آرد و خرمایی مفسد و مغلظ
اخلاط بود و مزاج و سودا از و تولد کند اما تسمین بدن کند و آنچه از حبوب و ذرت و الم سازند

بحسب

بحسب مزاج و طبیعت آن مختلف بود و در ان منفعتی نباشد و موجب مضرتها شود اما اسکار کند
اما منفعت شراب فرهنگی گوید که در هیچ مرکبی و مفردی این منفعت نمیتواند بود که در وست و این
منفعت یا نفسانی بود یا بدنی اما منفعتی که نفسانیست سرور و نشاط و ازاله افکار فاسده و غم
بشجاعت و سخاوت و منع دهشت و دفع سوء ظن خلق و جودت ذهن و ذکا و صفای خاطر
بود و آنچه بدنی بود تحسین لونست و براقت و اشراق آن و انتعاش حرارت غریزی و تفتیح مسام
و مجاری و تقویت هضم و تکثیر و تلطیف دم و ترقیق و تصفیه اخلاط و استحاله بلغم بالخون و کسر
غایله شود و معاونت طبیعت در دفع فضلات مثل قی و اسهال و عرق و ادرار اما مضرات و
آنست که ازاله عقل میکند که اشرف مخلوقات و انفع مکوناتست و تمیز انسان از دیگر حیوانات
از وست و قوی را ضعیف میکند و منع ادراکات نفسانی و بدنی و سقوط شهوت طعام و جماع
و ارخاء اعصاب و مفاصل و حدوث غفلت و تهبت و نسیان و رعشه و فالج و تغیر کلام و
صورت و شکل و ثقل حواس و غیر آن از و تولد کند فصل ششم در احتباس و استفراغ بدانکه
اعتدال در استفراغ و احتباس موجب حفظ صحت است و استفراغ موجب تبرید و تخفیف و ضعف
و نحول بود و احتباس مفرط موجب سده و عفونت و تولد حمیاتست و مسقط شهوة طعام بود
و بدن و حواس را ثقیل کند و چون از استفراغ معتاده جماع و حجامتست در ان شروع میرود اما
جماع فعلیست که بر صحت و قوت جمیع افعال و قوی موقوفست زیرا که مبدا او قوت متخیله و باعثه
شهوانیست و محرکه تمدید انفصالات میکند و قوت حیوانی که ارسال الحرارة روح و ریح بدان عضو
میکند و قوة طبیعی که تولید ماده منی و احالت آن و دفع آن میکند و انثیان خود مخصوص باین فعلست
بنا برین باید که در این اعضا هیچ نوع از امراض نباشد و جمیع افعال که بجماع متعلق است بر منهج
طبیعی بی آفت صادر شود چه هر آفتی از ین موجب ضعف این قوت بود و جماع چون بحسب اعتدال و
احسن اوضاع و اشکال استعمال کنند موجب انتعاش حرارت غریزی و تفریح و تقویت اشتها و دفع
وسواس و امراض سودایی و رطوبی بود و دفع امتلای ثقل بدن و کلال حواس کند و ترک آن موجب حدوث

اضداد این شود و افراط دران موجب ضعف قوی و ذبول بدن و امراض بارده شود و اعضای عصبانی را
مضر بود اما حمام فعل طبیعی آن تسخین است بواسطه هوا و ترطیب کند بواسطه آب و استعمال حمام و انفعال
بدن ازان بحسب بیوت و انکه سه مرتبه دارد بیت اول مبرد مرطب بود و بیت دوم مسخن و مرطب و بیت سیم
مسخن و مجفف بود و استعمال حمام اگر باعتدال بود موجب نضج فضلات و دفع آن و تفتیح مسام
و تغذیه و تسمین بدن و انعاش حرارت غریزی و شهوت غذا و تلیین جلد و دفع کلال و خفت بدن
بود و ترک آن موجب اضداد این بود و افراط در استحمام موجب تحلیل و ضعف قوی و عدم شهوة
جماع و انصباب مواد و استحمام باب سرد موجب تبرید و ترطیب و اسقاط قوت اعضا و قوی و حرارت
غریزی بود و مناسب جوانان محروری مزاج باشد باب دوم در اسباب غیر ضروری مشتمل بر دو
فصل فصل اول در اسباب ملحقه بسته ضروری و آن پنج است اسنان و اجناس و عادات و
صناعات و واردات خارجی اسنان از انجمله است که او را تاثیر در احوال بدن بیشتر است چنانچه
بعضی را اشخاص در سنی ضعیف و مریض باشند و چون انتقال کنند بسنی دیگر قوی و صحیح گردند و
بالعکس چنانچه محروری مزاج در سن شباب ضعیف بود و در سن کهولت قوی گردد و سرد مزاج
بعکس این بود و حالت سن چهار است اول سن نمو و آنرا سن حداثت گویند ابتدای آن سن طفولیت
و آن تا بغایتی است که مولود را استعداد حرکت نباشد بعد ازان سن صبی و آن بعد از نهوض بود و قبل
از مستحکم شدن اعضا بعد ازان سن ترعرع و بعد ازان سن غلامیه و آنرا رهاق گویند و این وقت
باشد بعد ازان سن فتی تا قریب سی سال که سن شباب است دوم سن وقوف و آنرا سن شباب گویند
و بعد از انقضای سن نمو باشد تا قریب چهل سال و حرارت در صبی و شباب در رای جالینوس در کمیت
متساوی باشد اما در صبی بواسطه کثرت طبیعت شدید نباشد و در شباب بواسطه قلت رطوبت
شدید و حاد بود چنانچه هیزم تر و خشک را علیحده مشتعل گردانی در زمان این متساوی بین در کمیت
سیم سن کهولت بود و آن از انقضای سن وقوف است تا قریب شصت سال بود و درین سن حرارت
در نقصان و یبوست در تزاید بود چهارم سن شیخوخیت و آن از انقضای سن کهولت تا آخر عمر بود

با عضای ضعیف گردد و

ودرین

17

ودرین سن یبوست غالب شود و برودت بسبب رطوبات غریبه و این مجموع گفته شد بحسب اغلب باشد
اما بحسب مواضع و بلدان متفاوت گردد چنانکه گویند در حبشه و زنگبار اسنان تا سی و چهل سال
منقضی میشود اما اجناس مزاج ذکور بحرارت و یبوست مایل بود و مزاج اناث برطوبت و برودت
و این نیز باعتبار اغلب بود نه آنکه کل واحد از ذکور بنسبت با کل واحد از اناث چنین بود اما صناعات
هر قسمی ازان موجب امری شود مثل آنکه صناعتی که مباشر و مجاور آب باید بود همچو قصارت موجب
ترطیب شود و صناعتی که مجاور آتش باید بود موجب تسخین و تجفیف بود و افراط دران بسبب کثرت
تحلیل موجب تبرید شود و صناعتی که مجاور گل بود موجب یبوست مثل اکاری و طیانی اما عادات
از انجمله است که ترک او مغیر مزاج بود و مراعات او حافظ صحت و استقامت مزاج بود اما عادات
مذمومه مثل آنکه کسی که عادت بچیزی کرده باشد که موجب مواد فاسد خواهد بود اگر بکلی ازان
دفعتا باز آید موجب ضرر و تغیر مزاج شود پس بتدریج ازان آید و ازینجهت گفته اند العادة طبیعة
خامسة اما واردات خارجی مثل ضماد و اطلیه و کمادات و مشمومات بود که هم حافظ صحت و هم
مغیر مزاج میباشد و تغیری که از مشمومات حاصل میشود از دیگران نمیشود و آنچه طیبه است
بواسطه مناسبت با روح و سرعت نفوذ مقوی و حافظ صحت بود و آنچه کریه بود بالعکس و از انجمله
نضجی با آفتاب است که موجب تحلل رطوبات و استسقا بود و ربو و صداع بارد را مفید بود و همچنان
اندفانی در رمل گرم امراض رطوبی را نافع بود و استنقاع در زیت تشنج و اعیا را مفید است و مثل
رش آب بر روی موجب انتعاش قوت و ازاله کرب و غثیان میشود خصوص که با گلاب بود فصل دوم
در تعدیل اسباب عوارض بدنی بدانکه اسباب حرارت حرکات نفسانی بود همچون فکر یا بدنی همچون
حرکت ریاضت و ملاقات مسخنات از اغذیه و ادویه خواه بحسب داخل بود و خواه بحسب خارج و تکاثف
مسام و عفونت اخلاط و اسباب برودت حرکت و سکون مفرطین بود و استعمال مبردات داخلی و خارجی
و فجاجت اخلاط و افراط در استعمال مسخنات و افراط در تقلیل و تکثیر غذا و اسباب رطوبت استعمال
مرطبات بود و کثرت اکل ما جودت هضم و سکون و نوم و اجتناب از محللات و محققات و اسباب

یبوست استعمال محللات مفرط و مجففات بود بحسب داخل یا خارج اسباب ملاست از داخل مثل تناول
مرطبات و مولدات اخلاط رطبه لزجه بود و از خارج مثل استعمال موم روغن و اطلیه ملسه و هوای نرم
و اسباب خشونت ملاقات محللات و مجففات بافراط و قابضات بود خارجی و داخلی و اسباب استفراغ
قوت دافعه و ضعف ماسکه و رقت ماده و توجه طبیعت بدان طرف بود و اسباب احتباس قوت ماسکه و ضعف
دافعه و غلظ و لزوجت ماده بود و توجه طبیعت بود بطرفی دیگر و اسباب فساد شکل قصور قوه مصوره
یا رداءت منی بود و اصل خلقت یا رداءت انفصال از رحم یا رداءت تقمیط یا سرعت حرکت طفل نزد وقت
خویش یا ضربه و سقطه مثل آن بود اسباب سد حدوث چیزی غلیظ بود در مجاری از خلط و ثفل یا التحام
منفذ یا انطباق مجری بواسطه ضاغطی یا یبس مجاری اسباب اتساع مجاری ضعف ماسکه باشد یا شدت
حرکت دافعه یا ادویه مفتحه یا مرخیه اسباب زیادتی مقدار و عدد کثرت ماده و شدت قوت جاذبه باشد اسباب
نقصان مقدار و عدد در اول خلقت و نقصان ماده یا ضعف مصوره بود و بعد از خلقت سببی از اسباب
خارجی بود مثل قطع و تاکل اسباب فساد وضع بمقاربت عضوی بعضوی تشنج و التحام بود یا ولادی
باشد و بمساعدت عضوی از عضوی تشنج یا استرخا یا اثر قرحه باشد یا ولادی اسباب تفرق اتصال
از داخل ماده اکال یا محرق یا لذاغ بود یا امتلاء ی مدد یا شدت دافعه نزد مجری طبیعی یا حرکتی عنیفه
یا انفجار ورمی بود از خارج مثل قطع سیف و کشیدن بریسمان و سوختن بآتش بود و اسباب
قرحه جراحتی بود که منفتح گردد یا ورمی که منفجر شود یا بثره جراحتی که متاکل شود اسباب ورم امتلاء
از اخلاط یا از ماده ریحی یا مائی بود و قوت عضو دافع و ضعف عضو قابل یا اتساع مجاری یا وجعی
شدید بود و اسباب خلع شاید که بدنی بود مثل قیله که از رطوبتی مرخیه پیدا شود یا امری خارجی
باشد مثل ضربه و سقطه اسباب وجع که عبارت از احساس و ادراک منافی بود مثل ضربه من حیث
سوء المزاج مختلف بود یا تفرق اتصال و چون اوجاع مختلف و متعدد است اسباب آن نیز متعدد
و مختلف بود اوجاع مشهوره پانزده است اول حکاکست و سبب آن خلطی حریف یا مالح بود
دوم خشن است و سبب آن خلط خشن بود سیم ناخس است و سبب آن ماده تیز بود یا ریحی که مدّ

وغشا

وغشا بود از جهت عرض چهارم ممدداست و سبب خلطی یا ریحی بود که ممدد عصب یا عضل بود از جهت طول
پنجم ضاغطاست و سبب آن ماده یا ریحی بود که جای بر عضو تنگ کند ششم منضج است و سبب آن
ماده بود که میان عضل و غشای او حادث شود هفتم کسراست و سبب آن ماده و ریحی بود که میان
عظم و غشای او حاصل شود هشتم رخواست و سبب آن ماده بود که ممد لحم و عضل باشد نهم
ثاقبست و سبب آن ماده غلیظ یا ریحی بود که میان طبقات اعضا واقع شود دهم مسلی است
و سبب آن همین سبب ثاقبست و فرق میان او و میان ثاقب آنست که ماده ثاقب را نفوذی بود چنان
محسوس شود که عضو را سوراخ میکند و ماده مسلی در آنموضع محتبس بود یازدهم خدر است
و سبب آن خلطی بارد بود یا انسداد منافذ روح نفسانی دوازدهم ضربانیست و سبب آن ورمی
حار بود در عضوی حساس سیزدهم اعیائیست و سبب آن یا تعب بود و آنرا اعیائی تعبی گویند
یا خلطی ممدد و آنرا اعیائی تمددی گویند یا خلطی لاذع و آنرا اعیائی قروحی گویند یا بسبب ریحی باشد
و آنرا اعیائی ریحی گویند چهاردهم لاذعست و سبب آن خلطی حار بود پانزدهم ثقیلست و سبب
آن ماده بود که در عضوی غیر حساس که از غشا معلق بود یا غشا گرد در آمده و بواسطه انجذاب
غشا الحساس ثقلی کند یا بسبب ورمی بود که در عضو حساس واقع شود و حس عضو را باطل کند همچو
سرطان نعوذ بالله اسباب سکون وجع قطع سبب موجع بود بمحللات و مستفرغات یا مخدرات
و خواب از مسکنات وجع بود و بحقیقت مسکن وجع قطع سبب است اسباب تخمه و امتلاء از درون
نیست یا امری خارجی بود مثل استعمال مرطبات یا توفر رطوبت فضلی و موانع تحلل یا امری داخلی بود
مثل ضعف هاضمه یا دافعه یا شدة ماسکه یا ضیق مجاری اسباب ضعف انواع است زیرا که این سبب یا در
جوهر عضو شود یا وارد در روح یا وارد قوة اگر وارد عضو سوء المزاج و سوء الترکیب و تفرق اتصال بود
و اگر وارد در روح شود سوء المزاج بود و تحلل بکثرت استفراغ و اگر وارد قوت شود کثرت صدور فعل
از آن قوت بود و اگر اعتبار اسباب بعیده کنند فساد هوا و ماکول و مشروب نیز از اسباب ضعف
بود اسباب حرکات غیر طبیعی یا سببی ضعف بود همچو رعشه یا بسبب یبوستی متشنج همچون فواق یا

یا فضولی موذی بربتر بید همچو ناقص یا موذی بلاغ همچو قشعریره یا ریحی که طالب خروج بود همچو تلاحج
مقاله چهارم در احوال و اعراض و علامات و این مشتمل بود و بابست باب اول در احوال و اعراض بدن
احوال بدن انسان بمذهب جالینوس سه حالست صحت و مرض و حالة ثالثة اما صحت هیئتی طبیعی بود
با وجود آن افعال از بدن انسان بسلامت صادر شود و مرض هیئتی غیر طبیعی باشد که بواسطه
موجب آفت افعال بود و حالت ثالثه هیئتی بود که نه حد صحت بر و صادق آید و نه حد مرض زیرا که حالتیست
که افعال مطلقا سلیم نیست و مطلقا غیر سلیم هم نیست چون حال شیخ و طفل و ناقه و سکران یا صحت
و مرض هر دو مجتمع‌اند در وقتی واحد نسبت با شخصی در دو عضو همچو حال اعور یا مجتمع‌اند در شخصی در
اما در دو جنس همچو صحت مزاج و مرض ترکیب یا صحت خلقت و مرض مقدار یا مجتمع شوند اما در دو وقت
همچو شخصی که در تابستان یا در سن شباب صحیح بود و در زمستان یا سن طفولیت مریض و بعکس این
اما احوال پیش شیخ الرئیس صحت و مرض است و میان واسطه نیست و بر تقدیر ثبوت در حدی که او
کفته خللی نیست اما مرض هیئتی غیر طبیعی بود که بواسطه مرض موجب آفتی شود و او تابع مرض باشد
و شاید که عرض بنفس خود مرضی باشد همچو صداع که عرض حمی بود و بنفس خود مرضی باشد و باشد که
عرض سبب مرض شود همچو وجع قولنج که سبب غشی میشود و باشد که چیزی هم سبب و هم عرض و هم مرض باشد
چون حمی و سعال که عرض ذات الجنب باشد و چون مستحکم باشد بنفسه مرضی باشد و سبب انصداع عرض
میشود بواسطه اقتضای حرکت عنیفه و سل عرض قرحه ریه است و سبب ضعف معده میشود و بنفس
خود مرضی باشد و بدانکه مرض یا مفرد بود یا مرکب و مفرد سه جنس است جنس اول امراض سوء المزاج
باشد و آن هشت قسمست که خارج بود از اعتدال و این سوء المزاج ساده بود و مادی بود جنس
دوم امراض ترکیب است و آن چهار قسمست امراض خلقت و مقدار و عدد و وضع اما امراض خلقت
چهار است اول مرض شکل و آن آنست که شکل از مجری طبیعی متغیر شود بحیثیتی که مضر باشد اعوجاج
مستقیم و استقامت معوج دوم امراض مجاری بر آنکه فراخ شود مثل اتساع عصبه مجوفه یا تنک
کردد مثل خناق که تنک شدن منافذ نفس است یا منسد کردد مثل انسداد عروق کبد و غیره

سیم

سیم امراض تجاویف یا آنکه بزرگ شود همچو کیس انثیین یا کوچک کردد همچو صغر معده یا خالی شود
همچو خلو تجاویف قلب در فرح مهلك یا ممتلی و ممتد و مفسد شود همچو صرع و سکته چهارم امراض
منافذ است همچو ملاستر معده و خشونت قصبه ریه اما مرض مقدار بزیادتی عضوی خاص بود همچو
عظم لسان و داء الفیل و بزیادتی عام بود همچو سمن مفرط و بنقصان خاص بود چون ضمور لسان
و عام بود همچو هزال مفرط اما عرض عدد طبیعی بود همچو اصبع زایده یا غیر طبیعی همچو سلع یا نقصان
بود چون قطع اصبع یا نقصان آن در اول خلقت اما مرض وضع همچو زوال عضوی بود از موضع
بخلع و بغیر خلع جنس سیم از امراض مفرده تفرق اتصالست و اسم این مرض بحسب موضع مختلف بود
اکر تفرق اتصال در جلد باشد خدش و سحج کویند و اکر در لحم باشد جراحت کویند و اکر متقادم و
منفتح شده باشد قرحه کویند و اکر در عظم واقع شده باشد کسر کویند و اکر بعرض بود صادع کویند
اکر بطول بود و تفرق در عضروف اکر بعرض بود فسخ کویند و اکر بطول بود تفتت و در عصب شق
و شدخ کویند و در عروق نیز و شق اما مرض مرکب آنست که از اجتماع امراض حادث شود همچو سل
که از حمی دق و قرحه ریه مرکبست و تسمیه بعضی امراض یا بحسب مشابهت بود همچو داء الفیل و داء الثعلب
یا بحسب محل همچو ذات الجنب و ذات الصدر یا بحسب عرض همچو صرع و بدانکه مرض اصلی باشد و بشرکت
باشد آنچه اولا حادث شود اصلی بود و آنچه بسکون اول ساکن کردد بشرکت بود و اینکه مجاورت
بود یا بواسطه شرکت باشد یا بواسطه مجاورت بود یا بواسطه آنکه از عضو مالوف طریقی با و بود
یا آنکه میان دو عضو خادم و مخدومی بود چون عصب و دماغ یا مبدا فعل او بود چون حجاب و ریه
یا محل بخار عضو ماوف چون دماغ معده را یا مصب مواد عضو بود چون بغل قلب را و پس کوش
دماغ را و ارنبه کبد را و بدانکه اوقات ازمنه در مرضی که منتهی میشود چهار است ابتدا و تزاید بسلامت هم
و انتها و انحطاط ابتداء مرض از زمان ابتدا کویند و مادام که در تزاید زمان تزاید و چون واقف
باشد نه تزاید و نه کم زمان انتها کویند و چون نقصان پدید زمان انحطاط باب دوم در علامات
و دلایل مشتمل بر مقدمه و هشت فصل اما مقدمه بدانکه علامت آنست که بدان استدلال کنند

باحوال بدن وافعال که از قوی صادر میشود واین علامات وامارات یا دلالت بر نفس مرض کند
همچو سرعت واختلاف نبض که دلالت بر حمی کند یا دلالت بر محل مرض کند همچو نبض منشاری که دلیل ورم
حجاب بود یا دلالت بر سبب مرض کند همچو علامات امتلا یا علامات ملازم مرض بود چون تب
حار وضیق نفس ووجع ناخس در برسام یا دلیل امراض ظاهری بود چون لون وملمس یا دلیل
امراض باطنی بود واین نوع مشکل تر بود وموقوف بر معرفت تشریحست واستدلال در آن بچند
چیز کنند اول افعال اگر نه بر مجری طبیعی بود دلیل آفتی بود در مبدأ افعال که قوی است وآفت قوی
دلیل آفت آن عضو بود که مظهر اوست چنانچه دلالت افعال ارادی وحسی بر حال دماغ ودلالت نبض
بر احوال دل ودلالت بول بر کبد وبراز بر معده وامعا دوم موضع مرض چنانچه وجع در طرف ایمن
که دلیل ورم کبد بود وطرف ایسر که دلیل ورم طحال بود سیم اشکال مرض همچو دلالت ورم هلالی شکل
برای آنکه ورم بر محدب کبد است چهارم ما یستفرغ همچو بول وبراز که در محل خود یاد کرده اند وچون
استدلال بانواع است در هشت فصل یاد کرده میشود ان شاء الله فصل اول در علامات مزاج بدانکه
علامات وامارات مزاج ده است اول ملمس است اعتدال آن دلیل اعتدال مزاج بود ومیل آن بکیفیتی
از کیفیات اربعه دلیل آن کیفیت باشد دوم سخن است سمن لحمی دلیل حرارت ورطوبت بود وسمن
شحمی دلیل برودت ورطوبت وهزال از لحم دلیل برودت ویبوست واز شحم دلیل حرارت ویبوست بود
سیم لون است بیاض لون دلیل برودت بود وحمرت وسمرت دلیل حرارت وصفرت دلیل صفرا وکمودت
دلیل سودا چهارم موی است کثرت وسواد وجعودت آن دلالت بر حرارت مزاج کند وشقرت
بر اعتدال وصهوبت وبیاض بر برودت پنجم هیئت اعضاست سعت عروق وسینه وعظم عظم وتمامی
خلقت دلیل بر حرارت بود وضد آن دلیل بر برودت ششم کیفیت انفعالاتست سرعت انفعال از کیفیتی
از کیفیات دلیل بر غلبه آن کیفیت هفتم افعال طبیعی است از افعال آنچه کامل بود دلیل اعتدال بود
وآنچه مشوش وسریع دلیل حرارت بود وبطی دلیل برودت باشد هشتم نوم ویقظه است کثرت نوم
دلیل رطوبت بود وقلت آن دلیل حرارت بود وکثرت بیداری دلیل یبوست نهم افعال نفسانی است

طیش

طیش وجرأت وحدت ذهن وکثرت کلام وسرعت انفعالات دلیل حرارت بود وجبن وبلادت وفرط
حیا ووقار وبطو انفعالات دلیل بر برودت بود دهم فضول مندفعه است شدت رایحه وصبغ آن
دلیل حرارت بود وضد آن دلیل برودت وکثرت آن دلیل بر رطوبت کند وقلت آن بر یبوست
فصل دوم در امتلا امتلا زیادتی کمیت اخلاط ردیه واخلاط صالحه بود وعلامت امتلا مجملا ثقل
اعضا وکسل وضعف اشتها وانتفاخ عروق وامتلای نبض وانصباغ وغلظ قاروره وکلال بصر بود
اما مفصلا علامت غلبه دم ثقل سر وتمطی وتثاوب ونعاس وکدورت وبلادت حواس وحلاوت
دهن وحمرت لون وزبان وظهور بثور ورفتن خون از مواضع سهله مثل بینی وبن دندان وتخیل
چیزهای سرخ بود وعلامت غلبه بلغم بیاض لون وسستی ونرمی وبرودت اعضا وکثرت براق آب دهن
وقلت عطش وضعف هضم وحشاء ترش وکثرت خواب وبلادت حواس وتخیل آب وسرما وچیزهای
سفید بود وعلامت غلبه صفرا صفرت لون وچشم وتلخی دهن وخشونت زبان وخشکی دهن ومنخرین
وتشنگی وضعف اشتها وغثیان وقی صفرا وقشعریرت وتخیل شعله آتش وچیزهای زرد بود وعلامت
غلبه سودا تیرگی وخشکی بدن بمواد وغلظ خون وشهوت کاذب وکثرت افکار ووسوسه وخوف
وتخیل دود وتیرگی وچیزهای سیاه بود فصل سیم در نبض وآن حرکتیست از اوعیه روح که عبارت
از قلب وشرایین باشد وهر نبض مرکبست از انبساطی وسکونی وانقباضی وسکونی وقبض وبسط
از جهت جذب نسیم ودفع دخانست واجناس نبض ده است جنس اول ماخوذ از مقدار است واجناس
او نه است اول طویل است واو آنست که در حال حرکت اجزا او اکثر در طول محسوس شود وسبب آن
شدت حاجت بترویح بود وکثافت [illegible] وصلابت جلد دوم قصیر واو در مقابل طویل سیم معتدل واو
وطول بود چهارم عریض واو آنست که اکثر اجزای او در عرض محسوس شود وسبب آن خلو عروق ورطوبت
آلت بود پنجم ضیق است واو در مقابل عریض بود ششم معتدل در عرض وضیق هفتم شاهق است
واو آنست که اجزای او در عمق محسوس شود وسبب آن شدت حاجت ومطاوعت آلت بود هشتم
منخفض است واو در مقابل شاهقست نهم معتدل در شهوق وانخفاض وازدواج وآن بیست وهفت

قسم حاصل شود اما آنچه مشهور است و اسمی دارد شش است اول عظیم است و آن نبض طویل
عریض عمیق بود دوم صغیر است و او در مقابل عظیم بود سیم معتدل در عظیم و صغیر باشد چهارم
غلیظ است و او آنست که در عروض و شهوق زاید بود پنجم دقیق است و او در مقابل غلیظ بود
ششم معتدل در غلظ و رقت بود جنس دوم ماخوذ است از زمان حرکت و آن سه قسمت
اول سریع و او آنست که زمان حرکت او بغایت کوتاه بود و سبب آن شدة حاجت باشد دوم بطی
و او در مقابل سریعست سیم معتدل در سرعت و بطو جنس سیم ماخوذ بود از زمان سکون
و آن سه قسمت اول متواتر است و او آنست که زمان سکون او کوتاه بود و سبب آن شدت
حاجت و ضعف قوة بود دوم متفاوت و او در مقابل متواتر بود سیم معتدل در تواتر و تفاوت
جنس چهارم ماخوذ است از قوام آلت و آن سه قسمت اول صلب بود و او آنست که انکشت
با عتمادی تمام حرکت انبساط او فرو نشاند و سبب آن یبوست جوهر رک باشد دوم لین و او
در مقابل صلبست سیم معتدل در صلابت و لین جنس پنجم ماخوذ است از ملمس آلت و آن سه
قسمت اول حار و سبب آن اسباب مسخنه بود دوم بارد است و او در مقابل حار بود سیم
معتدل در حرارت و برودت جنس ششم ماخوذ است از امتلا و خلو و آن سه قسمت اول
ممتلی و آن امتلا بود دوم خالی و او در مقابل بود سیم معتدل در خلو و امتلا جنس
هفتم ماخوذ است از کیفیت قرع و آن سه قسمت اول قوی و او آنست که در انبساط
سخت بر انکشت بکوبد و سبب آن قوت مزاج بود از غذا و شراب و فرح معتدل دوم ضعیف
و او در مقابل قوی بود سیم معتدل در قوة و ضعف جنس هشتم ماخوذ است از استوا و اختلاف
و آن دو قسمت اول مستویست و آن عبارت از آن باشد که در جمیع نبضات یا قرعات
مساوی بود دوم مختلف و او در مقابل مستوی بود و این مختلف بر دو قسم بود منتظم و غیر
منتظم مختلف منتظم آنست که اختلاف او را انتظامی باشد یعنی هر چند دور که کند بر آن یک
اختلاف باشد و غیر مختلف غیر منتظم آنست که اختلاف او را هیچ نظامی نباشد بلکه در هر دوری

اورا

اورا اختلافی ظاهر شود جنس نهم ماخوذ است از حال وزن و آن یا جید الوزن باشد یا ردی
الوزن جید الوزن آنست که بر مجرای طبیعی بود یعنی وزن آن نبض مناسب مزاج سن صاحب
نبض و ردی الوزن سه قسمت اول متغیر الوزن و آن نبضی باشد که از وزنی که لایق سن
صاحب نبض باشد تجاوز کرده باشد چنانکه وزن نبض صبی مثلا همچو وزن نبض شباب بود دوم
مباین الوزن و آن نبضی بود که از وزنی که لایق سن صاحبش باشد قاصر بود چنانکه وزن نبض
شباب مثلا همچو نبض صبی باشد سیم خارج الوزن و آن نبضی بود که وزن او مشابه هیچ وزنی
از اوزان نباشد و باید دانست که در حرکات نبض طبیعی موسیقاری موجود است زیرا که
همچنانکه تالیف نغمات با دوار ایقاع و تقدیر ازمنه که میان نقرات متخلل و منکر و تمام میشود
بسبب ازمنه نبض نیز در سرعت و تواتر نسبتی ایقاعیست اگر این نسبت متفق بود چنانکه در ازمنه
آن هیچ اختلافی نباشد آنرا منتظم کویند و الا غیر منتظم و از انواع نبض که آنرا نامی نهاده اند
مشهور است اول غزالیست و آن نبضی بود که مختلف بود در سرعت و بطو چنانکه اول ابطی
باشد پس ثانیا بسرعت مایل شود و بتدریج هر بار سریعتر شود و شبیه بجرکه غزال دوم موجی آن
نبضی باشد مختلف در عظم و صغر و شهوق و عرض و امتلای او بطریق موج آب محسوس شود سیم
دودی و آن نبضی بود همچو موجی اما او را عرض و امتلا نباشد و ضعیفتر بود چهارم نملی و او ضعیف
تر از دودی بود پنجم منشاری و آن نبضی بود که مختلف بود در عظم و صغر و صلابت و لین و شهوق
و انخفاض و کان که بعضی از اجزای او شاهق بود و بعضی منخفض ششم ذنب الفار و او آنست که نبض
متحرک شود و بتدریج ضعیف و صغیر شود و باز بدرجه اول عود کند و بدین وتیره ضعیف شود
هفتم مسلی و او همچو ذنب الفار است الا آنکه عود او بدرجه اول بتدریج بود چنانکه بتدریج ضعیف
شده و ذنب الفار دفعتا عود کند هشتم ذو الفترة و او آنست که در زمانی که توقع حرکت بود
ساکن کردد نهم واقع در وسط و او آنست که در زمانی که توقع سکون باشد متحرک کردد دهم
مرتعش و او آنست که حرکة او همچون حرکت رعشه بود یازدهم ملتوی و او آنست که همچو ریسمانی

بجهد محسوس شود و یازدهم مطرقی ذو القرعتین نیز گویند و او آنست که دو قرع کند چنانکه
حرکت و انقباض او محسوس نشود شبیه بحرکت مطرقه سیزدهم مرتعد و او آنست که حرکتی همچو حرکت رعد
محسوس شود و این مجموع دلالت بر سوء حال مریض کند فصل چهارم در نبض انسان و اجناس و فصول
و اعراض اما نبض باعتبار اجناس نبض ذکور اعظم و اقوی بود از نبض اناث چنانکه عظیم و سریع و متواتر
باشد اما نبض باعتبار اسنان نبض صبیان بلین مایل بود و نبض شبان مایل بعظم و قوت و وزن
لایق هر دو آنست که در صبیان زمان انقباض و انبساط مساوی باشد و در شبان زمان انقباض
از انبساط اندکی زاید بود و نبض کهول بصغر و بطو مایل بود و وزن لایق بایشان آنست که زمان
انقباض از انبساط اندکی کمتر بود و نبض مشایخ صغیر و بطی و متفاوت بود و وزن لایق بدیشان
آنست که زمان انبساط بیشتر از زمان انقباض بود اما باعتبار فصول نبض در ربیع معتدل
بود و در صیف سریع و متواتر و در خریف مختلف و ضعیف و در شتا بطی و متفاوت و نبض باعتبار
بلدان مناسب فصول بود اما باعتبار نوم و تیقظ در ابتدای خواب صغیر و متفاوت بود و در
بیداری اگر بطبع خود بیدار شود سریع و عظیم بود و اگر فجاة یا بسببی خارجی بیدار شود نبض
سریع و متواتر و مختلف بود و باشد که مرتعش بود اما باعتبار ریاضت اگر بحد تعب نرسد
نبض قوی و عظیم و سریع بود و متواتر و اگر بحد تعب رسد نبض در عظم و قوت ناقص شود
و در سرعت و تواتر زاید و اگر بافراط بود نبض دودی و نملی شود اما باعتبار استحمام اگر
استحمام بآب گرم و با اعتدال باشد و بتحلیل نرسد نبض سریع و قوی بود و اگر بتحلیل رسد
صغیر و متفاوت بود و اگر قلیل بافراط بود سریع و متواتر باشد و استحمام بآب سرد نبض در قوت
زاید شود و در سرعت و تواتر ناقص و اگر بافراط بود ضعیف و بطی و صغیر و متفاوت گردد
و اما باعتبار عوارض نفسانی در حالت غضب نبض عظیم و سریع و متواتر شود و در خوف
و خجالت عظیم و بطی و متفاوت بود و در سرور و غم صغیر و بطی و ضعیف و متفاوت بود
و در فرح سریع و مرتعش و غیر منتظم بود اما نبض در اوجاع در ابتدای وجع نبض عظیم و سریع

باشد

باشد و اگر متمادی شود صغیر و متواتر شود پس دودی و نملی شود و اما نبض در ورم اگر ورم
حار بود نبض منشاری و صلب و مرتعد بود و در انتها در سرعت و تواتر افزاید و در ورم بارد
نبض بطی و متفاوت بود و در ورم لین موجی و در ورم صلب منشاری بود والله اعلم بجمیع الامور
فصل پنجم در قاروره و آنرا تفسیره گویند و استدلال ابدان باعتبار هفت جنس بود جنس
اول لونست و طبقات آن پنج باشد اول صفرتست و مراتب آن شش است اول تبنی و او دلالت
بر قصور نضج کند دوم اترجی و او دلیل حسن حال نضج باشد سیم اشقر و او دلیل بر حرارت بود
چهارم نارنجی و او دلالت بر شدت حرارت کند پنجم ناری و او زاید از نارنجی باشد ششم
زعفرانی و او دلیل حرارت مفرد باشد دوم حمرتست و مراتب چهار است اول اصهب و او دلیل
غلبه دم باشد دوم وردی و حمرت او زاید از اصهب بود سیم احمر قانی چهارم احمر اتم و او دلیل حمرت
بکمال بود و مجموع دلیل غلبه خون باشد سیم خضرتست و مراتب او پنجست اول فستقی و او
دلیل برودت بود دوم آسمانجونی و آن دلیل برودتی سخت باشد یا شربت زهر سیم نیلجی و آن
دلیل برودت بافراط بود و این هر دو در صبیان و مشایخ دلیل تشنج و فالج بود چهارم کراثی
و آن دلیل احتراق اخلاط بود پنجم زنجاری و آن دلالت بر احتراقی شدید و دلیل هلاک بود چهارم
اسوداست و مراتب او چهار است اول اسودی که ماخوذ از زعفرانی باشد یعنی زعفرانی باشد
که بسیاهی زند و دلالت کند بر یرقان و تکاثف صفرا دوم اسودی که از احمر اتم بسیاهی زند و دلیل
غلبه خون و احتراق آن باشد سیم که از خضرت حاصل شده باشد و آن دلیل سودای صرف باشد
چهارم اسودی که از بیاض ماخوذ باشد و آن دلالت بر احتراق بلغم کند و بول اسود فی الجمله
دلیل حرکت مواد یا قوت حرارت غریزی بود و بغایت بد باشد خصوص در مشایخ و نسا و ابتدای
حمیات اما اگر از تناول چیزی سیاه مثل ابکامه و آش مویز بود آنرا اعتباری نباشد پنجم
بیاضست و آن دو قسمست اول رقیق شفافست و آن دلیل برودت بود و نومیدی سخت
از نضج دوم ابیض حقیقی و آن اصنافست و اگر مخاطی بود دلیل غلبه بلغم باشد و اگر با آن

دسومتی باشد یا چون شیر بود دلیل ذوبان باشد و این در آخر دق باشد و فقاع با مدة دلیل قروح
آلات بول باشد و فقاعی بیمدة دلیل حصاة یا مواد خام بود و رصاصی بر رسوب بغایت بد باشد و اگر
مشابه منی بود دلیل بحران امراض بلغمی بود و آنچه مشابه ماست و شیر باشد در امراض حادة دلیل هلاک
بود و از الوان بول یکی آنست که مشابه غسالة اللحم باشد و بد انکه آن دلیل کبد یا غلبه دم باشد و دیگر
آنست که مشابه لون زیت باشد و آن دلیل بد باشد خصوص که منتن بود جنس دوم از دلایل قوام بول
باشد و آن سه قسمست اول رقیق و آن دلالت کند بر برودت و عدم نضج و ضعف کلیه و آلت بول
دوم غلیظ و آن دلیل اخلاط و عدم نضج بود و باشد که دلالت مواد غلیظه یا انفجار اورام یا انفتاح
سده باشد و غلظ بول و اگر بتدریج کم شود نیک باشد و اگر متمادی گردد خصوص در حمیات حادة
بد باشد سیم معتدل در غلظ و رقت و آن دلیل نضج تام و حسن حال بود و الله اعلم جنس سیم رایحه
بولست و آن شش قسم باشد اول عدم الرایحه و آن دلیل برودت مزاج بود و نقصان حرارت غریزی
دوم منتن و آن دلیل قروح مجاری بود یا اخلاط عفنه سیم حامض الرایحه و آن در مرض حاد دلیل
قوت حرارت غریزی بود یا دلالت کند بر حدوث حرارت غریبه که از مواد بارده حادث شده باشد
چهارم حلو الرایحه و آن دلیل غلبه دم باشد پنجم خفیف الرایحه و آن دلیل فساد رطوبات صفرا بود
ششم زهیم الرایحه و آن زهمت پاك بود و آن دلیل فساد رطوبات باشد چهارم زبد قاروره است
و ماده زبد رطوبتی لزج بود و فاعل آن ریحی بود که در جوهر بول بود و سواد و شقره زبد دلیل
یرقان بود و اگر آن دلیل لزوجت اخلاط و کثرت آن دلیل ریح و رطوبت پنجم قلت و کثرت بولست
و آن اگر کمتر از ان باشد که می باید نسبت با مشروب دلیل مقدمه استسقا یا اسهال یا تحلیل مفرط بود و اگر
بیشتر از ان که میباید دلیل استفراغ رطوبات زایده بود و ذوبان اعضا ششم صفا و کدورتست
و آن رقت بود بول کدر دلالت کند بر اشتغال الطبیعت بنضج اخلاط یا بر سقوط قوة و صافی دلالت کند
بر عدم نضج هفتم رسوبست و رسوب جوهری باشد که از مائیه غلیظ تر بود و از و متمیز شود
خواه که متر سب شود و خواه که معلق بایستد و استدلال بدو از چند وجه کنند اول از جوهر او و آن

یا طبیعی

یا طبیعی بود یا غیر طبیعی اما طبیعی سفید باشد یا زرد و متصل الاجزا و متخلخل و بی نتن و راسب بود
چون تحریك کنند زود منبسط گردد و زود راسب نشود و دلالت کند بر هضم طبیعی و نضج تمام
اما غیر طبیعی یازده قسمست اول خراطی و آن همچو صفایح بود و کبار باشد و صغار باشد اما
کبار آنچه سرخ بود از قروح کلیه باشد و اگر یا بت بود دلیل خراشیده شدن اعضای بول بود
و اگر مکدر بود یا شبیه بفلوس ماهی بد بود و آنچه سفید باشد دلیل قروح و جرب مثانه بود و اما
صغار اگر سفید بود نخالی گویند و دلیل جرب مثانه یا ذوبان اعضا بود و اگر سرخ بود آنرا
کرسنی گویند از کبد یا از کلیه آید یا دم محترق بود دوم وشیشی و سویقی نیز گویند و از اخلاط
خرد تر بود و اگر سفید باشد دلیل ذوبان یا جرب مثانه بود و اگر سرخ یا سیاه باشد دلیل احتراق
خون بود سیم لحمی و آن شبیه بجوهر گوشت باشد و سبب آن سبب کرمی بود چهارم وسمی و آن
همچو حبی باشد و دلالت کند بر ذوبان شحم یا سمین پنجم مدتی و آن دلیل انفجار ورمی بود یا قرحه
ششم و آن خلط خام بود هفتم شعری و آن همچو پارهای موی باشد و آن از اخلاط خام
و انعقاد رطوبت و حرارت غریبه باشد هشتم شبیه بقطعهای خمیر و آن از ضعف معده یا
بود یا از تناول لبنیات نهم رملی و آن دلیل حصات و رمل بود اگر سرخ بود در کلیه و اگر زرد
یا سفید باشد در مثانه دهم رمادی و آن همچو خاکستر نماید و دلالت بر احتراق بلغم کند یا مده
که بطول بلغم لبث منعقد شده باشد یازدهم علقی شبیه بخون بسته باشد اگر با مائیه ممتزج باشد
دلیل ضعف کبد باشد و الا قروح مجاری بود دوم استدلال از مکان رسوب و آن سه قسمست
اول غمام و او آنست که طافی بود و بر سر آمده دلالت کند بر قلت نضج و کثرت ریح دوم معلق و او
آنست که در وسط باشد و دلیل توسط حال نضج باشد سیم راسب و آن اگر طبیعی بود نیک باشد
و اگر عضو غیر طبیعی بود بد باشد زیرا که دلالت بر استحکام سبب کند سیم استدلال از وضع
رسوب بود ملاست و استوا رسوب محمود دلیل نیك بود و در رسوب مذموم بعکس این بود و
تشتت و پراکندگی آن ضعف هضم و کثرت ریاح بود چهارم استدلال از هیئت رسوب شدت

مخالطت و ممازجت آن با بول دلالت بر آن کند که از کبد و حوالی آن باشد و اگر متمیز بود و ممتزج
نباشد دلالت کند که از مثانه و مایلی اوست پنجم استدلال از زمان رسوب بود و اگر ظهور
رسوب زود باشد دلیل هضم نیک باشد و اگر دیر بود بعکس این باشد و بباید دانست که بول
زنان سفیدتر و غلیظتر از بول مردان بود و بول زنان آبستن صافی بود و در وسط آن چیزی
همچو پنبه منفوش ظاهر بود و بول ایشان در ابتدای حمل مایل برقت بود و در انتها مایل بحمرت بود
و بول نفسا مایل بسودا باشد و بول صبیان سفید و غلیظ بود و بول شبان مایل بناری و معتدل
القوام بود و بول کهول به بیاض مایل بود و بول مشایخ سفید و رقیق باشد فصل ششم در براز
و استدلال ببراز از چند وجه کنند اول از کمیت اگر زاید بود از فضله طعام دلیل کثرت اخلاط
یا ذوبان اعضا بود و اگر کمتر از آن باشد بسبب ضعف دافعه بود و یا احتباس که در معا و قولون
یا اعور حادث شده دوم از قوام آن اگر رقیق بود و لزج دلالت کند بر اخلاط لزجه و در تب
حاد دلیل ذوبان باشد و اگر رقیق و غیر لزج باشد دلالت بر سده یا ضعف مجاری یا سوء هضم یا
تناول مرطبات کند اما غلیظ اگر با رطوبت نیامیخته باشد از تحلل حرارت یا یبس اغذیه یا طول
مکث بود و اگر برطوبت مخلوط باشد دلیل بر کثرت رطوبات و قلت مراره بود سیوم استدلال
از لون بدانکه براز طبیعی آنست که ناری بود و شدت آن دلالت بر غلبه صفرا کند و نقصان او دلیل
ضعف هضم باشد و بیاض آن از سده مجاری مراره باشد و بیم یرقان بود و اگر بوی [illegible] از آن آید
دلیل انفجار قرحه بود و خضرت آن مراره زنجاری و کراثی باشد و باقی دیگر الوان براز همچو الوان بول
چهارم استدلال از هیأت آن و هیأت طبیعی او آنست که خیلی بود پس اگر منتفخ بود همچو زبل گاو دلیل
کثرت ریح بود پنجم استدلال از وقت آن اگر بیش از وقت اقتضا کند و در خروج سریع باشد دلیل
کثرت صفرا بود یا ضعف ماسکه و اگر تاخر کند و بطی الخروج باشد از ضعف هاضمه یا دافعه یا برودت امعا
یا تناول قابضی بود ششم استدلال از رایحه آن اگر نتن آن زاید باشد از آنچه معتاد است از عفونت
اخلاط یا ذوبان اعضا و باقی همچو اعتبار روایح بول بود هفتم استدلال از زبد کنند و زبد دلالت

بر غلیان یا کثرت ریاح کند و براز طبیعی آنست که متشابه الاجزا بود و معتدل باشد در رقت و غلظ
و از قراقر خالی باشد و منتن و عدیم الرایحه نباشد و سهل الخروج بود و غیر لاذع فصل هفتم در بحران
بدانکه بحران عبارتست از تغیر عظیم که دفعتا واقع شود از مقاومت طبیعت با مرض و تشبیه کرده اند
طبیعت را بسلطان و مرض را بدشمن یاغی و بدن را بمملکت و روز بحران را بروز قتال پس اگر در این روز
سلطان که طبیعت است دشمن را که مرض است بشکند و برو غالب آید و از مملکت براند آنرا بحران تام جید گویند
و این بحران موجب صحت شود بزودی و اگر سلطان غالب شود لیکن بنحوی که دشمن را بکلی دور کند بلکه
محتاج باشد بمقاومت دیگر آنرا بحران ناقص جید گویند و دلیل مرض باشد و اگر یاغی غالب شود و دشمن
نعوذ بالله و سلطان را بشکند و مملکت بر ستد و بگیرد آنرا بحران تمام ردی گویند بغایت بد باشد و اگر
دشمن غالب شود اما محتاج باشد که یکبار دیگر مقاومت کند تا مملکت را مسخر کند آنرا بحران ناقص
ردی گویند و بدانکه انتهای مرض یا ببحران باشد یا بتحلیل ماده بتدریج و وقوع بحران یا باستفراغ ماده
از عضوی بعضوی و این را بحران انتقالی گویند پس اگر ماده از عضوی رئیس بخسیس نقل کند انتقال
جید گویند و اگر از عضوی خسیس برئیس نقل کند ردی گویند و بحران محمود آنست که بعد از نضج تام
در روز باحوری واقع شود و بحران بدفع ماده یا باستفراغ بود یا بانتقال و در عقب آن خفت و راحت حاصل
شود و بحران مذموم بعکس این باشد و همچنانکه در روز جنگ و مصاف که از طرفین بتهیه اسباب
جدال و باجدال شی مشغول باشند امور هایله مثل صیاح و عجاج و خوف و تحیر میباشد در روز
بحران نیز امور هایله مثل اضطراب و سوء حال مریض واقع میشود و بحرانی که بدفع ماده باشد یعنی
یا اسهال یا رعاف یا ادرار یا عرق دفع ماده کند و هر یکی را از این علامتی باشد که دلالت کند بر آنکه طبیعت
بکدام جهت دفع خواهد کرد اما علامت قی ضیق نفس و غثیان و تلخی دهن و اختلاج لب و وجع معده و ثقل
آن و تاریکی چشم بود و علامت اسهال ثقل بطن و قراقر و درد پشت و عدم علامات قی بود و علامات
رعاف صمم و طنین گوش و اشتغال سر و سرخی روی و خارش بینی و علامات ادرار و ثقل مثانه و غلظ
و کثرت بول و علامات عرق نبض موجی و نداوت و انتفاخ بشره بود و بحرانی که بعرق و ادرار واقع

شود ماده رقیقه دفع کند ازین جهت بحران که بدان باشد اکثر اوقات ناقص بود و هر بحران که در ابتدای
مرض باشد مهلك بود و در وقت تزید ناقص بود و در انتها تمام بود و در انحطاط بحران نباشد و در روزهای
بحران طریق آنست که هیچ نوع تحریك نکند و روزهای بحران اگرچه ایام باحوری گویند ولی آن چهار مرتبست
و باشد که در امراض حاده تقدم کند و در سیوم واقع شود و بحران جید در روز چهارم منذر باشد
بحران هفتم و ردی منذر باشد بحران ششم و اگر در ششم بحران واقع شود بد باشد و اگر در پنجم بحران
واقع شود نیك باشد و روز هفتم روز بحرانست و در بیشتر روز بحران جید قوی واقع شود و روز نهم
منذر است بحران در یازدهم و اگر در روز دهم بحران واقع شود بد باشد و در هشتم نادر بحران واقع
شود و اگر بشود بد باشد و روز یازدهم روز بحرانست و منذر است بحران در چهاردهم و در دوازدهم
بحران بد باشد و در سیزدهم همچو روز هشتم بود روز چهاردهم روز بحرانست و در بیشتر روز بحرانی قوی
و جید و بسلامتر بود و بحران در پانزدهم بد باشد روز هفدهم روز بحرانست و منذر است بحران
بیستم و اگر در هجدهم و نوزدهم بحسب نادر بحران واقع شود بد باشد و روز بیست و یکم روز بحرانست
اما بیستم اقوی باشد و روز بیست و چهارم روز بحرانست و در بیشتر روز بحران قوی واقع شود و در
بیست و هفتم روز بحرانست و بعد از آن سی و یکم و سی و چهارم و هر بحرانی که بعد از این واقع شود آن
قوی نباشد و روز سی و هفتم روز بحرانست و بعد از آن چهلم و بقول بقراط بعد از چهل روز بحران
نباشد اما بقول بعضی در شصتم و هشتادم و صدم و صد و بیستم نیز واقع شود فصل هشتم در علامات
ردیه و محموده در امراض بدانکه علامات محموده در امراض ثبات قوة و سحنه و اشتها و سلامت عقل
و ذهن و حلق و انتفاع بمعالجات بود و در حمیات ظهور بثر ابیض بر لب و بینی و بحران جید در روز
بحران و خواب شب و اول روز و خفت و راحت بعد از خواب و تنفس طبیعی مجموع علامات نیك باشد
و علامات ردیه خلاف این باشد و چشم در گو افتادن و گشاده ماندن دهان و تنفس پیاپی و حدت
سر بینی و سرد شدن گوش و تیره شدن چشم و دایما نظر در یکجا داشتن و بسیار انگشت در بینی کردن
و پیچیده شدن لب و بر پشت باز افتادن و روی از مردم گردانیدن و دست در جامه و دیوار مالیدن

چنانکه

چنانکه کسی چیزی طلبد و سکوت کند و بسیار گفتن کم گوی و اضطراب در غیر روزهای بحران و هر لحظه
برخاستن و نشستن و از مرگ ترسیدن و یرقان پیش از هفتم و رعاف مفرط پیش از ... و خفت و عطسه
در اول مرض همه علامات بد بود و در حمیات حاده بر هم سودن دندان و برودت اطراف با حرارت
و سباة و ضعف نبض و وجع احشا و حدوث رعشه و سواد زبان و بثور عدسی سیاه یا بنفشی و
رعاف سیاه اندك و بول سفید و سیاه مجموع علامات بدست و بثر بینی و حدوث خناق
در غیر ایام بحران و طلب جای تاریك و سواد و خضرت و تیرگی لون و هذیان گفتن با سکون و
و سیاه و تیره شدن ناخن و کشیده شدن پوست پیشانی و سرد شدن بینی و گوش و بول رقیق
ابیض در برسام و اختلاط عقل و برودت ظاهر با حرقت باطن و گشاده ماندن چشم مجموع دلیل
مرگ بود و بسیار بود که نزد مرگ مرض و وجع ساکن شود و بغتاتی سببی ظاهر و آن بجهت آن باشد ساکن شود
که طبیعت از جهت مرض نومید گردد و ترك تصرف کند و آن نیز دلیل مرگ باشد و علامات نکس شدن تب بود
بی وقوع بحران تام و ضعف و عدم اشتها و غشیان و خبث نفس و فساد هضم و خواب بسیار و تهبج روی
و پشت چشم و صبغ بول و علامات طول مرض استمرار اعراض و کثرت اختلاج و احتلام در ابتدای
مرض بود والله اعلم خاتمه فی الانذار بالحوادث و الانتقال من علة الی اخری اما انذار بحوادث چنان
باشد که کسی را که تغیری حادث شود در عادات طبیعی مثل شهوة طعام و جماع و براز و بول و عرق
یا در عادات غیر طبیعی مثل قی و رعاف و سیلان دم بواسیر و طمث دلیل منذر بمرض باشد و خفقان
دایم منذر بمرگ باشد مفاجات و کابوس و دوار بصرع و سکته و اختلاج بسیار بتشنج و خدر شدن
اعضا بفالج و اختلاج و جر بلقوه و ثقل و کلال بدن با کثرت عرق منذر باشد بسکته و فالج و حمرت
روی و چشم و سیلان دمع و نفرت از روشنی منذر باشد ببرسام و حزن بی سبب و کثرت فکرهای
بد منذر باشد بمالیخولیا و سرخی روی با کمودت و غلظ منذر باشد بجذام و تهبج روی و چشم باستسقا
و دوام صداع و شقیقه بنزول آب در چشم و انتشار و ثقل و تمدد در طرف راست منذر باشد
بعلل کبد و ثقل کرکاه و خاصره بعلل کلیه و سقوط اشتها و قی و نفخ و وجع اطراف بقولنج و حکة مقعد

کنند بسبب کرمهای خود باشد منفعت بود به بواسیر و حدوث قوبای بسیار و برص و بهق ابیض منفعت بود و برص
و سیلان طمث در زنان حمل و اسقاط جنین و سخت شدن و بر آمدن ساق بدوالی و داء الفیل و کثرت
زکام و نزله بنات الجنب و ذات الریه و سل و عرق و بول منتن بحمیات عفنه و حرقت بول بقروح
شانه اما انتقال از علتی بعلتی دیگر چنان باشد که اگر در حمیات حاده صمم یعنی کری حاصل شود
و بعد از آن اسهال صفراوی دست دهد صمم زایل شود و همچنین رعد با اسهال صفراوی زایل گردد
و اسهال صفراوی نیز بصمم زایل شود و استسقا با اسهال بلغمی و مایی و تشنج رطب بحمی و جنون
ببواسیر و سعال بورم خصیتین و فواق امتلایی بعطاس زایل گردد و همچنین داء الثعلب و دردرد
کرده و دیگر اعضا بدوالی و داء الفیل زایل گردد والله اعلم قسم دوم در طب عملی مشتمل بر پنج مقاله
مقاله اول در حفظ صحت و علاج کلی مشتمل بر دو باب باب اول در حفظ صحت و این باب مشتملست
بر ده فصل فصل اول در تدبیر حبلی و مولود بدانکه هر گاه که علامت آبستنی ظاهر شود باید که از
فصد و حجامت و قی و اسهال و فزع و اصوات هایله و ریاضت و تعب و بویهای بد احتراز کنند تا چهار
ماه بکنند و بعد از آن اگر چیزی از اینها بجسب اضطرار واقع شود مضر نباشد و چون سیاه هفتم رسد
همان احترازات مرعی دارد و بسکنجبین و کلنکبین تلطیف غذا و اسقاط شهوت گل کنند اما مولود
باید که در خانه که معتدل بود بر آید و چون جدا شود ناف او بالای چهار انگشت قطع کنند و خرقه بروغن
بیا لایند و بر آن نهند و مولود با آب و نمک بشویند چنانکه آب بدهن و بینی او نرسد و اگر با آن آب
سماق و شادنه و حلبه و قسط باشد بهتر بود بعد از آن با آب فاتر عذب بشویند و انگشت عسل در دهن
او نهند و در قماط پیچیدن هر عضوی را بجای خود بنهند و در وقت بندند و در خانه تاریک پرورش
دهند و هر روز او را بر فق تحریک کنند و هر چند روز با آب فاتر بشویند اما رضاع بدانکه مادر بنسبت
با طفل مناسب تر می افتد اگر مادر صحیح المزاج باشد و لیکن تا چهل روز بگذرد شیر مادر ندهند بلکه
کسی دیگر شیر دهد تا چهل روز بگذرد و اگر خواهند که دایه بگیرند اختیار مرضعه کنند خوش شکل نیکو
خلق که بقوت بود و سال او میان بیست و پنج و سی و پنج بود و معتدل المزاج و بزرگ پستان و بسیار

شیر

شیر بود و شیر او معتدل القوام باشد و شیر پسر بهتر از شیر دختر است و چنانکه گفته شد که چهل روز
از وضع حمل او گذشته باشد و غذاهای معتدل لطیف تناول کند و در بامداد پستان او اندکی بدوشد
پس در دهن طفل نهند و از حرکت مفرط و ریاضت اجتناب نماید و با او مجامعت نکنند و اگر شیرش غلیظ
بود بملطفات تناول کند مثل سکنجبین ساده یا بزوری و سعتر و نانخواه و ریاضت معتدل مفید بود
و اگر شیر رقیق بود اغذیه غلیظه مثل هریسه و ثرید تناول کند و اگر شیر بسیار بود چنانکه موذی بنفسا
شود بعلل غذا کند و تضمید پستان بزیره و عدس و سرکه و اگر امر خارجی عارض شود شیر بطفل ندهند
تا اثر آن عارض زایل شود و مدت رضاع دو سالست چون نزدیک فطام باشد آب بدهند و بتدریج
معتاد بطعام کرده اند و شیر و برنج و نان در شیر و عسل آغشته بدهند و چون اثر بر آمدن سنایای
او ظاهر شود روغن بابونه و عسل در لثه او بمالند و پیه مرغ و مغز خرگوش در گردن و بن دندان بمالند
و اگر انگشت بسیار خاید دهن او را بعسل و نمک بشویند و قطعه بیخ مهک بدست او بدهند و در وقت
سخن گفتن بن دندان او را بمالند و در امراضی که او را عارض شود و معالجه طفل و مرضعه هر دو باید — حادث هم
کردن و مرضی که اطفال را بسیار عارض میشود ذکر کرده میشود اما در استطلاق شکم او دا بکمون
و انیسون و ورق گل سرکه گرم کرده طلا کنند چنانچه از آن متاذی نشود و زرده تخم مرغ نیمبرشت
بدهند و پست شونیز مفید بود و اگر متمادی شود دانکی پنیر مایه بزغاله با آب سرد بدهند و در احتباس
شیافی از عسل و پودنه و سرگین موش استعمال کنند و روغن زیت در شکم بمالند و در سوء تنفس بن
گوش بروغن زیت چرب کنند و آب گرم بدهند تا بیاشامد و در زکام سر طفل را گرم دارند و اندکی
عسل بدهند و سعی کنند تا قی کند یا بگذارند انگشت یا پر مرغ چرب کرده بگلوی او فرو برند چنانچه اذیتی باو نرسد
و در سعال صمغ عربی و کتیرا و بیدانه و فانید با شیر یا روغن بنفشه بدهند و در وجع گوش حضض
و سعتر و مرزنجوش در روغن بجوشانند و در گوش چکانند و اگر از گوش رطوبتی بیرون آید پاره صوف
بعسل و شب یمانی و زعفران آلوده کرده در گوش نهند و در قی کردن بسیار شراب سیب و اندکی پوست
پسته بدهند و معده را بجا بساط طلا کنند و در پیچیدن شکم آب گرم بدهند تا بیاشامد و بر شکم

نیز بریزند و روغن زیت در شکم بمالند و در قلاع که عبارت از شراقی بود که در دهن حادث شود و ازان
هر چه سیاه بود قتال بود باید که دهن را بماء العسل بشویند و بنفشه و گل و کشنیز بسایند و بران افشانند
و سماق و گلنار و پوست انار نیز مفید بود و اگر عطسه متواتر کند و علامات ورم دماغ یا حوالی آن ظاهر
شود علاج آن باید کرد و اگر علامات ورم دماغ نباشد بادروج بسایند و در بینی او دمند و اگر از
قطع ناف در ان موضع ورم حادث شود شنکال و علک بطم در روغن بجوشانند و اندکی در حلق
او چکانند و در ناف نیز بمالند و اگر دیر مندمل شود و عروق و خون سیاوشان و انزروت و مرداسنج
بسایند و بران افشانند و در اضطراب و بیخوابی او روغن خشخاش در سر بمالند و پوست خشخاش با کاهو
در آب بجوشانند و در سر بمالند و شراب خشخاش بدهند تا لعوق کنند و در فواق جوز هندی و شکر بدهند
و در ورم حلق تلیین بشیاف و رب توت و شراب بنفشه بدهند و در خرخره خواب بزرگ بکوبند و با عسل
بدهند و در ریح الصبیان که عبارت از ریاحیست شبیه بصرع سعتر و جندبیدستر و کمون و عود
الصلیب بسایند و بدهند و در خروج مقعد جفت و گل سرخ و مورد و گلنار و پوست انار و شب یمانی
بجوشانند و در ان آب نشانند یا آن آب بر کوی بحسند و بر انجا می نهند یا آب برگ بارتنگ بر مقعد بمالند
و تدبیری که از سرما بود کمون و سپندان با روغن گاو بدهند و آجری گرم کنند و نمدی بر سر آن اندازند
چنانچه دود آجر و بر ان نشانند یا زرده تخم نا پخته بر سر نمدی نهند و بر سر آن نشانند چنانچه آن زرده
بمقعد او رسد و در تولد کرم هاء خورد در نواحی مقعد راسن و عروق و شکر بدهند و شیاف از مغز استه
زرد آلو تلخ و استر شفتالو با برگ آن استعمال کنند و در کرم دراز که در شکم پیدا شود افسنتین و
درمنه و زهره گاو و شحم حنظل بر شکم طلا کنند و چون طفل از شیر باز گیرند باید که ابتدا با طعم لطیف
لین کنند و تا قوت نگیرد بجماع نبرند و از خوف و غضب و اخلاق بد و غم و بیخوابی نگه دارند و چون قوت
دویدن گیرند بازی کردن باز دید آید رها کنند تا بلعب مشغول شود چه آن ریاضت ایشانست و چون
شش ساله شود بمؤدب سپارند و در آسایش دادن بتدریج کم کنند و بر ریاضت می افزایند بجدی که
از کار و شغل نیز ملول شود و خیر الامور رعایت میکنند تا با خلاق حمیده بالیده شود فصل دوم

در تدبیر

در تدبیر فصول در فصل ربیع هوای که در زمستان افسرده باشد در حرکت آید و منبسط گردد
و تدبیر آنست که آنرا کم کنند به تقلیل و تلطیف غذا یا استفراغ و آن بقی یا فصد یا اسهال کنند
بحسب عادت و غلبه خلط و از مجففات و مسخنات شدیده و کثرت حرکات و استحمام و کثرت
اکل لحوم و حلاوی و شراب احتراز باید کرد و از اشربه بمثل شراب حماض و لیمو و صندل و ریباس
و سکنجبین اقتصار کنند و از اغذیه زرشک و سماق و انار و امثال آن مناسب باشد و در فصل
تابستان با آسایش و رفاهیت مشغول باید بود و در مهب شمال قریب با آب روان که از بخار و دخان
و غبار دور باشد مسکن سازند و از حرکات عنیفه و خواب روز و کثرت مجامعت و اکل و شرب
شراب صرف و مسخنات اجتناب نمایند و بحمامی که بغایت گرم باشد نروند و از اغذیه و اشربه و فواکه
آنچه سرد و مرطب باشد خورند و از جامهای کتان پوشند و استفراغ بقی کنند و در فصل خریف
از سرمای بامداد و گرمای میانهای روز خود را نگاه می باید داشت و از خواب روز و مجامعت و
کثرت اکل و شرب شراب و اکل فواکه و استحمام با آب سرد اجتناب باید کرد و اگر بدن ممتلی باشد در ابتدای
خریف استفراغ بقی شاید کرد و در وسط آن استفراغ بمسهل و در زمستان خود را پوشیده
باید داشت و حرکات و ریاضات و کثرت اغذیه و لحوم و شراب درین فصل مفید بود و قی و استحمام
و استعمال مسخنات شاید کرد و اکثر جامه موینه و پشمینه باید پوشید اما در وبا نعوذ بالله منه
که هوا از مجرای طبیعی بگردد تدبیر آنست که تقلیل اخلاط و رطوبات کنند بتقلیل غذا و استعمال
مجففات و اصلاح هوای مسکن کنند بریاحین مطیب مثل سیب و ترنج و بید و مشمومات مثل صندل
و کافور و عنبر و مشک و بخورات مثل عود و عنبر و قسط و سندروس و قرنفل و لادن و اشنه
و سعد و اذخر و ابهل و پوست انار و مورد و آبنوس و زعفران و باید که خانه را بسرکه و گلاب
یا سرکه و انگره جوشانیده مرشوش دارند و گوشت و غذا و شراب کمتر خورند و از قی و فصد و مجامعت
و ریاضت و استحمام احتراز نمایند و در مواضع مکشوف ساکن نشوند و قطعا توهم بخود راه ندهند
و از اشربه شراب حماض و لیمو و ریباس و صندل تناول کنند و از اغذیه اختصار بحموضات کنند و آب

سرد بسیار نخورند و کل ارمنی با شراب در وبا آورده اند که مفید بود و تریاق فاروق و مثرودیطوس
پیش از غلبه وبا مفید افتد و صبر و زعفران و مر بکوبند و با عسل قرص سازند بامدادان یکی بخورند
فصل سیم در تدبیر ماکول و مشروب و در او دو بحث است بحث اول در ماکول و مشروب بهترین
غذا آنست که از آن خون نیک حاصل شود و لذیذ بود چون نان کندم آفت نرسیده و کوشت کوسفند
یکساله و از میوه انجیر قریب بغذا باشد انکور رسته و انجیر و رطب و امزجه ماکولات در فن دوم
کفته خواهد شد ان شاء الله و بهترین وقت غذا آن زمان باشد که اشتها صادق بود و بعد از ریاضت
باشد و بی اشتها چیزی نباید خورد و اشتهای کاذب را دفع بباید کرد و از ادخال و تطویل زمان
اکل اجتناب باید نمود و اندک هنوز شهوت طعام باقی باشد که ترک کنند و موافق ترین غذا آنست
که عند الطبع باشد و جمع میان الوان اطعمه نکنند که موجب تحیر طبیعت شود و بیک غذا عادت
نباید کرد و عادت بحموضات ضعف و نخافت آورد و اعصاب را مضر بود و غذا تفه موجب کسالت
باشد و اشتها ببرد و شیرینی و چربی اشتها باطل کند و بدن کرم کرداند و غذای مالح هزال و خشونت
آرد و چشم را مضرت آرد دفع مضرت حلو و دسم بحامض کنند و بالعکس از تفه بمالح و حریف و
بالعکس و عادت باحتما کردن دایم مزاج را ضعیف کند و مناسب مزاج صفراوی اغذیه مرطبه بارده
مثل تمر هندی و نارنج و غوره باشد و دموی مزاج را ابردی که قامع رطوبات بود مناسب تر بود
مثل حموضات و بلغمی مزاج را مسخن ملطف مثل کوشت کنجشک و کبک و تیهو باشد و سودایی
مزاج را مرطب معتدل در حرارت مثل مرق کوشت بره و زرده بیضه و بهترین ترتیب غذا آنست
که هر روزی دو نوبت و هر روزی یکنوبت اتفاق افتد و آب در عقب غذا و میان غذا تا توانند نخورند
خواب در عقب غذا جهت هضم مفید بود و حرکت خفیفه جهت انحدار مطلوبست اما حرکت عنیفه
نباید کرد و شیرینی بر سر غذای هضم نشده مضر بود و بیم سده باشد و در عقب غذای که بر و ماشیه
غالب باشد ریاضت مناسب بود و صاحب معده ناری را اغذیه لطیف نباید خورد و صاحب سکونرا
و دعت معده ضعیف کوشت و اغذیه غلیظ کمتر باید خورد بخلاف مرتاض که او را اغذیه غلیظ کثیرا

مناسب

مناسب بود و کسی را که بعد از غذا الحاس حرکتی کند غذا بدفعات اندک اندک باید خورد و مطلقا از تخمه
احتراز باید نمود و اگر ثقلی محسوس باشد و غذا هنوز در معده باشد قی باید کرد و الا تلیین طبیعت ضروری
بود و مبرد را کوارش کمونی و شهریاران و محرور را اطریفل و کلقند مناسب بود بموافق باشد و اگر هیچ
از این تدبیرات نکند خواب باید کرد و شبانروزی امساک نمودن و بعد از آن استحمام و اصلاح اغذیه
حاره بسکنجبین کنند و از آن بارده بعسل و دفع مضرت اشیای غلیظ مثل هریسه و پاچه و فالوده
و نان فطیر باشیای ملطفه باید کرد مثل آبکامه و کبر و سرکه و پیاز سرکه و برک ترب و همچنین دفع
مضرت هر چیزی بدان کنند که در مزاج ضد او بود و جمع میان لبنیات و حموضات و ماهی تازه
و لبنیات نباید کرد و ماست و ترب و ماست و مرغ و پوست با برنج و شیر و انار با سر هریسه و انکور با سر
برنج و کله و سرکه با برنج نباید خورد و کبوتر بچه با سیر و پیاز و عسل با خربزه و شیر و شراب و باقلا
و ماست با هم جمع نکنند و از کبابی که با چوب خروع کرده باشند و بریانی که پوشیده باشند احتراز
نماید و از سومات و حموضات که در ظرف مسین باشد خصوص که در آنجا پخته باشند اجتناب
نماید و در زمستان غذایی باید خورد که بحرارت مایل بود و بالفعل حار بود و در تابستان باید
که بالفعل بارد بود و در ربیع و خریف معتدل مناسب بود بحث دوم در مشروب اما آب بعد از آن
خورند که غذا شروع در هضم کند و در میان غذا آب نخورند و بعضی کفته اند که هر گاه غذا آب بطلبد
بباید خورد خصوص که در میان غذا آب خوردن عادت کرده باشد آب ناشتا نباید خورد اما محروران
و جوانان و محروری مزاج را از آن منع نباید کرد اما در عقب استحمام و ریاضت و جماع و اکل فواکه خصوص
خربزه و در اثنای خواب مطلقا آب نخورند خصوص آب سرد و اگر صبر نتوانند اندکی مض کنند و مطاوعت
عطش کاذب نباید کرد و جمع میان آب روان و آب چاه مضر بود و اصلاح آب فاسد بطبخ کنند یا آب
بلخاک پاک بیامیزند پس صافی کنند و آب غلیظ و کدر را اصلاح بشیر یا شراب کنند و آب شور را بسکنجبین
و آب زلوی را بجزهای نرم و آب تلخ را بجزهای چرب و شیرین و تریاق هر آنها مختلف بیادنست خصوص بسرکه
پرورده اما شراب قرشی در موجز کفته که بهترین شراب آنست که طعم و بوی آن خوش بود و صافی و معتدل

القوام باشد و اگر اندکی از آن در ظرفی کنند و چند روز بنهند فاسد نشود و باید که تا بچهار ده سال و بقول
افلاطون تا هجده سال نوسد در شراب شروع ننمایند و مشایخ و سودائی مزاج را شراب احمر و اصفر غیر ممزوج
مناسب باشد و محروری مزاج و جوانان را ابیض یا اصفر ممزوج یا مروق باید و ساعت پیش از شرب فرح
باید کرد و کهول را صرف باید خورد و در زمستان و بلاد بارده بیشتر متحمل باید شد و در تابستان و بلاد
حاره بر عکس و در بهار صرف و اندک باید خورد و در خریف کهنه و ممزوج و شراب آنگاه خورند که غذا هضم
شده باشد و بعد از غذای ردی الکیموس نخورند و غذای که مناسبست زرشک و سماق و انار دانه و آب
گوشت و امثال آن بحسب مزاج و در میان غذا و عقب آن پیش شروع در هضم نباید خورد و اگر برای
اعانت هضم بر آن معتاد باشد اندکی شاید خورد و بناشتا نخورند و مادام که سرور و نشاط در
تزاید باشد و ذهن سلیم و عقل بکمال خود بود از کثرت شراب خوفی نبود و حد اشفاع او این باشد
که نگذارند که طافح شود و چون غلبه کند و غثیان پیدا شود و دماغ و بدن ثقیل گردد و ذهن
مشوش شود و حرکت سست گردد قی باید کردن و ترک شراب و بخواب مشغول شدن و بر سر شراب
اندک قی نباید کرد و شراب و تشرب بکاسهای کوچکتر مناسب‌تر بود و بپایی نخورند و بیکدفعه خوردن
مضر باشد مگر کسی که بدان معتاد بود اما نقل و کسی که خواهد که بسیار شراب تناول نماید غذا اندک
باید خورد و در غذای باید که چیزی از مدرات باشد و چیزهای شیرین احتراز باید کرد و کسی که خواهد زود
مست شود عود و زعفران و جوز بوا در شراب کنند او نقل در شراب حکما از آن منع کرده اند لیکن
اگر بدان معتاد بود محتاج باشند محروری مزاج را سیب و امرود و انار و زعرور و حماض و ریواس
حامض و قرص لیمو و سکنجبین و از بقول کاهو و خیار و کاشنی مناسب بود و اگر مزاج در غایت
حرارت باشد قرص کافور رخصت داده اند و مزاج سرد را نقل بگوارش مصطکی و عود و زعفران و
گلقند و فندق و پسته و جوز مناسب بود و مرطوبی را نخود برشته و فندق و پسته و بادام بریان
کرده بنمک شور کرده و یابس مزاج را بفواکه و مرطبات نقل باید کرد و در میان شراب غذا نباید
خورد و تشرب در مجلس فراخ و روشن و در باغ و بستانها و کنار جویها شراب خورند و با اصدقا

ولعب

ولعب و کسانی که از ایشان هیچ نفرتی نباشد بنشینند و آداب صحبت آنست که تزیین بدن کنند با آنکه
اندام را از وسخ پاک کنند و جامهای لطیف پاکیزه بپوشند و ناخن بچینند و اصلاح ریش کنند و بوی
خوش بکار دارند و در مجلس از چیزی که موجب نفرت باشد مثل قی و نفث و بینی پاک کردن احتراز کنند
و اگر غثیان شود از مجلس برخیزند و دور شوند و چون قی کنند با مجلس معاودت نکنند و کلمات ظریف
و حکایات لطیف کنند و از حکایتی و سخنی که موجب غم و حزن باشد احتراز کنند و اگر مجلس بهم بر آید
زود متفرق باید شد و اگر جماعتی مست شوند و یکی هنوز مست نشده باشد خود را مست نماید و در مجلس
مزامیر و ریاحین طیبه حاضر باید کرد و مطرب باید که خوش شکل و خوش طبع و خوش آواز باشد و خلوط
و الوان و تمیز بود و در مستی افراط نباید نمود و در مستی مجامعت نکنند که موجب ضعف اعصاب شود
اما شراب اندک و در خمار مفید بود و بقول حکما در ماهی دو نوبت یا سه نوبت بیش تشرب نباید کرد
و اقل مقدار آن رطلی باشد و بدانکه سرعت سکر از ضعف دماغ یا قلت اکل باشد یا حرارت مزاج یا بقدح
بپایی یا قوت شراب یا تناول مبخرات و مجففات مثل زعفران و جوز بویا و قرنفل و بطوء سکر از عکس
اینها بود و تناول مشمومات و حلوای عسل چرب و بر و کبر و کشنیز و نمک و سداب و زیره و دوغ
و آب سرد با سرکه از آنجمله است که دیر مستی آرد و گویند که اگر کسی پیش از شراب پنجاه عدد بادام تلخ بخورد
مست نشود و اگر صندل و تخم کاشنی و تخم کاهو و گل سرخ و تخم کرنب هر یک سه درم و کافور دانگی بکوبند
و حب سازند و مقدار نخودی و پیش از تشرب یکی از آن بخورند دیر مست شوند و شراب با عرق گاوزبان
تفریح زیاده کند و با گلاب آمیخته مقوی معده بود و با عرق بید و کاشنی محروری را و جگر گرم را مناسب
بود اما خمار عبارتست از بخارات شراب بود بدماغ چنانچه موجب صداع شود و جمیع افعال نفسانی
مضطرب گردد و خفقان و غثیان پیدا شود و سبب آن بقیت شراب باشد که منهضم و منحدر نشده
باشد و خمار از امتلا و کثرت فضول بود و از ضعف هاضمه و دافعه و کثرت شرب و شرب شرابهای
مختلف نیز بود و بهترین علاج خمار آنست که معده را از بقیتی که باشد بقی پاک کنند یا تلیین طبیعت
کنند و مشمومات بارده مقویه ببویند و آب برف و یخ در خمار مفید بود و استحمام و دلالت

و ریاضت نیز مفید بود و بعد از تنقیه معده از بقایای شراب اشربه بشراب زرشک و ریباس
و به و سیب و انار و سکنجبین مناسب بود و از اغذیه حموضات و اسفیدباجات رقیق وکو
اکر در کاسر جهد تنقیه و تحلیل آن بخور زند مناسب بود چنانچه اعشی کفته است شعر وکاس
شربت علی لذة ٭ واخری تداویت منها بها ٭ و مجنون بنی عامر کفته ٭ تداویت من لیلی بلیلی من
الهوی ٭ کما یتداوی شارب الخمر بالخمر ٭ و این را بهترین معالجات نهاده اند و اکر کسی خواهد که از
مستی باهوش آید دلک اطراف و پای شوره کند و آب برف بیاشامد و بر روی زند و سرکه و کلاب
و صندل و کافور بوید و آب مصل و غوره و دوغ و سکنجبین و انار ترش و امثال آن با برف
مناسب بود و آب کشنیز و بید و خیار و کدو و عرق طلع و شاهسفرم بر پیشانی و سر مالیدن مفید
بود اما آنچه شراب کم کند کشنیز و رازیانه و عود و دارچینی و قرنفل و کبابه و آس و حب المسک
بود و مضمضه بسرکه و آب غوره هم مفید بود فصل چهارم در تدبیر خواب و بیداری بهترین خواب
آنست که متفرق بود و متصل و معتدل المقدار و کفته اند که باید که کمتر از شش ساعت نباشد
نباشد و وقت خواب آن زمان باشد که غذا در هضم شروع کند و شاید که برای اعانت هضم خواب
کند پس اول بطرف دست راست خفتن تا غذا در قعر معده قرار کیرد و در هضم شروع کند پس بطرف
دست چپ کردد تا کبد بجملتها بر معده مشتمل کردد و بواسطه تسخین او هضم کامل شود و بعد
از هضم باز بطرف راست باید خفت تا انحدار غذا بکبد اسهل باشد و پیش از خفتن دفع فضلات
غذا باید کرد و بر شکم خفتن ممد هضم باشد و بر پشت باز خفتن موجب ضررها شود مثل نزله
و سل و درد پشت و کابوس و صرع و خواب بر خلو معده باشد و ضعف کرد اند و از آب و آواز
آسیا که نزدیک نباشد و حکایت کردن و کتاب خواندن خواب آورد فصل پنجم در تدبیر استفراغ
و احتباس بدانکه استفراغ طبیعی آنست که هر روز دو نوبت طبیعت مجیب کردد تا فضله لیلی و نهاری
مندفع کردد پس اکر در طبیعت حبس واقع شود بمثل با چهای چوب یا اسفاناج و حلیم کندم و حسو
[illegible] آن طبیعت را نرم باید کرد و از قابضات احتراز باید نمود و اکر احتیاج افتد بشیاف

وحقنهای

وحقنهای نرم مدد دهند خصوص مشایخ را چه قوای ایشان ضعیف باشد و محتاج بمددی بود
و اکر طبیعت زیاده از معتاد مجیب شود و نه بسبب امتلاء از اخلاط یا غذا یا تناول اغذیه مخلفه بود
سعی باید کرد که زاید نشود بمثل سماق و زرشک و قلیه سیب حبس تا می نکند خیر الامور رعایت
کنند و باقی معالجات اسهال و حبس طبیعت در باب خود میشود ان شاء الله تعالی فصل ششم
در تدبیر جماع بهترین آنست که غذا هضم شده باشد و در وقتی بود که معتدل بود و بدن ممتلی
وقت جماع
نبود و جماع در خلو معده مضرتر از آن بود که در امتلاء و باید که آنگاه شروع کنند که شهوة
شده بحد کمال رسیده باشد نه آنکه بر تکلف و تصور و تخیل خود را بدان دارند و مجامعت با عجایز
و کریه اللقا و کسی که از و تنفر باشند و با حایض و صغیره نباید کرد و افراط در جماع نکنند
که موجب امراض عصب و ضعف بصر شود و در عقب خوف و غضب و فرح و غم مفرطین و اسهال
و فصد و حجامت نباید کرد و کسی را که یابس مزاج بود یا قلب معده یا احشا یا چشم یا اعصاب
او ضعیف بود مجامعت نباید کرد یا کمتر باید کرد و جماع با محبوب موجب مسرت بود و ضعف
نیارد با وجود کثرت استفراغ منی و بهترین اشکال جماع آنست که مرد بر زبر زن درآید
و بدترین هیأت آن بعکس بود زیرا که منی تمام مستفرغ نشود و شاید که منی زن باحلیل
مرد فرو رود و موجب تعفن و ورم قضیب کردد و بر پهلو خفته هم نشاید و بپای ایستاده
آرد و باید دانست که مدار این فعل بر حرارت باشد که فاعلست و بر رطوبت که منفعل است پس
اکر هر دو نقصان یابند تدارک آن مشکل بود و اکر یکی باقی بود و یکی ناقص تدبیر آن آسانتر
باشد و آنچه بواسطه پیری نباشد تدبیر آن آسانتر باشد و آنچه بواسطه پیری باشد تدبیر آن
نتوان کرد پس مراعات حرارت و رطوبت بطریق اعتدال موجب تقویت این امر باشد و شاید که ضعف
این فعل از ترک استعمال و نسیان بود چنانکه در فطام یا از تخیلات فاسده و اوهام بود
چنانکه تصور احتشام و جلالت قدر آنکس که با او جماع میکند در نفس متاثر کردد و وهم کند که او را
بسته اند و فرط محبت و تعشق نیز موجب ضعف این فعل شود و تدبیر آن دفع تخیلات بود و مطالعه

کسی که در قسم جماع نوشته اند و حکایتی که تعلق بدان دارد و استماع کلام فساد و نظر در تسافد
حیوانات موجب هیجان این قوة بود و چون معالجهٔ این قسم در باب خودش خواهد آمد برین تقدیر
اکتفا کرده شد فصل هفتم در تدبیر حمام بهترین حمام آنست که هوای آن بلند باشد و مکان
او فراخ و آب آن خوش و بنای آن تقدیم و بسرگین کرم نکرده باشند و معتدل بود و وقت استحمام
آنگاه باشد که غذا هضم شده باشد و بتدریج در اندرون حمام باید رفت در خانهٔ اول زمانی توقف
کنند پس در خانهٔ دوم پس بخانهٔ سیم روند و آب بر زمین ریزند و بنشینند و اگر رطوبت مزاج باشد
اول بنشیند و آب بخود بریزد تا هوای حمام در او اثر کند و استعمال هوا بیشتر از آب کند و اگر یابس
مزاج بود اول آب بر بدن بریزد پس بنشیند و استعمال آب بیشتر از هوا کند و بتدریج از حمام بیرون
آید و رعایت بیشتر باید کرد تا هوا اثر نکند و کسی که او را ورم با تفرق اتصال یا حمی عفنه بود که نضج
نیافته بود بحمام نباید رفت و در عقب حمام غذا خوردن بدن را فربه کند و در عقب غذا استحمام
همچنین بود اما با آن خوف سده باشد و بر خلو معده بحمام رفتن هزال و جفاف آورد و مرطوبی را
چنین مناسب بود و کسی را که استعمال ریاضت کمتر کند استحمام معرق باید کرد و اما اغتسال بآب
سرد جوان و محرور مزاج را در تابستان مناسب باشد و صبی و شیخ را و کسی که او را اسهالی باشد
یا نزله بآب سرد نشستن مضر بود و اغتسال بآب کبریتی تحلیل فضلات کند و امراض جلد را زایل کرداند
و در عشر و فالج و تشنج رطوبی مفید بود و عرق النسا و مفاصل و اوجاع ورکها نافع باشد فصل هشتم
در تدبیر حرکت و سکون بدانکه بعد از استقرار غذا در معده حرکت مناسب بود تا ممد باشد بر هضم
و انحدار و وقت ریاضت آن زمان باشد که فضلهٔ بدنی از بول و براز دفع شده باشد و غذا هضم گشته
و هنوز وقت غذا نیامده باشد و ریاضت بر امتلا مضر بود و تا حمرت لون و نشاط در حرکت باقی باشد
و سیلان عرق پدید نیامده باشد ریاضت مفید بود و چون تغیر در لون و کلال در حرکت پدید آید ترک
کنند و بر خلو معده و بعد از جماع مضر بود و ابدان ضعیفه را ریاضت نباید کرد و اعضای مالوف را
همچنین ریاضت نباید داشت مثل کسی را که دوالی بود ریاضتی باید کرد که پای او در آن حرکت نباید داد

دهی

وعلی هذا و ریاضات بعضی بغایت صعب و شدید بود و مناسب ابدان قوی باشد مثل کشتی گرفتن
و اسب تاختن و پیاده رفتن و گوی زدن و شناب کردن و تیر انداختن و دولاب گرفتن و نیزه
بازی کردن و بعضی لطیف و نرم باشد و مناسب ناتوانان و ابدان ضعیفه بود همچون سوار شدن
و آهسته رفتن و در زورق نشستن و این ریاضت بنسبت با جمیع اعضا بود و آنچه بعضوی
خاص بود همچو افکار که ریاضت خاص دماغ است و استماع اصوات حاده و الحان لذیذه که ریاضت
گوش بود و نظر در اشیای دقیقه ریاضت چشم بود و ریاضت آلات کلام و نفس بقراءت بود
باواز ثقیل و حاد و ابتدا بر ثقیل باید کرد و بتدریج بحاد رسانیدن و دلک نیز نوعی از ریاضت است
و او را تاثیر تمام هست و دلک سخت بدن را قوی کرداند و دلک نرم خشکی زایل کند و دلک بسیار
هزال آورد و دلک بچیزهای درشت جذب خون کند و بچیزهای نرم و دست نرم حبس خون کند
و پیش از ریاضت و بعد از آن دلک عظیم مناسب بود و بعد از دلک اعضا را بباید کشید و دلک
از اعالی بنیاد باید کردن و باسافل قطع کردن و بعکس این نشاید فصل نهم در تدبیر مشایخ
بدانکه در سن شیخوخیت برودت و یبوست غالب میشود تدبیر ایشان بمسخنات و مرطبات
کنند و دلک و ریاضت و استحمام معتدل مناسب ایشان بود و تقلیل غذا کنند و اگرچه بدفعات
خورند و اجتناب از اغذیهٔ سودایی و بلغمی کنند و استعمال طیبها مثل عنبر و لادن و غالیه
و تدهین بروغن نرگس و یاسمین و زنبق مناسب بود و از اغذیه آبگوشت چرب و حسو و حلیم
گندم و شیر و عسل خورند و از میوها انجیر و مویز و رطب و از شرابها شراب کهنه و متوسط
غیر ممزوج و از بقول کرفس و گندنا و سیر و پیاز و باید که طبیعت ایشان محتبس نباشد و الا
تلیین کنند بآب کرنب و لبلاب و شیر خشک اند در کشک بود مرقها کرنب و سلق و اگر دو درم
علک البطم با شکر بخورند طبع نرم گرداند و اگر انجیر خشک در ماء العسل بجوشانند همچنین
بود و اگر احتیاج افتد حقنهای سهل نرم بکار دارند و ایشان را فصد مضر بود مگر که بدان
محتاج شوند و در زمستان احیانا تناول اطریفل کبیر و نوشدارو و مادة الحیوة و قرص مصطکی

وعود و عنبر و امثال آن تناول کنند فصل دهم در تدبیر مسافران کسی که بسفری خواهد رفت
باید که اگر ممتلی بود تنقیه بدن کند از فضلات و بتدریج در ریاضت افزاید و بجوع و عطش و سهر
و پیاده رفتن و امثال آن که در سفر بآن محتاج میباشد عادت کند و در سفر بر فوق سیر باید کرد و آنرا
از اطعمه که تشنگی آرد احتراز کنند و دفع تشنگی بتخم تورک کنند و یا بسرکه و آب بهم آمیخته و اگر در گرما
سفر کنند سر را از آفتاب پوشیده دارند و روغن بنفشه بر سر مالند و سینه بلعاب بنکو و تخم تورک
طلا کنند و اگر خواهند که رنگ روی متغیر نشود لعاب بنکو بر روی مالند و شراب حماض و لیمو و سکنجبین
خورند و در موضعی که سموم باشد دهن بر بندند و پیاز با دوغ باید خورد و پیاز با خود داشتن
و خوردن مفید بود و اگر کسی را سموم بزند اطراف را با آب سرد بشویند یا در آب سرد نشیند و روغن
گل و آب بید و کدو در سر مالند و اطعمه بارده خورند و تا صبر باشد آب نخورند و چون تحمل نماند
اندکی مض کنند و تورک و کاهو و خیار بخورند و اگر تب نباشد شیر و دوغ مناسب بود و اگر در سرما
سفر کنند خود را پوشیده دارند و از سرما احتراز کنند و بینی و دهن را بپوشند و بامداد ان طعام
که در سیر و بسیار باشد بخورند پس سوار شوند و با آتش عادت نکنند و اگر سرما یابند زود پیش آتش
نروند بلکه بتدریج نزدیک آتش روند سیر و جوز بخورند و شراب نیز مفید بود و اگر سرمای سخت رسیده
باشد یکدرم حلتیت با رطلی شراب بخورند و اطراف را بروغن زیت و یا سمن و شونیز چرب کنند
یا در شلغم نهند و یا در آبی که در وی انجیر و بابونه و شبت پخته باشند و از آتش دور نشینند و بعضی
دست و پای در آب سرد باید نهاد و اگر رنگ بگرداند رگ بزنند و علاج ان در باب خود گفته میشود
و مضرت آبهای مختلف بطبخ و تقطیر زایل کنند و پیاز بسرکه یا غیر مخلل و سیر و کاهو جهة مضرت آب مختلف
بغایة مفید بود و آب شور را بسکنجبین اصلاح کنند و آب شبنمی را بچیزهای نرم و آب غلیظ و تیره را
بسرکه و اگر ممکن باشد که آب بلد خود مصاحب دارند و با آبهای مختلف میامیزند تا کامل ملکت خود نگهدارند
و یا آب می آمیزند و صافی میکنند بغایة نیک باشد و کسی که در کشتی نشیند اگر او را غثیان حادث
شود دفع نکنند و قی کردن مفید بود اما اگر قی بحد افراط رسد بمثل سیب و به و انار و شراب

اینها

اینها منع کنند و سرکه و عدس خورند و تخم کرفس و افسنتین نیز از دافعات قی بود و سورلنج بینی
باسفیداج مالیدن مفید بود باب دوم در معالجات کلی و آن سه نوعست تدبیر و علاج بدوا و
عمل بید اما تدبیر آنست که در اسباب سته ضروریه تصرف کنند بر وجهی که مطابق صحت باشد و احکام
او از جهة کیفیة همچو حکم ادویه باشد زیرا که تاثیر اشیاء ضروریه در بدن از تسخین و تبرید و غیره
آن همچو تاثیر ادویه باشد و غذا از آنجمله است که او را حکمی چند خاص است مثل آنکه در بحران و در وقت
نوبت تب از آن منع کرده اند تا طبیعت بواسطه شغل بهضم غذا از دفع مرض باز نه ایستد و وقتی
که بدن محتاج غذا باشد و شهوت و هضم ضعیف بود تقلیلی در کمیة و تکثیر در کیفیت آن کنند
یعنی غذای باشد بمقدار اندک و بتغذیه بسیار تا بواسطه کثرت غذائیه تقویت و تغذیه حاصل شود
و بقلت مقدار آن هاضمه عاجز نیاید و وقتی که اشتها قوی باشد و هاضمه بقوة بود لیکن بدن از
اخلاط ممتلی باشد تقلیل کنند در کیفیة غذا و تکثیر در کمیت آن یعنی غذا در کیفیت کم باشد
و از آن غذا بسیار حاصل نشود تا موجب زیادتی اخلاط نگردد و در کمیة بسیار بود تا معده
و قوی بدان مشغول شوند و وقتی که اشتها نباشد و معده ضعیف بود و اخلاط بسیار باشد
تقلیل در کیفیة و کمیة غذا کنند و باید دانست که غذا اگرچه ممد قوتست مرض را نیز مدد و تقویة
دهد پس در امراض آن قدر که از آن لابد باشد بکار دارد و در امراض مزمنه رعایت قوة ضروری
بود اما در امراض حاده که دیر نمیکشد تقلیل غذا اولی باشد اما در علاج بدوا ائمة قانون رعایت
کنند اول اختیار کیفیت دوا و آن موقوف باشد بر معرفت کیفیة مرض چنانکه اگر مرض حار باشد دوای
بارد استعمال کنند و بالعکس جهة آنکه در مرض معالجه بضد باید کرد بخلاف حفظ صحة که بمشاکل
کنند دوم اختیار کمیة دوا و آن موقوف بر معرفت کیفیة و درجه دوا بود تا تقدیر وزن آن توان
کرد و تعیین دوا و وزن آن موقوفست بر آنکه از معرفت طبیعة عضو و مقدار مرض و اعراض مثل سن
و فصل و صناعت و عادت بسبیل حدث اخذ کنند اما معرفت طبیعة عضو مستلزم معرفة مزاج و خلقت
و وضع و قوت عضو باشد زیرا که چون مزاج اصلی صحی عضو معلوم باشد بحدث در باید که بچه مقدار

ازان تغیر یافته تا تعیین وزن دوا کنند و چون خلقت عضو معلوم شود با انکه مصمت یا مجوف بخفیف است
یا کثیف بدانکه در عضو مصمت و کثیف ادویه قویه استعمال باید کرد و در عضو مجوف و ضعیف ادویه
ضعیفه و معرفت وضع عضو مفید باشد بچند وجه یکی انکه داند که عضو بعیده را با دویه قویه علاج
کنند و قریب را بعکس و دیکر انکه بدانکه که با دوا چه باید آمیخت که تا بدان عضو رسد چنانکه زعفران
با ادویه قلب و مدراة با ادویه اعضای بول مزج کنند و دیکر انکه داند که دوا بکدام جهت بعضو رساند
چنانچه در امعای سفلی بحقنه و در امعای علیا بمسهل و دیکر انکه داند که جذب ماده بکدام طرف باید
کرد و در جذب ماده که هنوز تمام نریخته باشد چهار شرط رعایت باید کرد اول مراعات مخالفت همچنانکه
از یمین بیسار و از فوق با سفل جذب کنند دوم مراعات مشارکت چنانکه در حبس طمث محجمه بر پستان
نهند و جذب کنند سیوم مراعات محاذات چنانکه در علل کبد باسلیق ایمن کشایند و در علل الطحال باسلیق
ایسر چهارم مراعات بعید یعنی عضوی که ماده ازان جذب میکنند بسیاری نزدیک بعضوی که بدان
جذب میکنند نباشد و اکر ماده تمام ریخته باشد اکر متمکن شده باشد از نفس عضو جذب باید کرد
بعضوی که قریب بدو باشد و شرط او آنست که از عضو اشرف بعضو اخس نقل کنند لا بالعکس و معرفت
قوة عضو مفید باشد از سه وجه یکی مراعات رایست تا در عضو رئیس ادویه قویه استعمال نکنند و
مواد را ازان دفعتا مستفرغ نکردانند و ادویه او را از مقویات خالی نکذارند دوم انکه مراعات
فعل مشترک عضو کنند یعنی عضوی که فعل او بنسبت بجمیع بدن مشترک بود مثل معده و دیده در ان
ادویه قویه استعمال نکنند و انین باشد که در حمیات اکر ضعیف معده باشد ادویه که آنرا برودت شدید
باشد بکار ندارند سیوم انکه مراعات حس عضو کنند چنانچه در اعضای زکیة الحس استعمال ادویه لذاعه
و ادویه شدیدة التحلیل نکنند و معرفة مقدار مرض مفید آن باشد که اکر کیفیتی که عارض شده است شدید
باشد آنرا با دویه قویه علاج کنند و اکر ضعیف بود با دویه ضعیفه و اما اعراض ملایمة خود ظاهر است
که هر مزاج و هر سن را چکونه باید کرد و عادات را مرعی باید داشت و در اثنای بحث کفته میشود سیوم
قانون در استعمال ادویه باعتبار وقت باشد چنانکه در ابتدای ورم استعمال رادعات کنند و در انتها

ودم

ودم استعمال محللات و منضجات و دیکر انکه در مرضی که مواد آن بسیار بود و در مرضی که با خطر باشد
در ابتدا استفراغ ماده کنند و انتظار نضج نکشند و اکر مرض بی خطر بود و مواد آن معتدل المقدار بود
و بیم آن نباشد که قوة مریض ساقط شود اول نضج دهند پس استفراغ کنند و چون مرض و الم با هم جمع
شوند اول تسکین وجع باید کرد اما معالجه بعمل ید مثل جبر استخوان و در خلوع و بط که عبارت از
شکافتن است و کی داغ کردن بود و قطع و خیاطه و امثال آن والله اعلم و چون معالجه انواع است
و حکم هر یک مختلف علی سبیل الاجمال بیان هر یک در سر فصل کفته شود فصل اول در معالجات
سوء المزاج بدانکه سوء المزاج ساذج را معالجه بتعدیل مزاج فقط کنند چنانچه سوء المزاج کرم را با شیاء
بارده و بالعکس و اکر سوء المزاج مادی بود استفراغ ماده باید کرد و بعد ازان اکر سوء المزاج باقی بود
تبدیل مزاج باید کرد و تسخین مزاج بارد در ابتدا اسهل باشد و در انتها مشکل بود و تبرید چون
مستحکم شود حار بعکس این بود و اکر ماده مستحکم نشده باشد بلکه در ابتدای ظهور بود منع سبب کنند
تبدیل مزاج و بباید دانست که استفراغ وقتی کنند که ده شرط بود اول امتلا از مواد دوم قوة بدن
سیم مزاج حار رطب چهارم سحنه معتدل در نحافت و سمن پنجم بلد معتدل در حرارة و برودت
ششم عادت استفراغ هفتم عدم اعراض لاذعه یعنی مستعد قروح امعا و ذرب نباشد هشتم
سن مقتضی بود یعنی شیخوخیة و طفولیة نباشد نهم انکه فصل و وقت مناسب بود یعنی سرمای سرد و کرمای
کرم نباشد دهم انکه صناعة و شدیدة التحلیل نباشد و در استفراغ رعایت پنج چیز بکنند اول
اخراج آن خلطی که بدن ازان متاذی شود دوم رعایت جهت میل ماده کنند چنانچه غشیان ابتدی دفع کنند
و مغص را با سهال سیم انکه مخرج ماده مجرای طبیعی بود چنانکه الات بول بنسبت با محدب کبد و امعا
بنسبت با مقعر او چهارم انکه ماده را چندانکه احتیاج باشد مستفرغ کردانند و اکر مریض متحمل باشد از
کثرت استفراغ اندیشه نباشد پنجم انکه رعایت وقت استفراغ کنند چنانکه در امراض مزمنه و بی خطر
بعد از نضج تمام استفراغ کنند فصل دوم در تدبیر مسهل و قی و حقنه اما قانون مسهل آنست که
پیش از خوردن مسهل ماده را نضج دهند و پیش ازان بیکروز بحمام روند و بهترین وقت مسهل خوردن

ربیع وخریف باشد وکسی راکه معتاد نبوده باشد ادویهٔ قوی نباید داد ودر عقب مسهل پیش از آنکه
در عمل آید خواب نباید کرد اما اگر مسهل قوی بود چندان مضرت نباشد پیش از آنکه در عمل آید خاصه
باشد وبعد از شروع در عمل قطعا خواب نشاید کرد وتا مسهل در معده بود غذا نخورند وآب
گرم بر سر مطبوخ قوت آنرا باطل کند اما اگر شکم بپیچد شاید که اندکی آب گرم بخورند ودو سه
قدم می نهند وبعد ازینها ومجوفها آب گرم مفید بود وکسی راکه از شرب مسهل غثیان آید مقویات
معده مثل سیب وبه وریباس اندکی تناول کند وکسی راکه از مسهل غثیان میشود وکسی راکه در مسهل
قی کردن عادت باشد پیش از شرب مسهل بدو روز قی کند تا معده پاک گردد وبعد از قطع اسهال
شربتی از نبات با آب فاتر بیاشامد ومحرور مزاج تخم بنگو بر سر آن کند ومبرود تخم مرو ومعتدل
مزاج تخم ریحان وچون این شربت بکند غذای لطیف تناول کند ونان نخورد وچون کسی مسهل بخورد
وعمل نکند بشیاف یا حقنه نرم تحریک باید کرد یا دو مثقال مصطکی بسایند وبر سر جلاب گرم
تناول کنند ودر روز دیگر ومسهل نباید خورد واگر در مسهل اعراض منکره حادث شود بسبب آنکه
ماده بعضوی رئیس میل کند فصد باید کرد وگاه باشد که مسهل مقیی شود وسبب آن ضعف معده
یا تخم یا پوست ثقل یا کراهیت دوا بود وچون اسهال از حد تجاوز کند وعطش غالب شود وترک
مستفرغ بگردد قطع باید کرد بآنکه اطراف ببندند وقابضات تناول کند وبر معده ضماد کنند و
تقویت بمشمومات وتعرق بحمام مفید بود وشراب ریباس وغوره ببرف سرد کند وبخورد یعنی کاسهٔ شربت
بر سر برف نهند تا سرد شود واگر با رشک در شیر بجوشانند وبخورند مفید بود واگر ساکن نشود حب
الرشاد بریان کنند وبا دوغ بدهند وتهیج قی نیز اسهال باز دارد واگر از افراط اسهال فواق حادث
شود بنکو وروغن گل چرب کنند وبا آب سرد بخورند وعطسه آرند وباید دانست که ادویهٔ مسهله بعضی
بتلیین عمل کند مثل آلو وبنفشه وترنجبین وبعضی بازلاق مثل سپستان وخطمی وبعضی بعصر مثل
هلیله وبعضی بخاصیت مثل شحم الحنظل وسقمونیا اما استفراغ بقی صحیح مزاج را مناسب بود ومفاصل
ونقرس ورعشه وفالج ومالیخولیا وجذام را سود دارد ودر ماهی دو روز پیاپی قی کنند واز بهر قی

کردن

کردن طعامهای مختلف باید خورد یا شرابهای مختلف یا مقیّیات مثل مطبوخ شبت وبیخ مهک وتخم
ترب یا اندکی عسل ونمک بلغمی مزاج را سکنجبین وآب گرم صفراوی مزاج را ودر حالت قی کردن شکم
وچشم را ببندند البته وبعد از فراغ دهن وروی را با آب سرد بشویند وشراب سیب با گلاب تناول کنند
واندکی مصطکی بخایند وغذا نخورند تا اشتها صادق شود واگر از استعمال مقیّیات اعراض ردیه
مثل کرب وعرق وانقطاع صوت پیدا شود ماء العسل نیم گرم بیاشامند یا حقنه کنند واگر از قی
سوزش معده حادث شود مرقهای چرب خورند واگر فواق حادث شود آب گرم اندک اندک خورند
وسعی کنند که عطسه آرند وقی کردن بسیار معده را ضعیف کند وقابل فضول گرداند ودندان وچشم
گوش را مضر بود وکسی راکه ورم حلق بود وضیق صدر وضعف معده وسینه ودماغ واعضای سر
بود وگردن باریک بود وکسی که بغایت فربه باشد وآنکه معتاد نباشد قی نباید کرد ودر صیف و
ربیع قی شاید کردن ودر شتا وخریف کمتر باید کرد اما حقنه علاج فاضلست در استفراغ فضلات
معوی وتسکین اوجاع کلیه ومثانه وقولنج وکسی راکه معدهٔ او ضعیف بود واز مسهل غثیان
شود حقنه باید کرد ودر اورام وامراض دماغ مفید بود اما کبد را ضعیف گرداند وپیش از حقنه
شربتی که مقوی معده باشد بخورند چه حقنه بر خلو معده مضر بود وبهترین وضع حقنه آنست که به
پشت باز خسپد وسر بر بالش نهند واسافل نیز بر بالش نهند چنانکه میان پشت بر زمین باشد وبطرف
وجع میل کند وحقنه در وقت معتدل باید کرد وپیش از استحمام بکنند فصل سیم در تدبیر فصد و
حجامت وارسال علق بدانکه استفراغ بفصد استفراغ کلی است زیراکه دران از هر خلطی چیزی
کم میشود وغرض ازان تقلیل در کمیت اخلاط بود یا اصلاح کیفیت آن تا مرد ومحتاج بفصد نگردند
نباید کرد ووقت مختار آن بعد از هضم غذا بود ودر زمانی معتدل وباید که ماه در نقصان بود اما
وقت مضطر آنگاه بود که بجهت حدوث مرض فصد واجب شود ودر این تاخیر نباید کرد ودر روز بحران
فصد نکنند ودر زمستان ودر مرضی که آنرا بحران میباشد خون بسیار بیرون نکنند وتا چهارده
سال نگذرد فصد نباید کرد وکسی که ضعیف باشد وخون او کم باشد بر فعات اخراج دم کنند وبعد از

حجام و اکل و تخمه و جماع فصد نکنند و آبستن و حایض و قولنجی و فربه و لاغر با فراط را فصد نباید کرد
و کسی که خلط او غلیظ بود بعد از استحمام فصد کنند و کسی که در فصد غش کند پیش از فصد قی
باید کرد و صفراوی مزاج را پیش از فصد شراب سیب ترش و غوره و بلغمی مزاج را شراب نعناع و میبه
و بد مزاجی مناسب بود و از غش ایمن بود و فربه را رگ فراخ باید گشود و در زمستان همچنین و نحیف
و در تابستان بعکس این و عروق مقصوده اورده و شراپین باشد اما اورده آنچه مشهور است
در دست شش عرق است اول قیفال و فصد آن امالی بدن و اعضای دماغ را مفید باشد دوم
باسلیق و فصد آن شوصه بدن و ذات الجنب و امراض جگر و سپرز و امراض اسافل را مفید بود
سیم اکحل و آنرا ام البدن نیز گویند و او متوسط است میان هر دو و از مجموع بدن استفراغ کند
چهارم حبل الذراع و او حکم قیفال دارد پنجم ابطی و او حکم باسلیق دارد ششم اسیلم و او
از طرف ایمن اوجاع کبد را و از طرف ایسر طحال را نافع بود و آنچه در پاست چهار رگ بود اول
عرق النسا جهت اوجاع دوالی و نقرس و عرق النسا دوم صافن و او برای علل اعضا اسافل و ادرار
حیض کشایند و در امراض دماغی جهت اماله ماده باسافل خصوص در مالیخولیا مفید بود سیم
رگ مابض و آن در باطن کوزانو باشد و فصد آن در ادرار طمث و اوجاع مقعد از صافن
اقوی بود و جاری مجرای او بود چهارم عرق عقب و او همین حکم دارد و آنچه در سر است یازده است
اول عرق جبهه برای ثقل سر و چشم و جرب و شبور چشم دوم عرق یافوخ و آنرا برای سعفه و قروح سر و چشم
کشایند سیم عرق ماقین برای رمد و سبل و غشاوه و جرب عین کشایند چهارم وداجین برای
جذام و خناق و ضیق نفس کشایند پنجم عرق ارنبه برای بثور و حکه و ناصور بینی ششم عروق
ثلاثه در پس گوش است برای ابتدای نزول و بخارات سر و قروح گوش کشایند هفتم عرقی که در پس
نتوی بلندی بود که در پس گوش است نزدیک بنقره کردن جهت سدر و دوی و اوجاع سر که مزمن باشد
نافع بود هشتم چهار رگ برای قلاع و قروح و بثور دهن نهم عرقی که زیر زبانست در باطن ذقن
برای خناق و اورام لوزتین دهم عرقی که بر نفس زبانست از برای ثقل زبان مفید بود یازدهم

لد

عرق عنفقه و آن کو زیر لب است برای بخر کشایند اما شراپین مقصوده چهار است اول شریانی که
بر ظهر کف است میان سبابه و ابهام برای اوجاع کبد کشایند دوم شریان صدغ و آن برای حبس
نزلات عین و انتشار کشایند سیم شریان پس گوش برای رمد و غشا و صداع مزمن کشایند
چهارم شریان حلق برای خناق و جذام و این شراپین از قلب دور باشد و آنچه نزدیک باشد چون
بکشایند خون از و باز نه ایستد از این جهت متعرض آن نشوند اما کیفیت فصد قیفال را از سر
عضله دور باید کرد و فراخ و بوریب باید کشاد و اگر او را نیابند شعبه او را اگر در وحشی ساعد بود
بطلبند و در اکحل احتیاط باید کرد که زیر او عصبه هست که تا سر نیش بدو نرسد و بطول بکشایند
و حبل الذراع را بوریب کشایند و فصد باسلیق را خطر بیشتر بود زیرا که شریان و عصب و
عضله در زیر او هست و باشد که شریان از طرفین او در آمده باشد و اسیلم از میان خنصر و بنصر
کشایند و دست در میان آب گرم نهند زیرا که خون او غلیظ بود و عرق النسا بطول بکشایند
از زیر کعب تا بالای آن و اگر بر پشت پای میان خنصر و بنصر بجویند بسلامت تر بود و باید که صاحب
آنرا از فخذ تا کعب بدستاری محکم بر بندند و پای بر سر کرده با سنگی نهند تا رگ ظاهر شود و پیش
از فصد بحمام روند و صافن بوریب کشایند بهمین شرایط و عروق ابیه ظاهر نباشد انگشت بر سر
بینی بر و نهند آن موضع که در و همچو شقی ظاهر شود نیشتر فرو برند و عرق جبهه بوریب کشایند و عرق
ماقین و صدغین با آنکه حلق بگیرند ظاهر گردد و در و نیشتر بسیار فرو نبرند و عرق زبان و زیر
زبان بطول کشایند و در فصد ودجین میل سر بجانب ضد مقصود کنند و بموضعی که سر آن بغایت
باریک باشد بطول بکشایند و فصاد در حالت فصد باید که نیشتر با ابهام و وسطی بگیرد و سبابه جهت
تفحص عرق رها کند و اگر سر نیشتر بعصب رسد و عضو آماس کند صندل سرخ و سفید و شیاف مامیثا
و آب کشنیز تر بر آماس مالند و اگر قوت باشد از جانبی دیگر فصد کنند یا صافن بکشایند و اگر نیشتر بر
شریان آید علامت او آنست که خون اشقر رقیق آید و همچون حرکت نبض جهد پس باید که در حال
کندر و صبر و دم الاخوین و مرو قلقطار بکوبند و بسپیده تخم مرغ بیامیزند و بر پشم خرگوش با قز بجه

انزروت کلنار اقاقیا کندر از هر یک جزوی صمغ عربی دو جزو [illegible]

[illegible]

یا نسج عنکبوت با آن آلوده کنند و در موضع زخم آکنند و آب سرد بر دست میریزند و دست بر بندند و سه روز
نکشایند و اطراف زخم را بقابضات ضماد کنند و اگر بعد از آنکه بکشایند خون باز نه ایستد باید دیگر
این ادویه بنهند و اگر خون در زیر پوست گرد آید و سیاه شود بر آن دست هیچ کار نکنند و اگر هر روز
که کبود کمتر شود دلیل خیر باشد و اگر زیاده شود از جای دیگر مخالف آن فصد کنند یا صافن بکشایند
اما حجامت با شرط باشد و بی شرط باشد و آنچه بی شرط باشد استفراغ از جوهر عضو کند بی تعرض استفراغ
از اعضای رئیسه و استفراغ بسیار و حجامت مردمان فربه را مناسب افتد و بهترین وقت آن
میان ماه باشد که ماه در نقصان افتد در ساعت سیوم از روز و بعد از استحمام حجامت
نکنند مگر کسی که خون او غلیظ باشد و حجامت بر مقدم بدن حس و ذهن را مضر بود و بر نقره
کردن خلیفه الکحل بود و جرب عین و بخر را مفید بود اما نسیان آرد و بهترین آن باشد که زیر
تر از نقره باشد و بر میان شانها خلیفه باسلیق بود و خفقان و فم معده را مضر بود و بهترین
آن باشد که میل ببالاتر کند و حجامت اخدعین که دو رگهای گردنست خلیفه قیفال باشد و بر ساق
خلیفه صافن بود و بر قمحدوه و میانه در اختلاط عقل و دوار نافع افتد و بر ذقن دندان
و رویی و حلق را مفید بود و بر قطن دمامیل و بثور فخذ و نقرس و داء الفیل و مثانه و رحم و مقعده را
نافع بود و حجامت بر فخذ از قدام ورم خصیتین و لجراحات فخذین و از جراحات انثیین
زایل کند و بر زیر زانو برای ضربان زانو و جراحات ساق مناسب افتد و بر کعب برای ادرار طمث و عرق
النسا و نقرس مفید بود و حجامت بی شرط برای آن باشد که ماده را از جهتی بجهتی جذب کند یا ورمی
غایر را ظاهر گردانند یا ماده را از عضوی بعضوی نقل کنند یا برای جذب دم و تسخین عضو
یا برای تحلیل ریاح یا تسکین وجع کنند یا برای رد عضو با موضع خود همچنانکه در قیله که اتساع
کیس انثیین است بسبب نزول چیزی در او از امعا و ثرب که اگر در حمام محاجم بر پوست شکم نهند و آنچه
فرود آمده باشد باز گردد بعد از آنکه شکم بروغن مالیده باشد و حجامت با شرط از دو سال تا شصت
سال جایز داشته اند اما ارسال علق و آن کرمیست رنگین که در آب میباشد و او را زرو میکویند

ودر

و در امراض جلد آنرا بر عضوی مینهند و خون میچکد و گفته اند که او خون بد جذب میکند و آن در سعفه
و قوبا و جمیع امراض جلد مفید بود و قایم مقام حجامت باشد و بهترین علق آنست که از آبی بگیرند که در آن
ضفدع و طحلب که آنرا جامه غوک میکویند باشد و آنچه بر پشت او خط زرد باشد و آنچه شکم او
سرخ و پشت او سبز باشد و آنچه شبیه بدنبال موش باشد و اشقر و جگری همه نیک باشد اما آنچه سیاه
باشد و بزرگ و سبز بود و آنچه شبیه بمار ماهی باشد و آنچه از آبهای بد گیرند و آنچه بر او خطهای لا
جوردی یا طاووسی بود مجموع بد باشد و باید که چون علق را بگیرند بعد از دو روز ارسال کنند و
اول او را سرنگون باید کرد تا قی کند و بشویند و عضو را با آب و بوره بمالند تا سرخ شود پس علق
بر آن نهند و اگر نگیرد پاره خون در آن عضو بمالند و چون خواهند که جدا شود نمک و خاکستر بر او
افشانند و چون بیفتد محجمه بنهند و بر فوق مص کنند تا اگر بقیتی مانده باشد بیاید پس بشویند و اگر
خون باز نه ایستد حابسات بر آن افشانند خاتمه بدانکه چون امراض جمع شوند ابتدا بمعالجه
مرضی باید کرد که او را یکی از سه شرط بود اول آنکه بر ثانی موقوف بود بر برء او مثل ورم و قرحه که چون
جمع شوند ابتدا بعلاج ورم باید کرد مگر وقتی که ورم تابع قرحه باشد دوم آنکه یکی سبب دیگری
بود مثل سده و تب که سده سبب است و ابتدا بمعالجه او ضروری و اگرچه علت بمنتهی افتد که تب را
مضر باشد و مثل سل و حمی که علاج سل بمجففات میکنند و از تب باک نمیدارند سیوم آنکه یکی از
دیگری خطرناکتر بود مثل حمی محرقه و فالج که اول علاج تب باید کرد و از استعمال مبردات اگرچه
فالج را مضر بود اندیشه نباید کرد و چون مرض و عرض جمع شود اول معالجه مرض کنند مگر وقتی که عرض
غالب آید چنانچه در وجع که عرض قولنج است استعمال مخدرات جایز داشته اند و از ضرر آن بقولنج
اندیشه نکرده اند و این مجموع که گفته شد بحدث طبیب باز بسته است و باید دانست که غیر از این معالجات
که گفته شد معالجات دیگر هست مثل تفریح و تنشیط مریض باخبار و حکایات ملایمه و کلمات طیبه
و احضار انیسان و آوازهای لطیف و بویهای خوش و از آنجمله انتقال از هوایی بهوایی و از مسکنی
بمسکنی بود و تغیر هیات نیز موثر بود مثل آنکه صبی احول را تکلیف کنند که نظر بگوشه چشم کند و صاحب

لقوه را که در آینه چنین نکرده و امثال این بسیار است و هر تقدیر آفریدگار است چه بتقدیر صحت بواسطه
این اسباب حاصل میگردد و بتقدیر صحت بی رعایت این امور زایل میشود شعر او ست قادر هر چه خواهد
و خواسته هر چه خواهد کند که حکم او راست والسلام علی من اتبع الهدی مقاله دوم در امراض
که اعضا را حادث شود و علاج آن مشتمل بر بیست باب باب اول در امراض سر و دماغ و از آنجمله
صداع است و آنرا بپارسی درد سر گویند و سبب آن سوء المزاج مادی بود یا ساذج آنچه مادی بود از دم
یا صفرا یا بلغم یا سودا یا ریح بود اما صداعی که از غلبه دم بود علامت آن حمرت و انتفاخ وجه و ثقل
و ضربان سر و عظم نبض و غلظ قاروره بود و علاج فصد قیفال بود و تلیین طبیعت بمطبوخ فواکه و شربتی
از شراب عناب و نیلوفر از هر یکی پنجدرم خورند یا تمر هندی و ترنجبین و نبات هر یک دو درم و غذا
تمر هندی یا آلوچه یا بنوماش و مغز بادام و اگر تب عارض شود کشکاب باید خورد و سرکه و گلاب بوییدن
و لعاب بنکو و خطمی با سرکه بر سر نهادن و تسعیط بروغن بنفشه و کدو مفید بود و آنچه از صفرا بود علامت
آن شدت حرارت ملمس و خشکی منخرین و تلخی دهان و سهر و سرعت نبض و صفرت و صفای قاروره بود
علاج آن جلابی از بنفشه و نیلوفر و تخم کاشنی هر یک سه درم و ترنجبین و نبات هر یک ده درم تناول
کند یا شراب نیلوفر با آب گرم حل کرده بیاشامند و غذا انار دانه با تمر هندی و ربوب فواکه بارده و سکنجبین
تعلل کنند و اسهال طبیعت کنند بمطبوخ فواکه یا مطبوخ هلیله یا قرص بنفشه یا این حب صبر بنفشه دو
درم سقمونیا بریان کرده نیم دانگ و دو حبه تربد سفید کوفته بروغن بادام چرب کرده یک درم هلیله
زرد نیم درم بکوبند و با آب رازیانه بسرشند و حب سازند و فرو برند یا نیم دانگ سقمونیا بریان کرده با ده
درم شراب اجاص بخورند و کافور و صندل و گلاب و کدو و کاهو و خیار بویند و پای شویه با آب گرم
و سپوس و خطمی و بنفشه بکنند و آنچه از بلغم بود علامت آن ثقل سر و سبات و کدورت حواس و برودت
ملمس و رطوبت منخرین و نبض بطی و قاروره سفید و غلیظ بود علاج هر روز جلابی از پنج مهلک پنجدرم
و رازیانه سه درم و گلقند ده درم تناول کنند و غذا نخود آب و شیره خشکار اند خورند و تنقیه کنند بعد از
نضج بحب صبر یا حب اسطمخیقون و بابونج و شبت و اکلیل الملک بجوشانند و سر بدان بشویند و آنچه از سودا

بود علامت آن ثقل سر و جفاف بدن و کمودت لون و بیخوابی بود و نبض بطی و قاروره سفید و تنک باشد
علاج آن هر روز جلابی از بالنکو و پنج مهلک از هر یک چهار درم گاوزبان سه درم نبات ده درم
تناول کنند و غذا نخود آب و شیره خشکار اند خورند و بعد از نضج تنقیه بمطبوخ افتیمون یا غاریقون و
اسطوخودوس کنند یا بحب ایارج و شبیار و بعد از تنقیه روغن نرگس و بادام و سوسن بر سر مالند
و آنچه از ریاح غلیظ باشد که در دماغ محتبس شده باشد علامت آن آواز گوش و انتقال وجع و ضربان
بود علاج تحلیل و تلطیف بگلقند و رازیانه باید کرد و از میوها و اغذیه نفاخ احتراز کنند و حمام و
استعمال نطولات و بخورات حاره مفید بود و اگر مرزنجوش بویند یا آب آن در بینی کشند یا روغن آن
در سر مالند نافع افتد اما صداعی که از سوء المزاج ساذج باشد یا حار باشد یا بارد آنچه حار باشد
و از اسباب خارجی حادث شود مثل ملاقات آفتاب و قرب آتش علامت آن عطش و حرارت ملمس
و قلت آب دهن و خشکی منخرین و زبان باشد علاج شربتی از سکنجبین یا شراب غوره یا شراب زرشک
با آب سرد و عرق گل بید بیاشامند و شیره تخم خرفه و آب خیار کدو با سکنجبین نیز مفید بود و غذا
بنوماش با مغز بادام و اسفناج و تمر هندی خورند و در جایهای خنک آرام گیرند و مشمومات
بارده بویند و روغن بنفشه و کدو بر سر مالند و اگر از اسباب داخلی باشد مثل تناول ادویه حاره
همین علاج کنند و درین نوع تلیین طبیعت بنقوع فواکه و ترنجبین مناسب بود و آنچه از سوء المزاج
بارد بود علامت آن تقدم سبب بود و ثقل و بلادت حواس و میل صداع بموخر سر علاج آن تناول
کنند جلابی از پنج مهلک و رازیانه و گلقند با شراب گاوزبان و بالنکو یا گلقند و رازیانه و اطریفل کبیر
و گوارشهای حاره تناول کنند و غذا نخود آب یا کبک و تیهو و زیره و دارچینی خورند و مشمومات
و نطولات حاره استعمال کنند و صداع بشرکت معده نیز باشد اگر بسبب سوء المزاج معده باشد علامت
آن اشتداد وجع بود در حالت ثقل معده و سکون وجع در خفت معده علاج آن اصلاح و تقویت
معده بود و اگر بسبب اخلاط بلغمی بود که در معده جمع شده باشد علامت آن غثیان و جشای ترش
و کثرت براق بود علاج آن تنقیه معده باشد بانکه تخم شبت و تخم خربزه و برگ ترب بجوشانند و اندکی

لعاب

عسل و نمک دران حل کرده بیاشامند و قی کنند و بعد از قی کلقند و رازیانه بخورند و بعنبر و عود و امثال
آن تقویت دماغ کنند و غذا نخود آب و سعتر خورند و اگر قی ساکن نشود احتقان کنند و اگر بسبب مره صفرا
باشد علامت آن غثیان و تلخی دهان و تشنگی و قلق و سوزش معده در حالت گرسنگی نیز باشد علاج آن
باب گرم و سکنجبین قی کنند بعد از ان شراب انار ترش لعوق کنند و غذا انار یا تمر هندی خورند و اگر بسبب اخلاط
سودایی بود که در معده باشد علامت آن سوزش فم معده و ترشی دهن و کثرت اشتها بود علاج تنقیه
معده بقی و تلیین طبیعت بمطبوخ افتیمون کنند و شراب بالنکو بلیسند و ترنجبین و یاسمن و غالیه و مرزنجوش
بویند و اگر صداع بسبب مزاج معده باشد علامت آن تقدم وجع معده باشد و صداع در پیش سر بود و از
اطعمه نفاخه زاید شود علاج تقویت معده باشد و تحلیل نفخ بجوارشات حاره کنند و اگر صداع از ضعف
معده و شدت حس او بود علامت آن اشتداد وجع بود در بامدادان و خلو معده علاج ترید آب غوره
و آب ریباس و انار خورند و اگر حموضات مفید نیفتد شیربرنج خورند و اگر صداع از یبس و خلو معده و دماغ
بود علامت آن حدوث صداع بود در عقب استفراغ یا جماع یا رعاف یا سهر یا غم علاج آن تناول اغذیه
مرطبه جید الکیموس مثل زرده تخم مرغ و آبگوشت مرغ و حمام معتدل و تدهین کنند مفید بود و اگر صداع
از قوت حس دماغ باشد علامت او آن بود که باندک سببی مثل بخار غذا حادث شود و انفعال دماغی تقویه
بود علاج آن تناول آن اغذیه غلیظه بود مثل کله و هریسه و پاچه و صداع بشرکت کبد و طحال و کلیه و رحم
و پای نیز حادث شود و علاج آن علاج اعضا بود بیضه صداعی مزمن باشد که مجموع سر فرو گیرد و سبب آن
اخلاط غلیظه یا بخارات بود که در زیر غشای مجلل دماغ محتقن شود و علامتش آن باشد که باندک سببی
اشتداد کند و چشم بر نتوان داشت و از کلام و صوت متاذی شود و کاسه چشم و پوست چشم نیز درد کند
علاج شقیقه بدن کنند بحب ایارج و شبیار و قوقایا و حقنه حاده و سداب تر در روغن بجوشانند و بر سر
مالند و باقی علاج آن همچون علاج صداع بلغمی و سوداوی بود و این صداع عسر البرء باشد و مقدمه نزول آب
شقیقه وجع شق از سر بود و ماده آن کمتر از ماده صداع باشد و شقی که ضعیفتر باشد قبول کند و علاج
آن همچو علاج صداع بود و تناول دواء المسک مر مفید باشد و اگر ضمغ و افیون و تخم کاهو و کثیرا بر کاغذی

طلا

طلا کنند و بر صداع نهند مفید بود سرسام ورمی گرم باشد که در نفس دماغ یا حجاب او حادث شود
و آنرا قرانیطس نیز گویند و سبب آن اگر غلبه خون باشد علامت آن تب مطبقه و ثقل سر و هذیان و ضحک
و حمرت وجه و عین بود و نبض عظیم و قاروره سرخ و غلیظ بود و علاج آن در ابتدا فصد قیفال کنند
و هر روز جلابی از عناب هفت عدد و آلو سیاه ده عدد و سپستان بیست عدد و نیلوفر و بنفشه هر یک
پنج درم و نبات ده درم تناول کنند و اگر ترنجبین ده درم با آن ضم کنند بهتر بود و غذا کشکاب با نیلوفر
و عناب خورند و در این مرض توقف نباید نمود و در پنجم تلیین باید کرد باین مطبوخ ص سنا هفت درم
بنفشه پنج درم نیلوفر چهار درم تخم کاشنی سه درم اجاص و سپستان از هر یک بیست دانه عناب ده
دانه شیرخشت و ترنجبین و خیارشنبر هر یک ده درم و استعمال مشمومات بارده کنند و پاشویه
باب گرم و بنفشه و خطمی و سبوس و تعلل بشربت اجاص کنند و اگر بیخوابی باشد شراب خشخاش و میانهای
روز شربتی از نبات و عرق بید مناسبت و اگر از ماده صفرا بود علامت آن کثرت هذیان و سهر و جفاف
عین و منخرین و صفرت لون و زبان و اضطراب و غضب و سؤ خلق و سرعت نبض و ناریت قاروره
بود علاج هر روز جلابی از تخم کاشنی سه درم و آلو سیاه ده عدد و بنفشه پنج درم و عناب هفت
عدد و نبات و تمر هندی ده درم تناول کنند و شراب بنفشه و بنفشه پرورده شراب خشخاش تعلل کنند
و تلیین طبیعت بمطبوخ فواکه یا نقوع آن کنند و این حقنه نیز مفید بود ص بنفشه خطمی سبوس جو نیم
کوفته هر یک کفی عناب سپستان هر یک بیست دانه نیلوفر چهار درم سنا پنج درم بجوشانند و صافی
کنند و مغز خیارچنبر و ترنجبین هر یک ده مثقال دران حل کنند و ده درم روغن بنفشه بر سر آن ریخته
استعمال کنند و اگر حرارت و تشنگی غالب شود کشکاب بیست مثقال لعاب بهدانه و روغن بنفشه و روغن
کدو هر یک درم باهم بیامیزند و استعمال کنند و شربت میان روز چنانکه گفته شد بیاشامند و تعلل
آلو [illegible] کنند و هر دو نوع تسکین حرارت باب خیار کدو شیره تخم کدو و شراب صندل و حماض و بنفشه
و نیلوفر و امثال آن کنند و برگ بید در فراش بریزند و کدو و خیار و بنفشه بویند سرسام از ماده سودا
و اخلاط محترقه نیز حادث شود و علامت آن هذیان بسیار و ترس و گریه و بیخوابی و زوال عقل و خشکی

از جهت رعاف [illegible]
خون باز ایستد [illegible]
خون رفتن [illegible]
[illegible] آورد و بر رفتن

از جهت خون رفتن
[illegible]

و ترنجبین

حلق و دهن و منخرین بود و بعد از رابع تغیری ظاهر شود و نبض ضعیف و بطی و مختلف و صلب باشد و قاروره
چهارم
سیاه و غلیظ علاج جلابی از بنفشه و گاوزبان هر یک چهار درم بیخ مهک سه درم نبات ده درم
بیاشامند و غذا جو و نخود با شیره خشخاش و بعد از نضج تنقیه بحبها و حقنها کنند که مسهل سودا بود
بمطبوخ سنا هفت درم بیخ مهک و بنفشه نیلوفر و تخم کاشنی تخم کشوث هر یک سه درم مویز طایفی دانه
بیرون کرده ده درم پرسیاوشان اسطوخودوس بسفایج نیم کوفته هر یک چهار درم ورق گل پنج درم
گاوزبان بالنگو هر یک دو درم خیارچنبر ده درم ترنجبین پانزده درم و بعد از تنقیه بنفشه و شبت
و بابونه و ریحان بجوشانند و بر سر ریزند و روغن بادام و شیر دختران بر سر مالند و میانهای روز
شربتی از نبات و عرق گاوزبان و تخم ریحان تناول کنند و بشراب گاوزبان تعلل کنند لیترغس
سرسام بلغمی بود علامت آن تثاؤب و کسل و نوم و تدح ایم و ثقل سر و حیرت و اختلاط عقل و سکوت
و نسیان بود علاج هر روز جلابی از بالنگو و بیخ مهک هر یک پنج درم نبات ده درم تناول کنند
و غذا جو و نخود خورند و بعد از نضج ماده تنقیه بحب ایارج و حب صبر کنند و حقنهای حاده استعمال
کنند شیاف نافع زهره گاو یک درم شحم حنظل نیم درم بوره و خطمی هر یک سه درم بکوبند و بشکر بجوشانند
تا منعقد شود و بدان برشند و شیاف سازند و استعمال کنند و در ابتدا سرکه و گلاب و روغن گل
در سر مالند و بعد از آن محللات مثل بابونه و شبت طلا کنند و بمشک یا کندش یا شونیز عطسه آرند
والثانی هو ماشرا و ... موی باشد که در روی و پیشانی ظاهر شود و گاه باشد که سر نیز فرو گیرد
و سبب آن غلیان دم باشد علامت آن انتفاخ و حمرت و ضربان وجع و حمی حاده و تشنگی و کرب و لهیب بود
علاج فصد قیفال کنند و جلابی از بنفشه و نیلوفر و تخم کاشنی هر یک سه درم و عناب هفت عدد و آلوی
سیاه ده عدد و نبات ده درم تناول کنند و تلیین بمطبوخ فواکه کنند و در آن روز که مسهل خورند
سینه و حلق را بصندل و اقاقیا و فوفل و مامیثا طلا کنند تا ماده قبول نکند و بعد از تنقیه با آب خیار
و خیار کدو و شیره تخم توتک باسکنجبین و شراب نیلوفر و حماض تبرید کنند و طبیعت را محتبس نگذارند
دوار مرضی بود که بر چنین تخیل کنند که چیزها میگردد و سبب آن بخاری بود که از اخلاط خام که در دماغ

باشد

باشد یا در معده یا عضوی دیگر متصاعد شود و متحرک گردد و روح نفسانی نیز با آن متحرک شود
و این حالت بظهور رسد اما آنچه در نفس دماغ بود اگر بلغم باشد علامت آن بلادت حواس و طنین
و دوی بود علامت بلغم ظاهر باشد علاج از انیسون و بالنگو و گاوزبان و بیخ مهک هر یک دو درم
گلقند ده مثقال تناول کنند و غذا نخود آب با شیره خشکدانه و زیره و دارچینی خورند و بعد از نضج تنقیه
بحب ایارج و شبیار کنند و شونیز و خردل و فلفل و ماء العسل بجوشانند و بدان غرغره کنند و جندبیدستر
و شونیز و فلفل و مرزنجوش بکوبند و در خرقه کتان بندند و میبویند و بابونه و اکلیل الملک و سعتر و
مرزنجوش بجوشانند و سر بخار آن دارند و اگر سودا بود علامت آن وسواس و کثرت فکر و خاموشی
بود و نبض صلب و ضعیف و قاروره کدر باشد علاج هر روز جلابی از بالنگو و بیخ مهک و گاوزبان
و نبات تناول کنند و غذا بنو ماش و نخود با مغز بادام خورند و بعد از نضج تنقیه بحب افتیمون و بمطبوخ
آن و مطبوخ هلیله کنند و تقویت دماغ بمشمومات حاره رطبه مثل عنبر و نرگس کنند و غرغره و نطول
مذکوره مناسب بود صاحب دوار بلغمی و سوداوی را اهلیله پرورده و اطریفل کوچک و گلنگبین با
انیسون و مصطکی مفید بود اما دوار که بشرکت معده باشد علامت آن غثیان و جشا و سوء الهضم
آروغ
و ضعف معده و اختلاف دوار در اشتداد و سکون باختلاف حال معده و بر خلو امتلا باشد علاج
بیخ مهک و تخم ترب و برگ آن و شبت و تخم خربزه مجموع یا بعضی بجوشانند و با اندکی عسل و نمک
بیاشامند و قی کنند و بعد از آن گلقند و رازیانه بخورند یا سکنجبین لعوق کنند بحسب مزاج و تقویت
معده بجوارش مصطکی و عود کنند و تنقیه بجوارش سفرجلی مسهل و معجون خیارچنبر کنند و اگر احتیاج
افتد حقنه کنند ص سنا هفت درم قنطوریون باریک سه درم هر یک حلبه خطمی سبوس بنفشه هر یک
کفی بجوشانند و صافی کنند و بوره و نمک هر یک نیم درم و روغن شیره ده درم با آن ضم کنند و
استعمال نمایند و اگر دوار بسبب ضعف قلب باشد یا در حال نقاهت از غایت ضعف حادث شود علاج
آن تقویت بشراب حماض و لیمو و صندل و ریباس و سیب باید کرد و مفرحات مناسب مزاج و اغذیه لطیف
خورند و دوار بسبب غلبه صفرا و غلبه دم نیز بود علامت صفراوی قلق و التهاب و عدم شهوت و سرعت

نبض و بول ناری بود علاج آن جلابی از تخم کاشنی و بنفشه و بیخ مهك و نبات تناول کنند و غذا
بنو ماش با مغز بادام خورند و بعد از نضج اسهال صفرا بمطبوخ هلیله یا قرص بنفشه یا سقمونیا
کنند و علامت دوار دموی حمرت لون و عین و ثقل سر و کثرت عرق و سیلان دمع باشد علاج
فصد قیفال و حجامت ساق مناسب بود و از اشربه تمر هندی و نبات با آب انار دین یا عناب و نیلوفر
با گلاب و عرق گل و سپید خورند و تلیین طبیعت بمطبوخ فواکه کنند و اگر دوار بسبب سرما که بر سر زند
عارض شود تسخین دماغ بکمادات و ضمادات مسخنه باید کرد و تناول اغذیه که در ان بزور و توابل
بود و اگر بشرکت عضوی دیگر دوار حادث شود علاج آن عضو باید کرد و تقویت دماغ سدر
مرضی باشد که چنان محسوس شود که بخاری از زمین متصاعد میگردد و بسبب آن چشم تاریك
شود و طنین گوش بود ماده این مرض اکثر سودا بود علامت آن تبلد حواس و تحیر و ثقل سر
فکر و سکوت و فزع و تخیل اشیای سیاه بود و علاج آن هر روز جلابی از بیخ مهك و گاوزبان
هر یك سه درم بالنگو دو درم نبات ده درم تناول کنند و غذا نخود آب با مغز بادام خورند و
بعد از نضج تنقیه بحب ایارج یا مطبوخ افیتمون کنند یا این حب هلیله سیاه و انیسون هر یك سه درم
بنفشه دو درم تربد سفید خراشیده کوفته بروغن بادام چرب کرده یك درم اسطوخودوس
هر یك درمی و نیم بکوبند و بآب رازیانه بسرشند و حب سازند و بلع کنند و در عقب آن جلابی از نبات
نیم گرم بیاشامند و علاج او نزدیك علاج دوار باشد و آنچه که ذکر رفت مفید افتد و اگر سدر
بسبب ضربه یا سقطه حادث شود فصد کنند و سر از بخار و آفتاب نگاه دارند و بموم و روغن گل
و کثیرا طلا کنند سبات خوابی طویل مفرط بود چنانچه دشوار بیدار شود و سبب آن سوء المزاج
بارد مادی بود یا ساذج اگر مادی بود علامت آن ثقل سر بود و سیلان آب از بینی و کثرت بزاق
و جستن چشم و ابرو و صعوبت انتباه از خواب علاج هر روز جلابی از بالنگو و بیخ مهك و گاوزبان
و انیسون و نبات تناول کنند و غذا نخود آب با شیره خشکار و فلفل و زیره و دارچینی و شراب
بالنگو لعوق کنند و بعد از نضج تنقیه بحب ایارج و لوغاذیا کنند یا استعمال این حقنه خشك و شبث

و بابونه

و بابونه و مو سنا هر یك هفت درم بیخ مهك رازیانه تخم کرفس هر یك سه درم حلبه بنجله هر اشنه
و مقل هر یك دو درم سکبینج دانگی در شش رطل آب بجوشانند تا با دو رطل آید و صافی کنند و بوره
و نمك هر یك نیم درم و آبکامه و عسل و روغن زیت هر یك ده درم با آن ضم کرده بدفعات استعمال
کنند و بعد از تنقیه اطریفل کبیر و صغیر تناول کنند و سعتر و مرزنجوش و غار بویند و روغن نرگس
و زنبق و خیری استنشاق کنند و اگر سوء المزاج ساذج بود بواسطه ادویه مبرده مخدره که از داخل
یا خارج استعمال کنند تا اثر آن بدماغ رسد علامت آن سبوق اسباب مذکوره و برودت ملمس
سر باشد و کمودت لون و بیاض قاروره و حالتی شبیه بخدر و علاج آن همین معالجات مذکوره باشد
اما درین قسم تنقیه احتیاج نباشد و تدهین سر بروغن بابونه و شبث و زنبق مفید بود و مروق
مناسب افتد و اگر سبات بواسطه بخارات معده باشد علامت آن سبوق امتلا و تخمه
و دوی و طنین گوش و خفت آن در حالت جوع بود علاج تنقیه معده کنند بقی و اسهال
حقنها و اگر بسبب ضربه یا سقطه باشد که بر سر واقع شود رادعات و مقویات طلا کنند مثل
ماش و مغاث و گل و صندل و علاج ضربه و سقطه کنند و در سبات وج و زنجبیل و شونیز با عسل
مفید بود و مویز و جوز بانار جیل و قلایا که در و توابل بسیار بود نافع افتد سهر بیداری و
بیخوابی بافراط بود و سبب آن سوء المزاج یابس بود یا ماده یا بی ماده علاج هر دو نوع ترطیب دماغ
بود بشراب بنفشه و خشخاش و دوشیدن شیر زنان بر سر و تدهین بروغن بنفشه و کدو و غذا بنو ماش
با شیره خشخاش و اسفاناج خورند و خیار و کدو و کاهو خوردن و بوییدن مفید باشد و نیلوفر و بنفشه
و کاهو و پوست خشخاش بجوشانند و بر سر ریزند و استحمام مرطب و دلك و آواز باد و آب جوی
خواب بود و اگر اقحوان و شبث و اشنه و زعفران و شاهسفرغم در زیر بالش نهند خاصیة خواب
آورد و در سوء المزاج مادی اول تنقیه بدن باید کرد از سودا بعد از ان استعمال مرطبات
سبات سهری مرضی باشد که از اجتماع اسباب سبات و سهر حادث شود و علامت او آنست که گاهی
خوابی طویل باشد و گاهی سهر مفرط و روی بر آمده باشد و رنگ آن مایل بسبزی یا سیاهی بود علاج

آن شقیه دماغ کنند از خلطی که غالب باشد و بعد از آن استعمال شمومات و سعوطات کنند و در این
مرض این حب مفید بود بنفشه دو درم تربد یکدرم هلیله یکدرم تخم را زیانه و کرفس و ملح نفطی هر یک
نیمدرم سقمونیای بریان کرده نیمدانک بکوبند و با آب رازیانه حب سازند و بعد از نضج ماده بلغ
کنند حقنه که مفید باشد سنا پنجدرم پرسیاوشان چهار درم بنفشه و نیلوفر هر یک سه درم
حلبه کفی عناب ده عدد سبستان بیست عدد بابونه اکلیل الملک هر یک هفت درم مغز خیار شنبر
ده درم عسل و روغن کنجد پانزده درم نمک و بوره ارمنی هر یک نیمدرم شخوص علتیست که
مردم ناگاه بر یک حال بمانند مثل آنکه اگر ایستاده باشند همچنان ایستاده بمانند و اگر خفته یا
همچنین و بدین سبب آن را جمود نیز گویند و سبب آن شده باشد که در مؤخر دماغ بواسطه خلطی
غلیظ حادث شود و علامت آن شخوص عین و فساد حرکات بود و هر چه مریض را گویند جواب
ندهند علاج اگر موجبات فصد باشد قیفال بگشایند یا حجامت ساق کنند و جلاب از بالنگو و
انیسون هر یک دو درم گاوزبان سه درم با گلقند ده درم تناول کنند و غذا نخود آب و شیره
خشکدانه خورند و بعد از نضج شقیه بمطبوخ افتیمون یا حب آن کنند و استعمال حقنها کنند و تدهین
سر بروغن بنفشه و کدو و استعمال نطولات محلله مفید افتد حقنه آب سلق و خطمی و شیره سبوس
یک رطل حاصل کنند و با یکدرم بوره و دانکی و نیم شحم حنظل و ده درم روغن کنجد و ده درم شکر سرخ نیم
گرم استعمال کنند کابوس آنست که چون در خواب روند چنان خیال کنند که در زیر چیزی ثقیل
مانند و هم باشند یا کسی او را میفشارد و نفس او تنگ میشود و آواز بگیرد و سبب این بخاری بود
که از خلط غلیظ متصاعد شود پس اگر از غلبه خون باشد فصد قیفال و حجامت ساق و تقلیل غذا
کنند و اگر از بلغم یا سودا باشد شقیه کنند چنانکه معلوم شد و تغافل نباید کرد که این مقدمه
صرع باشد صرع سده غیر تامه باشد که در بطون دماغ و مجاری اعصاب حادث شود و روح
نفسانی را از نفوذ در اعضا منع کند و جمیع اعصاب متشنج گردد و سبب آن خلطی بود که در تجویف
دماغ حادث شود پس اگر بلغم باشد علامت آن نزاق و مخاط و کثرت زبد در حالت صرع و کدورت

حواس و بلادت و بیاض لون و بطؤ و اختلاف نبض و بیاض و غلظ قاروره بود علاج آن هر روز
جلاب از رازیانه و انیسون و بالنگو هر یک سه درم با گلقند ده درم تناول کنند و غذا نخود آب
و شیره خشکدانه با دارچینی خورند و کبک و تیهو مناسب بود و بعد از نضج شقیه بحب ایاره
و اسطمخیقون و قوقایا و مطبوخ تربد و حقنهای قوی کنند این حب مفید بود ایارج فیقرا
صبر هر یک نیم مثقال انیسون حب النیل هر یک نیمدرم شحم الحنظل نمک هندی هر یک دانگی و نیم
مقل کثیرا مصطکی هر یک دانگی کوفته و بیخته با آب رازیانه بسرشند و حب سازند و مصروع را
از گرما و سرما و جماع و نظر در آفتاب و آب روان و نشستن در مهب باد و جاهای بلند و مکث
در حمام و تناول مبخرات مثل سیر و پیاز و کرفس اجتناب نماید و همچنین از مستی و سواری خصوص
اسب دوانیدن و دولاب گرفتن و در چیزهای براق نظر کردن احتراز کنند و جند بیدستر با بد
زنبق و روغن در بینی کشند و حلتیت در ماء العسل بجوشانند و در وقت صرع بحلق ریزند و مثرودیطوس
و تریاق اربعه تناول کنند و معجون سیسالیوس نیز مفید بود صفت سیسالیوس عاقرقرحا اسطو خودوس
هر یک پانزده درم غاریقون پنجدرم قردمانا حلتیت زراوند مدحرج هر یک دو درم بکوبند
و سکنجبین عنصلی بسرشند و هر روز یکمثقال تناول کنند و اگر از ماده سودا بود علامت آن
خفقان و افکار فاسده و حموضت طعم زبد بود علاج آن شقیه دماغ کنند بمطبوخ افتیمون
و حب آن و تقویت دماغ بر بوییدن نرگس و مرزنجوش و بابونه و مشک و غالیه و شونیز کنند
و بابونه و اکلیل الملک و شبث و مرزنجوش بجوشانند و بر سر ریزند و شراب بالنگو یا تریاق
اربعه و مثرودیطوس تناول کنند و عود فاوانیا بسایند و در بینی دمند بسرکه عنصلی و عسل
و خردل غرغره کنند و اگر از ماده خون باشد علامت آن ظهور علامات غلبه خون بود و در حالت
صرع ودجین ممتلی شود و روی بر آید و سرخ شود و باشد که رعاف حادث گردد علاج فصد
صافن کنند و تقلیل غذا و تقویت دماغ ببوییدن سرکه و گلاب و مالیدن روغن گل و شاول
دیو بر فواکه و اگر ماده صفرا بود و این نادر افتد علامت آن التهاب و اختلاط عقل و صفرت

روی وچشم بود علاج شقیه بدن کنند بمطبوخ فواکه وقرص بنفشه وربّ سیب وربّ بهی تناول کنند
وپای شوره باب کرم وسبوس وخطمی کنند وآنچه اطفال را حادث شود وآنرا ام الصبیان میکویند
ازین قبیل باشد واکر صرع بشرکت معده حادث شود علامت آن غثیان بود واختلاج لب وغشی
در حالت خلو معده وکثرت لعاب وباشتداد صرع در امتلا وخفت آن در عقب قی علاج آن قی
کنند بطبیخ شبت وترب وانذکی عسل ونمک وتلیین طبیعة بمعجون خیارچنبر وشهریاران کنند
وبعد ازان تقویت معده بجوارش مصطکی وعنبر ومادة الحیوة کنند وغذا نخود آب باشیره
خسکدانه ودارچینی وکرویا وکبک وتیهو خورند واکر بشرکت عضوی دیکر بود مثل قدمین
وساقین ویدین ورحم بواسطه ریحی غلیظ یا ماده یا بخار غلیظ بود که ازان عضو متصاعد
شود وعلامت او باشد که احساس چیزی کنند همچو بخار یا حرکت نمل که ازان عضو مرتفع میشود
وبدماغ رسد وبآن تمطی وشخوص عین وتثاوب باشد علاج آن شقیه بدن ودماغ بحب قوقایا
وایاره کنند وتقویت وتسخین سر بادهان حاره واصلاح آن عضو کنند بدلک وضمادهای
محمر بی شرط وبا شرط وصرع بواسطه بخارات که از کرم کدو دانه وحیات متصاعد میشود حادث
کردد وعلامت آن کثرت لعاب وسرعت هیجان اشتها ووجع بطن واحساس بصعود بخار بود
وعلاج آن قتل واخراج کرم بود چنانچه کفته خواهد شد واکر بسبب لدغ عقارب وکزیدن حشرات
حادث کردد راز یانه دو درم وکلنکبین ده درم بجوشانند وصافی کرده یکدرم تریاق اربعه
در ان حل کنند وبیاشامند واختناق رحم نیز شبیه بصرعست وعلاج آن بجای خود کفته شود انشاالله
جالینوس کفته است که صرع در اکثر اوقات بفالج انجامد ومداوا برای آن دشوار بود واکر شیر
خواره را صرع حادث شود او را علاج نکنند که خود زایل شود وکویند اکر عاقرقرحا بکوبند ودر بینی
مصروع دمند اکر عطسه کند امید بود توان داشت وتریاق ثمانیه مصروع را عظیم نافع بود ص
تراوند طویل ریوند چینی پوست بیخ کبر حب الغار جنطیانا قسط مر عروق متساوی بکوبند وبعسل
کف کرفته بسرشند ویکمثقال ازان شربتی باشد سکته سدة تام باشد که در بطنهای دماغ واقع شود
مجموع

مجموع اعضا را از حس وحرکت باز دارد بواسطه آنکه حایل شود میان روح حیوانی از قلب بدماغ
ومیان روح نفسانی از دماغ بجمیع اعضا واین مرض بغتةً حادث شود وسبب این سدّه بلغمی لزج
باشد وعلامت آن ترهل بدن وبیاض لون وکثرت بزاق وثقل سر وکدورت حواس وکثرت خواب
بود وباشد که با آن خرخره وزبد نیز باشد وآن دلالت بر اختناق حرارت غریزی وفساد جوهر دیرو
دماغ کند واکر تنفس ظاهر نباشد وخواهند که معلوم شود که زنده است پاره پشم یا پنبه
وحلیده بر بینی او نهند اکر متحرک شود دلیل حیوة باشد یا ظرفی پر آب کنند وبر سینه او نهند وتفحص
نفس کنند یا اصبع در دبر او کنند که آنجا شریانی هست که تا حیوة باقی باشد او متحرک بود یا چشم
او باز کنند اکر حدقه ظاهر شود زنده بود علاج او اولا سر او بتراشند وپاره نمد کرم کنند وبر سر
مسکوت نهند وآجری کرم کرده بر بالای آن نهند وکندش وخردل وقرنفل وجندبیدستر ودر منه
همه یا بعضی بکوبند ودر بینی مسکوت نهند واطراف او را بخرقهای درشت سخت بمالند وپر
مرغی بروغن وایاره فیقرا بیالایند ودر حلق او فرو کنند وبجنبانند باشد که قی کنند وفرفیون
س وجندبیدستر وکندش وفلفل وزنجبیل وشونیز بکوبند وبر سر او طلا کنند ویکمثقال شرودیطوس
یا تریاق کبیر در ماء العسل حل کرده در حلق او بریزند یا انیسون وزیره ومصطکی وکلنکبین
بجوشانند وبریزند وزهره کلنک ومرزنجوش در بینی چکانند وکفته اند که تا هفت روز هیچ تحریک
نکنند اما بعد از هفت روز جلاب از انیسون وراز یانه وکاوزبان هر یک سه درم وکلنکبین
ده درم تناول کنند وغذا نخود آب با کبک وتیهو وزیره ودارچینی وفلفل در وکنند ومیانهای
روز ماء العسل بیاشامند وبعد از نضج تام شقیه بحب ایارج وایاره لوغاذیا کنند ودر هر هفته
یکنوبت بحسب مزاج ووقت احتیاج تا بیست وچهار روز بدین معالجات مداومت نماید وسکته
اکر بر نیاید بلقوه وفالج منتقل کردد وسکته از امتلای خون نیز حادث شود وعلامت آن
علامات غلبه دم باشد ودر ان فصد قیفال کنند وحجامت ساق واخراج دم بحسب قوة وجلاب
از شراب عناب وبنفشه ونیلوفر خورند وغذا نخود آب وبنوماش با مغز بادام خورند وشقیه بحب بنفشه

[illegible]

وقرص آن کنند وحقنهای لینه واکر سکته بواسطهٔ ضربه یا سقطه باشد که بر سر واقع باشد فصد کنند
وتقویت دماغ بمشمومات بارده مقویه کنند حقنه که سکتهٔ بلغمی را مفید بود ورق غافت قسط فرنجمشک
حلبه حسک اکلیل الملک ورق سپید انجیر زرد ماحودسد ابکرنب بوبزرك تخم شبث هریك ده درم شحم
الحنظل انیسون هریك نیم درم قنطوریان باریك دو درم بجوشانند وصافی کنند وعسل بیست
درم وابکامه پانزده درم وبوره ونمك هندی ومقل هریك نیم درم کوفته وبیخته برسر آن کنند
وبکار دارند مالیخولیا تغیر ظنون وافکار بود واز مجرای طبیعی وسبب آن سودا یا اخلاط سوخته بود
که در دماغ حادث شود یا جمیع بدن ازان ممتلی بود وبشرکت مراق نیز بود علامت آنچه از امتلای بدن
ودماغ بود نحافت بدن از سواد لون وبطوء وصلابه واختلاف نبض وصفا قاروره وشهاید
دوست دارند ونظر در زمین یا چیزی کنند وهمچنین بمانند وکثرت فکر وغم وسکوت وغضب
نیز باشد علاج فصد صافن کنند وهر جلابی از بنفشه ونیلوفر وکاوزبان هریك سه درم عناب
هفت دانه سپستان بیست دانه نبات ده درم تناول کنند وبعد از نضج شقیه دماغ بحب افتیمون
ومطبوخ آن ومطبوخ هلیله کنند ونخود آب با مغز بادام واسفناج خورند وپالوده از شیره
سبوس ونبات وروغن بادام نیز مفید بود وشراب رقیق نو وادمان حمام وتدهین بروغن
بنفشه وکدو مفید بود واز اغذیه غلیظه واطعمهٔ سوداوی واشیای حریفه ومالحه وحامضه احتراز
کنند واستعمال تعب وریاضت نباید کرد واز معالجه این مرض ملول نباید شد ومکرر شقیه باید
کرد واکر این مرض از احتراق بلغم باشد علامت آن رطوبت منخرین وسیلان لعاب وبلادت
وکسل وسکون وقلت اضطراب بود علاج آن هر روز جلابی از بالنکو ونیلوفر ورازیانه
وبیخ مهك وکلقند تناول کنند وغذا نخود آب با زیره باج یا شیره خشکار خورند وبعد از
نضج شقیه با این مطبوخ کنند سنا هفت درم بالنکو ونیلوفر هریك سه درم نبات ده درم
بجوشانند وصافی کنند ومعجون نجاح پنج مثقال یا هفت مثقال در آن حل کنند وبیاشامند
واین حب نیز مفید بود افتیمون چهار درم بسفایج وایارهٔ فیقرا هریك دو درم غاریقون

یکدرم

یکدرم نمك هندی نیم درم اسطوخودوس یکدرم ونیم کوفته وبآب رازیانه بسرشند وحب سازند
وسه درم شربتی باشد واین مفرح نافع بود ص بالنکو پوست ترنج قرنفل مصطکی قرفه دارچینی
جوزبویا قاقله نارمشك بهمن سفید وسرخ زرنباد درونج عقربی تخم بادروج تخم فرنجمشك
هریك دو درم مشك خالص دانکی مجموع سحق کنند وهلیلهٔ کابلی چهل عدد وآمله سی عدد بسه رطل
آب بجوشانند تا با رطلی آید پس صافی کنند وبا رطلی عسل بقوام آورند واز آتش فرو کیرند وادویه
دران ریزند وبهم زنند واحیانا مثقالی تناول کنند واکر از احتراق صفرا بود علامت آن بیخوابی
واضطراب وغضب وشتم وصیاح وصفرت لون بود علاج آن شقیه بمطبوخ هلیله یا افتیمون
یا معجون نجاح یا قرص بنفشه کنند وتدهین بروغن بنفشه کنند وشیر زنان بر سر دوشند و
بنشاط وسماع بالحان ونغمات وحضور یاران انیس مشغول کنند واستحمام معتدل مفید بود
وبخطمی وبنفشه وبرك بید سر واندام بشویند وپوست خشخاش وبنفشه ونیلوفر وتخم کاهو وخطمی
بجوشانند وسر بیخار آن فرود آرند وبر سر نیز بریزند واکر از احتراق سودا بود علامت آن بیشتر
بود علامت آن کثرت فکر وغم وبیخوابی وکریه وفزع وتخیلات فاسده ودوستی خلوه بود علاج
هر روز جلابی از کاوزبان ونیلوفر وبنفشه هریك سه درم وبالنکو دو درم وکلقند ده مثقال
تناول کنند غذا نخود آب وبنو ماش با اسفناج ومغز بادام خورند وبعد از نضج شقیه بمطبوخ
افتیمون وایارهٔ جالینوس وایارهٔ لوغاذیا ومعجون نجاح کنند وماء الجبن در تنقیه مفید بود
ص شیر بز رطلی بجوشانند ودر حالت جوشانیدن فرو کیرند ویکوقیه سکنجبین افتیمون بر و
ریزند وبرهم زنند پس صافی کنند از نبیره وشراب نمایند واحیانا این مفرح خورند ص ورق کل
سعد قرنفل هریك پنج درم فرنجمشك پوست ترنج هریك سه درم مشك دانکی کوفته وبیخته
بشراب بسرشند ویك مثقال در شراب کاوزبان حل کرده تناول کنند ودواء المسك حلو نیز مفید بود
واما آنچه بشرکت مراق بود وبواسطهٔ ورم آنجا باشد یا سده آن ارخلط سوداوی وبدان سبب
بخارات متصاعد کردد وافکار متغیر شود وعلامت آن انفاخ ولین بطن وضیق صدر وکثرت

ریق و جشا و جوع بود و احساس بخارات کنند که متصاعد شود علاج هر روز جلاب با ربالنکو

و کاوزبان و برازیانه و کلقند تناول کنند و غذا زیره باج و بعد از نضج سنا پنج درم و شکر

ده درم بجوشانند و معجون خیار چنبر پنج مثقال در آن حل کنند و بیاشامند و حقنهای لینه

استعمال کنند و اگر با این نوع حرارتی باشد جلاب با نیلوفر و تخم کاسنی و ربوباه تریاک و تخم

و نبات خورند و شراب بنفشه و خشخاش لعوق کنند و غذا جو و بنو ماش خورند با مغز بادام و اسهال

نکنند و ترطیب دماغ بدوشیدن شیر زنان بر سر و تدهین بروغن بنفشه مفید بود و استحمام

و آبکرم بر مراق ریختن مناسب باشد و از جمله مالیخولیا مانیا بود و آن جنون سبعی باشد علامت

آن غضب و قصد و ایذا بود و از آنجمله داء الکلب و آن بیشتر از احتراق دم حادث شود و علامت

آن ضحک و لعب و عبث و قصد و اذیت مردم باشد همچون طبیعت کلاب و از آنجمله قطرب باشد

و علامت آن تحرک بسیار و بی آرامی و از مردم گریختن و شدت عبوس بود و بر ساق ایشان

اکثر اوقات قرحی چند باشد و علاج آن همچون علاج مالیخولیاست عشق نیز از مالیخولیا

شمرده اند و آن وسوسه باشد که مردم را بر فکر صورت خوب دارد و علامت آن صفرت لون

و غفلت و حیرت و سکوت و کثرت فکر و بیخوابی و سرعت و صغر و صلابت نبض بود و دایما

نفس سرد کشد علاج او آنست که بکارهای بزرگ و سفر و صید اشتغال نماید و ترطیب دماغ

بادهان و نطولات کند و تقویت قلب بشراب حماض و صندل و سیب و مفرح یاقوتی و غذا زیره

باج خورند و ترک دیدن محبوب و ذکر او کنند و اگر وصال ممکن باشد بهترین علاج آن باشد

والا بنصیحت و تقبیح معشوق و سرزنش و امثال آن سعی کنند که از آن باز آید و کثرت

مجامعت با غیر محبوب نیز مفید بود نسیان فراموشی بود و آن فساد فکر یا ذکر یا متخیله باشد و سبب

آن استیلای بلغم باشد بر اجزای دماغ علامت آن کثرت خواب و تری منخرین و چشم و گرانی سر و کدورت

حواس بود علاج آن هر روز جلاب با ربالنکو و بیخ مهک هر یک سه درم و برازیانه دو درم و کلنگبین

ده درم تناول کنند و نخود آب با شیره خسک دانه و کبیکج و تیهو و دراج خورند و توابل در آن کنند

و بعد از نضج شقیقه بحب ایارج و قوقایا کنند و فودنج و خردل در ماء العسل بجوشانند و بآن غرغره

کنند و بروغن زنبق و خیری و قسط و مرزنجوش بر سر مالند و جندبیدستر و فودنج و مشک

بویند و بابونه و مرزنجوش بجوشانند و سر ببخار آن فرود آرند و احیانا مادة الحیوة و وج و

زنجبیل پرورده و سرکه عنصل و سکنجبین بآن تناول کنند و مصطکی و کندر بخایند و تنقل

بجوز هندی کنند و از آب سرد و بقول بارده احتراز کنند و اگر بجای ماء العسل با شراب ریحانی آشامند

مفید و بهتر باشد و بحث و درس و مجادله و استماع آوازهای بلند مفید بود دوایی مفید فلفل

و دار فلفل و وج و دارچینی و زنجبیل هر یک دو درم سنا پنج درم جوزبوا سه درم زعفران و عود

هر یک دو درم مشک دانگی کوفته و بیخته با عسل بسرشند و یک مثقال تناول کنند آخر کند

وج و سعد هر یک دو درم فلفل و زنجبیل هر یک پنج درم کوفته با دو چندان عسل بسرشند و نسیان

بسبب سودا نیز واقع شود علامت آن سهر و خشکی منخرین و کمودت لون و بطی تکلم بود علاج

آن جلاب با نیلوفر و کاوزبان و بالنکو و نبات تناول کنند و شقیقه دماغ بحب افتیمون و مطبوخ

آن کنند و غذا بنو ماش و مغز بادام و نخود خورند و استحمام و تدهین بروغن بنفشه و نرگس مفید

بود و نسیان بسبب سوء المزاج گرم ساذج حادث علامت آن خشکی منخرین و دهن و گرمی ملمس سر و تخیل

آتش و شعله و چیزهای رنگین بود علاج آن شراب بنفشه و نیلوفر و عرق گل و بید با آب سرد بیاشامند

و غذا بنو ماش با مغز بادام و اسفناج یا حریره از شیره سبوس و نبات و روغن بنفشه و ترطیب

دماغ بروغن و نطولهای بارده مفید بود فالج استرخاء بود که در شقی از بدن حادث شود

سبب آن خلطی بلغمی بود که مسالک روح نفسانی را مسدود کرداند علامت آن بطلان حس و حرکت

بود و نبض بطی و متفاوت و قاروره سفید باشد و اگر لون عضو مفلوج متغیر نشود و لاغر و

پژمرده نگردد امید بر و توان داشت و علاج او آنست که چهار روز تا تواند تقلیل طعام کنند

و از ادویه قوی هیچ ندهند و بانک آب گوشت با زیره و دارچینی بسازند و بجای آب ماء العسل

خورند بعد از چهار روز جلاب با برازیانه و بالنکو و انیسون و بیخ مهک و کلنگبین بخورند

وغذا نخود آب و شیره خشکدانه و فلفل و دارچینی باشد و بعد از نضج تام این حب فرو برند صبر

سقوطری یک مثقال بوزیدان ماهی زهره و تربد خراشیده کوفته بروغن بادام چرب کرده هر یک

درمی غاریقون انیسون شحم الحنظل هر یک نیم درم ملح هندی دانکی و نیم مقل دانکی کوفته و بیخته

با آب برازیانه سرشته و حب سازند و بعد از دو روز این حقنه استعمال کنند برنگ و ترقید انجیر

سلق شبت نانخواه مرزنجوش حسک اکلیل الملک حلبه جربل اسفند هر یک هفت درم تا ده درم

بجوشانند و صافی کنند و شکر سرخ و عسل و آبکامه هر یک ده درم در ان حل کرده با روغن زیت پانزده

درم استعمال کنند و اگر مزاج قوی بود حقنه که در باب سکته ذکر رفت مناسب باشد و تریاق کبیر و مثرودیطوس

و جوارش بلادری هر کدام که باشد مثقالی احیانا تناول کنند یا شراب بالنکو و فلفل و دارچینی

و بیخ اذخر و عاقرقرحا میخایند و چون آثار بر ظاهر شود روغن قسط و ناردین و شونیز و سداب

و نفط سفید و امثال آن در اعضای آن علیل مالند و مشک و کندش و فلفل و نوشادر کوفته در بینی

دمند و سوسن و نرکس و یاسمین ببویند و بابن ماء الاصول مداومت نمایند ص بیخ رازیانه بیخ

کرفس اذخر هر یک هفت درم تخم رازیانه و کرفس و انیسون هر یک سه درم نانخواه زراوند شونیز هر یک

ده درم در ده من آب بجوشانند تا با یک من آید با یک من عسل بقوام آرند تشنج آنست که عصب با مبداء

خویش جهد و عضو نیز تابع او شود و بواسطه ان از حرکت انبساطی باز ماند و سبب آن رطوبتی بود

که عصب و عضل را ممتلی کردانیده باشد و در طول آن نقصان و در عرض آن زیاد واقع شود و آنرا

تشنج رطب و امتلایی نیز کویند و این بغتتا واقع شود و علامت آن علامت امتلاء و غلبه بلغم بود

و علاج آن همچو علاج فالج باشد و اگر بسبب یبوستی باشد که اعصاب را عارض شود آنرا تشنج یابس

کویند و این نوع مشکل تر بود و سبب آن یبوست استفراغ بسیار یا سهر باشد یا غم یا حرکات عنیفه

یا حمیات حاده و امراض کثیرة التحلیل بود و این نوع بتدریج حادث شود علامت آن باریک

و لاغر شدن عضو و تقدم اسباب مجففه بود علاج آن ترطیب بدن کنند با غذیه چرب از کوشت

بره و بزغاله و مرغ و ماهی تازه و حسو و حریره و شیر میش و امثال آن و از اشربه شراب بنفشه

وخشخاش

وخشخاش و انار و آب خیار و کدو با نبات و شراب رقیق جدید با مزوج مفید بود و نیلوفر و بنفشه و

خطمی و خشخاش و برک چغندر و کاهو و کدو بجوشانند و در ان نشینند و بر عضو میریزند و بعد از ان

موم روغن از روغن بنفشه و موم و کثیرا در بدن مالند و روغن بنفشه و شیر زنان استنشاق

کنند و اگر تشنج بسبب کزیدن عقرب حادث شود تریاق اربعه در شربت نبات حل کنند و بیاشامند و اگر

بسبب قرحه عصب باشد علاج آن خواهد آمد و بسبب کرم نیز حادث شود علاج قتل و اخراج کرم بود

کزاز و تمدد اما کزاز تشنجی بود که عضلات تر قوه یعنی استخوان کردن را حادث شود و تمدد تشنج

عصب بود از جهت مبداء و از جهت خلاف چنانچه عضو بهیچ طرف حرکت نکند و علاج هر دو علاج

تشنج باشد لقوه مرضی بود که در عضلات روی و چشم واقع شود و شقی از روی بجهت غیر طبیعی

منجذب شود و از هیات خود بکردد و سبب آن تشنج بود یا استرخا آنچه از تشنج بود علامت آن

تمدد پوست پیشانی و قلت براق بود و از جانب صحیح چشم برهم نتواند نهاد علاج آن همچو علاج تشنج

بود و آنچه از استرخا بود علامت آن استرخا سستی و ضعف حرکت دهن و کدورت حواس خصوص

حس ذوق بود و چون دندان فرود آمده باشد و حنک نیز مسترخی شده و تدبیر لقوه آنست که تا هفت

روز یا چهار روز معالجه نکنند و آب نخورند و تا توانند چیزی نخورند چنانچه در فالج کفته شد و بعد

از ان جلاب با آب رازیانه و انیسون و بالنکو و کلقند تناول میکنند و غذا نخود آب با فلفل و زعفران

و دارچینی خورند و کوشت اسب و شتر بچه و کبک و تیهو مفید بود و شقیه بحب صبر و حقنهای حاد

و پوست بیخ کبر در ماء العسل بجوشانند و بدان غرغره کنند و در خانه تاریک نشینند و مرزنجوش و سعتر

و جندبیدستر بجوشانند و روی ببخار آن فرود آرند و کندر و مصطکی و حلتیت بخایند و وج و فلفل

و جوزبویا و قرنفل و عاقرقرحا در دهن کیرند رعشه علتیست که در اعضای آلی ظاهر شود و بسبب

عجز قوه متحرکه که از تحریک عضل یا ثبات بر سبیل اتصال پس حرکات ارادی یا ثبات ارادی بحرکات

غیر ارادی مختلط شود سبب آن سوء المزاج بارد بود یا مادی یا ساذج که عارض عصب کردد و مشایخ

و مدمن الخمر را بسیار واقع شود و از شرب آب سرد و افراط آن و اعراض نفسانی نیز حادث شود آنچه

همیشه خورنده خمر

آنچه از سوء المزاج بارد مادی بود علامت آن علامات غلبهٔ بلغم باشد علاج هر روز جلابی از انیسون و رازیانه
و کلنکبین تناول کنند و غذا نخود آب با فلفل و زعفران بکوشت اسب و کبک و دراج خورند و شقیه بحب
ایارج کنند و بعد از شقیه روغن قسط و زنبق و نرکس در سر و پشت بمالند و بحمام کرم رفتن و با آفتاب
نشستن نیز مفید بود و با رجیل و مغز خرکوش نافع بود و آنچه از سوء المزاج سادج بود بسبب ملاقات
مبردی داخلی یا خارجی بود علاج آن حلتیت با ماء العسل یا کلنکبین تناول کنند و ادهان حاره استعمال
کنند و آنچه از کثرت شرب خمر باشد ترک شراب باید کرد و تقویت دماغ بروغن کل و مورد و دیوب فواکه
مفید بود و آنچه بسبب اعراض نفسانی مثل غضب و خجالت باید کردن بهر حیله که باشد و اکر بسبب کزیدن
حشرات حادث شود شراب یا لنکو با تریاق تناول کنند در ازالهٔ سبب کوشند و کاه باشد که رعشه بسبب
یبوست بدن بود بواسطهٔ استفراغ بسیار و تحلیل با فراط و این قسم مشکل تر بود علاج آن ترطیب بدن
باشد و تناول شراب بنفشه و خشخاش و غذا بنوماش با مغز بادام و اسفناج و فروج فربه و حریره از
نشاسته و روغن بادام و نبات و تدهین بروغن بنفشه بادام اختلاج جستن اندام باشد و جستن
ابرو و چشم و لب و روی مقدمهٔ لقوه باشد سبب آن رطوبتی لزج بود که حرارت غریزی آنرا بتحلیل با
ریح و بخار کند و بسبب غلظ رود از مسام بیرون نتواند شد و قوت دافعه خواهد که آنرا دفع کند پس
میان ایشان تدافعی واقع شود و موجب اختلاج کردد علاج آن تریاق اربعه با شراب یا لنکو تناول کنند
و آن عضو را بروغن قسط و ناردین بمالند و اکر احتیاج باشد شقیه بحبها و ایارجها که مسهل بلغم
باشد بکنند خدر آنست که اعضا تیره شود و بخواب رود و آن مرضی است که موجب نقصان یا بطلان
حس شود و سبب آن سده باشد که در عصب واقع شود بواسطهٔ خلط غلیظ و مانع نفوذ روح نفسانی
کردد پس اکر علامت غلبهٔ خون ظاهر باشد فصد کنند و تقلیل غذا و اکر علامات بلغم باشد شقیه کنند
و معلجات فالج استعمال کنند و اکر بواسطهٔ یبوست بود علامت آن همچو علامت تشنج یابس بود و علاج
همان باشد و اکر بسبب ضغط و رمی باشد یا سخت بستن عضوی یا بران نشستن علاج منع ضاغط
و تقویت عضو باشد زکام و نزله عبارت از فضلاتی بود که از دماغ فرود آید اکر بمنخرین آید زکام کویند

و اکر بحلق و سینه فرود آید نزله کویند و سبب این مرض اکر سوء المزاج حار بود که عارض دماغ کردد بسبب
حرارت آفتاب یا تناول اشیای حار و حریفه علامت آن حمرت و حرقت چشم و خاریدن بینی بود علاج آن
در ابتدا فصد کنند اکر سن و مزاج مقتضی باشد و شراب بنفشه و نیلوفر و عناب تناول کنند و غذا بنوماش
و مغز بادام و اسفناج خورند و از کوشت و شیرینی و بخورات احتراز کنند و اکر علامت امتلا باشد بقرص
بنفشه یا مطبوخ فواکه تلیین کنند یا شراب بنفشه و ترنجبین و شیرخشت با خیارشنبر هر یک ده درم
و بعد از شقیه استحمام کنند و روغن بنفشه استنشاق کنند و اکر سیلان رطوبات متمادی شود سبوس
و سرکه و صندل و کشنیز بخور کنند و اکر بسبب سوء المزاج بارد بود که بسبب داخلی یا خارجی عارض شود
علامت آن تری منخرین بود و کلال حواس و ثقل و کسل بود و بهوای کرم استراحت کنند و علاج سر بستادن
پشمین و غیره کرم دارند و جلابی از بیخ مهک و پرسیاوشان و با لنکو و نبات تناول کنند و غذا نخود
آب با مرغ و مغز بادام خورند و اکر طبیعت محتبس باشد سنا پنج درم بنفشه و نیلوفر و پرسیاوشان
و بیخ مهک هر یک سه درم و شکر سرخ و خیارچنبر هر یک ده درم بکار دارند و شبت و بابونه و کاوزبان
و بیخ مهک و اکلیل الملک و مرزنجوش بجوشانند و سر بخار آن فرود آرند و اکر در حمام نیز بر سر ریزند
مفید بود و اکر آنچه از منخرین آید رقیق بود شونیز و انیسون بکوبند و در خرقه بندند و میبویند و عود
بر آتش نهند و اکر سیلان رطوبات متمادی باشد بکندر و سندروس و کاغذ بخور کنند و در زکام خواب
مغرق نکنند و بر پشت بخسپند تا ماده بسینه نریزد و اکر احساس عذغذه در حلق خود کنند بتنحنح آنرا
دفع کنند و سنکی کرم کنند و آب و سرکه بر او ریزند و بینی بدو فرود آید اما در نزله از خوضات و چیزهای
شور و تیز اجتناب نمایند و جلابی از بنفشه یا بنفشه مربی یا ترنجبین خورند و باقلی آب با روغن بادام
و حریره از شیر سبوس و نبات و روغن بادام و تخم ریحان مناسب بود و اکر با آن سعال بود علاج آن
کنند چنانچه کفته شود در باب امراض صدر انشاء الله تعالی **باب دوم** در امراض چشم بر حافظ صحت عین
واجبست که از جماع و سکر متواتر و تناول عدس و باقلا و بادنجان و قدید و کوشتها و طعامهای شور
و بخارها و کاهها احتراز کنند و چشم از هوای کرم و سرد و دود و غبار نکهدارد و از ادمان کتابت

وبیخوابی وکریه مجتنب باشد ونظر در اشیای براق نکند واستحمام معتدل وتدهین سر بدهن بنفشه
وکدو کنند وروشنایی وکحل الجواهر احیانا در چشم کشد ضعف بصر اگر بواسطه غلبه خون باشد
وعلامات آن ظاهر باشد فصد قیفال کنند وشراب بنفشه وعناب شاول کنند یا بنفشه ونیلوفر
وعناب یا ترنجبین جلاب سازند وغذا بنوماش با مغز بادام واسفناج خورند وشقیه بقرص بنفشه
کنند وتوتیای غوره وکدو بکشند واگر از ماده بارد رطب بود علامت آن دمع ورمص بود بی
حمرت و وجع ودر عقب خواب واکل زاید بود علاج آن هر روز جلاب انزرازیانه ویخ مهک و
نبات شاول کنند وبعد از نضج شقیه بایارج فیقرا یا قرص بنفشه یا تربد وسقمونیا بریان کرده کنند
وغرغره بماء العسل ورازیانه کنند وروشنای کبیر وباسلیقون در چشم کشند رمد ورمی حار
بود که در ملتحمه حادث شود اگر از ماده دم باشد علامت آن وجع محرق وخاریدن چشم وضربان وصداع
وکثرت تمدد ودمعه ورمص وثقل باشد علاج فصد قیفال کنند وتلیین طبیعه بمطبوخ فواکه و
نقوع آن کنند وشراب عناب ونیلوفر شاول کنند واگر صفراوی بود علامت آن شدت وجع وخاریدن
بی دمعه ورمص باشد علاج آن آب انار یا تمر هندی با نبات شاول کنند یا بنفشه واجاص وعناب
ونبات جلاب سازند وشقیه بمطبوخ هلیله زرد کنند وقرص بنفشه وهر دو نوع شیر زنان وسفیده
تخم مرغ بزنند ودر چشم چکانند وصندل وروباه تربک وگلاب ولعاب بزر قطونا وماميثا بر حوالی
چشم ضماد سازند وشیاف ابیض وکافوری وافیونی در چشم کشند واگر بلغمی باشد علامت آن انتفاخ
چشم بود وکثرت رمص ودمعه والتصاق جفن وثقل اما حمرت نباشد علاج شقیه دماغ کنند بحبها
وایارجها وحقنهای نرم واگر سوداوی بود علامت آن صداع وپوست چشم بود وجفن برهم نرسد
علاج آن شربت بنفشه ونیلوفر وخشخاش شاول کنند وغذا بنوماش با مغز بادام خورند وضمادات
ونطولات مطیبه استعمال کنند ورمد نیخ رمدی عظیم بود که بیاض متورم شود وچشم نیک برنتوانند
گرفت وبیشتر صبیان را عارض شود وعلاج آن همچو علاج رمد باشد وحجامت نقره وارسال علق مفید باشد
ودر رمد مطلقا از گوشت وشیرینی وجماع احتراز کنند طرفه نقطه خون باشد که در طبقه ملتحمه

حادث شود وبسبب لطمه یا ضربه یا حرکتی عنیف یا صیحه شدید علاج آن فصد وحجامت کنند وشراب
عناب وترنجبین شاول کنند وتلیین طبیعه بمطبوخ فواکه ونقوع آن کنند وقطره خون بال کبوتر یا بط
تنها یا با گل ارمنی وشیر دختران در چشم چکانند وروغن گل وسفیده بیضه نیز شاید ودر ابتدا مامیثا
وگل ارمنی وفوفل بر حوالی چشم ضماد سازند ودر انتها اکلیل الملک وبیخ مهک ودم الاخوین و
زعفران وزرده بیضه با روغن گل ضماد سازند واگر طرفه بسبب مره حادث شود از گوشت وشیرینی
احتراز کنند وشراب بنفشه وعناب خورند وشقیه بقرص بنفشه یا سقمونیا یا مطبوخ هلیله کنند
وشیاف ابار بکشند صفته اسفیداج مغسول ده درم انزروت سه درم نشاسته کثیرا هر یک دو درم
افیون نیم درم سحق کنند وشیاف سازند ودر وقت حاجت با آب بسایند وبکشند ظفره زیادتی بود
که از کنج چشم ظاهر شود ومنتشر گردد تا بسیاهه چشم رسد وعلاج آن در ابتدا فصد قیفال باشد
وشقیه بحب ایارج وایارج جالینوس واز لبنیات ودسومات ومولدات بلغم احتراز کنند وشیاف
باسلیقون وقیصر وروشنایی در چشم کشند واگر ظفره غلیظ بود بهترین علاج آن کشط باشد
سبل پرده باشد که از اطراف چشم ظاهر گردد وبتدریج زاید شود وسبب آن امتلای عروق
چشم باشد از خون غلیظ علامت آن حکه وسیلان رطوبت وضعف بصر وظهور عروق بسیار بود در چشم
واز روشنی چراغ متاذی باشد وعلاج فصد عرق پیشانی وعروق ماق کنند واحتراز از غبار ودود و
جماع وطول سجود کنند وهر روز جلابی از بنفشه ونیلوفر وعناب وترنجبین ونبات شاول کنند
وغذا بنوماش با مغز بادام خورند وبعد از نضج این مطبوخ بیاشامند سنا گل سرخ بنفشه هر یک
پنج درم نیلوفر چهار درم هلیله سیاه وزرد وکابلی هر یک هفت درم تربد خراشیده وبروغن بادام
چرب کرده ده درم خیارچنبر ترنجبین هر یک ده درم سقمونیا بریان کرده نیم دانگ بعد از آن فرو
گیرند بر سر مطبوخ ریزند وشیاف احمر وشیاف قلقند وباسلیقون ودینارجون وروشنایی
در چشم کشند صفت شیاف قلقند قلقند وسنجبخ پنج درم زنجار دو درم نوشادر پوده زرنیخ مصعد
از هر یک سه درم سحق کنند وشیاف سازند ووقت حاجت با آب رازیانه بسایند وبکشند واگر با این

معالجات پر نشود بمقراض لقط باید کرد جرب عین خشونتی باشد که در بطن جفن حادث شود و
با آن خارشی بود علاج فصد قیفال بر اثر چشم کنند و شیاف احمر و اخضر و روشنایی بکشند و اگر با جرب
رمد منضم شود ادویه حاره استعمال نکنند و تنقیه بمطبوخ هلیله یا حب افتیمون کنند و جفن باز کرده
و مازو سحق کرده بر آن افشانند و زمانی بگذارند پس بخوابانند و اگر مزمن شود و جفن غلیظ شود
هر بامداد و شب جفن باز میکردانند و بشکر حک میکنند تا خون از آن بیاید و ادویه حاره بر آن افشانند
و شیاف ابیض و شیاف آبار در چشم کشند قروح عین سبب آن ماده تیز باشد و علامت آن وجع
ناخس و ضربان باشد علاج فصد و حجامت کنند و تنقیه بحب بنفشه و ایاره کنند و شراب بنفشه و عناب
تناول کنند و غذا بنو ماش با مغز بادام خورند و اگر حرارتی باشد کشکاب با شیره خشخاش خورند
و شنج سوخته و شادنج بشویند بسایند و ذرور سازند حرقت عین سوزش چشم بسبب انصباب
اخلاط تیز یا ارتقاء بخارات بود علاج او اگر علامت امتلای ظاهر بود فصد کنند و تلیین طبیعه
و بعد از تنقیه این کحل بکشند ص فلفل دار فلفل هر یک درمی زعفران چهار درم حضض شش درم
سنبل چهار درم کافور دانگی بکوبند بسایند و استعمال کنند و اگر علامت امتلا نباشد توتیای
غوره بکشند و کاسنی تر بکوبند و با روغن گل ضماد کنند نزول آب عبارة از رطوبتی بود که در طبقه
عنبیه ریزد و مانع ابصار شود و سبب آن برودت مزاج دماغ بود یا ضربه و سقطه که عارض شود
یا در عقب صداع مزمن حادث شود علامت آن در ابتدای تخیل مثل پشه و موی و دود و شعاعات
مختلفه کنند علاج هر روز جلاب از رازیانه و با النکو و بیخ مهک و گلقند تناول کنند و غذا نخود آب
و بعد از نضج تنقیه دماغ بحب ایاره و حب قوقایا کنند و از اطعمه بارده و بقول و فواکه و جماع و شراب
محترز باشند و شیاف مرارات و باسلیقون در ابتدا کشند و این شیاف نیز مفید بود شحم الحنظل
یک مثقال فرفیون نیم درم نوشادر نیم درم سکبینج یک درم و نیم زهره بزه ده درم همه را بسایند
و بسایند خشک کنند و بعد از آن با آب رازیانه یا سداب شیاف سازند و خشک کنند و بوقت حاجت
یک لا بسایند و در چشم کشند و آب چون مستحکم شود و منع ابصار کند آن را بغیر از قدح علاجی نباشد
جهر

جهر آن باشد که بروز نیک بینند و سبب آن قلت روح باصره یا رقت آن باشد علاج آن
ترطیب و تقویت دماغ کنند با غذیه رطبه و تغلیظ خون با غذیه لزجه مثل هریسه و پاچه و از
میوها انجیر و انگور مناسب بود و برود حصرم در چشم کشند عشا آن بود که بشب نبینند
و سبب آن بخاری غلیظ باشد که بدماغ مرتفع شود و روح باصره را غلیظ کردانند و در روز
بواسطه حرکت و ضوء آفتاب آن بخارات لطیف گردد و ابصار حاصل شود علاج آن هر روز
جلاب از رازیانه و بیخ مهک و گلقند تناول کنند و غذا نخود آب با مرغ جوان و کبک خورند
و فلفل و زنجبیل و دارچینی در آن کنند و بعد از نضج تنقیه بحب ایاره و قوقایا کنند و عطسه آرند
ببوییدن کندش و جندبیدستر و فلفل و بابونه و شبث و رازیانه و خشک بجوشانند و سر بر بخار
آن فرود آرند و این شیاف در چشم کشند ص مشک زعفران زهره کلنک زهر شبوط متساوی
سحق کنند و با آب رازیانه شیاف سازند و بوقت حاجت با آب بسایند و در چشم چکانند بیاض
سفیدیست که در طبقه قرنیه حادث شود و اکثر بعد از قرحه و رمد و آبله بود علاج تنقیه دماغ
بحب ایاره و حب بنفشه و ایارج جالینوس کنند و زبان در آن سفیدی مالیدن در حمام یا بعد از
حمام مفید بود ذرور بیاض ص زبد البحر انزروت نبات هر یک چهار درم بوره یک درم سحق کرده
استعمال کنند و اگر بیاض غلیظ بود این شیاف بکشند ص سکبینج اشق انزروت هر یک چهار
درم زبد البحر بوره تازه از هر یک هشت درم زنجار نمک اندرانی هر یک درمی کوفته و بیخته و سحق
کرده با آب رازیانه یا سداب شیاف سازند و در وقت حاجت بجوشانند و شیاف در آن حل
کنند و در چشم چکانند و صبیان را بعد از رمد بواسطه التصاق جفن و ریختن مواد بچشم حادث
شود و بسبب عدم تحلل متمکن شود و آن را بدین شیاف علاج کنند ص کندر انزروت صبر مر دم الاخوین
کحل اقلیمیا فضه متساوی بکوبند و با آب رازیانه شیاف کنند سلاق آنست که جفن غلیظ و سرخ
شود بواسطه ماده غلیظه اکاله که بدان ... چشم ریزد و باشد که مژه ریخته شود و بیشتر بعد از
رمد حادث شود علاج اولا تنقیه دماغ کنند از خلطی که غالب باشد و استحمام مفید بود و دلک

بگلاب و آب تره تیزک بجوشانند تا مهرا شود و ضماد سازند یا سفیدهٔ بیضه با روغن گل باهم بزنند و بران
نهند و آنچه مزمن باشد فصد عروق پیشانی و حجامت نقره باید کردن و نحاس سوخته بمیلهم و زاج
سرد دم و زعفران و فلفل هریک درمی بسایند و بشراب نبیذ سرشته ضماد سازند شرناق شحمی زاید
بود که در جفن اعلی حادث شود و آنرا تفلیل کرده اند و بیشتر صبیان و مرطوبی مزاج را حادث شود
علاج او آنست که شق کنند و بیرون آرند و نمک و زیره دران ریزند و خرقه بسرکه تر کنند و بدان
نهند تا بقیتی که باشد بگدازد بعد ازان با دویه ملصقه علاج کنند بَرَده رطوبتی بود که در باطن جفن
متحجر شود آنرا بانزروت و صمغ بطم و سرکه طلا کنند و اگر مفید نباشد شق کنند و بیرون آرند شعر
منقلب این مرض بسبب رطوبتی که در اشفار و اجفان متعفن شود حادث گردد علاج او لا تنقیه
بدن و دماغ بحب ایارج و قوقایا کنند و مویرا که باز گونه شده باشد بر کنند و بشیر انجیر و خون ضفدع
یا لعون قراد شیر یا قراد سگ و موضع نقبه را طلا کنند و زهره خارپشت و خون کبوتر یا جند بید ستر
نیز مفید بود یا موی بر بسوزنی گرم کرده موضع مویرا داغ کنند و اگر یکموی یا دو موی بیشتر نباشد
یا مویهای دیگر بدو چسبانند یا سوزنی باریک در جفن فرو برند و آن موی در سوراخ سوزن کشند
و بطرف ظاهر جفن بیرون آرند و اگر موی بسیار بود علاجی بهتر از تشمیر نیست و آنچنان باشد که
بعضی از پوست جفن بچینند و بعد ازان بهم دوزند تا پوست کشیده شود و موی بطرف خارج آید
و بعد ازان صدف سوخته و مصطکی و قطران و زاج بسایند و در چشم کشند و شیاف اخضر و با
سلیقون و روشنایی مفید بود انتشار اشفار ریختن مژه بسبب رطوبتی بود که در اهداب جمع شود
و علامت آن حمرت و صلابت جفن باشد علاج تنقیه دماغ کنند و بعد ازان سر بروغن بنفشه و کدو
و اغذیهٔ مرطبه مثل بنوماش و اسفناج و کدو خورند و اگر انتشار اشفار بعد از امراض حاره و استفراغ
بسیار واقع شود استفراغ بسیار نباید کرد و بجز ادمنی اکتحال مناسب بود و دوائی که منبت اشفار بود
بیخ نی و شیخ و استخوان دود کنند هریک دو درم سنبل حب بلسان هریک درمی حجر لاجورد چهار درم
سحق کنند و بمیل در اشفار میکشند قمل اشفار جانوری بود که از رطوبت عفنه در اشفار حادث شود

علاج

تشمیر برداری موی چنانست که [illegible] بر دارند و بر موضع تشمیر الصاق کنند و [illegible] و اثر تشمیر ظاهر شود [illegible] آن [illegible] نهند و [illegible] کنند [illegible] چنانکه [illegible] کنند [illegible] اگر [illegible] باشد [illegible] نرم [illegible] [illegible] حجر و دارو [illegible] پس [illegible] نگاه دارند [illegible]

علاج تنقیه دماغ کنند بحب ایارج و قوقایا و اجفانرا باب و نمک بشویند و روغن استرنزد آلوی تلخ
دران بمالند و صبر و مویزج طلا کنند یا بوره و شب یمانی با زیبق مقتول با حنا و نمک و از امتلا و غذا
شب احتراز کنند و استحمام در حالت خلو معده مفید باشد خیالات اشکال و الوان مختلف بود که
احساس کنند و شاید که آن بسبب قوت حس بصر بود که غبار هوا و بخار احساس کنند علامت این سلامت
و قوت ابصار بود و تدبیر آن باغذیه غلیظه کنند و گاه بود که تخیل اسطوانه از دود کنند که از پیش چشم
بر آید و سبب آن خلطی سوداوی بود که در شریان حادث شود علاج آن تنقیه دماغ بود بحب ایارج و
بعد ازان تناول اطریفل مغز بود و اگر تخیل کنند در حالت عطسه یا مالیدن چشم که چیزهای متقید از زیر
بالا بر می آید یا از بالا بزیر بود دلالت بر امتلای معده و حوالی عین کند علاج تنقیه معده بقی
کنند و تنقیه دماغ بحب ذهب و حب ایارج و بعد ازان اصلاح غذا و تناول اطریفل صغیر حول کثر
شدن چشم اگر خلقی بود علاج پذیر نبود و اگر عارضی بود سبب آن تشنج بود که در اغشیه دماغ حادث
شود و طبقه صلب را جذب کند و آن اگر بواسطه یبوستی بود که از استفراغ مفرط یا مقاسات امراض
حاده و حرارت شدید حادث شود علامت آن تقدم سبب بود و علامت تشنج یابس علاج آن شراب
بنفشه و خشخاش تناول کنند و غذا بنوماش و شیرهٔ مغز بادام و اسفناج و کدو خورند و روغن بنفشه
و کدو و شیر زنان بر سر مالند و بنفشه و برگ بید و خشخاش بجوشانند و بر سر ریزند و اگر از امتلا
غشیه دماغ بود علامت آن علامات تشنج امتلائی بود علاج تنقیه دماغ کنند بحبها و ایارجها
و روغن بابونه و شبت و نرگس بر سر مالیدن و اگر در طفولیت از جهات شیر دادن و خوابانیدن
واقع شود تکلیف طفل کنند تا نظر بجهت خلاف آن کند و از ادویه مبخره و مجففه احتراز نماید و پرده در چشم
او بندند که در برابر عین او سوراخی چنان کرده باشند که او را نظر راست باید کرد تا بان حال خود
رود باب سیم در امراض گوش حافظ صحت سمع را باید که از اغذیه غلیظه و مبخرات و باد سرد
و گرم و اصوات عظیمه مثل طبل و بوق و رعد اجتناب نمایند و احیانا روغن نسرین و زنبق در گوش
چکانند و بعد از زمانی نشف کنند بصوفی از گوش پاک کنند تا چرک جمع نگردد که متحجر شود و هر سال تنقیه

دماغ بجوب و ایارجات مناسب کنند وجع اذن اگر از غلبهٔ خون باشد و علامت آن ظاهر بود فصد قیفال
کنند و شراب بنفشه و عناب و ترنجبین و نبات تناول کنند و تنقیهٔ دماغ بمطبوخ هلیله یا فواکه کنند
و آب تودك و شیر زنان و روغن گل و آب کدو و آب خیار و آب عوده و خل خمر در گوش چکانند و اطراف
گوش بصندلین و گلاب و آب کشنیز و کاهو و بید و بستان افروز طلا کنند و اگر علامات غلبهٔ صفرا ظاهر
شود استعمال مبردات مذکوره کنند و اگر وجع بغایت سخت باشد حب افیون در روغن گل بگدازند
و در گوش چکانند و اسهال صفرا کنند و اگر علامات بلغم ظاهر باشد تنقیه بحب ایاره و قوقیا کنند
و غرغره بسکنجبین عسلی و روغن قسط و سوسن و مرزنجوش و بادام تلخ در گوش چکانند و آب ترب
و مرزنجوش نیز شاید و کلقند و [illegible] بخایند و شراب بالنگو خورند و اگر علامات سودا ظاهر شود تنقیه
بحب افتیمون و اصطمیخیقون کنند و روغن نرگس و بادام در گوش چکانند و شیر زنان بر سر دوشند
و اگر این وجع از بثره یا ورمی باشد علامت آن تب و ثقل سر و پیشانی و قلق و اضطراب و سیلان دمع
بود علاج فصد کنند و شراب بنفشه و نیلوفر و عناب تناول کنند و غذا کشکاب یا شیرهٔ خشخاش خورند
و تلیین طبیعت بمطبوخ هلیله یا مطبوخ فواکه یا نقوع آن یا ترنجبین و شیرخشت کنند و شیاف
ابیض و شیر دختران بسایند و در گوش چکانند و روباه تربك و صندل و آب کشنیز در حوالی گوش بمالند
و نیلوفر و بنفشه و خطمی و بابونه هر یك پنج درم و آرد جو و آرد باقلی هر یك ده درم باهم بسایند
و بآب روباه تربك و کشنیز و روغن بنفشه ضماد سازند و اگر بتحلیل نرود علامات جمع شدن مدت
و قیح ظاهر شود لعاب حلبه و تربك و مرودسك و شیر دختران در گوش چکانند تا نضج یابد و منفجر
شود و بعد از آن فتیله از کتان بعسل و انزروت بیالایند و در گوش نهند تا مدت پاك شود و اگر
بسبب طول قرحه و مواد عفنه کرم متولد شود و علامات آن احساس حرکت و خارش بود آب
درمنه و مرزنجوش با آب ورق شفتالو یا بوره و سرکه یا آب شحم الحنظل تر در گوش چکانند و بعد
از آن فتیله از پشم بر پیچند و در گوش میگردانند و سعی کنند که عطسه آید و اگر وجع گوش بسبب
ریاح غلیظه باشد اگر بشرکت معده علامت آن غثیان و سیلان لعاب و صداع بود علاج تنقیه

معده

معده بقی کنند و تلیین طبیعت بمطبوخ هلیله یا فواکه و ادهان حاده در گوش چکانند و اگر بشرکت
دماغ بود علامت آن دوی و طنین و صداع بود علاج تنقیهٔ دماغ کنند بحبها و ایارجها و اکلیل
الملك و ورق غار و برنجاسف و مرزنجوش بجوشانند و سر بر بخار آن بدارند و ثقل آن ضماد کنند
و اگر درد گوش بسبب باد سرد باشد که بگوش رسد یا آب سرد بر سر ریزند روغن مرزنجوش و بابونه
در گوش چکانند و سر گرم دارند و گوش ببخار شلغم پخته و خردل و بابونه و حشایش مذکوره فرود
آرند صمم گرانی گوش اگر مولودی یا در پیری بود یا بسبب ضربه و سقطه بود که موجب هتك عصبه
مفروشه شود علاج پذیر باشد و اگر از غلبهٔ غایة صفرا باشد چنانکه در حمیات حاره حادث میشود علاج
هر روز شراب بنفشه یا بنفشه مربی یا ترنجبین بجلاب سازند یا عناب ده عدد و لجاص ده عدد و بنفشه
سه درم و ترنجبین ده درم غذا تمرهندی یا آلوچه خورند و اگر تب باشد جو آب و اسهال طبیعت
کنند بمطبوخ فواکه یا مطبوخ هلیله یا بنیدانك سقمونیا بریان کرده و روغن گل در گوش چکانند
یا آب انار با پوست افشرده بجوشانند و بچکانند و اگر بسبب غلبهٔ بلغم باشد علامت آن ثقل سر و بلادت
حواس و کثرت خواب بود علاج هر روز جلابی از انیسون و بیخ مهك و کلنگبین تناول کنند و غذا
نخود آب با شیرهٔ خسکدانه خورند و بعد از نضج تنقیه بحب ایاره و قوقایا کنند و روغن مغز زرد آلوی
تلخ و بادام تلخ و سداب در گوش چکانند یا زهرهٔ کلنك و آب مرزنجوش و شحم الحنظل یا انجیر و خردل
بکوبند و فتیله سازند و در گوش نهند و اگر بسبب یبوست دماغ باشد علامت آن باریك شدن
دوی و بینی و غور عین باشد و این نوع بعد از سهر یا جوع یا تعب مفرط حادث شود و علاج آن
ترطیب دماغ بود بروغن بنفشه و شیر زنان و تناول اغذیهٔ مرطبه مثل شوربای ماش و کدو و گوشت بزغاله
و روغن کدو و بنفشه در گوش چکانند و اگر صمم بواسطهٔ اجتماع وسخ بود و آنرا برابر آفتاب
توانند دید علاج او آنست که بآلتی که برای اینکار است پاك کنند و بعد از آن روغن بادام و شیر زنان
بچکانند یا شب روغن در آن چکانند و بامدادان بحمام روند و گوش تر باده کرم نهند تا بیرون آید
طنین و دوی آواز گوش آنچه باریك و حاد بود طنین بود و آنچه غلیظ و نرم بود دوی و حدوث

علاج

آن اگر بسبب ریحی غلیظ بود علامت تمدد وعدم ثقل بود وگاهی ساکن شود وگاهی اشتداد کند واگر
بسبب فضلات بود که بگوش ریزد بواسطهٔ امتلاء دماغ علامت آن ثقل وتمدد ودوام طنین بود
جلابی انرزانیانه وبیخ مهک وانیسون وگلقند تناول کنند وغذا نخود آب با زیره ودارچینی
وزعفران وبرگ شبت وروغن قسط وسوسن وخیری در گوش چکانند یا آب ترب یا شونیز
وجندبیدستر چکانند وبابونه وشبت واکلیل الملک ونرجس وورق غار وترب ومرزنجوش
وبرنجاسف بجوشانند وگوش بخار آن بدارند وادمان حمام مفید بود وآنرا اگر از امتلاء ی
دماغ بود اول تنقیه بحب ایاره واسطمحیقون باید کرد وبعد از آن استعمال قطورات وبخورات
واگر بسبب یبوست وخلو بدن باشد علامت او آنست که در گرسنگی زیاده شود ودر سیری ساکن
گردد وعلاج او ترطیب دماغ بود بادمان حمام وتناول اغذیه مرطبه ومالیدن شیر زنان وروغن
بنفشه بر سر واگر بسبب ضعف بود چنانچه نادرا واقع میشود وتقویت کنند بشراب حماض ولیمو وسیب
وآب گوشت مطیب واستعمال مشمومات معتدله شیافی که دوی وثقل گوش زایل کند شحم الحنظل
یکدرم بورهٔ نان نیمدرم جندبیدستر وزراوند مدحرج هریک یکدرم ونیم عصارهٔ افسنتین قسط
مرفربیون هریک دانگی کوفته وبیخته بزهرهٔ گاو بسرشند وشیاف سازند وبوقت احتیاج مقدار
عدسی با روغن بادام تلخ بسایند ودر گوش چکانند قروح اذن اگر تر باشد شیاف مامیثا با سرکه
یا آب غوره وعسل در گوش چکانند یا مرهم اسفیداج یا باسلیقون استعمال کنند وآنچه مزمن
باشد قطران چکانند دخول هوام وآب اگر جنده در گوش رود علامت آن احساس حرکت بود
علاج آب ورق شفتالو یا صبر با آب گرم حل کرده یا آب پودنه وکبر وافسنتین وشیح وقنبیل
وقسط در گوش چکانند تا بمیرد وسعی کنند که بیرون آرند بعطسه آوردن یا با آلت مخصوص واگر
آب در گوش رود علامت آن آنست که بعد از حمام سبات کردن حادث شود یا آن وجعی باشد پس
اگر بتحریک سر وبرجستن بیرون نیاید چوب شبت یا از بانتر یا چوبی که از آن حصیر کنند در گوش
باید کرد وطرفی که بیرون باشد [illegible] بر آن بپیچند وبروغن چرب کنند وبر افروزند تا آب

بیرون

بیرون آید یا فتیلهٔ ابریشم یا پنبه بر سر چوبی کنند وگرم کرده در گوش میگردانند تا آب برچیند واگر
آب گرم در گوش رفته باشد روغن گل یا سرکه گرم کنند ودر گوش چکانند انفجار دم اگر خون
بطریق بحران از گوش روان شود حبس نباید کرد مگر وقتی که ضعف آرد واگر بسبب انفتاح عرقی بود
یا از صدمه یا از ضربه مازو واندکی کافور در سرکه بجوشانند ودر گوش چکانند یا آب لسان الحمل
با مامیثا یا اقاقیا یا آب انار دو جوشانیده یا آب گندنا وسرکه واندکی کافور حکهٔ اذن اگر گوش
خارد آب افسنتین با روغن گل یا افسنتین در سرکه بجوشانند ودر گوش چکانند باب چهارم
در امراض بینی خشم بطلان یا نقصان قوت شم باشد وسبب آن خلط غلیظ باشد که در بطن مقدم
دماغ متمکن بود علاج هر بامداد جلابی انرزانیسون وبیخ مهک وگلقند تناول کنند وغذا نخود آب
با شیرهٔ خسکدانه وبعد از نضج تنقیه بحب ایاره وحب قوقایا کنند وبعد از تنقیه عطوسات کنند
بمثل کندش وفلفل وشونیز ومشک واگر در سرکه بجوشانند ودر شیشه کنند وبینی بدو فرود آرند
نافع بود واگر شونیز سحق کنند وبا زیت بیامیزند ودر بینی کشند بعد از آن که دهن پر آب کرده باشند
مفید باشد واگر از بینها وجعی وحرقتی حادث شود روغن بنفشه استنشاق کنند وشونیز کوفته با آب
مرزنجوش وفودنه خشم را نافع بود نتن انف بسبب عفونت اخلاط بود که در مصفات جمع شود
علاج اولا تنقیه بدن کنند بمطبوخ فواکه وسکنجبین وخردل غرغره کنند وفودنه وبادروج بکوبند
ودر بینی دمند وفودنه وبول شتر نیز مفید بود وشراب ریحانی استنشاق کنند وسعد وسنبل وصبر
وقرنفل بکوبند وبا آب فودنه یا مورد بسرشند وفتیله سازند ودر بینی نهند قروح انف اگر ریش
تر بود فصد قیفال کنند وتنقیه بحب بنفشه ومطبوخ فواکه واستعمال مرهم سفیداج کنند واگر
یابس بود شراب بنفشه وبنفشه مربا تناول کنند وفتیله از موم روغنی از روغن بنفشه وموم ومغز
ساق گاو ولعاب بهدانه بلوث کنند ودر بینی نهند واز گوشت وسیر وبینی ومبخرات احتراز کنند واگر
قرحه کهنه بود بینی بسرکه بشویند وزاج سفید وفلفل بکوبند ودر بینی دمند بواسیر انف گوشتی
زاید بود که در منخرین بروید ومنفذ را تنگ کند علاج فصد وحجامه وتلیین طبیعت بمطبوخ فواکه

هر روز بسرکه وکلاب بشویند وکشنیز وسماق وکلنار وکل سرخ وعدس وفوفل وطباشیر متساوی بکوبند
ودر دهن افشانند یا کلنار وسماق وکل سرخ ونشاسته وتخم توترك وتخم کاهو وصندل وطباشیر
وفوفل هر یك ده درم وکافور نیم دانك سحق کنند وذرور سازند وبعد از زمانی بسرکه وکلاب مضمضه
کنند واکر قلاع از بلغم مالح حادث شود علامت آن سفیدی زبان بود وقلت عطش ووجع علاج
کلقند وماء زیانه ویخ مهك جلاب سازند وشقیه بحب صبر وایاره ومطبوخ تربد کنند وعاقرقرحا و
مامیران وتخم ترب در سرکه بجوشانند وبدان مضمضه کنند یا ورق زیتون وبیخ اسفرم بجوشانند
واکلیل الملك بجوشانند ومضمضه کنند واکر از ماده سودا بود علامت آن سواد لسان ولدغ
وجفاف آن وعدم لعاب بود علاج شقیه بمطبوخ افتیمون وحب آن کنند ومغز ساق کاو وپیه بط
وروغن بنفشه باهم بیامیزند وبر زبان ودهن بمالند ودر ابتدای مرض کلنار وسماق ومازو در سرکه
بجوشانند وبدان مضمضه کنند ودر آخر بابونج وشبت واکلیل الملك واکر این بثرات متعفن شود
واز ان نتن حادث شود ابهل وجوز سرو وفودنه در سرکه وکلاب بجوشانند وبدان مضمضه کنند
وزاج سفید وزرد وفودنه وکلنار ودر ورق کل وسماق وشب یمانی سحق کنند وبدان افشانند بجر
کنند دهن اکر از حرارت معده باشد علامت او آن بود که چون الطعمه بارده تناول کنند ساکن کردد
ودر خلو معده زاید بود علاج آب انار رین یا تمر هندی یا نبات وترنجبین با آب خیار کدو یا سکنجبین
یا نقوع فواکه تناول کنند وغذا سماق یا انار یا غوره خورند معده را خالی نکذارند واز میوها زردالو
وشفتالو وامرود وخیار کدو نافع بود جبی نافع سعد اذخر سنبل عود کلنار صندل سفید پوست
ترنج رامك قاقله متساوی بکوبند وبکلاب ونبات بسرشند وحب سازند بمقدار نخودی ودر دهن
کیرند واکر بسبب بلغمی باشد که در معده متعفن شده باشد علامت آن کثرت بزاق وبی طعمی دهن بود ودر خلا
وامتلا یکسان باشد علاج دو بار قی کنند بطبیخ شبت وترب وتخم ترتیزه واندکی عسل ونمك وبعد
از ان کلقند وماء زیانه بجورند یا سکنجبین لعوق کنند واکر احتیاج باشد بحب صبر یا مطبوخ تربد شقیه
کنند واز اغذیه غلیظه ولبنیات احتمیه فایند ولحیا نا اطریفل کبیر یا صغیر ومرنجیل وهلیله بروغن

وهلیله واستعمال مرهم زنجار یا پوست انار ترش بسایند وبآب بسرشند وفتیله سازند ودر بینی نهند یا زاج
دو درم زنجار نیم درم سحق کنند وفتیله بدان ملوث کنند ودر بینی نهند واکر بدینها زایل نشود قطع
کنند جفاف انف خشکی انف که در حمیات حادث شود بسبب سوء مزاج دماغ حادث شود
یا خلطی لزج که بواسطه حرارت خشك شود واین را بدان بدانند که احیانا دفع شود علاج ترطیب
دماغ کنند بروغن بنفشه وکدو واز مجففات ومبخرات احتراز کنند رعاف اکر خون از بینی رفتن بسبب
بحران بود در روز بحرانی قطع نباید کرد مکر که از افراط ضعف غالب شود واکر بسبب حده خون آید
علامت او آنست که اندك اندك آید وتنك بود علاج شراب بنفشه وعناب تناول کنند وآب برف
بر سر ریزند واستنشاق کنند وکل ارمنی با سرکه بر سر طلا کنند وعصاره بادروج وکشنیز با اندکی
کافور در بینی کشند وآب سرکین خر نیز مفید بود وفتیله بمداد ترکنند وبمازو وشب وکلنار ونشاسته
وصمغ عربی سحق کرده بیالایند ودر بینی نهند وکهربا وکاغذ وصدف وبسد وشاخ کاو کوهی
وپوست بیضه مجموع سوخته نیز مفید بود واکر رعاف بسبب غلبه خون بود علامت او آنست که غلبه
آید وغلیظ بود علاج فصد قیفال کنند ومحجمه بر دوش ومراق نهند وفتیله بغبار آسیا وخون سیاوشان
وشب یمانی ملوث کنند ودر بینی نهند وکل ارمنی وعدس وورق کل وصندل وکلنار وبرگ انکور
وبید وخشخاش وزاج محرق مجموع یا بعضی بسایند وبا سرکه بر پیشانی طلا کنند ونسج عنکبوت
وقلقطار محرق ونخل خرما فتیله سازند ودر بینی نهند یا موبا نوبیندند وانثیین را میکشند فتیله
افیون دانکی غبار آسیا وکلنار وعفص هر یك نیم درم بکوبند وبآب سرکین خر بسرشند وبنسج
عنکبوت بیامیزند ودر بینی نهند واکر از طرف راست آید محجمه بر کبد نهند واکر از چپ آید بر طحال وصندل
وکلاب وآب کاسنی بر کبد طلا کنند باب پنجم در امراض دهان ولب وزبان واز آنجمله قلاع است
وآن بثراتی بود که در دهن پیدا شود ومنتشر کردد اکر دموی باشد علامت آن حمرت وحرارت وبر آمدن
آن بود علاج فصد قیفال یا حجامت کنند وآب انار رین با ترنجبین ونبات تناول کنند وغذا تنوماش
ومغز بادام یا آلو کیلی یا تمر هندی [illegible] بطبیخ فواکه ونقوع آن کنند ودهن را

خورند و مصطکی و کندر و قاقله و قرنفل بخایند و عود و سنبل و سعد و کبابه بکوبند و بعسل بسرشند
و حب سازند و در دهن گیرند و اگر بسبب فساد گوشت بن دندان باشد فصد چهار رگ یا قیفال کنند
و عناب و اجاص و تمر هندی و نبات جلاب سازند و از گوشت و شیرینی اجتناب نمایند و بقرص بنفشه و
مطبوخ هلیله تلیین کنند و مورد و مازو و گلنار در سرکه بجوشانند و بدان مضمضه کنند و اقاقیا
و صندل و گلنار و گل سرخ و سعد و کزمازج و رامک و مصطکی و عود و فوفل و شکر و قرنفل و هلیله
زرد هر یک پنج درم و مشک و کافور هر یک دانگی بکوبند و در بن دندان میریزند و اگر بسبب تاکل
اسنان بود علاج آن کنند که همچون قلاع باشد اما فساد او بیشتر و انتشار او زودتر بود و او را
رایحه کریه باشد علاج آن فصد و اسهال طبیعت بمطبوخ افتیمون بود و مضمضه بسرکه و آب غوره
کنند تا زایل نشود و بعد از آن فلافیون با اقاقیا استعمال کنند و باقی علاج او همچون علاج قلاع بود
سیلان لعاب رفتن آب از دهن در خواب یا غیر خواب اگر از حرارت و رطوبت بود علامت او آن
بود که در حالت جوع و خلو معده بیشتر باشد علاج شراب سیب و به و ریباس تناول کنند و با آب
ورد و سیب و به مضمضه کنند و کاشنی ناشسته با نمک بخورند و اگر علامات غلبه خون ظاهر شود
~~علامت آن علامات بلغم باشد ظاهر~~ فصد کنند و اگر بسبب برودت و رطوبت بود علامت آن
علامات غلبه بلغم باشد الی علاج تنقیه معده بقی کنند و اطریفل و گلقند و رازیانه و گوارش مصطکی
و عود تناول کنند و قلایا و اغذیه که در آن رطوبت چندان نباشد با توابل خورند و نان و عسل نیز
مفید بود و از فواکه رطبه و بقول بارده احتراز کنند و لعابی که از دهن صبیان آید اقاقیا بسایند
و در دهن بمالند و اگر در خواب سیلان لعاب بیشتر بود آن دلیل کرم باشد و علاج او گفته شود در امراض
امعا اورام لسان ورم زبان اگر دموی باشد علامت آن حمرت و حرقت لسان و قلت لعاب بود علاج
فصد قیفال کنند و تلیین طبیعت بمطبوخ فواکه یا نقوع فواکه یا ترنجبین و شیرخشت یا حقنهای
نرم و اگر صفراوی بود علامت آن ... و عطش و صفرت لون بود علاج شراب بنفشه
و عناب تناول کنند و آب انار با ترنجبین و آب خیار ... سکنجبین و تلیین طبیعت کنند باین

مطبوخ سنا پنج درم اجاص بیست عدد عناب عدد سپستان بیست عدد بنفشه چهار درم نیلوفر
و تخم کاشنی هر یک سه درم پوست هلیله زرد هفت درم ورق گل و رو باه تربك هر یک پنج درم تمر هندی
پانزده درم ترنجبین ده درم مغز خیار چنبر پانزده درم حقنه سنا هفت درم بنفشه تخم کاشنی
هر یک سه درم عناب ده درم سپستان سی عدد سبوس خطمی جو مقشر نیم کوفته هر یکی کفی و برگ چغندر
دسته خیار چنبر پانزده درم شکر سرخ ده درم روغن کنجد و آبکامه هر یک ده درم نمك و بوره
هر یک نیم درم و در هر دو قسم مضمضه با آب سماق و توث و انار مناسب بود یا عناب ده عدد و عدس
و رو باه تربك هر یک پنج درم بجوشانند و با آب کشنیز و شراب توث بیامیزند و مضمضه کنند و اگر
بلغمی بود علامت آن کثرت لعاب و بیاض زبان و قلت عطش بود علاج هر روز جلابی از رازیانه و
بیخ مهك و گلقند تناول کنند و تنقیه بحب ایارج و حقنهای حاره کنند و شبت و بابونه و برنك ...
در ماء العسل بجوشانند و مضمضه کنند با سعتر و فودنه و انجیر بجوشانند و اگر سودایی بود علامت
آن سیاهی زبان و خشکی آن بود و قلت لعاب علاج تنقیه بحب و مطبوخ افتیمون کنند و مضمضه
بشیر خر و شیر بز یا روغن بنفشه و کدو و لعاب بزرك و حلبه و آب انجیر کنند و بربط و روغن سوسن
در زبان بمالند و اگر ورم بسبب زهر باشد علاج آن کنند ثقل و استرخای لسان اگر بسبب غلبه خون
باشد فصد کنند و تلیین طبیعت بمطبوخ فواکه و مضمضه با آب غوره و فقاح اذخر و اگر بسبب فالجی
باشد که عارض زبان شود علامت او آنست که زبان سست بود و تکلم نتوان کرد و لعاب فرود آید
و بغتتا حادث شود علاج آن تنقیه بدن باشد بحب ایارج و قوقایا و ایارج لوغاذیا و مضمضه بمیویزج
در سرکه عنصل بجوشانند یا کبر و خردل و سعتر و عاقرقرحا در آب جوشانیده و صبر چون دیر سخن گوید
زبان او بعسل و نمك بمالند بطلان ذوق گاه باشد که حس ذوق ناقص شود یا باطل گردد چنانچه
احساس هیچ طعم نکند و آن بسبب فضلات یا رطوبتی باشد که بعصبهای زبان و حنك ریزد علاج
آن تنقیه دماغ با ایارج فیقرا و حب قوقایا و غرغره و مضمضه بسرکه و خردل و میویزج و عاقرقرحا و گاه
باشد که حس ذوق فاسد شود چنانچه طعم دهان مجموع طعمها تلخ احساس کنند و این دلالت بر غلبه صفرا

کند یا شیرین احساس کند و این دلالت بر غلبهٔ دم یا بلغم حلو کند یا شور یا ترش احساس کند دلالت بر بلغم

کند علاج آن تنقیه بدن از آن اخلاط و غرغره بچیزهای مناسب بود جفاف لسان اگر خشکی زبان

بسبب حرارت و یبوست بود بلعاب بهی و بزرقطونا بمالند و مضمضه بآب تو برک و خیارکرو و خیار

کنند و اگر بسبب خلطی لزج باشد سکنجبین لعوق کنند و گاه باشد که بسبب بخارات حریفه زبان و حنک

متقشر شود چنانچه اگر بخرقه بمالند پوستی سفید تنک همچون پوست پیاز از آن جدا شود و با آن

هیچ الم نباشد علاج آن فصد و تلیین طبیعت بمطبوخ هلیله بود و مضمضه بسرکه که در آن مورد

و گل و گلنار جوشانیده باشند کنند شقوق لسان علاج ترکیدن زبان باید که بهی و بزرقطونا

و کثیرا در دهن گیرند و اغذیهٔ لزجه مثل پاچه و هریسه خورند ورم شفه علاج آن فصد قیفال

و چهار رگ بود و تناول شراب بنفشه و عناب و تلیین طبیعت بمطبوخ فواکه یا هلیله و ریوند

ترنجبین و فوفل و گلنار و ورق گل و جوز سرو بکوبند و با سرکه و گلاب طلا کنند و از شراب و گوشت

و شیرینی اجتناب نمایند قروح و بثور شفه علاج آن فصد قیفال بود و تلیین طبیعت و مرهم سفیداج

بر آن نهند یا مرداسنگ و مازو بکوبند و با موم و روغن بیامیزند و بنهند بواسیر شفه آنست که

لب سطبر شود و در میان او شقی ظاهر شود و گاه بود که بر آن بثره همچو توت پیدا شود علاج او آنست

که فصد کنند و اسهال طبیعت بمطبوخ افتیمون و ضمادات محلله استعمال کنند و آنچه زنگ او بسیاه

زند بر نیشتر بزنند تا خون بیاید و بنمک بمالند و بعد از آن محللات یا قابضات طلا کنند انشقاق شفه

لب ترکیده را بلعاب کثیرا و بزرقطونا و بهی طلا کنند و کفی که از خیار ظاهر میشود چون قطع میکنند

درین باب مفید بود و روغن بنفشه و پیه بط گرم کنند و شاخ گاو و کوهی سوخته با آن بیامیزند و طلا

کنند و پوستی تنک که بر بیضه کشیده است بر آن نهند باب ششم در امراض اسنان و لثه

بر حافظ صحت اسنان لازمست که از فساد طعام و شراب در معده اجتناب نمایند و از کثرت قی و خائیدن

چیزهای دوسنده مثل حلوا و کلاشکن و قرص سکنجبین احتراز کنند و همچنین آب سرد از عقب طعام گرم

و از چیزهای سخت و ترش احتراز کنند و چیزهای سخت مثل بادام و جوز بدندان نشکنند

واستعمال

و استعمال مسواک کنند و بهترین مسواک چوب اراک و زیتونست و در وقت خواب احیانا روغن گل

یا نار دین بحسب مزاج در دندان بمالند و وقتها بعسل و نمک دندان بمالند ورم لثه بسبب مادهٔ حاره باشد

و علامت آن حمرت و لهیب و ضربان بود علاج فصد قیفال و چهار رگ کنند و شراب بنفشه و عناب و حماض

و شراب لحاص با آب انار دین یا نبات و ترنجبین تناول کنند و غذا تمر هندی با آلو کیل خورند و تلیین طبیعت

بمطبوخ فواکه یا هلیله کنند و بسرکه و گلاب و آب سماق مضمضه کنند و گلنار و جوز سرو و سرانار ترش و طباشیر

و ورق گل و طراثیث و فوفل متساوی بکوبند و بر لثات بریزند و از گوشت و شیرینی احتراز کنند و بادام

و امرود و زرد آلو و شفتالو و ثقل کنند قروح لثه علاج آن همچو علاج قلاع باشد و اگر متعفن شود

فلدفیون بر آن ریزند تا گوشت فاسده زائل شود و لثه بنمک بمالند پس گلنار و مازو و سماق و جوز سرو

در سرکه بجوشانند و بدان مضمضه کنند و اگر ناصور گردد بر شود داغ کنند و اگر خون از لثه آید شب

یمانی بسوزانند و سرکه بر آن زنند و یکدرم از آن با دو درم نمک و سه درم تخم گل بکوبند و بدان بریزند

و اگر گوشت لثه کم شود کندر و زراوند مدحرج و خون سیاوشان و کرسنه و بیخ مهک بکوبند و بسرکه

عنصل بسرشند و بر آن نهند وجع اسنان اگر از سوء المزاج گرم باشد علامت آن وجع شدید و ضربان بود

بملاقات اشیای بارده ساکن شود علاج فصد قیفال و چهار رگ و تلیین طبیعت بمطبوخ فواکه یا هلیله

و شراب عناب و تمر هندی و نبات خورند و غذا حموضات با بنومات یا مغز بادام باشد و از گوشت و

شیرینی احتراز کنند و سرکه و گلاب در دهن نگهدارند و اگر وجع بغایت بود اندکی کافور با سرکه و گلاب

بیامیزند با آب کاهو و خیار و کشنیز و تو برک بگیرند و با جبه افیون مضمضه کنند و اگر وجع از سوء المزاج

بارد باشد علامت آن عدم ضربان بود و سکون وجع بملاقات چیزهای گرم علاج گلقند و راز یانه تناول

کنند و غذا نخود آب با دارچینی و سعتر و فودنج خورند و تنقیه دماغ بحب ایارج و مطبوخ ترید کنند و عاقرقرحا

و بیخ کبر و بیخ مهک و زوفا در سرکه بجوشانند و بدان مضمضه کنند و زنجبیل و فلفل و عاقرقرحا و شیطرج

در دهن گیرند و دندان بر آن بمالند و سیر بریان کرده بر دندان نهند و اگر بدین تدبیرها ساکن نشود

و لثه متورم نباشد قطع کنند و اگر خواهند بی کلبتین قلع کنند زنجبیل که بسرکه پرورده باشند بر دندان

نهند یا توپال مس یا شیرهٔ انجیر یا یتوع یا میزند و بران نهند یا عاقرقرحا در شیشه کنند و سرگین بران بریزند
و هفته در سرگین اسب پنهان کنند و بعد از آن پارهٔ از آن عاقرقرحا بر دندان نهند یا پیه ضفدع بحری
بران نهند که بریزد یا منقلع شود اما باید که استعمال این ادویه چنان کنند که ضرر آن بدندانهای دیگر
نرسد و اگر درد دندان بشرکت معده باشد علامت او آنست که بعد از اغذیهٔ غلیظه و امتلاء درد زیاده گردد
علاج تنقیهٔ معده بقی کنند و اطریفل و گوارش عود و مصطکی تناول کنند و از امتلاء و غذای شب احتراز نمایند
و اگر بسبب کرم باشد که در و متولد شود دندانرا بخار سیر و تخم گندنا و تخم ترب و سیر بردارند و کرم
بیرون آید سقوط و تحرک اسنان اگر بسبب کبر سن باشد علاج پذیر نباشد و اگر بسبب رطوبتی باشد
که لثه را سست کرده باشد گلنار و سماق و ورق گل و جفت و بلوط و شب یمانی و سعد و طراثیث و فوفل
و کزمازج و صندل و رامک بود و هلیله زرد و دانه مورد مجموع یا بعضی بکوبند و بشب در بن دندان بریزند
و بامداد آن بعسل و سرکه و گلاب بشویند و شب یمانی در سرکه و گلاب بجوشانند و بدان مضمضه کنند آکله
و تعب اسنان پوسیده شدن و ریزیدن یا بسبب رطوبة اسنان و استیلای پوست بود یا بواسطه مادهٔ
ردیه باشد که دران متعفن شود علاج قسم اول تنقیه دماغ کنند بحبها و ایارجها و گلنار و مورد و شب
در سرکه بجوشانند و بدان مضمضه کنند و سک و مصطکی بکوبند و بران نهند علاج قسم دوم ترطیب دماغ
بود بتدهین و تناول اغذیه مرطبه و لعاب بنکو و شیرخر و روغن بنفشه یا سفیدهٔ تخم مرغ بزنند و بران نهند
تغیر لون اسنان اگر دندان سبز یا سیاه شود بسبب مادهٔ ردیه که در جوهر آن نفوذ کند علاج آن تنقیه
کنند و بیخ کبر در آن بجوشانند و بدان مضمضه کنند و شاخ گاو کوهی و بیخ نی و پوست بیضه شترمرغ مجموع
سوخته با زبد البحر هر یک سه درم و سنباده نیم درم بسایند و بر دندان بمالند و مضمضه بسرکه و روباه
تربک کنند حفر اسنان جسمی باشد شبیه بسفال که در بن دندان متحجر شود و آن بسبب بخارات معده باشد
علاج تنقیه معده بقی کنند و تلیین طبیعت بمطبوخ فواکه یا هلیله و تحلیلات مثل زبد البحر و خاکستر صدف
و نمک بیمالند و مسواک کنند و آنچه غلیظ باشد بآهن از دندان جدا کنند حکه اسنان خاریدن دندان
بسبب اکلهای مختلف یا تناول اشیای حریفه حادث شود علاج آب تره ترب یا شیرهٔ تخم آن یا آب خیار کدو سکنجبین

یا شراب

یا شراب نارنج تناول کنند و بتوماش یا مرغ و بزغاله خورند یا جلاب یا اجاص و عناب و تخم کاسنی و نبات تناول
کنند و تنقیه بمطبوخ فواکه یا هلیله بکنند و بسرکه و گلاب و سکنجبین عنصل مضمضه کنند صریر اسنان
آنست که در خواب دندان برهم سایند و اکثر صبیان و مشایخ و نسوان را حادث شود علاج تنقیه بحب ایارج
و قوقایا کنند و گردن بروغن زنبق و خیری چرب کنند و گلقند و رازیانه و شراب بالنگو تناول کنند اما
صبیان را متعرض نباید شد رفتن آب دندان چنان باشد که چیزهای سخت مضغ نتوانند کرد و تحمل
چیزهای گرم و سرد نباشد و آن بسبب برودت دماغ باشد علاج گلقند و رازیانه تناول کنند یا جلاب
از رازیانه و بیخ مهک و کلنگبین خورند و تنقیه بحب صبر و ایارج کنند و مغز جوز با زردهٔ بیضه یا عنصل
بریان کرده بر دندان نهند و حب الغار و شب و زراوند بکوبند و در دندان بمالند و گاه باشد که بسبب
حرارت باشد علامت او آنست که ملمس دندان و لثه بغایت گرم بود و گوشتهای بن دندان سرخ بود
علاجش آنست که دندان بروغن گل و سپیدهٔ مرغ و صندل و اندکی کافور بمالند و بقلة الحمقا بخایند نافع
باشد باب هفتم در امراض حلق از آنجمله خناق مرضی باشد که مانع تنفس و بلع شود و سبب
آن تورم لوزتین و عضلات مری و حنجره باشد اگر ورم صفراوی باشد علامت آن وجع شدید
و عطش و خشکی و تلخی دهن و بیخوابی بود و اگر دموی باشد علامت آن حمرت روی و زبان و لهب و
ضربان و امتلای بدن و حلاوت دهن بود علاج هر دو نوع فصد قیفال و حجامت ساق و میان شانه
باشد و شراب بنفشه و نیلوفر و عناب تناول کنند یا عناب و اجاص و بنفشه و ترنجبین و نبات جلاب
سازند و غذا جو آب یا نیلوفر و عناب خورند و غرغره بعناب و رب توت و تخم کاسنی و آب
کشنیز کنند و تلیین طبیعت بمطبوخ فواکه کنند یا بدین حقنه سنا هفت درم بنفشه پنج درم نیلوفر
چهار درم آلو کیلی و سیاه هر یک پانزده عدد سپستان بیست عدد عناب ده عدد تخم کاسنی سه درم
خطمی و سبوس هر یک کفی ورق چغندر دسته خیارچنبر بیست درم ترنجبین پانزده درم روغن کنجد
و آبکامه هر یک ده درم نمک نیم درم و پای شوده با آب گرم و سبوس و خطمی و بنفشه کنند و خون
سلحفاة در حلق چکانند و ریسمانی که بدان حلق افعی گرفته باشد در گردن اندازند و اگر ورم بلغمی بود

علامت آن قلت وجع و تهیج روی و چشم و کثرت لعاب و عدم حرارت بود علاج جلابی از بیخ مهک و کاوزبان
و برازیانه و نبات تناول کنند و غذا نخود آب با مغز بادام و تلیین طبیعت بحقنهای حاره کنند و غرغره
با بکامه و عسل بکنند یا انجیر و تخم ترب و مویزج و سکنجبین عسلی بجوشانند و بدان غرغره کنند یا سکنجبین
عنصلی و آب ترب غرغره کنند و اگر سوداوی بود علامت آن صلابت ورم و قلت نزاق و کمودت لون
بود علاج فصد باسلیق و حجامت ساق کنند و غرغره بشیر و انجیر و مرورشك و جلاب و غذا چنانکه
در بلغمی گفته شد و پای شوره مکرر کنند و استعمال این حقنه نافع بود صر سنا هفت درم رازیانه
مرزنجوش بیخ مهک هر یک سه درم بابونه و شبث و حلبه و اکلیل الملك هر یک ده درم قنطوریون
باریک ترید هر یک دو درم عناب ده عدد سپستان بیست عدد انجیر ده عدد مویز طایفی دانه بیرون
آورده ده درم خیارچنبر پانزده درم ابکامه روغن زیت هر یک ده درم بوره نیم درم شحم الحنظل
دانگی ذبحه ورمی حار بود که در طرفین حلقوم حادث شود بسبب امتلاء و غلبه خون و تناول گوشت
و شراب و شیرینی بسیار علامت او آنست که از خارج حمرتی از گوش تا گوش ظاهر شود مانع بلع و آواز
شود علاج فصد قیفال کنند و اخراج دم بحسب قوت و اگر قوت باشد اعاده فصد کنند و از خون رفتن
بسیار اندیشه نکنند و تلیین طبیعت بمطبوخ فواکه و حقنه که در خناق و دیگر موی ذکر رفت بکنند و غرغره
بشراب توت و آب کشنیز تازه کنند یا روباه ترپك و عدس بجوشانند و خیارچنبر در آن حل کرده بدان
غرغره کنند و چون آثار انفجار ظاهر شود غرغره بشیر و مرورشك کنند و چون منفجر شود تلیین
بنقوع فواکه یا ترنجبین و شیرخشت کنند و طبیعت محبوس نگذارند شوخ حلق از ماده دم یا صفرا حادث
شود علامت آن وجع شدید و سوزش بود در حالت خصوص در بلع ترشیها و شیرینیها علاج فصد
قیفال کنند و شراب بنفشه و عناب لعوق کنند و لعاب بنکو و بردانه با نبات و غذا کشکاب با روغن بادام
خورند یا حریره از شیره سبوس یا نشاسته با روغن بادام و قند خورند و از گوشت و شیرینی و آب سرد احتراز
کنند سقوط لهات افتادن ملازه بسبب خلطی باشد که بجنك و لهات ریزد و اگر خلطی حار بود
علامت آن حمرت و لهیب و عطش باشد علاج فصد قیفال و حجامت و اسهال طبیعت کنند و غرغره بشراب

توت

توت و آب انار و سرکه و گلاب و اگر از خلطی بارد بود علامت آن کثرت بصاق و عدم وجع و استرخاء زبان
باشد علاج آن تلیین طبیعت بمطبوخ ترید و حب ایارج کنند و غرغره با بکامه و عاقرقرحا با تخم شبت و برازیانه
در ماء العسل بجوشانند و بدان غرغره کنند بحة صوت تغیر و گرفتگی آواز اگر بسبب غلبه خون باشد
و علامت آن ظاهر بود فصد قیفال و جلابی از بنفشه و نیلوفر و عناب و سپستان تناول کنند و غذا جو آب
یا حلیم گندم خورند و اگر بسبب امتلای قصبه ریه باشد از نزلات دماغی علامات آن خشونت قصبه ریه
و لذع و دغدغه آن بود علاج شراب بنفشه و خشخاش و عناب تناول کنند یا جلابی از عناب و بنفشه و بیخ
مهک و کاوزبان خورند و تلیین طبیعت بمطبوخ فواکه کنند و اگر بعد از حمیات صفراوی حادث شود شیره
شیره تخم بورك یا تخم خیارین یا آب خیار کدو با شراب بنفشه و نیلوفر تناول کنند و غذا بنوماش و مغز
بادام و اسفناج و برگ خبازی خورند و اگر بسبب ملاقات هوای سرد حادث شود جلابی از پرسیاوشان
و بیخ مهک و برازیانه و کاوزبان و گلقند تناول کنند و خردل بریان کرده و بادام تلخ و فلفل و دار فلفل
و برازیانه هر یک سه درم و زعفران نیم درم بکوبند و با عسل یا شکر سرشته کنند و حب سازند و در دهان
میگیرند و اگر بسبب رطوبتی بود که عارض حنجره شود علامت آن احساس ثقل بود و عدم خشونت و الم
علاج گلقند و برازیانه تناول کنند و بیخ رازیانه و بیخ مهک و شبث و انیسون در ماء العسل بجوشانند
و بدان غرغره کنند و زنجبیل پرورده بخورند و اگر بسبب یبوست قصبه ریه باشد علامت آن خشونت
وجع و صلابت و صغر نبض و صفار قاروره باشد و اگر از غبار و دود حادث شود علاج شراب بنفشه
و نیلوفر و کاوزبان با لعاب بنکو و بردانه تناول کنند و شیره گندم و ترید شیر خورند و روغن بنفشه
در سینه بمالند و اگر بسبب صیحه عظیم باشد علاج آن فصد کنند و تخم خطمی و خبازی و بنفشه و سپستان
و نبات جلاب سازند و غذا باقلی آب یا حسو از شیره سبوس یا نشاسته با نبات و روغن بادام خورند و از
لعاب خطمی و کتیرا و روغن بادام موم روغنی سازند و در سینه مالند و اگر بسبب تناول اشیای حریفه
باشد شیره تخم بورك با نبات یا شراب انار عذب یا ترنجبین تناول کنند و غذا بنوماش با اسفناج
و بلچه برغال خورند نفث خونی که از دهن بیرون آید یا بسعل بود یا بتنحنح یا قی اما نفل

یا از لثات یا از حنک و لهات بود و علاج آن غرغره و مضمضه بود بقوابض مثل گلنار و پوست انار و مورد
و لسان الحمل و تخم گل اما تنخع آن باشد که از دماغ بحنک فرود آید پس اگر حمرت وجه و ثقل سر و علامات غلبه
خون باشد فصد قیفال و حجامت نقره کنند و غرغره بقوابض و اما تنخخ آنست که از قصبه ریه و حنجره باشد
و سبب آن ضربه و صیحه یا سعالی شدید بود علاج قرص گلنار و کهربا شاول کنند و غرغره بقوابض کنند
و آنچه بسعال بیرون آید از ریه باشد بواسطه انشقاق و انخراق عروق آن از اسباب داخلی یا خارجی
علاج فصد باسلیق کنند و شراب خشخاش با صمغ عربی یا خون سیاوشان بخورند و شراب الجبار با آب
لسان الحمل و کهربا و این قرص نیز مفید بود تخم حماض باربتک هریک سه درم گل قبرسی و شادنه طباشیر
لؤلؤ ناسفته هریک چهار درم کهربا شب یمانی شاخ گاو کوهی سوخته کثیرا نشاسته هریک دو درم بکوبند
با آب لسان الحمل و لعاب بنکو بسرشند و قرص سازند و شربتی یکمثقال بود اما آنچه بقی بیرون آید از معده و مری
بود و در جای خود گفته شود نشوب شوك و عظام در حلق اگر خار یا استخوان در گلو بگیرد علامت
آن نفث خون رقیق بود علاج او آنست که اگر بتوان دیدن و ممکن باشد بکلبتین بگیرند و برفق بیرون
آرند و الا ریسمانی در توکرده فرو برند و سر آن نگه دارند تا باشد که در آن بپیچد و بیرون آید یا لقمه بزرگ
در ریسمانی بندند و فرو برند و سر ریسمان بکشند یا حسو یا پالوده و چیزهای مزلق بخورند و قی کنند
اما علق کرمی باشد که در آب بود اگر با آب فرو رود در حلق آویزد غرغره کنند بسرکه و نمک یا سرکه و
خردل و سیر یا شونیز و خردل و نوشادر بکوبند و بحلق دمند یا آب افسنتین با سرکه بیاشامند یا بحمام
گرم روند و بنشینند چندانکه عطش و کرب غالب شود پس قطعه یخ در دهن گیرند چنانچه آب آن فرو
رود باشد که بواسطه میل آب بیرون آید و خونی که بعد از اینها از حلق آید علاج آن غرغره باشد
بگلنار و پوست انار و مازو و سماق جوشانیده یا گلنار و نشاسته و دم الاخوین بکوبند و در حلق
دمند باب هشتم در امراض صدر و آلات تنفس از آنجمله سعال است و آن حرکتی باشد از ریه برای دفع
چیزی موذی و سبب آن خشونتی باشد که قصبه ریه را حادث شود بواسطه دخول دود و غبار علاج
آن شراب بنفشه و شراب خشخاش با آب گرم حل کنند و بیاشامند و غذا نخود ماش با مغز بادام و اسفناج

خورند

خورند یا حریره از شیره سبوس و نبات و روغن بادام و اگر بعد از زکام و نزله حادث شود پنج مهك و فوفل
هریک دو درم بنفشه و پرسیاوشان هریک سه درم و سپستان ده عدد و نبات ده درم بجلاب بیاشامند و
شراب بنفشه و بنفشه مربی شاول کنند و اگر بسبب رطوبتی رقیق باشد که از دماغ فرود آید علامت آن سعالی
بی نفث بود و اشتداد آن در شب و بعد از خواب باشد علاج شراب خشخاش لعوق کنند و کثیرا و نشاسته و مغز
بادام و پنج مهك بکوبند و با لعاب بهدانه بسرشند و حب سازند و در دهان گیرند و اگر بسبب رطوبت قصبه
ریه باشد علامت آن خرخره سینه و کثرت نفث بود علاج هر روز جلاب از پنج مهك و گاوزبان هریک سه درم
انجیر ده عدد مویز طایفی ده درم بخورند یا شراب زوفا ده مثقال با آب گرم حل کرده بیاشامند و بعد از نضج
تلیین طبیعت کنند باین مطبوخ ص سنا پنج درم انجیر ده عدد عناب ده عدد سپستان بیست عدد راز یانه
تخم خیارین پرسیاوشان تخم کاشنی پنج مهك نیلوفر هریک سه درم خیارچنبر ترنجبین شکر سرخ هریک
ده درم و این حب در دهان گیرند راز یانه فلفل قردمانا بادام تلخ هریک دو درم حلتیت یکدرم رب
السوس پنج درم بکوبند و بعسل بسرشند و حب سازند و اگر سعال بسبب حرارت مزاج ریه باشد علامت آن
سرعت نبض و حمرت وجه و عدم نفث بود لعاب بنکو و بهدانه بر سر شربتی از نبات بیاشامند یا شیره تخم کدو
یا شراب بنفشه و نیلوفر و آب بنفشه و کشنیز سبز بمالند و سپستان و بهدانه در دهن گیرند و اگر بسبب
برودت مزاج ریه باشد علامت آن قلت عطش و اشتداد سعال در سرما و استراحت باستنشاق هوای گرم
بود و باستحمام ساکن شود و علاج جلاب از زوفا پنج درم انجیر ده عدد پرسیاوشان و پنج مهك هر یک
سه درم شاول کنند و غذا نخود آب با شیره خشکدانه خورند و سینه بروغن نرگس و سوسن چرب کنند و اگر بسبب
یبوست مزاج ریه باشد علامت آن سرعت و صلابت نبض بود و اشتداد او بعد از عطش و حرکت و تسکین
آن بعد از حمام علاج شیره تخم خیارین با نبات و ترنجبین شاول کنند یا لعاب بنکو و بهدانه با نبات و غذا
بنو ماش با مغز بادام و اسفناج بخورند و گوشت و پاچه بزغاله بود در یوم مرضی بود که چون حرکت کند
یا پیاده روند نفس تنگ شود و متواتر گردد و سبب آن خلطی بود که در ریه یا در قصبه ریه متمکن باشد
علامت آن خرخره سینه و سعال بی نفث بود علاج هر روز جلاب از پنج مهك و گاوزبان و پرسیاوشان و انجیر

وسپستان و مویز طایفی تناول کنند و شراب زوفا و سکنجبین عنصل لعوق کنند و غذا نخود آب و باقلا
و مغز بادام خورند و تنقیه معده بقی کنند و تنقیه بدن از خلطی که غالب بود و لعوق عنصل مفید بود و
لعوقی از عسل و بزرک و روغن بادام همچنین و مغز بادام و فستق و جلغوزه بکوبند و بیخ مهک و
زوفا بجوشانند و با جلابی از قند بقوام آرند و همه باهم بیامیزند و بلیسند و اگر بسبب بخارات قلب باشد
علامت آن خفقان و ضعف قلب و علامات سودا بود علاج فصد باسلیق کنند و شراب گاوزبان و شراب
انار عذب تناول کنند و تقویت قلب کنند و اگر بسبب یبوست ریه باشد علامت آن عدم نفث بود و تشنگی
و خشونت صوت باشد علاج آن ترطیب ریه باشد بشراب بنفشه و نیلوفر و گاوزبان و تربد و شیره جو و آب
و … باشد که در ریه حادث شود پس اگر از ماده دم باشد علامت آن حمی مطبقه و ضیق نفس و وجع
و حمرت عین و وجه و تشنگی و خشکی زبان و منخرین و نبض عظیم موجی بود علاج در اول تا روز سیم فصد
باسلیق یا اکحل کنند و جلاب از نیلوفر و بنفشه و عناب و سپستان و ترنجبین و نبات تناول کنند و غذا
کشکاب با بنفشه و نیلوفر و عناب و سپستان خورند و میان روز شربتی از نبات و لعاب بهدانه
و روغن بنفشه تشرب کنند و در روز پنجم یا ششم بحسب نضج تلیین کنند باین مطبوخ بنفشه و نیلوفر و تخم
کاشنی هریک سه درم عناب ده عدد سپستان بیست عدد تخم خطمی تخم خبازی هریک سه درم ترنجبین
و شیرخشت هریک ده درم خیارچنبر پانزده درم و اگر احتیاج افتد روز دهم باز تحریک کنند بهمین مطبوخ
یا استعمال حقنه لینه کنند و اگر ماده صفراوی بود علامت آن حمی محرقه و سعال و تلخی دهن و شدت عطش
بود علاج آن همچون علاج دموی بود و ترطیب و تبرید بیشتر باید کرد و سل قرحه باشد که در ریه حادث
شود بسبب نزله که از دماغ فرود آید یا در عقب ذات الجنب و ذات الریه و سعال مزمن واقع شود علامت
آن حمی دق بود و با آن سعال و ذوبان و حمرت وجه و نفث ریه باشد و فرق میان مده و خلط آنست
که مده در آب فرونشیند و چون بر آتش نهند نتن آن محسوس شود و بخلاف خلط که بر سر آب بایستد
و چون در آتش نهند آنرا نتنی نباشد علاج شراب بنفشه و خشخاش با ترنجبین هریک ده درم بجلاب
سازند و سرطان را پایها قطع کنند و شکم بشکافند و به آب و نمک بشویند و در کشکاب بپزند و بخورند

واکر

و اگر از آن کراهیتی باشد بجای آن پاچه بزغاله و بشیره جو خورند و شیر زنان و شیر شتر و شیر خر و شیر بز
عظیم مفید بود خصوصا اگر از پستان بمکند و گفته اند شیر مداومت باید نمود و حمام نیز مناسب بود
بشرطی که سخت گرم نباشد و بسیار مکث نکنند و بعد از آن روغن بنفشه و کدو در بدن بمالند و در این
مرض گلنگبین تازه گفته اند که با نان بخورند و شیره تخم توبرک با شراب انار عذب خورند و اگر با آن
نفث دم باشد گل ارمنی و نشاسته و بیخ مهک هریک پنج درم سرطان سوخته ده درم کثیرا طباشیر
هریک شش درم کوفته و بیخته بلعاب بهدانه برسرشند و دو درم از آن تناول میکنند لعوقی که این
مرض را مفید افتد باقلا مغز تخم خیارین و خربزه و کدو هریک پنج درم صمغ عربی کثیرا نشاسته هریکی
هفت درم مغز بادام بردارند هریک ده درم مویز طایفی دانه بیرون آورده در روغن بادام جوشانیده
دوازده درم مجموع بکوبند و در یک من آب بجوشانند تا به نیمه آید و با نیم من قند بقوام آرند شربتی ده
درم باشد قرص مفید گاوزبان بیخ مهک کثیرا صمغ عربی نشاسته گل ارمنی هریک چهار درم ورق
گل پنج درم مغز خیار و کدو هریک شش درم سرطان سوخته بادام تلخ هریک ده درم کوفته و بیخته
بلعاب بهدانه قرص سازند و یک مثقال بخورند شرابی نافع آب انار عذب یک من آب سیب شیرین چهار یکی
آب نیشکر نیم من باهم با آتش نرم بقوام آرند و ده درم از آن تناول کنند و در این مرض چون چشم بگود فرو
رود و رنگ روی تیره شود و نتن مده بافراط بود و پوست شکم خشک و لاغر گردد و پوست پیشانی کشیده
شود و موی بریزد و اسهال ذوبانی بسیار شود علامت مرگ بود ذات الصدر ورمی گرم باشد که در
حجابی که قاسم صدر است حادث شود از جانب قص و علامت آن تب دایم و شدت عطش و قلق و اضطراب
بود و مریض از فم معده تا تنفس بحجاب ورمی ناخوش احساس کند و نظر بالا و بر پشت نتواند کرد و بر پهلو
نتواند خفت ذات العرض ورمی باشد که در همین حجاب از جانب فقرات حادث شود و علامت او آنست
که مریض وجعی در میان شانها احساس کند و بر پشت باز نتواند خفت ذات الجنب ورمی بود که در غشای
مستبطن اضلاع یا در حجابی که حاجز است میان قلب و معده حادث شود و این را ذات الجنب خالص میگویند
و در طرف ایمن باشد و در طرف ایسر نیز واقع شود و این بغایت بد باشد و علامت آن تب دایم و ضیق النفس

[illegible]

متواتر و نبض سریع و منشاری بود شوصه ورمی بود که در حجابی که بر اضلاع خلف است و فضلات آن
از زیر حجاب حاجز واقع شود و اعراض و وجع او اشد بود و صاحب این مرض حرکت نتواند کرد و بهیچ وضع
نتواند خفت و علاج این مرض و ذات الجنب قریب بیکدیگر باشد پس اگر ماده دموی باشد علامت آن حمرت
وجه و عظم نبض و حمرت نفث بود و اگر صفراوی بود حدت تب و هذیان و سرعت و تواتر نبض و صفرت
نفث بود علاج هر دو فصد باسلیق باشد از اول تا سیوم اما در دموی از جانب مخالف فصد کنند
و در صفراوی از جانب موافق و هر روز جلابی از نیلوفر و بنفشه و سپستان و عناب و نبات بخورند
یا شراب بنفشه و نیلوفر و خشخاش با ترنجبین و غذا کشکاب با بنفشه و نیلوفر و عناب و سپستان و شیره
خشخاش خورند یا با شراب بنفشه و عناب تلیین کنند بعد از نضج باین مطبوخ پرسیاوشان پنج درم سنای
مکی پنج درم بنفشه نیلوفر هر یک چهار درم تخم خطمی تخم خبازی هر یک دو درم تخم کاشنی سه درم سپستان
بیست عدد عناب ده عدد شیرخشت ده درم ترنجبین و خیارچنبر هر یک پانزده درم میان روغن شربتی
از نبات با لعاب بهدانه و عرق گل و بید مشک تشریب فرمایند و در این امراض حقنه اولیتر بود از
مسهل و حقنهای لینه استعمال باید کرد حقنه سنا هفت درم بنفشه و نیلوفر هر یک سه درم سبوس
خطمی جو نیم کوفته هر یک کفی و برگ چغندر دسته عناب ده عدد سپستان سی عدد خیارچنبر و ترنجبین
هر یک پانزده درم آبکامه و روغن کنجد هر یک ده درم نمک طعام یک درم و بعد از تنقیه و انحطاط مرض
ترطیب و تبرید باید کرد بشیره تخم تورک و آب خیار کدو با نبات و ترنجبین و تعلل شراب انار عذب
و انار عذب و کاهو شاید و غذا بنو ماش با مغز بادام و اسفناج خورند و در این امراض آب سرد نباید
خورد و اگر ماده بلغمی بود و این کم واقع شود و علامت آن بیاض و غلظ قاروره و بیاض نفث و بطوء
نبض و قلت عطش و کثرت بزاق و آب دهن بود علاج فصد باسلیق کنند و جلابی از سپستان و بیخ
در روباه ترب و نبات و ترنجبین خورند و غذا جو نخود و بعد از نضج تلیین کنند باین مطبوخ سنا
پنج درم بیخ مهک پنج درم کاشنی بنفشه و نیلوفر تخم خبازی هر یک سه درم مویز طایفی ده درم انجیر ده
سپستان سی عدد ترنجبین ده درم خیارچنبر پانزده درم و میان روغن شربتی از نبات و عرق گل

دهم

59

و تخم ریحان بیاشامند و اگر از ماده سوداوی بود علامت آن سیاهی و خشونت زبان و اختلاط عقل
و هذیان و اضطراب بود علاج آن همچون علاج بلغمی بود و در او استعمال حقنهای نرم باید کرد و جلاب
از سپستان و بنفشه و ترنجبین و نبات خورند والله اعلم باب ششم در امراض قلب و آن سوء المزاج
که عارض قلب شود اگر حار بود علامت آن شدت تشنگی و سرعت و عظم نبض و حمرت و غلظ قاروره
و حرارت سینه و لهیب و قلق و غضب و غم و کرب باشد علاج شراب نیلوفر و شراب سیب شامی با گلاب و عرق بید
و کاشنی تشریب کنند و شراب صندل و لیمو و حماض و زرشک نیز مفید بود و غذا انار دانه با لیمو یا زرشک
خورند و کشنیز خشک چهار درم و گل سرخ دو درم و طباشیر یک درم بکوبند و با ده درم شراب
سیب بخورند و صندلین و گلاب در سینه بمالند و در مواضع بارده نزول کنند و مفرح بارده تناول
کنند و این مفرح نیز مفید بود ورق گل طباشیر گاوزبان هر یک ده درم کشنیز صندل هر یک
درمی تخم خیارین و کدو مقشر هر یک چهار درم زرشک پنج درم لؤلؤ ناسفته دو دانگ کهربا و بسد
هر یک نیم مثقال کوفته و بیخته بشراب سیب سرشند آخر تخم کاهو و تخم خربزه تخم خیارین گاوزبان هر یک
پنج درم تخم تورک سه درم لؤلؤ ناسفته بسد کهربا هر یک مثقالی قاقله صغار طباشیر هر یک سه درم
ورق گل چهار درم زعفران نیم مثقال کافور نیم درم مشک و عنبر هر یک دانگی بکوبند و با شیره قند سرشند
و شربتی از این یک مثقال بود و اگر سوء المزاج بارد عارض قلب شود علامت آن بیاض قاروره و صغر و بطوء
و تفاوت نبض و ضعف نفس و قوه و کسل و کثرت خواب و بدحالی و فزع بود و بهوای گرم و ضع گرم راحت
یابند علاج شراب بالنگو و گاوزبان و گلقند تناول کنند و غذا نخود آب با تیهو و کبک و دراج و قلیه که
در آن توابل باشد خورند و زعفران و دارچینی بر سر طعامها ریزند و شقیقه بدان کنند و دو المسک
حلو و معجون مفرح تناول کنند معجون مفرح مصطکی عود دارچینی هیل قرنفل مشک سنبل جوزبویا کبابه
قاقله پوست ترنج هر یک مثقالی مشک دانگی کوفته بشیره قند یا عسل سرشند و اگر سوء المزاج یابس بود
علامت آن هزال و نحافت بدن و صغر و تواتر نبض بود علاج شراب بالنگو و نیلوفر و گاوزبان با عرق
گاوزبان تناول کنند و استحمام و تدهین و تناول مفرحات معتدل کنند معجون مفید بسد کهربا لؤلؤ

بخمشک سک پوست ترنج هریک شش درم ابریشم خام بالنکو هریک ده درم بادرنج کشنیز خشک هریک
دو درم بهمنین پنجدرم بکوبند مشک عود عنبر هریک درمی باهم بکوبند و بعسل کف کرفته بسرشند و مثقال
تناول کنند و اکر سوء المزاج رطب باشد علامت آن قلت اشتها و سرعت انفعال و نبض بطی و قاروره سفید
و غلیظ بود علاج شراب بالنکو و کلقند تناول کنند و غذا نخود آب باکبک و تیهو و فلفل و زعفران خورند
و اکر علامت امتلا باشد شقیه بحب ایاره و حب افتیمون مفید بود و استعمال ریاضت معتدله نافع افتد
معجون مفید مصطکی عود دارچینی قرنفل سنبل جوز بوا کبابه قاقله پوست ترنج هیل هریک پنجدرم
مشک دانکی بکوبند و بشراب سیب بسرشند و مثقالی با شراب لیمو یا حماض بخورند خفقان حرکتی اختلاجی
بود که بسبب دفع موذی عارض قلب شود آن اکر بسبب غلبه دم باشد علامت آن ظاهر بود فصد باسلیق
یا صافن کنند و سکنجبین و شراب سیب و شراب ریباس و لیمو و حماض با عرق کل و بید تناول کنند و غذا
از زرشک و لیمو و انار دانه با کوشت مرغ و بزغاله خورند و اکر علامات غلبه صفرا بود اشربه مذکوره
و مفرحات بارده تناول کنند و صندل و اقاقیا و کشنیز و کلاب بر سینه طلا کنند و سیب و امرود و به
و انار مزشقل کنند و تخم کاهو و مغز تخم و تخم کدو هریک پنجدرم زرشک پنجدرم تخم تودرک و تخم
کاشنی و دانه حماض و کشنیز خشک و طباشیر و صندلین هریک سه درم بکوبند و بشراب سیب بسرشند
و لحیا ناثمقالی تناول کنند و اکر خفقان بسبب غلبه سودا باشد علامت آن خبث نفس و وحشت و فکر
و خوابهای بد بود علاج آن شقیه بدن باشد بمطبوخ افتیمون و حب آن و مطبوخ هلیله بعد از شقیه
دوا المسک حلو تناول کنند و معاجین سوء المزاج یابس بکار دارند چنانچه مذکور شد و اکر خفقان
بسبب کثرت صوم و استفراغ و ترک دم و ریاضت باشد اغذیه جیده الکیموس تناول کنند و میل با آش
و شعیر و استحمام کنند و مسمنات استعمال کنند مسمن (فربه کننده) نشاسته آرد نخود و برنج هریک شصت درم
تخم تودرک مغز بادام و فندق و فستق هریک بیست درم تودری سرخ و سفید هریک ده درم بکوبند
و با شکر و روغن کاو حلوا سازند و هر بامداد بیست درم بخورند و هریسه و عصیده و شیر و شکر
و امثال آن خورند و خفقان بشرکت معده نیز حادث شود و آنرا با حوال معده بدانند پس اکر خلطی لزج

در معده

در معده جمع شده باشد معده را بقی پاک کنند و کوارش مصطکی و عود و مفرحات حاره تناول کنند
و اکر بسبب صفرا باشد که بمعده ریزد هر روز جلاب از پوست بیخ کاشنی و تخم کاشنی و بیخ مهک و نبات
تناول کنند و بعد از نضج شقیه باین حب کنند ص افتیمون شاهتره سنا هریک درمی هلیله ورق
کل زرد لاجورد شسته هریک نیمدرم بکوبند و باب بالنکو بسرشند و بلع کنند و میان روزی شربتی
از نبات و عرق کل و کاوزبان تشرب کنند و اکر در معده سودا جمع شده باشد آنرا بقی برانند
و جلاب از بالنکو و بیخ مهک و کاوزبان و نبات تناول کنند و شقیه باین حب کنند ترید سفید افتیمون
حاشا شحم حنظل غاریقون حجر ارمنی هریک درمی سقمونیا بریان کرده نیمدانک ملح نفطی و مقل
هریک دانکی اسطوخودوس نیمدرم بکوبند و باب برازیانه حب سازند و بعد از شقیه مقویات
و مفرحات قلب و معده تناول کنند غشی حالتی باشد که مجموع حواس معطل بماند و این بواسطه ضعف
قلب باشد و اجتماع روح در او یا استفراغ و تحلیل روح باشد و سبب آن یا ماده باشد که خانق
روح باشد همچنانکه در ابتدای حمیات و امتلاء عروق از اخلاط و امتلای معده در حالت تخمه
حادث شود یا بسبب استفراغ و تحلیل بسیار بود که روح نیز تابع آن شود چنانکه در استفراغات
و اوجاع و اعراض نفسانی حادث میشود و علامات غشی برودت اطراف و نفس ضعیف و نبض صغیر
و ضعیف و صفرت لون بود و در علاج آن در حالت غشی آب سرد و کلاب بر روی زنند و بویهای
خوش ببویانند و اطراف را سخت بمالند و تحریک کنند و چون افاقت شود شراب حماض و لیمو و صندل
بدهند و اکر بسبب وجع باشد تسکین وجع کنند و اکر بسبب اختناق رحم یا تناول سموم یا کزیدن
حشرات بود علاج آن کنند و چنانکه کفته خواهد شد و مقویات قلب استعمال کنند ضغطه قلب علتی
باشد که چنان احساس کنند که دل او را می افشارند و در عقب آن غشیه خفیف حادث شود و از دهن
لعاب روان کردد علاج آن استفراغ سودا باشد بمطبوخ افتیمون و حب آن و بعد از آن تقویت
قلب باشربه و مفرحات و تریاقات امراض ثدی ورم پستان اکر مواد دسته بود علاج آن در باب
ورم کفته میشود و اکر بواسطه آن باشد که شیر در پستان بسته میشود علامت آن اشفاح و صلابت

وصلابت وحمرة و وجع پستان بود علاج خوفر بگلاب و سرکه تر کنند و بران نهند و اگر حرارت
آن عظیم بود آرد باقلا و جو و مغاث باب کشنیز و آب تودك و سفیدهٔ تخم مرغ طلا کنند و اگر
وجع ساکن بود محللات ضماد کنند و اگر جمع شود منضجات استعمال کنند و بعد از آن منفجر
کردانند قلت لبن اگر کم شدن شیر بسبب قلت دم و قلت اکل بود شاول اغذیه کثیرة الغذا باید
کرد و اگر بسبب فساد شیر باشد بانکه خلطی بود غالب شده باشد علامت آن صفرت و حدت و رقت
شیر بود و اگر بلغم غالب باشد علامت آن بیاض و مائیت و حموضت شیر بود و اگر سودا غالب باشد
علامت آن کمودت و غلظ شیر بود علاج آن شقیه باشد از خلط غالب و تبدیل مزاج باشربه و اغذیه
که مضاد آن خلط بود کثرت لبن بسیاری شیر و ریختن آن اگر بافراط بود مدرات طمث
و مجففات استعمال کنند و پستان را بلك و مرداسنج و روغن گل و زیره و سرکه طلا کنند باب
دهم در امراض معده سؤالمزاج که عارض معده میشود یا مادی باشد یا ساذج آنچه مادی باشد
اگر از صفرا باشد علامت آن کرب و تشنگی و صفرة زبان و تلخی دهان بود علاج شقیه معده کنند
بانکه سکنجبین و آب گرم بیاشامند یا تخم شبث و ترب و بیخ مهك بجوشانند و اندکی عسل و نمك
در آن حل کرده بیاشامند و قی کنند و بعد از آن هر روز جلاب از بنفشه و اجاص و بیخ مهك و
ترنجبین و نبات شاول کنند و تلیین طبیعت بمطبوخ فواکه و نقوع آن کنند و بعد از شقیه تقویت
معده بربوب و اقراص بارده و سکنجبین بر و میبد کنند و این سفوف مفید بود ص و د و گل ده
درم طباشیر پنج درم هلیلهٔ زرد سماق هر یك سه درم مصطکی یك درم را مك نیم درم بکوبند
و با دو چندان ادویه قند بیامیزند و سه درم با گلاب شاول کنند و اگر از مادهٔ بلغم باشد علامت
آن جشا بلد که از معده بر می آید ترش و تخمه و اشفاخ شکم و قلت اشتها و غثیان و قی بلغم و قلت
عطش و کثرت ریق آب دهن و سیلان لعاب و بیاض لون و قاروره و بطوء و لین نبض بود و میل
با اغذیه و اطعمه حریفه و مالحه باشد علاج اولا قی کنند و معده را پاك کردانند بعد از آن هر روز
جلاب از انیسون و بیخ مهك و بالنکو و گلقند و غذا نخود آب باشیرهٔ خشکدانه خورند و فلفل

داچینی

حب الرشاد بریان کرده و زیره در سرکه [illegible] بریان کرده هر یك سه درم بکوبند و با هم چندان قند به
نوبت بخورند جشا نفخی بود که بطریق فم منذفع شود و چون بسیار واقع شود دلیل فساد هضم بود و
تشاوب که آنرا دهن دره میکویند از بخارات غیر منهضم واقع شود که در عضلات فك اسفل حاصل شود
و غلیظ کردد و تمدد در انفصلات پیدا شود و تمطی آنست که همه اعضا کشیده شود و حدوث او هم
ازین بخارات باشد که در دیگر عضلات حاصل شود و هم دلالت بر ضعف و تقصیر هضم کند و علاج
مجموع شقیه و تقویت معده باشد شهوت کلبی اشتداد اشتهای طعام بر ماکولات بود بجدی
که سیر نکردد و اگر بسبب آن سؤالمزاج بارد باشد که فم معده را کثیف کردانند و علامت آن نفخ و ثقل
و قلت عطش و تمدد معده و کثرت سیلان لعاب و لین طبیعت بود علاج تسخین معده کنند بگلقند
و رازیانه و شراب بالنکو یا جلاب از رازیانه و بیخ مهك و بالنکو و گلنکبین بیاشامند و غذا نخود
آب باشیرهٔ خشکدانه و توابل گرم خورند و شقیه بحب صبر و حب ایارج کنند و بعد از شقیه کوارش مصطکی
و اطریفل و مقویات معده شاول کنند و کندر و مصطکی بخایند و شراب احمر مفید بود و اگر سبب این
مرض کثرت انصباب سودا باشد بفم معده علامت آن حرقت فم معده و قلت عطش و جشای ترش بود
علاج شقیه بدن کنند بحب افتیمون و مطبوخ آن اغذیه چرب خورند و از مولدات سودا اجتناب نمایند
و اگر از شدت خلو معده و بدن این مرض حادث شود علامت آن تقدم اسباب آن بود مثل حرکت مفرط
و هوای گرم و سهر و غم و مرضهای کثیرة التحلیل و در هضم هیچ آفتی نباشد علاج آن شاول اغذیه غلیظه
باشد مثل هریسه و کله پاچه و گوشت گاو و قلیه کرز و در روزی چهار نوبت غذا خورند لیکن اندك
باید خوردن و بدن را بروغن بنفشه بادام تدهین کنند و اگر جوع بسبب کرم و حیات باشد علامت آن
احساس حرکت ایشان بود و سقوط آن احیانا علاج قتل و اخراج کرم باشد چنانچه کفته شود و اگر بسبب
اخلاط حامض بلغمی بود که در معده جمع شود علامت آن بوی دهن و جشای ترش و براز رطب بود علاج
شقیه معده کنند بقی و گلقند و انیسون و مصطکی شاول کنند و غذا نخود آب و فلفل و کرویا و دارچینی
خورند و اگر احتیاج باشد بحب صبر و ایارج اسهال کنند جوع بقری و آن جوع مجموع اعضا باشد بانیری

معده و آنرا بولیموس گویند و سبب آن برودت مفرط باشد که [illegible] حادث شود و قوت جذب
از قوت شود و بدن عظیم محتاج بغذا باشد و بیشتر این مرض در زمستان سرد بود و کسی که در سرمای سخت
سفر کند واقع شود علامت آن نحافت بدن و بطلان اشتها و ضعف قوة و وجع معده باشد و احیانا
غشی نیز حادث شود و بلمس فم معده سرد باشد علاج شراب بالنکو و شراب کاوزبان و گلقند و رازیانج
و انیسون از هر یک ده مثقال بخورند و غذا نخود آب با کبک و تیهو و دراج خورند و توابل گرم در آن
کنند و شراب ریحانی و اطریفل و گوارش کمونی و عود و مصطکی مناسب این مرض بود و سعد و سک و رامک
و غالیه بکوبند و بر معده طلا کنند و این علت بسبب ضعف معده یا حرارت جمیع بدن حادث میشود و علامت
آن کرب و لهیب و عطش و یبوست طبع بود و چون گرسنه شوند و غذا نخورند غش کنند و قوت ساقط
شود علاج سکنجبین و شراب زرشک و انار و سیب با گلاب تناول کنند و غذا زرشک و تمر هندی و
انار دانه و غوره و لیمو خورند و همین که دغدغهٔ اشتهای غذا پیدا شود چیزی باید خورد و تاخیر
نباید کرد عطش کاذب تشنگی بسیار اگر بسبب حرارت و رطوبت و یبوست باشد علامت آن کرب و لهیب و احتراق
صدر بود و استراحت بهوای سرد علاج شراب حماض و لیمو و سیب و صندل هر کدام که باشد با عرق گل
و بید و کاسنی یا آب سرد بیاشامند و غذا شیر جو یا مرغ یا بزغاله خورند و صندل و گلاب و عرق بید
بر سینه طلا کنند و خیار و کدو ببویند و این قرص مفید افتد ص صندلین مغز تخم خیارین و کدو و تخم
تورک هر یک سه درم صمغ عربی نشاسته کثیرا هر یک نیم درم طباشیر سفید دو درم بکوبند و با لعاب
بهدانه بسرشند و سه مثقال از آن با شراب سکنجبین تناول کنند و اگر بسبب حرارت و یبوست معده باشد
بواسطهٔ تناول چیزهای شور و چیزهای حریف و حار و گوشتهای نمک سود بافراط بود یا بواسطهٔ استفراغ
مفرط علاج او سکنجبین با عرق گل و بید بیاشامند یا آب انارین یا آب غوره یا شیرهٔ تخم تورک
با نبات یا شراب لیمو یا ریباس بیاشامند و آب خیار و کدو و آب تمر هندی نیز مفید بود و غذا حموضات
باشد و اگر بسبب اجتماع اخلاط شور باشد در معده علامت او آن باشد که بآب خوردن زایل نشود
و اگر صبر کنند و نخورند زایل گردد و علاج آن با آب ترب و سکنجبین مکرر قی کنند و شراب غوره و مانند

و سک و رامک و گلاب و آب مورد و سرکه تضمید کنند و غذا زرشک و سماق و انار دانه بخورند و اگر قی
بسبب ضربه یا سقطه بود که بر سینه واقع شود موضع مایوف را بماش و مغاث و اقاقیا و گل ارمنی و صبر و مر
با آب مورد طلا کنند و قرص کهربا یک مثقال با شیرهٔ تخم تورک بریان کرده بخورند و اگر با قی و نفث و سعال
خون باشد با زرشک و صمغ عربی هر یک درمی بریان کرده با گل ارمنی نیم درم بکوبند و با شراب عناب
بخورند و کشنیز و لؤلؤ و صدف سوخته و شاخ گاو کوهی سوخته و اقاقیا و گل ارمنی و سماق و نشاسته
و تخم تورک و خون سیاوشان هر یک پنج درم صمغ عربی دو درم طباشیر دو درم بکوبند و با آب سماق
و لسان الحمل بسرشند و سه مثقال با شراب عناب بخورند و از حمام و صیاح و اعراض نفسانی احتراز کنند
و اگر بسبب قروح و بثور معده باشد علامت آن وجع میان شانهها تا زیر فش باشد و در قی مده باشد
و چون چیزهای شور و ترش بخورند وجع زیاده شود علاج او آنست که از حموضات و ملحات احتراز کنند
و اغذیه لزجه مثل پاچه و زردهٔ تخم مرغ بخورند و این قرص مفید بود ص تخم حماض بارتنگ هر یک سه
درم طباشیر لؤلؤ کهربا شاخ گاو کوهی سوخته هر یک دو درم نشاسته کثیرا هر یک چهار درم بکوبند و
با آب لسان الحمل یا لعاب بهدانه بسرشند و قرص کنند شربتی یک مثقال باشد و اگر خون از عضوی دیگر بمعده
ریزد مثل آنکه از دماغ یا از کبد یا از طحال باشد علامتش آفت آن عضو باشد علاج آن عضو باید کرد
و اگر خون در معده ببندد و علامت آن نافض و عرق سرد و غشی بود علاج او آنست که تخم شبث و بابونه
هر یک پنج درم بجوشانند و با یک درم نمک بیاشامند یا حب الرشاد دو درم با آب گرم یا انفحهٔ خرگوش
با آب بالنکو یا بنجاسف بیاشامند یا سرگین خرگوش با آب عسل گرم بیاشامند و قی کنند فواق حرکتی
باشد از طبیعت داخل معده برای دفع موذی و این موذی یا اخلاط حار حریف بود یا طعام حریف و علامت
آن حرقت معده و قی صفراوی و سوداوی بود علاج او آنست که طبیخ شبث و ترب و عسل و سکنجبین
و آب گرم بیاشامند که بقی یا باسهال دفع شود و بعد از آن شربتی از نبات و عرق گل و بید با لعاب بهدانه
و بید انجیر و روغن بنفشه یا بادام [illegible] و اگر فواق بسبب ریح باشد و این بیشتر صبیان را واقع شود
و بعد از تخمه نیز بود علاج [illegible] انیسون یا زیره یا رازیانه بخورند و مصطکی بخایند و گوارش مصطکی

وعود تناول کنند و اکر سعی کنند که عطسه بیاید مفید افتد و اکر بسبب تناول طعام بسیار بود قی کنند و زیره
و نانخواه و انیسون و تخم کرفس و سعتر هر یک نیم درم کوفته با قند بخورند و درین نوع حرکات بدنی مثل
ریاضت و حرکات نفسانی مثل غضب و خجالت مفید بود و بکرسنکی و تشنکی صبر باید کرد و اکر فواق بعد از قی
یا اسهال بسیار حادث شود بواسطه یبوستی که موجب تشنج معده شود شراب بنفشه و لعاب بهیدانه
تناول کنند و غذا شیر جو و کدو و روغن بنفشه خورند و موم روغن از کدو و بستان افروز و خطمی و کثیرا
و موم صافی و روغن بنفشه سازند و در معده بمالند و این بدترین انواع فواق بود چنانچه گفته‌اند هذا
فواق مالدمن فواق و در ورم کبد نیز فواق بود و آن بسبب بزرکی ورم بود که مزاحم قعر معده شود یا
بواسطه مشارکتی که میان کبد و معده باشد و علاج آن علاج ورم کبد باشد نقصان و بطلان اشتها
اکر بسبب سوء المزاج معده باشد علامت آن و علاج گفته شده است و اکر بسبب خلطی مراری یا خلطی مالح بود
که در معده جمع شده باشد علامت آن حرقت معده و مرارت یا ملوحت معده و دهن باشد و تشنکی
علاج آن قی باشد و بعد از آن تقویت معده بسکنجبین سفرجلی و به پرورده و شراب سیب و محللات
مثل کبر و لیمو نیز مفید بود و اکر بسبب خلطی بلغمی لزج بود علامت آن قلت تشنکی بود و میل باشیای
حاره و حریفه علاج تنقیه معده بقی کنند و کلقند و انیسون و جوارش عود بخورند و نانخواه و فودنه
و رازیانه هر یک پنج درم قرنفل سنبل هر یک دو درم بکوبند و با هم [illegible] زنان قند بسازند دو مثقال
تناول کنند و اکر بسبب خلطی باشد که در معده متعفن شده باشد علامت آن غثیان و بر انگیختن بود
علاج تنقیه بدن بقی و اسهال بود و بعد از آن تقویت معده و اکر بسبب آن باشد که سودا بمعده ریزد
که موجب اشتها شود علامت او آنست که اشتها نباشد لیکن چون غذا بخورد هضم شود و چون چیزهای
ترش و قابض بخورد تمام اشتها پیدا شود علاج آن تنقیه مسالک طحال بود بسکنجبین بزوری و زیره تنقیه بیله
ماج و ابکامه و کبر و زیتون بسرکه و محللات و اکر بسبب بطلان حس فم معده بود علامت آن آن باشد
که احساس تناول اشیای مالحه و حریفه نکنند و او را فواق و [illegible] شود علاج کلقند و رازیانه
و شراب بالنکو تناول کنند با جلاب یا انیسون و رازیانه و پنج مهک و بالنکو [illegible] و بعد از تنقیه عجب صبر

دبر

و حب توقا یا تنقیه کنند و بعد از آن بجوارشات و معجونات حاره تقویت معده کنند باب یازدهم در امراض کبد
سوء المزاج که عارض کبد شود اکر حار بود علامت آن شدت تشنکی و تلخی دهن و خشکی زبان و قلت اشتها
و احتباس طبیعت و سرعت نبض و حرارت ملمس کبد و ناریت قاروره بود و شاید که با آن قی صفرا و اسهال
صفراوی نیز باشد علاج جلاب از تخم کاشنی و تمر هندی و اجاص و ترنجبین با سکنجبین و آب کاشنی
با شیره تخم خیارین و نبات تناول کنند و شراب صندل و حماض نیز شاید و غذا زرشک یا انار دانه
با فروج خورند و آب کاشنی و صندلین بر جگر طلا کنند و اکر طبیعت محتبس باشد تلیین کنند بمطبوخ
فواکه یا قرص طباشیر نرم هر یک یکمثقال با سکنجبین ده مثقال و آب کاشنی بیست مثقال تناول کنند
و اکر علامت صفرا غالب باشد این مطبوخ بیاشامند صفت سنا مکی بنفشه هلیله زرد و رق کل هلیله
کابلی هر یک پنج درم ترنجبین بیست درم آرد جو و بنفشه هر یک سه درم کافور نیم دانک بکوبند
و با آب کشنیز یا کاشنی یا بوستان افروز یا بقلة الحمقا طلا کنند و اکر با آن اسهال باشد یکمثقال قرص
طباشیر بیست یا ده مثقال رب به یا سیب بخورند و غذا برنج و ماش بریان کرده با زرشک و سماق
با مغز بادام بریان کرده خورند و اکر سوء المزاج بارد عارض کبد شود علامت آن اسهال و قلت
عطش و بیاض زبان و تهیج روی و اجفان و بطوء نبض و بیاض و غلظ قاروره بود علاج هر بامداد
جلاب از رازیانه و روباه تربک و کلقند تناول کنند و غذا نخود آب با شیره خسکدانه و کبک و تیهو
خورند و این قرص تناول کنند صفت سنبل مصطکی تخم کرفس اذخر انیسون بادام تلخ ابهل قسط هر یک
دو درم عصاره غافت نیم درم زنجبیل فلفل هر یک درمی بکوبند و با آب رازیانه قرص سازند و مثقالی
با ابن ماء الاصول بخورند صفت پوست بیخ کرفس و رازیانه و کاشنی و تخم رازیانه سه درم تخم کرفس دو درم
انیسون سه درم اذخر غافت حاشا جعده هر یک پنج درم مویز طایفی بیست درم در سه رطل آب بجوشانند
تا یک رطل و نیم آید و با نیم قند بقوام آرند و بیست درم تا سی درم تناول کنند و این قرص مفید بود صفت
افسنتین و ریوند هر یک سه درم کل سرخ پنج درم سنبل و اسارون و لک مغسول هر یک سه درم بکوبند
و با آب کرفس قرص سازند شربتی یکمثقال بود و اسارون و نمام بجوشانند و جگر را با آب آن نطول و ثقل

آن تضمید کنند و بابونه و اکلیل الملك و قسط و سلیخه کوفته با روغن سوسن طلا کنند و اگر اسهال با فراط
بود تخم سپندان و شاسفرم و صمغ عربی هر یك سه درم بریان کرده بگلاب تر کنند و فرو برند و کبك و تیهو
بریان کرده و بسماق یا زرشك ترش کرده اند و بخورند و اگر سوء المزاج رطب بود علامت آن کثرت لعاب
و قلت عطش و تهبج روی و اجفان و کثرت خواب و بلادت حواس و سپیدی قاروره و سوء الهضم بود علاج
هر روز جلابی از رازیانه و تخم کرفس و بیخ مهك و کلقند تناول کنند و غذا نخود آب با زیره با بلج با کبك و تیهو
و زیره و دارچینی خورند و اطریفل کشنیزی و کلقند و جوارشات کرم مفید بود قرص مفید رازیانه
تخم کرفس هر یك سه درم سنبل پنج درم بکوبند و با آب رازیانه کرفس سرشته و مثقالی با ده مثقال سکنجبین
بزوری بخورند و اگر سوء المزاج یابس بود علامت آن نحافت بدن و قلت دم و تشنگی و یبوست طبع و صلابت
نبض و سپیدی قاروره باشد علاج شیره تخم تودری با شراب نیلوفر و خشخاش تناول کنند و غذا کدو با گوشت
بزغاله خورند یا حریره از شیره سبوس و نبات و روغن بادام و ماهی تازه نیز شاید و موم روغن از روغن
بنفشه و روغن کدو و موم صافی و آب کاشنی و آب تودری ترتیب کنند و بر جگر طلا کنند ضعف کبد یا بسبب
سوء المزاج بود علامت آن کم شد و یا بسبب سده باشد که بکبد عارض شود و علامات ضعف کبد قلت
اشتها و فساد لون و نحافت و اسهال غسالی شبیه بغسالة اللحم و وجع ضلع آخرین از اضلاع ایمن بود
و این سده اگر در محدب کبد باشد علامت او آنست که بول اندك آید و رقیق بود علاج هر بامداد جلابی از
تخم کاشنی و بیخ مهك و رویاه توبك هر یك سه درم و رازیانه یك درم نبات ده مثقال تناول کنند یا تخم
کرفس و نانخواه و پوست بیخ کاشنی و رازیانه و نبات بحسب مزاج یا قرص زرشك یا سکنجبین ساده یا بزوری
و غذا زیرباج خورند و از اغذیه غلیظه و حلاوی احتراز کنند و اگر سده در مقعر کبد باشد علامت آن
براز رقیق بود علاج هر روز جلابی از بیخ مهك و تخم کاشنی و رازیانه و نبات تناول کنند و غذا نخود آب
و تلیین طبیعت کنند بدین مطبوخ سنا پنج درم تخم کاشنی سه درم بجوشانند و صافی کنند و ده مثقال
شکر سرخ و پنج مثقال معجون خیار چنبر در آن حل کرده بیاشامند و بابونه و شبت هر یك سه درم تخم کرفس
سنبل اسارون هر یك درمی بکوبند و با آب عنب الثعلب بجکو...ند و معجون کرکم که مصر نیز منصوص است نافع باشد

۹

ص تخم کرفس و رازیانه و اصل سلیخه اذخر هر یك ده درم سنبل قسط رونا س عصاره غافث سیرنجی بادام
تلخ هر یك پنج درم ریوند چینی رب السوس هر یك سه درم زعفران یك درم مجموع کوفته و بیخته با شیره قند
یا عسل سرشته و یك مثقال با ماء الاصول تناول کنند اورام کبد ورمی باشد که بر کبد ظاهر شود و اگر
دموی باشد علامت آن تب و تشنگی و لهیب و حرقت و وجع موضع کبد و ثقل آن و ظهور ورم و سعال
و فواق و احتباس بطن و لین نفس بود و باشد که احتباس بول نیز باشد علاج اولا فصد کنند و خون بحسب حاجت
و قوت بردارند و هر بامداد جلابی از تخم کاشنی و پوست بیخ کاشنی و رویاه توبك هر یك سه درم نبات
و ترنجبین هر یك ده درم تناول کنند و غذا کشکاب خورند و تلیین طبیعت بمطبوخ فواکه کنند یا باین حقنه
ص سنا هفت درم بنفشه نیلوفر تخم کاشنی هر یك پنج درم جو نیم کوفته سبوس تخم کشوث هر یك سه درم طباشیر
یك مثقال ریوند نیم درم لك مغسول درمی بکوبند و با آب کاشنی سرشته و مثقالی بخورند و در ابتدای ورم
رویاه توبك و ورق گل و بنفشه و صندلین و ورق کاکنج و طحلب و آب بستان افروز و گلاب ضماد سازند
و چون از ابتدا تجاوز کند استعمال ضماد کنند و اگر ورم صفراوی بود علامت آن شدت تب و تشنگی و قلق
و سرعت نبض و ناریت قاروره و قی و اسهال مراری بود علاج هر بامداد جلابی از تخم کاشنی و بنفشه و نیلوفر
و ترنجبین تناول کنند و تلیین طبیعت کنند بمطبوخ فواکه با هلیله یا نقوع فواکه یا شیرخشت و ترنجبین
و خیار شنبر و غذا کشکاب با شیره خشخاش خورند و اگر ورم بلغمی بود علامت آن قلت عطش و تب غیر حاد
و براز بلغمی و سپیدی قاروره بود و احساس ورم کنند اما وجع با فراط نباشد علاج جلابی از رویاه توبك
و رازیانه و بیخ مهك و نبات تناول کنند و غذا نخود آب و شوربای ماش با مغز بادام خورند و تلیین طبیعت
بحبهای نرم کنند یا باین مطبوخ ص سنا پنج درم رازیانه انیسون هر یك سه درم شکر ده درم بجوشانند
و صافی کنند و پنج مثقال معجون خیار چنبر یا هفت مثقال در آن حل کنند و بیاشامند و بعد از نضج
اطریفل و کلقند و جوارشات مقوی معده تناول کنند و اگر ورم سوداوی بود و آن بواسطه سده باشد
که میان کبد و طحال واقع شود علامت آن صلابت کبد و تشنگی و خشکی زبان علاج هر روز جلابی از تخم
کاشنی و ... و کرفس ... و نبات تناول کنند و شراب النکو و کلقند زبان لعوق کنند و غذا زیرباج

خورند و تلیین طبیعت بمطبوخ افتیمون کنند یا سنا هفت درم و بالنگو و بیخ ممك و تخم کاسنی هر یک سه
درم شکر سرخ پانزده درم بجوشانند و صافی کنند و معجون نجاح هفت مثقال در آن حل کنند و بیاشامند
و غذا نخود آب و شیره خشکار اند خورند و بعد از تنقیه سکنجبین بزوری و عنصلی و ماء الاصول و قرص زرشک
کبیر تناول کنند و کبد را ابشلین و بنیرك و شمع و پیه بط و روغن بنفشه و اکلیل الملك و بابونج تضمید کنند
و اگر ورم جگر از ضربه یا از سقطه باشد نخود مقشر و ریوند هر یک سه درم و مومیایی دو درم در روغن
بنفشه بگدازند و با هم آمیخته طلا کنند دبیله کبد اکثر بعد از ورم حادث شود علامت او آنست که تب و
دیگر اعراض اشتداد کند و مریض بر پشت باز نتواند خفت و چون منفجر شود علامت آن قشعریره و اسهال
مده یا چیزی شبیه بدردی بود و مریض را خفت و راحتی حاصل شود و باشد که مده بتقیؤ یا ادرار دفع شود
علاج پیشتر از انفجار بمنضجات تضمید کنند و شیره بادرو زرشک و بنیرك تناول کنند و چون منفجر شود
اگر تب نباشد جلاب با زوفا و بیخ کرفس و رازیانه و انیسون و نبات تناول کنند و اگر تب باشد شیره تخم
با شیره عناب و خشخاش و نیلوفر تناول کنند نفخ کبد علامت آن ثقل نباشد و وجع مده باشد و تب
و حرارت نباشد علاج آن سکنجبین بزوری و ماء الاصول و معجونات حاره تناول کنند و مسخنات تضمید
کنند سده کبد بسبب اخلاط غلیظ لزج حادث شود و علامت آن ثقل کبد باشد بی وجع و تب و علامت
ورم و اگر سده در محدب کبد باشد بول اندک و رقیق بود و اگر در مقعر بود براز رطب بود علاج آن
که در مقعر باشد مفتحات استعمال کنند مثل شراب دینار و ریوند و سکنجبین و کاسنی ناشسته را آب بگیرند
با سکنجبین بزوری تناول کنند و علاج آنچه در محدب کبد باشد تناول آن ماء الاصول و سکنجبین
بزوری بود و اگر حرارت و تشنگی باشد شیره تخم تورك و آب کاسنی با سکنجبین خورند و قرص زرشك نیز
مفید بود و غذا زرشك و زیرباج و انار و سکباج خورند سوء القنیه و استسقا سوء القنیه از ضعف
کبد و فساد مزاج آن حادث شود و علامت آن تهیج اطراف و بیاض لون بود علاجش آنست که تقلیل غذا
کنند و از اغذیه غلیظه اجتناب نمایند و [illegible] نخود آب با دارچینی و زیرباج خورند و تقویت کبد
کنند چنانکه در سوء المزاج [illegible] باید که [illegible] استسقا باشد اما استسقا

سه نوع است لحمی و زقی و طبلی اما لحمی آنست که جمیع اعضا بر آمده باشد و سبب آن ضعف جگر و برودت مزاج
آن بود و این برودت بسبب استفراغ دم بسیار از بواسیر یا کثرت حیض یا بسبب شرب آب سرد بود در عقب
ریاضت یا در حمام در فراش گرم یا بسبب ضعف طحال بود که جذب سودا نتواند کرد و در کبد بماند و مزاج کبد را
سرد کند یا بسبب ضعف معده باشد که هضم تمام نتواند کرد و کیلوس خام بکبد رود و کبد نیز از نضج آن عاجز شود
و اعضا آنرا جذب کنند و چون خام باشد جزو بدن نشود و موجب این مرض شود علامت آن بیاض یا صفرت
لون بود و انتفاخ بدن و بیاض و رقت قاروره و چون انگشت بر اعضا نهند فرو رود و زمانی همچنان
گو باشد علاج آن هر روز جلاب با تخم کاسنی و رازیانه هر یک دو درم و بیخ کاسنی و بیخ رازیانه هر یک سه درم
نبات ده درم تناول کنند و غذا زیرباج با کبک و تیهو و کبوتر بچه و کنجشک خورند و اندکی زیرباج و دارچینی
در آن کنند و آب جو شاینده که بغایت سرد نشده باشد اندکی خورند و استحمام با آب شور و آب شبی مفید
بود و بر تابه حمام و ریگ گرم خفتن و پشت بر آفتاب کرده باز نشستن نافع باشد و در این مرض ادرار
بول مبالغه باید نمود و سکنجبین بزوری و قرص زرشک و کادریوس و انیسون و جعده و رازیانه و تخم کرفس
و سنبل و سلیخه را بکوبند و دو درم از آن با سکنجبین بزوری تناول کنند و بوره و زریره و سعد بکوبند
و بر شکم طلا کنند و اگر طبیعت محتبس باشد بمعجون خیار چنبر و حب ایارج تلیین کنند و اگر این علت از ضعف
و برودت معده باشد قی کنند و کلنگبین و انیسون بخورند و حب اصطمخیقون تلیین کنند و معجون کرکم
تناول کنند اما استسقاء زقی آنست که مایه میان صفاق و ثرب یا احشا و ثرب حادث شود و این نوع بد
ترین انواع استسقا بود علامت آن ثقل و بزرگ شدن شکم و صقالت پوست باشد و شکم مانند خیکی پر آب
بود و چون دست بر وی زنند یا از پهلو بپهلو گردانند آواز آب شنوند علاج هر روز جلاب با تخم کاسنی
و رازیانه و بیخ کاسنی و گلقند تناول کنند و اگر با آن حرارت مزاج باشد آب کاسنی ناشسته با سکنجبین بزوری
خورند و تلیین طبیعت بمطبوخ هلیله یا آب شاهتره و هلیله کوفته باید کرد یا باین حب [illegible] افتیمون [illegible]
انیسون مصطکی سقمونیا هر یک [illegible] بلسان هر یک دو درم بکوبند و با آب رازیانه حب
سازند [illegible] مثقال تناول کنند [illegible] هر یک سه درم تخم ترب هفت

درم پشك بز پنجاه درم آرد جو سركين كاو هر يك شصت درم بسايند و با آب برازيانه و آب تخم كاسنى بسرشند
و بر شكم طلا كنند و بعضى شكم را شق كنند و آنرا بزل كويند ليكن عظيم الخطر باشد اما استسقاى طبلى آنست
كه رياح غليظ در ميان صفاق و ثرب يا ثرب و امعا واقع كردد و سبب آن حرارت كبد باشد و برودت و رطوبت
معده بود زيرا كه چون معده از هضم تمام عاجز آيد كيلوس خام در جگر رود و جگر بطبخ و هضم آن مشغول
نشود و از آن ماده رياح و ابخره بسيار حادث شود و موجب اين مرض كردد علامت آن بزرك شدن شكم
و بر آمدن ناف بود و با آن ثقلى نباشد و چون دست بر شكم زنند از آن آواز طبل آيد علاج هر روز جلابى
از تخم كاسنى و انيسون و بيخ مهك و بيخ كاسنى و كلقند تناول كنند و غذا نخود آب با مغز بادام و فلفل و زيره
كرمانى و كرويا و نانخواه خورند و روغن بابونه و روغن سداب و شبت بر شكم مالند و تخم كرفس و رازيانه
و انيسون و زيره كرمانى و دوقو و تخم كرفس كوهى و فطراساليون هر يك سه درم پوست بيخ رازيانه ده درم
بيخ كرفس و بيخ مهك ده درم اذخر و فقاح اذخر هر يك دو درم مويز طايفى بيست درم در چهار رطل آب
بجوشانند تا باد و رطل عسل بقوام آرند و ده درم تا ده مثقال تناول كنند سفوف تخم كرفس تخم كرفس
رازيانه انيسون اسارون قسط زراوند هر يك دو درم زيره كرمانى سه درم سنبل جده درمى و نيم
بكوبند و دو مثقال از آن با ماء الاصول بخورند يا آن كوفته را با دو چندان قند بياميزند و پنج مثقال
تناول كنند و اكر خواهند كه تليين كنند پنج مثقال معجون خيارچنبر ده مثقال از اين با ماء الاصول در آب
كرم حل كرده بياشامند و چون مرض مختلط كردد و نفخ ساكن شود بابونه و تخم شبت فودنه و اكليل الملك
و مرزنجوش و زيره بكوبند و با آب سداب يا كرم شده و بر شكم طلا كنند و نوعى از استسقا كه آنرا الحبن كويند
[illegible] آن انتفاخ و عظم بطن بيحد و شكم ايشان عظيم شبيه بشكم آبستن باشد علاج هر روز جلابى از
تخم كشوث و كاسنى و رازيانه و ريوند و باديان و نبات تناول كنند و تليين طبيعت بدين مطبوخ كنند
سنا هفت درم ريوند ترياك پنج درم تخم كاسنى سه درم شكر سرخ ترنجبين هر يك ده درم مغز خيار
چنبر پانزده درم در آب كاسنى بياشامند [illegible] جهل درم [illegible] بشت شكم را بمالند و ببايد دانست كه هر كاه
كه با استسقا تب و تشنكى يا فراط [illegible] كنند [illegible] ريوند ترياك و تخم كاسنى و بيخ آن اكتفا

كنند

66

كنند و بنو ماش و مغز بادام خورند و تليين طبيعت بدين مطبوخ كنند حب سنا و هليله كابلى و املج و بليج
هر يك پنج درم بنفشه نيلوفر تخم كاسنى هر يك سه درم مويز طايفى پانزده درم آلو سياه كيل و عناب هر يك
ده عدد مغز خيارشنبر و ترنجبين هر يك ده درم و بعد از تنقيه آب كاسنى و سكنجبين ساده خورند يرقان
صفرى فاحش بود كه در بشره و چشم ظاهر شود بسبب جريان صفرا در زير پوست و حدوث آن اكر از قبيل
بحران باشد علامت آن يبس طبيعت و تلخى دهن بود و در روز باحورى واقع شود علاج آن سهل تر باشد
و آب كاسنى بيست درم با ده درم سكنجبين تناول كنند و غذا ترشك و مغز بادام خورند و ماهى تازه با تره كرم
و اكر يرقان از سوء المزاج كرم باشد كه كبد را حادث شود علامت آن شدت عطش و سرعت نبض و صبغ قاروره
و ميل آن بسودا بود و با آنكه زرد اصفر بود و رنك و روى تيره باشد و طبيعت محتبس بود علاج آن جلابى
از تخم كاسنى سه درم لجاص ده عدد تمر هندى ترنجبين و نبات تناول كنند و غذا جو آب خورند و تليين
طبيعت بمطبوخ فواكه كنند يا نقوع يا شيرخشت و ترنجبين يا بمطبوخ هليله و بعد از تنقيه تبريد مزاج كبد
بايد كرد و بشيره تخم تورك با سكنجبين يا آب خيار كدو يا يك مثقال قرص طباشير نوم و غذا آلوچه و تمر هندى
و ترشك و بنو ماش و مغز بادام و اسفناج خورند و اكر يرقان بسبب سوء المزاج حار باشد كه از مراره
حادث شود و مره صفرا بسيار جذب كند و در آن غليانى پيدا شود و در بدن منتشر كردد علامت آن شدت
عطش و لهيب باشد و اين نوع بغتتا حادث شود و باشد كه بسبب حرارت جميع بدن حادث شود علامت
آن نحافت بدن و خارش بدن و خشكى براز بود و صفرا بتى و براز دفع شود علاج هر دو نوع اسهال صفرا و تبريد
كبد باشد و اكر يرقان بسبب ورم كبد حادث شود علاج فصد و تليين طبيعت باشد و اكر بسبب زهر يا كزيدن
حيوانى زهردار باشد يك مثقال قرص طباشير نوم با آب انار ترش تناول كنند يا يك مثقال قرص كافور [illegible] لعاب بهدانه
و بهدانه با آب خيار كدو بخورند و غذا كشكاب با روغن بادام خورند و جگر را بورق كل و صندل و اقاقيا
و كشنيز هر يك پنج درم كافور نيم دانك با كلاب تضميد كنند و يرقان نيز بسبب سده كه ميان [illegible] حادث شود
واقع ميكردد و اين نوع تابع قولنج باشد و لا علاج قولنج بايد كرد و استعمال اشياى بارده كنند و ريوند
و غافث هر يك مثقالى و افسنتين دو مثقال [illegible] بكوبند و با ده مثقال سكنجبين تناول كنند و اكر بسبب سده باشد

که میان کبد و مراره حادث شود علامت او آن باشد که براز بتدریج سفید کردد علاج آن اسهال
صفرا باشد و بعد از آن استعمال منضجات مثل سکنجبین بزوری و آب کاشنی و تخم کرفس و انیسون
و امثال آن والله اعلم باب دوازدهم در امراض طحال سوء المزاجی که طحال را عارض کردد اکر حار بود
علامت آن شدت خشکی و التهاب و حرقت موضع طحال باشد و صفرت لون و کمودت آن و حمرت قاروره
و سواد براز و اختلاف نبض و سوء خلق علاج فصد اسلیم کنند از جانب چپ و جلاب از تمر هندی
و ترنجبین و نبات خورند یا قرص زرشک با سکنجبین بزوری و غذا زرشک یا تمر هندی یا آلوچه
یا بنوماش و مغز بادام و تلیین طبیعت کنند بمطبوخ هلیله زرد و سیاه و ماء الجبن و سکنجبین بزوری
و این قرص مفید افتد ریوند درمی و نیم زعفران نیم درم ورق کل پنج درم طباشیر سه درم تخم کاشنی
و تخم تورک از هر یک چهار درم کافور نیم دانک مجموع کوفته و بیخته با آب کاشنی سرشند و مثقالی با
سکنجبین شاول کنند سفوف طباشیر ریوند پنج مهک سنبل مصطکی غافث هر یک درمی زرشک
چهار درم بکوبند و یک مثقال شاول کنند و انجیر و کبر بسرکه نافع بود و تخم ترب و سپیدان و شیطرج
هر یک سه درم در سرکه بجوشانند و نمد بدان تر کنند بر طحال منهند یا ورق کبر بکوبند با آرد جو و سرکه
طلا کنند و اکر تب و تشنکی مفرط باشد شیره تخم تورک با آب کاشنی یا آب خیار کرو با سکنجبین شاول
کنند و اکر سوء المزاج بارد بود علامت آن سقوط اشتها و عدم تشنکی و کثرت ریق بود علاج جلابی
از بیخ رازیانه و بیخ انیسون و کلقند شاول کنند یا بیست مثقال از این ماء الاصول ص پوست بیخ
رازیانه دو درم بیخ کبر پنج درم کرفس و بیخ مهک هر یک سه درم مویز طایفی ده درم تخم خیارین پنج درم
تخم کشوث تخم کاشنی و رازیانه و بیخ انکشت هر یک سه درم مجموع در سه رطل آب بجوشانند تا یک
رطل آب بماند صافی کنند و با عسل یا قند بقوام آرند یا آن صافی کرده را عسل یا قند بجاشنی نهند و بیاشامند
و غذا نخود آب و شیره خشکار خورند و اکر طبیعت محتبس باشد باین مطبوخ تلیین کنند سنا پنج درم هلیله
سیاه هفت درم اذخر غافث تخم کاشنی هر یک [illegible] الو [illegible] ده عدد عناب ده عدد سپستان بیست
عدد خیار چنبر پانزده درم ترنجبین [illegible] هر یک [illegible] و طحال [illegible] و سداب و کرفس و بیخ کبر و آشنه

مجموع

مجموع در سرکه خیسانیده شطیل کنند و اکر سوء المزاج یابس بود علامت آن صلابت طحال و نحافت و کمودت
بدن و خبث نفس باشد علاج آن جلابی از تخم کاشنی و بیخ انکشت و روباه تربک و نبات شاول کنند و غذا
بنوماش و مغز بادام و کدو با فروج خورند و ماهی تازه نیز شاید و اکر سوء المزاج رطب بود علامت آن نرمی بدن
و بیاض لسان و کثرت ریق و قلت عطش بود علاج آن سکنجبین بزوری و ماء الاصول مذکور شاول
کنند و غذا نخود آب با شیره خشکار اند و قلایا متوبل خورند و تلیین طبیعت کنند بحب افتیمون و حب ایارج
اورام طحال اکر ورم طحال دموی باشد علامت آن تب و سرعت نبض و عطش و التهاب و وجع طحال و غلظ
و سواد قاروره بود علاج آن فصد باسلیق کنند و جلابی از تخم کاشنی و عناب و اجاص و نبات شاول
کنند و غذا کشکاب باشد و تلیین طبیعت کنند بمطبوخ فواکه و صندل و اقاقیا و شیاف مامیثا و کشنیز
تر بر طحال طلا کنند و اکر ورم صفراوی بود علامت آن حمی حاده و عطش مفرط و زردی چشم و زبان
و قاروره و براز باشد و باشد که با آن یرقان نیز باشد علاج آن جلابی از تخم کاشنی و روباه تربک و
تمر هندی و نبات شاول کنند یا آب انار بن با نبات و غذا جو با شیره خشخاش خورند و تلیین طبیعت کنند
بقرص طباشیر نرم یک مثقال با سکنجبین ده مثقال و طحال را بصندل و تورک و کشنیز و ورق بید
تضمید کنند و اکر ورم بلغمی بود علامت آن قلت عطش و زیادتی حجم طحال و بیاض لون و قاروره
و بطوء نبض بود علاج آن جلابی از روباه تربک و بیخ مهک و رازیانه و نبات شاول کنند و غذا نخود آب
خورند و تلیین طبیعت کنند باین مطبوخ ص سنا هلیله زرد هر یک پنج درم تربد دو درم تخم کاشنی
و رازیانه و کرفس و پنجنکشت و شکوفه کبر و بالنکو و کاوزبان هر یک سه درم انجیر بیست عدد مویز طایفی
پانزده درم شاه تره یک دسته خیار چنبر و ترنجبین هر یک ده درم و بعد از تنقیه قرص زرشک سکنجبین
بزوری شاول کنند و اکر ورم سوداوی بود علامت آن نحافت و هزال بدن و صلابت طحال و وجع
آواز موضع خویش و ضیق النفس و سواد لون و فساد هضم و لین طبیعت و سرعت نبض بود علاج آن فصد
باسلیق کنند یا اسلیم و تلیین طبیعت بحب افتیمون [illegible] مطبوخ آن کنند و غذا زیره باج با کبک و فروج
خورند و بعد از تنقیه سکنجبین بزوری و قرص کبر خورند و پنجنکشت و بیخ کبر هر یک ده درم زراوند

[illegible]

مدحرج شونیز تخم سپندان هریک سه درم عنصل هفت درم بکوبند و سه درم اشنه بجوشانند و ادویه
بدان بسرشند و قرص سازند و یکمثقال تناول کنند و خردل و بیخ کبر و بوره ارمنی و غافث بکوبند و با سرکه بر
طحال طلا کنند یا خردل بکوبند و با عسل بیامیزند و کاغذی بمقدار درم بچسبانند و ادویه بران بمالند و بر
طحال نهند و اکر ورم طحال منفخ شود و منفجر کردد و بمعده ریزد و بقی بر اندفع شود در ان شیر شتر
با ادرارات مفید افتد و سعی باید کرد که طبیعة محتبس نشود نفخ طحال بسبب برودت مزاج طحال و کثرت سودا
حادث شود علامت آن تمدد موضع طحال و بر آمدکی آن بود چون دست نهند در زیر دست بلغزد و باشد
که آن قراقر بود علاج آن ماء الاصول و سکنجبین بزوری و آب رازیانه با سکنجبین عنصل تناول کنند
و نمک و سبوس و کاه بر کرم کنند و بر موضع طحال نهند سده طحال حدوث آن بسبب فضلات غلیظه
بود که در او مجتمع شود و علامت آن ثقل طحال بود بی علامت ورم علاج آن جلاب با رازیانه و نانخواه
و بر ویا و ترنیک و انیسون و نبات تناول کنند و سکنجبین بزوری و قرص کبر مفید بود و تخم کاشنی و
کرنانج هریک پنج درم و بنجنکشت دو درم و نیم بکوبند و سه درم از ان با سکنجبین بزوری تناول کنند
و باقی معالجات سوء المزاج بجای آرند یرقان اسود تغیر لون بدن باشد بسیاهی و سبب آن سده باشد که میان
طحال و کبد یا طحال و معده حادث شود علامت آن ثقل و تمدد طحال و خبث نفس و قلت اشتها و نحافت بدن
و بطو نبض بود و تبدیع حادث شود نه بغتتا علاج آن فصد اسلیم کنند از جانب چپ و جلاب از بیخ مهک
و تخم بیخ کاشنی و نبات با کلقند تناول کنند و غذا زیرباج خورند و بعد از نضج سنا پنج درم و پوست
بیخ کاشنی سه درم و شکر ده درم بجوشانند و صافی کنند و پنج مثقال معجون نجاح در ان حل کرده تناول
کنند و هلیله زرد و سیاه و کابلی هریک سه درم افتیمون یکدرم غاریقون و بسفایج هریک نیم درم
بکوبند و سه درم از ان با رطل ماء الجبن بیاشامند و اکر این مرض بسبب ضعف قوة جاذبه یا ماسکه طحال
بود علامت آن قی و اسهال سودا و سقوط اشتها و کدورت عین بود علاج او جلاب از انیسون و
سکنجبین بزوری تناول کنند و طحال را بر ... افسنتین و مقل و مصطکی تضمید کنند باب
سیزدهم در امراض امعا از آنجمله قولنج است و آن مرضیست که مانع خروج براز شود و با آن

حقنه

68

عظیم باشد و وجع قولنج بوجع کلیه مشتبه میشود و فرق بدان کنند که وجع کلیه از یک موضع تجاوز نکند
و وجع قولنج از جای خود تجاوز کند و سبب قولنج اکر بلغم غلیظ باشد که با ثقل مختلط شود علامت آن
شدة وجع و سقوط اشتها و سبق تخمه بود و پیش از حدوث قولنج بلغم لزج با براز بیرون آمده باشد
علاج جلاب از بالنکو و رازیانه و انیسون و تخم کرفس و کلنکبین تناول کنند و بجوارش سفرجلی مسهل
تلیین کنند یا باین حب ص ایارة فیقرا و تربد هریک درمی شحم حنظل و نمک هندی هریک دانکی بکوبند و مقل
از تره دو دانک بجوشانند و ادویه بدان بسرشند و حب سازند یا باین حقنه استعمال کنند ص سنا هفت درم
انجیر ده عدد عناب ده عدد سپستان بیست عدد خسک و شبت هریک ده درم بابونه اکلیل الملک سداب
هریک کفی بیک بجعنده دسته مروغن کنجد آبکامه هریک ده درم شکر سرخ بیست درم شحم حنظل و نمک هندی
ده درم بوره نیم درم و اکر قولنج بسبب ریحی باشد که در امعا محتبس شده باشد علامت آن تقدم نفخ و قراقر
و تناول اشیای نفاخ و انتقال وجع بود علاج او جلاب از انیسون و نانخواه و رازیانه و کلنکبین
تناول کنند و کوارش کمونی و سفرجلی مسهل بخورند یا تخم کرفس و انیسون و نانخواه هریک درمی چند سیر
دانکی و نیم بکوبند و با آب رازیانه حب سازند بلع کنند و این شیاف استعمال کنند خطمی و بوره ارمنی هریک
دو درم شحم حنظل یکدرم سقمونیا نیم درم بکوبند و با شکر معقود بیامیزند و شیاف سازند یا زهره کاو
و بوره و شحم حنظل و خطمی هریک سه درم سکبینج درمی و نیم مقل یکدرم شیاف سازند و یا این حقنه
استعمال کنند ص سنا هفت درم انجیر ده عدد عناب ده عدد سپستان بیست عدد و بوطانی پانزده درم
خسک بابونه شبت اکلیل الملک بنفشه خطمی سبوس هریک هفت درم بجوشانند و صافی کنند و آبکامه و عسل
و روغن زیت هریک ده درم و بوره و نمک هریک نیم درم بر سر آن کرده استعمال کنند و روغن سداب
بر شکم بمالند یا ورق سداب و کرنب هریک ده درم و تخم کرفس و سداب هریک پنج درم در ... بجوشانند
تا با نیم آید و رطلی روغن کنجد بر سر آن کنند و میجوشانند تا آب برود و روغن بماند و آن روغن بر شکم
بمالند و اکر قولنج بسبب ورمی باشد که در ... امعا واقع شود و علامت آن تب و وجع شدید
و ضربان و عطش و قی مراری و ... قولنج ... حادث شود علاج آن فصد کنند و جلاب از ...

تربك وتخم کاشنی وترنجبین شاول کنند با شراب بنفشه وترنجبین وغذا بنوماش ومغز بادام خورند و تلیین

باین مطبوخ کنند صبر سنا پنج درم عناب ده عدد سپستان بیست عدد تخم خطمی پرسیاوشان روباه تربك

هریك سه درم خیارچنبر وترنجبین هریك پانزده درم یا این حقنه استعمال کنند صبر سنا هفت درم بنفشه

ونیلوفر هریك سه درم جو نیم کوفته وخطمی وسبوس هریك کفی مرو تخم خبازی مرو تسلوق دسته خیارچنبر وشکر

سرخ وترنجبین هریك ده مثقال روغن بنفشه ده درم واکر با وجع حرارت شدید ولذغ کزندکی وحکه

باشد این حقنه مناسب بود عناب ده عدد سپستان بیست عدد خطمی سه درم بجوشانند وصافی کنند و

آب خیار کدو وخیارزه وکدو وشیره جو ولعاب بنکو هریك پانزده درم وروغن بنفشه ده درم بیامیزند

ونیم کرم استعمال کنند واکر قولنج بسبب التواء امعا یا نزول آب یکیس انثیین حادث شود علاج آن آنست

که قولنج بعد از حرکتی عنیف یا برجستن یا از بالایی بزیر افتادن حادث شود علاج آن آنست که پای علیل

بریسمانی ببندند وبر بالا کشند وریسمان را تحریك میکنند تا امعا بجای خود رود وجلابی از روباه تربك

وبنفشه ورازیانه ونبات بدهند وغذا نخود آب با روغن شیره واکر بجای خود نرود یکدرم یا یکمثقال از سیق

ناکشته فرو برد وتردد میکند وشکم میمالد تا بیرون آید واکر قولنج بسبب احتباس ثفل وپوست آنا باشد

علامت آن تقدم احتباس وتناول مجففات بود علاج آن جلابی از شراب بنفشه وترنجبین هریك ده مثقال

شاول کنند وغذا نخود آب چرب با مرغ فربه خورند یا بنفشه چهار درم وسپستان بیست عدد بزرك وحلبه و حب

الرشاد هریك ده درم ترنجبین پانزده درم بجلاب سازند واکر بسبب حرارت امعا باشد علامت آن شدت

عطش ودوام التهاب بود علاج آن جلابی از بنفشه وروباه تربك وتخم کاشنی وترنجبین ونبات

شاول کنند با آب خیار وکدو یا شیره تخم تربك با ترنجبین وبدین حقنه تلیین کنند بنفشه نیلوفر تخم

حنظل خطمی تخم خبازی بابونه اکلیل الملك سبوس جو نیم کوفته لبلاب پرسیاوشان هریك هفت درم

عناب ده عدد سپستان بیست عدد بجوشانند وصافی کنند ولعاب بنکو ولعاب بزرك وروغن بنفشه

خیارچنبر وترنجبین هریك ده درم با آن ضم کرده [illegible] وغذا شیره کنند چرب حیوهای حرب

کرند وشکم بروغن بنفشه ولعاب خطمی کثیرا بمالند ایلاوس نوعی از قولنج است وآنچنان باشد

69

که ثقل در امعای علیا محتبس شده باشد واز دهن بیرون آید وبا آن ضعف نبض وغش واضطراب بود

علاج او آنست که اولا فلونیای رومی بدهند وچون وجع ساکن شود بدان معاودت نکنند وجوارش

سفرجلی مسهل یا جوارش فلافلی یا شهریاران بدهند واین حقنه استعمال کنند بابونه تخم شبت تخم کرفس

رازیانه حلبه هریك دو درم انجیر ده عدد مقل سکبینج جاوشیر هریك دو درم روغن زیت یا بید انجیر ده

درم شکر سرخ وآبکامه هریك پانزده درم بوره ونمك هریك نیم درم وباید که دو روز غذا نخورند واکر

بتوانند استعمال ریاضت مفید افتد روغن بابونه وشبت وخیری بر شکم بمالند وشراب صرف کم

کنند واندك اندك می آشامند وبابونه وشبت واکلیل الملك ونمام وخسك وبرك بید انجیر وسعتر

ومونه وروباه تربك بجوشانند ودر آن نشینند وشیافی از بوره ونمك هندی وسکبینج وتخم الحنظل

ترتیب کنند وبکار دارند مغص وجعی بود که امعا را حادث شود وشکم می پیچد وآن اکر بسبب ریح باشد

علامت آن قراقر ونفخ وتمدد بود وبخروج ریح تسکین حاصل شود علاج جلابی از انیسون ورازیانه

وروباه تربك وکلقند شاول کنند یا دو درم کوارش کمونی بخورند واکر با مغص اسهال باشد علاج

آن کفته شود واکر طبیعت محتبس باشد رازیانه وتخم کرفس وسداب هریك سه درم نانخواه وصعتر هریك

چهار درم قند مثل مجموع بکوبند وسه درم از آن شاول کنند وشکم بروغن بابونه کرم کرده بمالند

واکر بواسطه شاول اطعمه حاره وحریفه بود علامت آن حرقت امعا وتشنکی وخروج مره صفرا بود علاج

آن آب انار دانه با نبات بیاشامند یا لعاب بنکو وبرد انر بر سر شهتی از نبات بیاشامند یا شیره تخم تودك

ونیم درم طباشیر ونبات ده درم شاول کنند واکر مغص بواسطه خلطی مالح باشد علامت آن ثقل و

تشنکی بود وبا براز بلغم بیرون آید علاج آن تلیین طبیعت کنند بحقنهای نرم یا باین مطبوخ سنا مکی

بنفشه بسفایج رازیانه تخم کاشنی روباه تربك هریك سه درم عناب ده عدد سپستان بیست عدد ترید

دو درم خیارچنبر پانزده درم ترنجبین ده درم شکر سرخ ده درم واکر بسبب خلطی لزج باشد که در امعا

متمکن شود علامت آن قلت عطش وکثرت نفخ بود ووجع از یك موضع منتقل شود علاج آن

تلیین طبیعت باشد بحقنهایی که در باب قولنج ذکر رفت [illegible] معده کنند بقی وکلقند ورازیانه شاول

[illegible]

وغذا نخود با شیرهٔ خشکدانه خورند و قنبیل و دارچینی و زعفران و سعتر در ان کنند و بعد از تنقیه

جوارش کندر و مصطکی تناول کنند و آب سرد کمتر خورند دیدان کرمهای که در امعا متولد شود بسبب

رطوبتی فضلی باشد که در امعا بماند و بطول مکث متعفن شود و چون حرارت در او عمل کند با کرم شود

و اگر این کرم دراز باشد حیات گویند و اودر امعای دقاق متولد شود و علامت او احساس حرکت آن

باشد در حالت جوع و پیچیدن شکم و سیلان لعاب و برهم سائیدن دندان در خواب علاج آن چهار

روز بیاپی رطلی شیر با ده مثقال شکر تناول کنند و غذا نخود آب با شیرهٔ خشکدانه و سعتر و دارچینی خورند

و روز پنجم درمنه ترکی و برنج کابلی مقشر و تربد و قسط و مرو تلخ و ترمس هر یک درمی و حب النیل نیم درم بکوبند

و بر سر شیر ریزند و بیاشامند و اگر ازان بقیتی بماند و عمل تمام نکند ابکامه ده مثقال با آب گرم بخورند

و شحم الحنظل دانگی و نیم و قنبیل نیم درم بکوبند و بزهرهٔ گاو بسرشند و شیاف سازند و بردارند و دیگر

لحو روز بر مدکشك و سیر تمام بخورند و از تناول اغذیهٔ غلیظه بارده اجتناب نمایند و اگر کرم پهن

باشد آنرا حب القرع گویند و اودر امعای غلاظ متولد شود و علامت آن صفرت لون بود و خروج آن

احیانا هر چند که چیزی خورند سیر نشوند علاج درمنه برنج کابلی مقشر هر یک مثقالی نمك هندی

دانگی و نیم تربد یك درم و شحم الحنظل دانگی بکوبند و بر شیر کنند و بیاشامند و از لبنیات و اغذیه

لزجه احتراز کنند و اگر کرم صغیر و ضعیف باشد شبیه بکرم پنیر و سرکه علامت ان حکه مقعد و دغدغه

آن بود علاج آن حقنه کنند با برگ شفتالو و با بونه و اکلیل الملك و درمنه و برنجاسف هر یك کفی و

سداب و برگ شفتالو هر یك ده درم چغندر دسته بجوشانند و صافی کنند و روغن مغز استه زرد

آلوی تلخ و ابکامه هر یك ده درم و شحم حنظل دانگی بر سر آن کنند و بکار دارند و مقعد بروغن استه

زرد آلوی تلخ چرب کنند و از بوره و نمك و زهرهٔ گاو و شحم الحنظل و استه زرد آلوی تلخ شیافی سازند

و بر دارند و اگر اطفال را این مرض حادث شود درمنه یکمثقال و صبر سقوطری نیم درم بکوبند و با آب

برگ شفتالو بر ناف طلا کنند ... مستقیم ... دفع فضله ... آن تقاضا ...

... دفع شود ... با آن خون باشد ... رطوبتی ...

مستقیم

مستقیم آید و دغدغه علامت آن حرقت مقعد باشد و خروج این رطوبت علاج آن سفوف نشاسته

یا سفوف گل ارمنی نیم درم تناول کنند یا گل ارمنی بریان کرده یکمثقال با شیرهٔ تخم تورك بریان کرده

تناول کنند و غذا کاورس بریان کرده با مغز بادام و شیرهٔ خشخاش خورند و این شیاف استعمال کنند

صدف سوخته گل ارمنی اقاقیا گلنار هر یك سه درم کوفته با آب لسان الحمل یا آب تورك بسرشند و

شیاف سازند و اگر بسبب ثفلی خشك باشد که در امعا محتبس شود و خروج آن دشخوار بود و موجب

زحیر گردد علامت آن تقدم احتباس و تناول مجففات باشد علاج آن تلیین طبیعت بمزلقات مثل بنفشه

و خطمی و سپستان و خیار چنبر و اگر بسبب سرمایی بود که بمقعد رسد علاج آن تدهین مقعد کنند

بروغن گل و بابونه گرم کرده و بابونه و برگ چغندر و باه تریك و اکلیل الملك بجوشانند و در وی نشینند و بر

آجر گرم کرده نشستن هم مفید بود باب چهاردهم در انواع اسهال اگر اسهال بسبب

بحران و دفع فضلهٔ موذی بود آنرا حبس نباید کرد مگر که بحد افراط رسد و موجب ضعف شود علاج

آن پست جو با قند و گلاب تناول کنند یا پست جو و سنبو و کنار و کشنیز بریان کرده کوفته با هم بیامیزند

و بخورند با قرص طباشیر بسته با رب به یا سفوف انار دانه تناول کنند و غذا زرشك و انار دانه و سماق

و غوره خورند و اگر اسهال بسبب اخلاط مراری بود که بمعده و امعا ریزد علامت آن عطش و حرقت

والتهاب و تلخی دهن و صفرت براز و لذع مقعد باشد علاج آن ده مثقال رب به با یکمثقال قرص

طباشیر تناول کنند و یا نیم درم گل ارمنی با رب سیب یا کشنیز بریان کرده و توت خشك و تخم حماض

و خرنوب شامی هر یك شش درم و طباشیر سه درم و انار دانه بریان کرده پنجاه درم و زرشك و

سماق و پست کنار و دستنبو هر یك درمی بکوبند و همه با هم بیامیزند و قدری ازان بخورند و اگر اسهال

با فراط بود معده را بگل ارمنی و زریرهٔ کرمانی و رامك و اقاقیا با آب مورد تضمید کنند و غذا سماق

یا انار دانه ماکیك و یتیهو خورند و اگر اسهال بلغمی باشد علامت آن نفخ و قراقر و ثقل و خروج بلغم

و براز سپید بود علاج آن حب الرشاد ملحوف سه درم بر سر حلاب نیم گرم از نبات بیاشامند تا اخلاط

بلغمی دفع شود و چون دانند که تمام دفع شد ماست و سفوف مغلیا تا پنج درم با آب سرد تناول کنند

وفرو برند واکر ساکن نشود این حقنه ممسک استعمال کنند برنج وعدس هریک کفی پوست انار مورد
وبلوط هریک ده درم مازو وکلنار هریک پنج درم بجوشانند وصافی کنند وکاغذ سوخته واقاقیا
وکل ارمنی هریک یکمثقال بسایند وبر سر آن ریزند واستعمال کنند بدفعات واین قرص بخورند [illegible]
چهار درم خون سیاوشان صمغ عربی بریان کرده کلنار اقاقیا هریک درمی بکوبند وبآب بسرشند
ومثقالی با رب سیب تناول کنند واین سفوف نیز مفید بود زیرهٔ کرمانی در سرکه خیسانیده وانار
دانه هریک پانزده درم دانهٔ مورد سنبل مصطکی کرویا خرنوب هریک ده درم انیسون تخم
کرفس هریک هفت درم بکوبند ودو درم ازان تناول کنند واکر اسهال سوداوی بود علامت
آن حرقت ولذع معده وخشکی دهان وکثرت اشتها بی هضم تام وقراقر ونفخ بود ورنک براز
مایل بسواد باشد علاج آن اولا تنقیهٔ امعا باید کرد بحقنهای نرم وبعد ازان که تنقیه تمام کرده باشند
قرص طباشیر [illegible] و قرص کهربا وسفوف مغلیاثا وسفوف انار دانه هر کدام باشد تناول کنند
[illegible] بنکو وبارتنک وتخم ریحان وکل ارمنی وصمغ عربی ونشاسته متساوی بریان کرده بکوبند و
[illegible] مثقال ازان با کلاب بخورند واز حموضات وشیرینی احتراز کنند ومرغ وکبک [illegible] بخورند
[illegible] کوفته وزرشک نیز شاید اسهال دموی اکر بسبب انفتاح عروق امعا بود واکر امعا
[illegible] بود علامت او آنست که غایط بیرون می آید وبعد ازان خون رقیق یا دبلیج وقراقر وزبد
خارج شود واکر در امعا غلاظ بود علامت او آنست که اول غایط با خون بیرون آید وبعد ازان
[illegible] وبا آن علامت بواسیر نباشد علاج اکر علامات غلبهٔ خون باشد وقوة مزاج ووقت مقتضی
[illegible] فصد کنند وبنکو وبارتنک وتخم ریحان هریک مثقالی وصمغ عربی سه مثقال بریان کنند
وبروغن کل چرب کنند وفرو برند وغذا کاورس مقشر با شیرهٔ مغز بادام خورند وقرص طباشیر بت
وقرص کهربا نیز مفید بود وسفوف نشاسته پنج مثقال بروغن کل چرب کنند وبخورند واکر این
اسهال بسبب سحج بود وسحج آن بود که بواسطهٔ اخلاط حاره وحریفه که با معا ریزد ویا بسبب اسهال
بسیار امعا خراشیده شود علامت آن تشنکی وپیچیدن شکم ووجع امعا بود علاج آن سفوف
نشاسته

نشاسته با روغن کل تناول کنند یا صمغ ونشاسته هریک دو مثقال وطباشیر یکمثقال بریان کرده
با [illegible] داغ کرده بیاشامند وغذا کاورس بریان کرده یا برنج بریان کرده یا سپیدباج بی کوشت یا
مغز بادام خورند واین حقنه ممسک استعمال کنند برنج شسته وجو نیم کوفته وذرت هریک کفی
بریان کنند ولسان الحمل وپوست خشخاش وکلنار وزردهٔ کل وکل خطمی وورق مورد بجوشانند
وصافی کنند وصمغ عربی ونشاسته بریان کرده وخون سیاوشان وکهربا هریک درمی بکوبند
وزردهٔ تخم مرغ بریان کرده وروغن کل با سپیده حل کنند ومجموع باهم آمیخته بکار برند و [illegible]
اسهال کبدی باشد وآن بلغون صرف باشد وسبب آن امتلاء دم بود یا تفرق اتصال کبد یا بواسطهٔ
قطع دست وپای وبآن واقع شود یا صدیدی بود وسبب آن احتراق دم بود یا شبیه بزردی بود
وسبب آن احتراق صفرا باشد باید بلید که منجمد شود یا قیحی بود یا غسالی بود شبیه بغسالهٔ کوشت
اما آنچه دموی صرف بود اکر تقدم امتلاء واحتباس خونی که سیلان آن معتاد بوده باشد ظاهر بود
وبا آن علامات سحج ومغص والم نباشد علاج او آنست که در ابتدا غذا نخورند وحبس مطلق نکنند
مادام که قوة باقی باشد وضعف بافراط نبود وحبس بشیرهٔ تخم [illegible] بریان کرده با شراب صندل یا سیب کنند
یا بارتنک بریان کرده وبنکو بریان کرده بروغن کل چرب کنند وفرو برند یا قرص [illegible]
سیب بخورند وشراب انجبار لعوق کنند وغذا جو بریان کرده با خشخاش بریان کرده خورند ویا انار [illegible]
باج یا غوره وکبد را بصندل وکلاب وآب بید وآب مورد طلا کنند اما آنچه صفراوی [illegible] زردی
بود علامت او آنست که براز مختلط بود واز دفع آن خفتی وراحتی حاصل شود وبا آن پیچیدن شکم [illegible]
وچون معده خالی بود بیشتر بود علاج او آنست که حبس کلی نکنند واشربه که مقوی باشد [illegible]
زیاده نباشد تناول کنند مثل شراب صندل وحماض وزرشک وسیب وبه واز قابضات صرف چیزی
استعمال نکنند ومعالجات سوء المزاج کبد بجای می آرند تا اخلاط بکلی دفع شود اما آنچه قیحی وغسالی بود
دلالت بر دبیلهٔ کبد کند وعلاج او کفته شده است [illegible] اسهال معدی باشد وسبب آن سستی قوت
معده باشد بواسطهٔ سوء المزاج رطب که عارض او شود علامت آن [illegible] تشنکی [illegible] طعام در معده

تغییری نپذیرد و مکث نکند و با آن قی و براز بلغمی نباشد علاج آن تسخین معده باشد بجوارشات
حاره و سفوف مقلیاثا و جوارش سفرجلی قابض و غذا انار دانه با کبک و تیهو و زیره و کشنیز و دارچینی
خورند و اگر بسبب کثرت رطوبات باشد که در معده جمع شود علامت آن کثرت بزاق و غثیان بود علاج
آن تنقیه معده کنند بقی و بعد از آن جوارشات مقوی معده تناول کنند مثل کوارش کمونی و پستهای قابض
مفید افتد و اگر بسبب بثره یا قرحه باشد که در معده حادث شود و از غذا متاذی شود و قوة دافعه آن را دفع
کند علامت او آنست که در معده بعد از اکل وجعی یابند خصوصا اکل حموضات و در براز صدیدی رقیق باشد
و حرارت در دهن محسوس شود و باشد که در او بثرات بود علاج آن قرص طباشیر بست و سفوف انار دانه
تناول کنند و غذا ارزن شک و انار دانه خورند و اگر بواسطه نزلات بود که از دماغ بمعده ریزد و طبیعت
آن را دفع کند و غذا را مزلق کرده اند و این اسهال دماغی خوانند علامت او آن باشد که بعد از خواب بیشتر باشد
و بعد از آن محتبس شود و با آن علامت نزله و فساد مزاج دماغ باشد علاج آن تنقیه دماغ بود و تبدیل
مزاج او و منع نزله بشراب عناب و شراب خشخاش کنند و باقی در نزله گفته شده است و بر پشت باز بخسپند و اگر
بسبب ضعف کبد بود که جذب غذا نتواند کرد علامت آن اسهال سبز و سفید و سهوکت بدن و قلت دم و
زردی لون بود علاج آن تقویت کبد باشد چنانچه گفته شد و اگر بسبب زایل شدن خمل معده باشد و آن
بواسطه خلطی اکال یا تناول زهری حاد یا بواسطه اورام واقع شود و علامت او آنست که طعام هضم
ناشده [illegible] شود بی لذع و وجع و مغص و آن [illegible] نتن رایحه نباشد علاج آن تضمید معده باشد بقوابض
مقویه مرقوق فروج فربه و حسو از شیر و نان سفید تناول کنند که خمل برویاند و بستهای قابض و مقویات
[illegible] نهند [illegible] امعا اسهال معدی باشد و سبب آن رطوبتی مزلقه باشد که بواسطه آن ثفل در امعا
مکث نکند بی فرده بیرون آید علامت آن خروج رطوبات بود و صفرت لون و هزال بدن علاج آن تناول
اشیاء محتبسه باشد مثل سسو و کنار و گل کیلی و [illegible] و سفوف مقلیاثا مفید بود و این سفوف نیز نافع افتد سنبل
مصطکی عود هر یک درمی و نیم بلوط بریان کرده سرانار ترش کزمازک دامک تخم حماض خرنوب دانه [illegible]
[illegible] کلنار هر یک نیم درم بکوبند و مقدار دو درم تناول کنند و اگر بسبب بثره یا قرحه باشد

که در امعا حادث شود و چون غذا بدو رسد زود دفع کند علامت او آنست که احساس وجع امعا کنند و با براز آن
صدیدی شک باشد علاج قرص طباشیر بست یا قرص گلنار یا رب سیب یا رب به با تخم ریحان و بارتنگ و مورد
و صمغ عربی هر یک درمی بریان کرده بگلاب و روغن بادام چرب کرده فرو برند و غذا کاورس یا برنج بریان
کرده با مغز بادام خورند و طباشیر و ورق گل و صمغ عربی و نشاسته و تخم حماض بکوبند و بلعاب بنکو
بسرشند و قرص سازند و یک مثقال تناول کنند باب پانزدهم در امراض کلیه و مثانه سوء المزاج کلیه اگر حار بود
علامت آن حرقت موضع کرده و کثرت شهوت باه و تشنگی و سرعت نبض و ناریت قاروره باشد علاج آن آب
انار ترش با نبات و ترنجبین یا شیره تخم بوترک با قرص طباشیر بزم تناول کنند و غذا کشکاب یا سنوماش
و اسفناج خورند و شراب خشخاش و نیلوفر و ریباس و غوره لعوق کنند و صندل و کنار و سماق هر یک دو درم
و کافور دانگی و طباشیر و تخم حماض و کثیرا و گل سرخ و گل ارمنی هر یک سه درم تخم کاهو و تخم بوترک
هر یک هفت درم بکوبند و باب کاهو یا بوترک بسرشند و قرص سازند و مثقالی با آب انار یا شراب غوره
یا شیره سه تخم بخورند و صندل و گلاب بر کلیه طلا کنند و اگر سوء المزاج بارد بود علامت آن قلت عطش
و بیاض و غلظ قاروره و ضعف شهوت باه بود علاج آن گلقند و رازیانه و گوارش کمونی تناول کنند
و غذا نخود آب با کبک و تیهو و کبوتر و فلفل و دارچینی خورند و مغز فستق و زنبق و خیری بر کلیه طلا
کنند و نارجیل و فندق و فستق با شکر خورند و از حموضات و فواکه احتراز نمایند [illegible] اگر
ورم کلیه از ماده صفرا یا دم باشد علامت آن تب و تشنگی و التهاب و صداع و بیخوابی و وجع کلیه بود
علاج آن فصد باسلیق کنند و جلابی از عناب و تخم کاشنی و روباه تربک و نبات تناول کنند و غذا جو
با شیره خشخاش و عناب و سپستان خورند و شراب بنفشه و خشخاش با لعاب بنکو و بردانه و موضع
کلیه را بصندل و مغاث و شیاف ماميثا و کاشنی و آب روباه تربک تضمید کنند یا آب کاشنی و آب کشنیز
و کاهو و روغن بنفشه و کرو و موم صافی بهم بیامیزند و طلا سازند و چون ورم نضج یابد علامت آن
اشتداد وجع و سکون تب و زیادتی ثقل بود آن زمان خطمی و اکلیل الملک و تخم شبت و حلبه و بنفشه
و برگ چغندر بجوشانند و [illegible] بر کلیه ضمد کنند و چون تب زایل شود و وجع ساکن گردد و ثقل باقی باشد

سرکین کبوتر و غبار آسیا و دقیق کرسنه با این ضماد ضم کنند و چون ورم منفجر کردد و مده با بول بیرون
آید شیرهٔ سه تخم با شراب خشخاش یا شراب عناب و بنفشه بخورند و اکر خروج مده متمادی شود مغز سه تخم و کدو
هر یک ده درم خشخاش و نشاسته صمغ عربی و تخم خبازی هر یک دو درم کاکنج پنج عدد بکوبند و سه درم
از آن با ده درم شراب خشخاش تناول کنند و اکر ورم از ماده بلغم یا سودا بود علامت آن ثقل موضع کلیه
و تب و التهاب بی شدت وجع بود و شبیه بقولنج باشد و فرق بدان کنند که حقنه درین مرض مفید نیفتد
بلکه زیاده کند بخلاف قولنج علاج آن جلابی از بیخ مهک و تخم کاشنی و رازیانه و نبات تناول کنند و غذا
بنوماش و مغز بادام باشد و بعد از نضج تلیین کنند بدین مطبوخ صبر سنا یکدرم تخم کرفس و کاشنی
و رازیانه و ورق کل و بالنکو و بنفشه و نیلوفر هر یک سه درم بیخ مهک چهار درم تربد دو درم مویز
طایفی ده دانه عناب ده عدد سپستان بیست عدد انجیر ده عدد مغز خیار چنبر پانزده درم ترنجبین همچنین
یا سنا [illegible] درم و بیخ مهک چهار درم و بالنکو و تخم کاشنی و رازیانه هر یک سه درم بجوشانند و صافی
و پنج مثقال [illegible] خیار چنبر در آن حل کرده بیاشامند و بعد از شقیقه شبث و بابونه هر یک چهار درم
و حلبه هر یک یکدرم تخم خطمی تخم خبازی هر یک ده درم بکوبند و با آب رازیانه بر سرشند و ضماد سازند
یا استفراغ در آب کرم [illegible] کنند و با مغز ساق کاو و پیه بط بمالند وجع کلیه اکر از ورم یا سوء المزاج بود علا
کمتر شد [illegible] حصاة و قروح بود علاجش کمتر شود و اکر ریح بود علامت آن وجع معده و تمدد بود و با
ثقل و علامات حصاة نباشد و در حالت خلو معده ساکن شود علاج آن مدرات مثل انیسون و نانخواه
و [illegible] تناول کنند و روغن قسط و زنبق و خیری بر موضع کلیه بمالند و ورم مثانه اکر دموی و صفراوی بود
علامت آن شدت وجع و حرقت مثانه و تب محرقه و تشنکی و لهیب و سواد لسان و اشفاخ زهار بود و با
که با آن احتباس بول و براز باشد علاج آن فصد باسلیق کنند و جلابی از بنفشه و تخم کاشنی و عناب و شکر
و ترنجبین تناول کنند و غذا کشکاب با شیرهٔ خشخاش و شراب بنفشه خورند و بنفشه و خبازی و تخم خطمی
و پوست خشخاش بجوشانند و در آن نشینند و برهانه میریزند و ثفل آن بر آنجا نهند و صندل و [illegible]
[illegible] و بنفشه و کاکنج با آب [illegible] ضماد کنند و اکر حبس بول باشد شیرهٔ سه تخم سه درم با ده درم

73

بیاشامند یا سه تخم و تخم کدوی مقشر هر یک یکدرم و تخم تودری سه درم تخم خطمی و خبازی و پرسیاوشان
هر یک دو درم بکوبند و چهار درم از آن با شراب بنفشه و خشخاش تناول کنند و ورق کنجد تر بکوبند
یا کنجد مقشر با شیر سحق کنند و ضماد و طلا کنند و چون ورم نضج یابد و منفجر شود شراب بنفشه
با لعاب بنکو بخورند و غذا بنوماش و مغز بادام و بنفشه و خطمی و خبازی و پرسیاوشان و اکلیل
الملک و حلبه و بزرک و تخم شبث بجوشانند و در آن نشینند وجع مثانه بسبب قروح یا حصاة بود
و آن کفته شود یا بسبب سوء المزاجی کرم که عارض شود و علامت آن وجع و لهیب موضع مثانه و تشنکی
بود علاج آن شیرهٔ تخم تودری با آب خیار کرو با نبات تناول کنند و روغن بنفشه بر آن بمالند و در
احلیل چکانند و اکر سوء المزاج بارد بود علامتش آنست که بعد از تناول اطعمه و اشربه بارده یا
ملاقات هوای بارد حادث شود علاج آن جلابی از انیسون و نانخواه و بیخ مهک و نبات تناول کنند
و غذا نخود آب با شیرهٔ خسکدانه و زیره و فلفل و دارچینی خورند و بروغن نرکس و زنبق و قسط
تضمید عانه و تقطیر باحلیل کنند و اکر وجع بسبب ریح بود علامت آن وجع و تمدد بود و با آن
ثقل نباشد علاج آن ماء الاصول با روغن بیدانجیر تناول کنند و مثانه را بسداب و [illegible]
و شبث و روغنهای کرم تضمید کنند قروح کلیه و مثانه سبب آن تفرق اتصال باشد که یا انفجار
دبیله بود علامت آن وجع و خروج دم و مده و نتن بول باشد و فرق میان قرحه کلیه و قرحه مثانه بموضع
وجع کنند و در قرحه کلیه سلسل البول باشد و در قرحه مثانه عسر بول و قشوری که از کلیه آید [illegible]
و از مثانه سفید باشد علاج آن هر بامداد یکمثقال قرص کاکنج با ده مثقال شراب بنفشه یا خشخاش
تناول کنند و غذا بنوماش و نخود و مغز بادام خورند و اکر مده بسیار بود ماء العسل با [illegible]
تناول کنند و اکر طبیعت محتبس باشد جلابی از زوفا و تربد و لبلاب هر یک یکدرم و بنفشه چهار درم
و ترنجبین ده درم و مغز خیار چنبر پانزده درم بیاشامند و نشاسته چهار درم و کثیرا و صمغ عربی
و بزرک هر یک دو درم و کل ارمنی یکدرم بکوبند و یکمثقال تا دو درم از آن با ده مثقال شراب
خشخاش بخورند یا حب الصنوبر بیست عدد و تخم خیار دو درم نشاسته یکمثقال سنبل و کرفس هر یک

پنج مثقال بکوبند و دو درم از آن شاول کنند و در قرحهٔ مثانه شیاف ابیض بیامیزند و در احلیل
چکانند و از اطعمهٔ حریفه و مالحه و از جماع احتراز نمایند جرب کلیه و مثانه علامت آن حرقت بول
و رسوب نخالی و حکهٔ شدید و وجع موضع کلیه و مثانه بود علاج آن جلاب یا شراب بنفشه و شراب
خشخاش شاول کنند یا عناب ده عدد و بنفشه پنج درم و نبات ده درم بجوشانند و با لعاب بنکو
و بهدانه بیاشامند و غذا بنو ماش و مغز بادام یا حریره از شیرهٔ سبوس و نبات و روغن بادام
خورند و در جرب کلیه قی و فصد و اسهال طبیعت مفید باشد و در جرب مثانه بلعاب بهدانه و شیر زنان
و روغن بادام حقنهٔ مثانه کنند حرقت مثانه اگر بسبب مادهٔ لاذع یا قروح بود گفته شد و اگر بسبب
حدت بول بود علامت آن حرارت مزاج و نارنجی قاروره و تشنگی باشد علاج شراب بنفشه و شراب
خشخاش با شیرهٔ تخم تورك و شیرهٔ سه تخم شاول کنند و غذا نخود آب با روغن بادام یا بنو ماش با روغن
[illegible] و مغز بادام خورند و مغز تخم کدو و سه تخم هر یك سه درم و تخم خطمی و خبازی هر یك چهار درم
و مغز بادام هفت درم کتیرا یکدرم بکوبند و سه درم از آن با آب خیار کدو و با شیرهٔ تخم تورك شاول
کنند و شیر زنان و روغن بنفشه و لعاب خطمی و شیاف مامیثا در احلیل چکانند حصاة و رمل کرده در کلیه
و مثانه تولد کند بسبب خلطی لزج بود که حرارت غریبه رطوبت او را نشف کند و بمرور زمان متحجر گردد
و اگر ماده بسیار بود در غایت لزجت حصاة متولد شود و الا رمل تولد کند و حصاة کلیه اگر سمین را
[illegible] شود و حصاة مثانه نحیف را و علامت حصاة وجع موضع کلیه یا مثانه و ثقل و تمدد و عسر بول
[illegible] و رقت آن باشد و علامت رمل و تمدد و صفاء بول و خروج رمل و سوزش بول و رملی که از
کلیه آید سرخ بود و زرد و آنچه از مثانه آید سفید باشد و علاج این مرض آنست که هر روز جلابی از
تخم کاشنی و رازیانه و بیخ مهك و نبات شاول کنند یا شیرهٔ سه تخم با نبات یا رازیانه و انیسون
بجوشانند و باده درم شیرهٔ سه تخم و ده درم نبات بخورند و غذا نخود آب با شیرهٔ خشکدانه و کبك
و تیهو خورند و از اغذیهٔ غلیظه اجتناب نمایند و شبانگاه غذا نخورند و استعمال ریاضت معتدله
[illegible] لعیا ناقی کردن مفید افتد و از میوه‌ها انگور سفید مغز فندق شیرین بسیار خورد و اگر [illegible]

زایل

زایل نشود بدین مطبوخ تلیین کنند صفت سنا جعده خشك مامیثا حاشا هر یك پنج درم تخم
خطمی و کرفس و خبازی و رازیانه هر یك سه درم تخم کاشنی و بنفشه و بیخ مهك هر یك چهار درم
عناب ده عدد سپستان بیست عدد انجیر پانزده عدد پرسیاوشان پنج درم ترنجبین و خیار
چنبر هر یك ده درم و قطن را بروغن شبث و بابونه و خسك بمالند و روغن ترب و روغن خسك
در احلیل چکانند و بابونه و حلبه و شبث و خسك و اکلیل الملك و مرزنجوش و کرفس و خسکدانه
نیم کوفته و پرسیاوشان و خطمی و بنفشه بجوشانند و در آن نشینند و اگر علت مستحکم شود و آن
که سفت حصاة باشد استعمال باید کرد دوایی مفید پنج کاکنج ده درم خطیا تا جندبیدستر
زنجبیل دار فلفل عقارب سوخته هر یك سه درم بکوبند و با عسل سرشند و بعد از شش ماه دانگی
بخورند و اگر حرارت مزاج باشد این دوا مفید بود صفت سه تخم و خشخاش هر یك ده درم و تخم
شلغم پنج درم و تخم کرفس و رازیانه و انیسون هر یك سه درم بکوبند و سه درم از آن با سکنجبین
ساده یا بزوری شاول کنند یا معجون حجر الیهود یکمثقال با شیرهٔ سه تخم شاول کنند و موضع را
بروغن بابونه و خسك و روغن عقرب بمالند روغن عقرب بیخ کبر و بیخ کرفس و رازیانه هر یك ده درم
مدحرج و سعد و سلیخه هر یك دو درم نیم کوفته کنند و با روغن کنجد در ظرفی کنند و بیست روز
در آفتاب نهند یا بآتش نرم بجوشانند پس صافی کنند و ده عدد عقرب زنده بگیرند و در آن
اندازند و بیست روز دیگر بگذارند پس در شیشه کنند و نگاه دارند و اگر حصاة در یك
موضع باشد قطعا فرو نیاید جلابی از تخم کرفس و تخم کرفس و انیسون و نبات شاول کنند
فطراسالیون و فلفل سفید و سیاه هر یك سه درم و زنجبیل و سنبل و سلیخه و دارچینی و جعده
و اسارون هر یك چهار درم و جندبیدستر و فقاح اذخر و حب بلسان هر یك دو درم بکوبند
و بعسل سرشند و یکدرم شاول کنند و از ادویهٔ مفتته عقرب سوخته و خفاش خشك کرده و
زجاج سحق و اسقولوفندریون [illegible] است قنفذ بری باشد و گنجشکی هست که آن را
یونانیان [illegible] که دنبال دراز دارد و چون نشسته باشد

بر زمین میزند و آنرا ابو الفضل و ابو الفضیل و [illegible] اعون نیز کویند آنرا پخته و خام نیز میخورند
و درین مرض مفید است و کویند اکر تیسی که او را چهار سال بود دران زمان که انکور رنک میکیرد
بکشند و اول خون او و آخر آن بکذارند که ریخته شود و میان آن نکاه دارند تا منجمد کردد پس در
آفتاب نهند تا خشک شود و آنرا از غبار نکاه دارند و سحق کنند و قدری ازان با آب ترب یا آب کرفس
بیاشامند مفید بود و اکر حصاة در مجرای قضیب باشد و بیرون نیاید بباید شکافت و در حصاة
مثانه داروی اقوی استعمال کنند و در رمل احتیاج بادویه قوی نباشد جمود دم در مثانه اکر در مثانه
خون بسته شود علامت آن غشی و کرب و برودت اطراف بود علاج آن سکنجبین عنصل و زهره سلحفاة
تناول کنند و جکر خر خشک کرده و پنیر مایه خرکوش و بر بجاسف نیز مفید بود و چوب کز و چوب انجیر
بسوزانند و آب آن در احلیل چکانند یا نخود و سداب بجوشانند و آب آن در احلیل چکانند احتباس
و عسر بول اکر بسبب ورم و حصاة بود علاج آن کفته شد و اکر بسبب خلطی لزج باشد که در مجاری بول حادث
شود علامت آن تقدم تناول اطعمه غلیظه لزجه و ثقل موضع بود و با بول اخلاط خام بیرون آید علاج
آن جلاب با انیسون و تخم کاسنی و تخم کرفس و نبات تناول کنند یا رازیانه و انیسون و تخم کرفس و ماش
هندی و نانخواه هر یک پنج درم بکوبند و سه درم ازان تناول کنند و تدهین قطن و مثانه بروغن
بابونه و خیری کنند و کاه باشد که عسر بول بسبب صفرایی رقیق باشد که در مجاری بول فرود آید علامت
آن حرقت مجاری بول و صفرت بول باشد علاج آن لعاب بنکوده درم و روغن بنفشه پنج درم بر سر شربتی
از نبات بیاشامند و از مدرات احتراز نمایند و غذا بنو ماش با اسفناج و روغن بادام یا حریره از نشاسته
سبوس و نبات و روغن بنفشه خورند و اکر بسبب احتقان بول عسر بول حادث شود خربزه شیرین و تخم خربزه
و مغز فندق و فستق با شکر تناول کنند و شیره تخم تورك و سه تخم و مدرات غیر قوی را استعمال کنند سلسل
البول آنست که بول بی اراده بیرون آید علاج آن هر بامداد یک مثقال کوارش کندر یا اطریفل کبیر
تناول کنند و اغذیه و قلایا که در ان توابل باشد خورده و کندر و سعد و خولنجان و زیره کرمانی و شاه
بلوط و حب الآس و شهدانه متساوی بکوبند و مثقالی [illegible] و کندر و حب الآس و هلیله

کابلی و بلیله و آمله هر یک سه درم سعد پنج درم بلوط درمی که خوشبا ینده چهار درم بکوبند و بعسل
بسرشند و مثقالی تناول کنند و اکر مزمن شود معجون کل کا کنج مفید باشد و از آب سرد احتراز باید کرد
و کسی که بول در فراش کند بوده و خردل و حب الرشاد هر یک سه درم و کندر یک درم بکوبند و بعسل بسرشند
و مثقالی تناول کنند و از فواکه خصوص خربزه و خیار کرد و احتراز کنند و حجره خروس بسوزانند و بسایند
و دانکی تا دو دانک با آب فاتر بخورند و کندر و بلوط هر یک ده درم و سعد و خون سیاوشان و قرفه
و خولنجان و وج و راسن هر یکی پنج درم بکوبند و بعسل بسرشند و قرص سازند و سه درم ازان تناول کنند
و شهدانه بریان کنند و بکوبند و در میان عسل ریزند و احیانا خورند مفید بود ذیابیطس بلغت
یونانی دولاب باشد و آنچنان بود که دایما تشنه باشد و چون آب بخورد باندک زمانی بی تغیر دفع شود
و سبب آن ضعف کلیه یا اتساع مجاری او بود و حرارت او قوی باشد و جذب رطوبات از کبد کند و چون
ضعیف بود قوه امساک و حمل آن نباشد و لا یزال جذب کند و دفع کند و چون این مرض مزمن شود کبد
ضعیف شود و بدن ذابل شود علامت آن تشنکی و عدم تب و بول رقیق سفید دایم بحرقت بود علاج قرص
طباشیر و قرص کافور بارد بسبب رب به و شراب زرشک و ریباس تناول کنند و غذا زرشک و غوره
و انار دانه خورند و قطن را بصندل و کلاب و آب کاسنی طلا کنند و اکر سه بیضه یکشب در سرکه خیسانند
و بخورند نافع بود و کاه باشد که دیابیطس بسبب برودت کلیه حادث شود علامت آن عدم علامات
حرارت بود اما تشنکی باشد علاج تنقیه بدن باشد بقی و حقنهای نرم و تناول مثرودیطوس و معاجین
حاره و تدهین قطن بروغنهای کرم تقطیر بول حالتی بود میان عسر و استرسال و سبب اکثر اخلاط
بول باشد با خلاط حاده علامت آن صفرت بول و حرقت آن و علامات غلبه مرار بود علاج شیره تخم
خیارین یا شیره تخم تورك با نبات تناول کنند یا لعاب بنکوده درم و روغن بادام پنج درم با شربتی
از نبات و عرق بید مشک بیاشامند و غذا بنو ماش با مغز بادام یا کدو و فروج خورند و مغز تخم کدو و به
و تخم خبازی و خطمی هر یک سه درم و مغز بادام یک درم و صمغ و الکوکیترا هر یک دو درم بکوبند و سه
درم ازان با شیره تخم تورك [illegible] تناول کنند و اکر این مرض بسبب ضعف ماسکه باشد

علامت آن آنست که بول اندک اندک آید و او را حرقت و صبغ نباشد علاج آن اطریفل شاول کنند و غذا
نخود آب با شیرهٔ خسکدانه خورند و انجیر و مویز و جوز شقل کنند و حب الرشاد و خردل و کندر هر یک نیم درم
و مغز جوز ده درم و سعد سه درم بکوبند و بعسل برشته و یکمثقال بخورند بول الدم اگر بسبب انفتاح
عرقی بود اندک اندک آید و اگر از انشقاق عرقی بود بغتةً بسیار آید و خون صرف تازه بود بسبب ضربه
یا سقطه یا شاول ادویه حریفه یا سمیه نیز حادث شود و علاج آن فصد باسلیق کنند و قرص کهربا و کل ارمنی
و صمغ عربی هر یک مثقالی با شراب سیب شاول کنند یا بنکو و صمغ عربی و باردشک و تخم ریحان هر یک مثقالی
بریان کرده بروغن بادام چرب کنند و فرو برند و غذا سماق با بنوماش و مغز بادام بریان کرده با فروج خورند
و از شاول اطعمهٔ حریفه و شیرینی و ترشی اجتناب نمایند و از حمام و حرکات عنیفه و رکوب و مشی سریع احتراز
کنند و نشاسته و کثیرا و صمغ عربی و کلنار و تخم تورك هر یک ده درم و شلخ کاو کوهی سوخته نیم درم
بکوبند و با آب سماق برشته و قرص سازند و مثقالی شاول کنند یا کلنار و بسد و کل ارمنی و کل قرسی هر یک
سه درم و کهربا یک درم و نیم و تخم خیار و تخم تورك و کثیرا و نشاسته هر یک چهار درم بکوبند و با آب لسان
الحمل شاول کنند و اگر بسبب اکل عرقی باشد علامت آن وجع شدید بود و بول اندک اندک آید و با آن
نتنی باشد و علاج آن همچو علاج قرحهٔ کلیه و مثانه بود والله اعلم باب شانزدهم در امراض اعضای
تناسل اورام انثیین اگر ورم حار باشد دموی یا صفراوی علامت آن تب و حمرت لون و درد و حرارت
و التهاب و تشنگی و صفرت قاروره باشد علاج آن فصد باسلیق کنند و جلاب از عناب و اجاص هر یک ده عدد
و تمر هندی و ترنجبین هر یک ده درم شاول کنند و غذا جو با بنوماش و مغز بادام خورند و آرد جو و عدس و با قلا
و آب کشنیز و برگ بید و تریک و کاشنی و طحلب بر ورم نهند و خرقه بکلاب و سرکه تر میکنند و بدان میبندند و تلیین
طبیعت بمطبوخ فواکه کنند یا بشراب بنفشه و ترنجبین و مغز خیار چنبر هر یک ده مثقال و چون مرض منحط شود
بابونه و اکلیل الملک و تخم شبت و نمام بکوبند و با سفیدهٔ تخم مرغ ضماد کنند و اگر ورم بلغمی بود علامت
آن بیاض قاروره و بیاض لون و ورم و حادث آنبود علاج آن جلاب از ابزار زیانه و بیخ مهک و تخم کرفس
و کوزب یا قندی عسل و نمک و زیره و کلنگبین [illegible] شاول کنند و تلیین طبیعت بمطبوخی که در وی بذر
وانیسون

76

وانیسون باشد یا فی کنند بطبیخ شبت و بیخ مهک و آرد باقلی و کندر و روغن زیت یا حلبه و شبت و
اکلیل الملک و آرد باقلی و روغن بابونه ضماد سازند و اگر ورم سوداوی بود علامت آن صلابت و
کمودت ورم و بیاض قاروره و عدم وجع بود علاج آن جلاب از ابزار زیانه و بیخ مهک و کلقند
شاول کنند و تلیین طبیعت بمطبوخ افیتمون و حب آن کنند و نخود و شبت و اکلیل الملک و بابونه بکوبند
و با آب کرنب ضماد سازند و پیه مرغ و بط و مغز ساق کاو در روغن زیت و عسل با هم بکدازند و در آن بمالند
عظم و صغر انثیین کاه باشد که خصیه بزرگ شود نه بواسطهٔ آماس و نفخ بلکه فربه شود چنانکه پستان
بزرگ شود علاج آن با دویه کنند که در پستان نابالغ استعمال کنند تا بزرگ نشود مثل کل ارمنی و سرکه
و بزر البنج و شوکران و خردهٔ اثرب و آب کشنیز و خردهٔ سنگ آسیا و سنگ استره و اگر خصیه کوچک شود
و بالاجهد علاج آن مداومت حمام و آب اشنک و استعمال ادهان و ادویه مسخنه باشد اورام قضیب
علامات و علاج آن همچون علامات و علاج ورم انثیین باشد و آنچه مخصوص بدو باشد در ورم حار
عدس و کلنار و برگ کل و پوست انار و روغن کل ضماد سازند و در ورم بارد بابونه و اکلیل الملک
و نمام و خطمی و اشترخار و روغن بابونه قروح قضیب و خصیه آنچه طری باشد صبر و مرداسنگ
و توتیا و شاذنه و کلنار و مس سوخته و اقلیمیا فضه برهم و ضماد و ذرور بکار دارند و آنچه کهنه باشد
کندر و کاغذ سوخته و پوست چوب بید سوخته و مرهم استعمال کنند و اگر متاکل شود فلدفیون و ادویهٔ اکاله
بنهند تا آنچه متعفن بود زایل شود و بعد از آن مرهمهای ملحمه بنهند حکهٔ قضیب و خصیه بسبب مادهٔ حاره
باشد که بدان حوالی ریزد و بواسطهٔ عرق نیز باشد علاج او آنست که عضو را با آب گرم بشویند و سفیدهٔ
تخم مرغ و روغن کل طلا کنند یا سرکه و کلاب و آب کرفس و ماميثا طلا کنند و اگر ساکن نشود ارسال علق
کنند و ادویه حرب استعمال کنند و بفصد و اسهال تنقیه کنند سدهٔ مجری قضیب اگر بسبب بثره باشد
که در آن مجری حادث شود علامت آن حرقت نیز و عسر خروج بول بود علاج آن فصد باسلیق کنند
و شیرهٔ تخم تورك با نبات بیاشامند و شیاف ابیض و روغن کل در احلیل چکانند و اگر بسبب خلطی غلیظ باشد
که در مجری حادث شود علامت آن [illegible] بول [illegible] نباشد و با بول اخلاط غلیظ بیرون آید علاج

آن تناول مدرات باشد و اعوجاج قضیب بسبب تشنجی بود که عضلات او را حادث شود علاج آن ترک ریاضت
بود و تناول اغذیه جیدة الکیموس و استعمال نطولات و ادهان که در تشنج مستعملست و از پیه بط و مرغ و مغز
ساق گاو و موم و کتیرا و لعاب خطمی و راتینج و روغن بنفشه موم روغنی سازند و بر آن میمالند و قضبان باه
اگر بسبب استرخای آلت باشد علاج آن هر روز جلابی از زیانه و گلقند تناول کنند و غذا نخود آب و شیره
خشکار خورند و بجز صبر و ایارج شقیقه کنند و روغن قسط و خیری و زنبق در عضو میمالند و اگر بسبب تقدم
استفراغ و تحلیل مفرط بود هر روز شربتی از نبات و عرق گل و گاوزبان و تودری سرخ و سفید تناول
کنند و غذا نخود آب بگوشت بره و کبک و تیهو و هریسه از گوشت بره و بط بخورند و جلابی از قند و نشاسته
تناول کنند و اگر بسبب ضعف بدن باشد علامت آن نحافت بدن و رقت منی بود علاج آن شراب سیب و گاوزبان
و عرق گل و بید مشک تناول کنند و گوشت بره و مرغ و کبک و قلیه کزر و شلغم و پیاز با توابل تناول کنند
و حمام معتدل و ریاضت معتدله و شراب ریحانی مفید بود و ترک جماع و ریاضت کنند و اگر بسبب قلت
منی باشد علامت آن نحافت و یبوست بدن و قلت منی بود علاج آن هریسه و گوشتهای فربه و نارجیل
و شکر و قلایا و حلاوی از نشاسته و مغز بادام و فندق و فستق و بن و قبیطا از مغز بادام و جوز
تناول کنند و معجون لبوب و معجون فلاسفه خورند و این معجون نیز مفید بود صه سقنقور نعناع خصی
الثعلب از هر یک سه درم شقاقل مغز پنبه دانه و باقلا هر یک هفت درم تخم کزر و تخم شلغم و ترب و
هلیون هر یک پنج درم تخم پیاز ده درم بکوبند و بعسل بسرشند و دو درم از آن تناول کنند و اگر بسبب
برودت آلات منی باشد علامت آن برودت منی باشد در حالت خروج علاج آن گلقند و کلنکبین و شراب
بالنکو و زنجبیل مربی و کزر مربی و شقاقل مربی تناول کنند و غذا نخود آب با انیسون و کرویا و زعفران
و دارچینی خورند و این معجون تناول کنند صه لسان العصافیر تخم کزر و شلغم و جرجیر و تودری سرخ
و سفید هر یک پنج درم فلفل سه درم شقاقل چهار درم مغز گنجشک دو درم بکوبند و بعسل بسرشند و
دو درم تا دو مثقال تناول کنند و اگر بسبب حرارت آلت منی باشد علامت آن سرعت انزال و غلظ منی بود
علاج آن شیره تخم تورک و سکنجبین و [illegible] تناول کنند و دوغ گاو و شیر نیز مفید بود

وقتا

77

و غذا زرشک و لیمو و انار و غوره خورند و اگر بسبب رطوبت آلات منی باشد علامت آن رقت منی بود
و بیاض و غلظ قاروره علاج آن جلابی از تخم کزر و تخم شلغم هر یک سه درم کلنکبین ده درم تناول
کنند و غذا قلایا مثو بله خورند و فلفل و دارفلفل و زنجبیل هر یک سه درم و بیخ مهک پنج درم و تخم
پیاز و هلیون هر یک چهار درم نخود سفید ده درم کنجد مقشر هفت درم بکوبند و بعسل بسرشند
یا حب الزلم و حب فلفل و تخم شلغم هر یک سه درم بکوبند و بعسل بسرشند و مثقالی تناول کنند و اگر ضعف
باه بسبب آن باشد که مدتی ترک کرده باشد ادویه باهیه تناول کنند و اغذیه مثل شیر و شکر و زرده
تخم مرغ و ماهی تازه و قلایا جزر و پیاز و کنکر خورند و قضیب را بروغن ناردین بمالند یا فلفل
و حلتیت و جند بیدستر هر یک نیم درم مشک دانگی مغز پنبه دانه دو درم بوره نیم مثقال بکوبند
و با روغن بان بیست درم در هاون بسایند تا نیک بهم آمیخته شود و در قطن و خاصره بمالند
و نظر در تسافد حیوانات مهیج این معنی بود و اگر نعوظ ضعیف بود این حقنه استعمال کنند صه بزرک
حلبه قرطم نیم کوفته و شلغم پاره کرده هر یک بیست درم نخود و گندم نیم کوفته هر یک پانزده درم
شبث سلق جرجیر هر یک کفی تخم پیاز و هلیون هر یک سه درم انجیر ده عدد مویز طایفی ده درم
بجوشانند و روغن جوز و کنجد و شیر تازه هر یک ده درم بر سر آن کنند و بکار دارند و ضعف باه
بسبب ضعف قلب نیز بود و علامت آن خفقان و لین نبض و قلت حرارت بدن بود علاج تقویت قلب
باشد بشراب حماض و لیمو و صندل و سیب با گلاب و عرق گاوزبان و مفرحات معتدله و اگر بسبب
ضعف معده یا کبد باشد تقویت آن کنند چنانچه گفته شد و اگر بسبب قلت نفخ باشد علامت آن سلامت
اعضا و کثرت منی و قلت نفخ بود علاج آن تناول ادویه باهیه نفاخه مثل نخود و شلغم و کزر و پیاز
و انگور و انجیر و جرجیر و بن و فستق بود و گوشتهای بره و مرغابی و کبک و کبوتر و اگر بسبب حرارت
و یبوست مزاج بود علامت آن نحافت بدن و صفرت لون و قلت منی و بطو انزال باشد علاج آن هر روز
رطلی شیر با ده درم ترنجبین و ده درم شکر بیاشامند و غذا گوشت بره و بزغاله با کدو و اسفناج
خورند و روغن بنفشه و [illegible] قضیب و قطن بمالند و این حقنه استعمال کنند گوشت سر و پاچه بزغاله

پست درم هلیون وسبوس هریک ده درم بجوشانند وصافی کنند وروغن گاو وپیه بط ومرغ هریک
ده درم بوسر آن کرده بکار دارند سرعت انزال اگر بسبب ضعف قوت ماسکه باشد بواسطه برودت
ورطوبت علامت آن کثرت ورقت منی بود وبی اراده بیرون آید علاج آن شراب بالنکو وگلقند تناول
کنند ونخوداب باکبک وکبوتر وگنجشک بخورند وبرنج مزعفر بازیره ودارچینی واطریفل کبیر ومعجونات
حاره تناول کنند وروغن نرگس وزنبق وبابونه در خصیه وعجان وعانه بمالند واگر بسبب حرارت منی
باشد علامت آن حرارت ولدغ منی بود در حالت خروج علاج آن شیره تخم بوزدک وسکنجبین وشراب
حماض وصندل وآب خیار کدو تناول کنند واز ادویه حاره احتراز نمایند خروج منی ومذی اگر منی
باحتلام وغیر آن بسیار دفع شود اگر بسبب کثرت آن بود علامتش خروج منی بسیار بود بی وقوع
ضعف علاج فصد باسلیق کنند وتقلیل اغذیه که مولد دم ومنی بود وشراب غوره وزرشک وریباس
تناول کنند وغذا عدس وسرکه خورند وآب کاهو وکشنیز وبوزدک وعرق گل وبید وروغن بنفشه
وکدو بادام بیامیزند وبر قطن بمالند واگر بسبب ضعف کلیه باشد علامت آن علامات ضعف وسوء
المزاج کلیه بود علاج آن شراب به ده مثقال با گلنار وگل ارمنی هر یک سه درم تناول کنند وغذا غوره
وسماق وزرشک خورند وگل ارمنی واقاقیا وطراثیث بکوبند وبا گلاب بر قطن طلا کنند وسیب
وبه ودستنبو وانار ترش تناول کنند وتخم کاهو وسداب وبنجنکشت هر یک سه درم سعد و
شهدانه وانیسون هر یک دو درم گلنار وورق گل هر یک درمی بکوبند وسه درم ازان با آب
سرد تناول کنند کثرت شهوت افراط شهوت جماع وقدرت بر کثرت مجامعت وقلت ضعف ازان
بسبب کثرت منی وامتلاء بدن باشد واین معنی از آنجمله است که اکثر مردم طالب این معنی باشند
اما اگر خواهند که در ان تقلیل کنند اولا فصد باید کرد وهر روز شیره تخم بوزدک با سکنجبین
وشراب غوره تناول کنند ونقوع فواکه وآب غوره نیز مفید [illegible] وغذا سکباج ولیمو وعدس
خورند وکاهو وخیار وماست ودوغ مفید بود وقطعه سرب بر موضع کلیه بندند بسیار بخاصیت
نافع باشد وکافور وگلاب وصندل [illegible] طلا کنند وتخم [illegible] تخم کاهو وشاهدانه وکشنیز

ونخم سداب بکوبند وبا آب سداب بسرشند وسه درم ازان با آب ریباس یا انار ترش یا دوغ تناول
کنند وگاه باشد که بواسطه شرب کردن ادعیه ومجاری منی حادث شود یا حکه که بسبب ماده حاره واقع
شود افراطی از شهوت بازدید آید وعلامت او آنست که هر چند جماع کنند شهوت زایل نشود وبعد از
جماع المی احساس کنند علاج آن شربت عناب ونیلوفر تناول کنند وغذا بنوماش وشیره مغز بادام خورند
با غوره وتلیین طبیعت بمطبوخ هلیله یا نقوع فواکه با شیرخشت وترنجبین کنند واگر بسبب کثرت
نفخ باشد علامت آن شدت نعوظ وتقدم تناول منفخات بود علاج آن تناول ادویه باشد که کاسر
نفخ بود مثل تخم سداب وبنجنکشت وانیسون وغذا زیره باج خورند واز بقول وفواکه احتراز نمایند
عدم نعوظ آن باشد که در حالت جماع غایط کنند وآن بسبب استرخای اعصاب وتحلل روح بود وبیشتر
کسانی را حادث شود که شغف عظیم بجماع دارند ولذتی مفرط ازان یابند علاج او آنست که پیش از مجامعت
خود را بر خلا عرض کنند وگلنار ورامک واقاقیا وگل ارمنی بکوبند وبا آب مورد بسرشند وشیاف
سازند وبر دارند فتق عبارت ازان باشد که بواسطه انشقاق غشا یا صفاق یا اتساع مجری
که از بالای انثیین است جسمی نفوذ کند وبکیس انثیین فرود آید یا در راه محتبس شود واین قسم نافذ
اگر امعا یا ثرب باشد آنرا قیله میگویند وآن بتدریج حادث شود وباز گشتن آن بر خم باشد وآن
با قرقره بود وشراب با قرقره نباشد علاج او آنست که بر پشت باز خفسد ودست بر آن نهند تا باز گردد
یا در آب گرم نشینند ومصطکی وانزروت وکندر وجوزسرو واقاقیا وگلنار ومر وصبر واقاقیا وحضض
واسراش وصمغ آلو وکرمازج ومازو مجموع یا بعضی بکوبند وبا آب مورد بسرشند وبر موضع ضماد کنند
وببندند وسه روز نگشایند وجوارش کمونی وجوارش کندر تناول کنند وغذا قلیه یا متوبله ومطنجنه
خورند واز خضار ولبنیات وبقولات وجماع ودویدن وحرکات عنیفه وامتلا اجتناب نمایند واگر
از رطوبت مایی نازل شده باشد آنرا اُدره وقرکویند علامت او آنست که انثیین املس وبراق بود وثقیل بود
وبزرگ شود وبول انزل [illegible] آید واین نوع قطعا علاج نکنند علاجش آنست که اگر آب بسیار بود بشکافند
تا آب بیرون آید وبعد ازان موضع شق را داغ کنند واگر کم باشد [illegible] اکثر چوب بلوط وخاکستر شاخ

کرنب وسعد وجوز سرو ومازو وپوست انار وجفت بلوط وآرد جو وباقلا وفلفل وحب الغار وزیره
وسرکین گاو ومجموع یا بعضی با روغن زیت ضماد سازند یا حب الغار وفلفل وبوره ارمنی هریک سه درم دو درم
وسرکین کبوتر دو درم وکمون یک درم واشق دو درم وزرفت یک درم وشبث سه درم با موم روغن
زیت مرهم سازند وبمالند وکوارش کمونی وکندر شاول نمایند وجلاب از بیخ مهک وبرازیانه وانیسون
وکلقند بیاشامند وبرازیانه وشاهبلوط هریک سه درم وسعد وسنبل هریک درمی وتخم کرفس وشلغم
دو درم کوفته وبیخته با دو چندان قند بیامیزند وسه مثقال شاول کنند واگر بسبب ریح باشد علامت
آن قراقر بود وچون دست بران نهند برود وباز گردد علاج آن هر روز جلاب از تخم کرفس وبرازیانه
وانیسون وکلنگبین شاول کنند وگوشت کبک وکبوتر صحرایی وگنجشک با زیره ودارچینی خورند
وجوارش کمونی وسجزنیا شاول کنند واین سفوف نیز مفید بود تخم سداب وکرفس ونانخواه وکرویا
وبرازیانه وانیسون هریک سه درم زیره چهار درم پنجنکشت دو درم بکوبند وسه درم ازان
شاول کنند وتخم سداب وفودنج ومرزنجوش وشیح وبرنجاسف وترمس ضماد سازند
وروغن زنبق وقسط وناردین وشبث وبابونه وخیری بمالند واز اشیای نفاخ احتراز کنند
وموضع را ببندند واگر ماده غلیظ بریزد وخصیه بزرگ وغلیظ گردد وآنرا قره لحمی گویند
وعلاج آن همچون علاج ورم صلب باشد والله اعلم باب هفدهم در امراض رحم اورام
رحم بسبب ضربه یا احتباس طمث یا نفاس یا عسر ولادت یا کثرت مجامعه حادث شود علامت ورم
حاد حمی وضربان وتشنگی وتلخی دهن وسیاهی زبان واختلاط عقل وهذیان ووجع قطن وسرعت
وتواتر نبض وعسر بول واحتباس بول بود علاج آن فصد باسلیق کنند وشراب بنفشه وعناب
با ترنجبین شاول کنند وغذا جو آب با شیره خشخاش وبنوماش ومغز بادام خورند وناف وزهار
با آرد جو وباقلا وعدس وخطمی وبنفشه هریک سه درم کافور دانگی با آب کشنیز وروباه تربک
طلا کنند ورحم را اگر ممکن باشد بلعاب بنکمه بردارند وروغن بنفشه وکدو وآب روباه تربک حقنه
کنند وبابونه وخطمی وبزرک واکلیل الملک وروباه تربک بجوشانند ودران نشینند وبر عانه

وقطن

وقطن میریزند تا ماده بتحلیل میرود پس اگر اعراض لازمه ووجع اشتداد کند دلیل آن باشد که ماده
جمع میشود آنگاه استعمال منضجات باید کرد وچون منفجر شود شیره سرتخم وشیره تخم تودری با نبات
شاول کنند ورحم را بلعاب بزرک وعسل حقنه کنند واگر ورم صلب سوداوی بود علامت آن ثقل
وصلابت عانه بود علاج آن هر روز جلاب از بیخ مهک وبرازیانه وگاوزبان وبالنکو ونبات وگلقند
شاول کنند وبعد از نضج تنقیه کنند بمطبوخ افتیمون یا حب آن وعانه وقطن را بروغن قسط وشبث
وزنبق وخروع بمالند وپیه بز وبط ومغز ساق گاو وروغن یاسمین وخیری باهم بیامیزند وبمالند
ومرهم باسلیقون باد اخلیون وروغن گل سرخ بگدازند ودر رحم چکانند سرطان رحم اگر بعد از
اورام حاره حادث شود بواسطه آنکه بکلی پاک نشده باشد علامت آن ضربان با وجع وصلابت بود
وباشد که ازان رطوبات منتنه آید وعلاج آن مشکل باشد اما تسکین وجع باید کرد بآنکه نمام وشبث
وبابونه واکلیل الملک وخبازی وورق کرنب وسلق وحلبه وبزرک بجوشانند ودران نشینند
وراتینج وحب الغار وبزرک وبنفشه وتخم کرنب هریک ده درم وبابونه واکلیل الملک وخطمی هریک
چهار درم بکوبند وبا روغن سوسن بیامیزند وبر موضع نهند وتلیین طبیعت کنند باین مطبوخ
سنامکی پرسیاوشان هریک هفت درم تخم خطمی وتخم کاشنی هریک سه درم بنفشه ونیلوفر وورق
گل هریک چهار درم عناب ده عدد سپستان بیست عدد انجیر پانزده عدد خیارچنبر وترنجبین هریک
پانزده درم واگر متقرح شود جلاب از عناب ده عدد وانجیر ده عدد وسپستان بیست عدد وخیارچنبر
ده درم وروغن بادام پنج درم بیاشامند وبشیاف ابیض وشیر زنان وافیون رحم را حقنه کنند
قروح رحم علامت آن وجع شدید وضربان وخروج دم بود وباشد که با آن تب وتشنگی باشد علاج
آن فصد باسلیق کنند وشراب بنفشه وعناب شاول کنند وغذا بنوماش با مغز بادام واسفناج خورند
وپوست انار وجوز سرو وشیانی وورق گل بکوبند وبآب مورد بسرشند استعمال کنند واگر آنچه از
آید سیاه ومنتن باشد جلاب از تخم کاشنی وعناب وپرسیاوشان ونبات شاول کنند وغذا بنوماش
وعدس با مغز بادام خورند [illegible] وعسل هریک ده درم ومرهم باسلیقون

نیم درم باهم بیامیزند و رحم را بدان حقنه کنند یا ماء العسل و آرد حلبه و عدس و کرسنه استعمال کنند
و اگر آنچه بیرون آید سفید و کی نتن بود شراب بنفشه و ترنجبین شاول کنند و ورق گل سرخ و بنفشه هر یک
ده درم بجوشانند و نیم درم مرهم باسلیقون در آن حل کنند و رحم را حقنه کنند و اگر آنچه مستفرغ شود
شبیه بغسالة اللحم بود شراب سیب و به با گلاب شاول کنند و غذا سماق یا انار دانه خورند و آرد برنج و عدس
و پوست انار و گلنار و کزمازج و جفت بلوط و دانه مورد باهم بسایند و با روغن گل استعمال کنند و اگر
مدّه از رحم بماند ریزد شراب بنفشه و شراب خشخاش با شیرهٔ سر تخم شاول کنند و اگر بمجای مستقیم ریزد
سفوف انار دانه با شراب به شاول کنند و اگر وجع رحم بغایت باشد مردارسنگ با آب کاشنی بسایند و با روغن
گل بفرزجه استعمال کنند یا افیون و زعفران و شیر دختران بکار دارند شقاق رحم بسبب پوستی مفرط باشد
که در حالت ولادت حادث شود یا بسبب شدّة وجع طلق باشد و علامتش آنست که در حالت مجامعت حشفه
بخون آغشته شود علاج آن شراب بنفشه و خشخاش شاول کنند و غذا بنوماش و شیرهٔ مغز بادام خورند
و پیه مرغ و پیه بط و مغز ساق گاو هر یک پنج درم و روغن بنفشه ده درم و زفت و موم هر یک سه درم
مرهمی سازند و استعمال کنند یا زفت و علک بطم و روغن سوسن بگدازند و بردارند بواسیر رحم از خلطی
سوداوی حادث شود و آنرا بجس ملمس یا بصر دریابند و از آن رطوبتی شبیه به ردی دم آید علاج تنقیهٔ بدن
باشد از سودا و تدهین بروغن نرگس و سوسن و از عروق و مردارسنگ و اقلیمیای فضه و روغن بزرک
و موم مرهمی سازند و استعمال کنند و اگر بر نشود قطع باید کرد حکهٔ رحم عبارت از آنست که زن از
جماع سیر نشود هرچند مجامعت کنند شوق زیاده بود و سبب آن خلطی حار بورقی باشد که بدان موضع
ریزد و موجب اینحالت شود علاج آن آب انارین یا تمر هندی با نبات شاول کنند و غذا غوره یا سماق یا انار
خورند و دوغ گاو نیز مناسب بود و تنقیه بمطبوخ هلیله زرد یا مطبوخ فواکه کنند و تخم بنجنکشت و تخم
کاهو و کاشنی و خشخاش هر یک پنج درم و کشنیز سه درم بکوبند و سه درم از آن با آب انار ترش یا آب سیب
و به ترش شاول کنند نفخ رحم بسبب سوء المزاج بارد باشد که رحم را حادث شود و غذایی که باو هضم
نتواند کرد و موجب نفخ شود علامت آن [illegible] و تمدد بود علاج آن جلابی از تخم کرفس

و رازیانه

80

و رازیانه و انیسون و گلقند شاول کنند یا گوارش کمونی مثقالی یا سنجرینا نیم مثقال با آب نانخواه بخورند و بوره
و مقل هر یک سه درم انجیر ده عدد بکوبند با شیر بزغاله بر عانه طلا کنند و روغن شبت و بابونه بمالند و شبت
و برنجاسف و افسنتین و اکلیل الملک و مرزنجوش و شیح و سداب بجوشانند و در آن نشینند احتباس طمث
اگر بسبب ورم رحم باشد علاجش گفته شد و اگر بسبب قلت دم باشد علامت آن نحافت بدن و صفرت لون
و تقدم استفراغ بسیار و تعب بافراط بود علاج آن تقویت قلب و معده کنند بربوبات و مفرحات و اغذیه
کثیرة الغذا خورند و ترک ریاضت کنند و اگر بسبب غلظ دم بود یا خلط غلیظ یا برودتی که مجاری عروق را
تنگ کرده اند علامت آن بیاض لون و بطوء نبض و غلظ قاروره و ثقل نوم باشد علاج آن جلابی از تخم کرفس
و رازیانه و انیسون و گلقند شاول کنند یا پرسیاوشان و مشکطرامشیع هر یک سه درم و نبات ده درم
شاول کنند و برنجاسف و تخم کرفس و کرنب و رازیانه و اکلیل الملک و شبت و ابهل و سداب بجوشانند
و در آن نشینند و بسباسه و سنبل و قرنفل و قاقله و قسط و جوزبویا و دارچینی و فقاح اذخر بلغور سازند
و در آب بجوشانند چنانچه آب بنصف شود پس در کیسه کنند و گرم بر ناف و عانه نهند یا بکوبند و با سرکه طلا کنند
و مشکطرامشیع و قسط و ریوند و اسارون و حماما و حومل و جعده هر یک سه درم تخم کرفس و رازیانه و
انیسون هر یک دو درم بکوبند و مشک دو حبه در روغن زنبق بگدازند و ادویه را بدان بیامیزند و
بصوف پاره بر دارند و اگر احتباس طمث بواسطه فربهی بود که مجاری را تنگ کرده اند فصد صافن کنند
و استعمال ریاضت و سکنجبین و سکباج شاول کنند و زنجبیل و عاقرقرحا و میعه یابسه و عود و جاوشیر و اظفار
الطیب و کندر در مجمره آتش نهند و در زیر گیرند یا علک بطم و جاوشیر و مقل و شونیز و نخود سیاه بخور کنند
کثرت طمث اگر بسبب کثرت دم و امتلای عروق بود علامت آن سمن و امتلای بدن باشد و اگر از کثرت
سیلان طمث ضعف و خفقان و صفرت لون حادث شود و تدبیر او آنست که حبس کنند الا وقتی که موجب
ضعف باشد علاج آن فصد باسلیق کنند یا صافن و محجمه بر زیر پستان نهند و هر بامداد یکمثقال قرص
کهربا و یکمثقال گل ارمنی باده مثقال رب به شاول کنند یا صمغ عربی و بارتنگ و تخم ریحان هر یک مثقالی
و گلنار و گل ارمنی هر یک نیم مثقال [illegible] بکنند و فرو برند و غذا سماق یا انار دانه خورند و اقاقیا

وکندر ودم الاخوین وکرمانج ومازو ورامك وکاغذ سوخته متساوی بسایند وبآب مورد بسرشند
وبصوف پاره بردارند واکر بسبب رقت وحدت دم باشد علامت آن تشنکی وصفرت لون وتلهیب وخبث نفس
وسرعت خروج آن باشد علاج آن یکمثقال صمغ عربی ویکمثقال کل ارمنی باشراب سیب شاول کنند یا قرص کهربا
وربیه باکل ارمنی وصمغ عربی هریك مثقالی باشیرهٔ تخم بورك بریان کرده شاول کنند واکر بسبب انفتاح او تسلخ
عرقی باشد علامت او آن باشد که خون بسیار آید وبا آن اندك وجعی بود علاج آن قرص کلنار وکل ارمنی
وصمغ عربی بریان کرده باربیه شاول کنند وکندر وصبر وانزروت هریك سه درم وخون سیاوشان
وکل ارمنی بکوبند وبآب مورد بسرشند وبرداشتند یا مازو وشلخ کاو کوهی وپوست بیضه وکاغذ واشنه خوا
وسادنج والك مجموع سوخته باکهربا واقاقیا ودم الاخوین وکل ارمنی بسایند وبآب لسان الحمل بسرشند وبر
دارند واکر بسبب غلبهٔ رطوبت بود که قوة ماسکه را ضعیف کند علامت آن کثرت براق وطمث وقلة عطش
وسپاهی لون وکیل وتهبج روی وجفن بود علاج آن جلابی از بیخ مهك وبالنکو ورازیانه ونبات
شاول کنند وغذا نخود آب باکبك وتیهو وزیره ودارچینی خورند وشقیفه بجب ایاره وایارهٔ جالینوس
کنند یا سنا بخورند وبالنکو ورازیانه هریك سه درم وشکر ده درم بجوشانند وپنج مثقال
معجون خیارچنبر در آن حل کرده بیاشامند وبعد از شقیفه حابساتی که ذکر رفت استعمال کنند ومر
وکلنار وتنکار از هریك سه درم وطین مختوم وزیرهٔ کرمانی هریك نیمدرم بکوبند وبآب سماق
بسرشند وبردارند واکر بسبب غلبهٔ سودا بود که بواسطه آن فوهات عروق کشاده کردد علامت آن
نحافت بدن وتشنکی وخشکی دهن وزبان وغلظ وسواد دم بود علاج آن شراب بالنکو وشراب
کاوزبان باب کرم بیاشامند یا جلابی از بالنکو وبیخ مهك وکاوزبان ونبات شاول کنند وغذا
نخود آب باشیرهٔ مغز بادام خورند وبعد از نضج اسهال سودا بمطبوخ افیمون ومعجون النجاح بکنند
وبعد از شقیفه استعمال حابسات کنند سیلان رطوبت رحم این علت اکر بواسطهٔ ضعف قوت
غاذیه رحم باشد علامت آن صفرت لون وضعف باشد وآن رطوبات پیوسته آید علاج آن شراب
صندل ولیمو وسیب وبه شاول کنند وقلایای متوبد [illegible] خورند ومعجون مفرح وجوارشهای

بود که ارخای رحم کند علامت آن سیلان رطوبت بود از رحم وتهبج اجفان وکثرت براق علاج آن شراب بالنکو
وماء الاصول وشراب بزوری شاول کنند وقلایای متوبله وبریخ مزعفر بادارچینی خورند وقی عادت کنند واکر
حاجت باشد بحبها وایارها شقیفه کنند ودواء المسك وبنجرینیا شاول کنند ورزنباد ودرونج هریك دو درم
ولؤلؤ وکهربا وعود هریك سه درم واشنه وسنبل هریك نیمدرم بکوبند وبعسل بسرشند ومثقالی شاول کنند
وجندبیدستر نیمدرم وتخم کرفس ورازیانه وانیسون وناخواه وسعتر والجدان وخولنجان هریك درمی بکوبند
ومثقالی از آن بخورند وبخور بغالیه وخلوق وروغن زنبق حقنه کنند واکر اسقاط بسبب ریحی غلیظ بود
در رحم علامت آن اشفاخ عانه وزیر ناف وقراقر ونفخ معده وسوء هضم وتاذی از اطعمهٔ نفاخ بود علاج آن
جلابی از رازیانه وانیسون وتخم کرفس وکلنکبین شاول کنند با ماء الاصول وغذا نخود آب باشیرهٔ خشکاش
وکبك وتیهو خورند ورزنباد ودرونج وحلتیت وجندبیدستر ومازو وطباشیر هریك درمی وزرنجبیل
ده درم ومشك دانکی بکوبند وباعسل بیامیزند ومثقالی شاول کنند وقطن وعانه وقبل بروغن خیری
وزنبق ونار دین چرب کنند وشکر ونان چل خورند واکر اسقاط بسبب لاغری بود چنانچه از غذای او چیزی زاید
نماند که غذای جنین شود علاج آن شاول اغذیهٔ مسمنه بود مثل هریسه وعصیده وروغن کاو وشکر وتیل هین
بروغن بنفشه بادام کنند وبعد از غذا استحمام مفید بود واکر بسبب احتباس طمث بود زیرا که آن غذای جنین
میشود وچون محتبس باشد غذای او نشود وسقط شود علاج آن استعمال مدرات باشد عسر ولادت
اکر بسبب فربهی وصغر رحم وضیق مسلك وضعف قوة دافعه بود علاج آن جلابی از مشکطرامشیع وپرسیاوشان
ونبات شاول کنند وشکم وپشت بروغن بنفشه وپیه مرغ وبط ومغز ساق کاو چرب کنند وبابونه وشبت
ومرزنجوش واکلیل الملك بجوشانند ودر آن نشینند وبر جندبیدستر وکندش وشونیز عطسه آرند وچون عطسه
خواهد آمد بینی ودهن بکیرند تا قوت دهد وجنین بیرون آید وسم اسب واستر وخر دود کنند واکر بسبب
هوای سرد یا برودت [illegible] که موجب تکاثف فم رحم کردد بحمام کرم برند ودر آب شبت نشانند واکر بسبب حرارت
هوا بود روغن بنفشه وصندلین وکلاب بر شکم وپشت بمالند وآب انار بن با ترنجبین بیاشامند
واکر مقناطیس در دست چپ کیرد یا بسد [illegible] بند تا آسانی زاید وکویند اکر چهار مثقال پوست

خیارچنبر بجوشانند و بیاشامند مفید بود والله اعلم احتباس مشیمه و جنین میت اگر بچه در شکم بمیرد یا مشیمه بیرون آید با موجب هلاک حامله نشود و علامت موت جنین آنست که حرکت او محسوس نشود و اطراف حامله سرد شود و نفس او متواتر باشد علاجش آنست که جلاب از مشکطرامشیع و پرسیاوشان با جلاب هر یک سه درم و ترمس فودنه هر یک دو درم و نبات ده مثقال تناول کنند یا قنّه و جاوشیر و جندبیدستر و زهره گاو متساوی بکوبند و یکدرم از آن با آب گرم بیاشامند و عطسه آرند بکندش و شونیز چنانچه گفته شد و بینی و دهن بگیرند و ابهل و زراوند و ترمس و خوف بکوبند و بزهره گاو بسرشند و استعمال کنند و شحم حنظل و قسط و سداب خشک هر یک سه درم و مر یکدرم بکوبند و با زهره گاو بیامیزند و بر ناف و عانه طلا کنند یا مر و خیارچنبر و سکبینج متساوی بکوبند و حب سازند و سه درم از آن فرو برند و پوست مار و سرگین کبوتر دود کنند و اگر بدین تدبیرها بیرون نیاید دست ببرند و بیرون آرند و باشد که جنین را پاره باید کرد و این عمل خطرناک بود احتباس نفاس اگر خون نفاس بسته شود جلاب از تخم کرفس و رازیانه و پرسیاوشان و مشکطرامشیع و نبات تناول کنند و استعمال فرزجات کنند چنانچه در احتباس طمث ذکر رفت رجا علتی بود شبیه بحبل که از احتباس طمث حادث شود و علامت آن سقوط اشتها و تغیر لون و احساس حرکتی در شکم کنند بسبب انصباب ماده یا ریاح غلیظه و فرق میان آن و حبل بدان کنند که پیش از وقت حرکت جنین محسوس شود و شکم سخت باشد و با آن سوء هضم و قراقر بود و باستسقای طبلی نیز مشتبه بود و فرق بدان کنند که در و سوء خلق و خبث نفس باشد و علامت استسقا نباشد علاج هر روز جلاب از رازیانه و تخم کاشنی و تخم کشوث و انیسون و گلقند تناول کنند و بماء الاصول مداومت نمایند سفوف تخم کرفس ده درم زیره در سرکه خیسانیده ده درم نانخواه و زنجبیل و انیسون هر یک چهار درم بکوبند و با مثل آن بیامیزند و چون نضج یابد و ظاهر شود ایارج و تربد و صبر سقوطری هر یک یکدرم حب النیل و غاریقون و انیسون هر یک نیمدرم شحم حنظل و مقل و مصطکی هر یک دانگی کوفته و بیخته با آب رازیانه بسرشند و حب سازند ... [illegible] ... تا م کنند و بعد از تنقیه مثرودیطوس و ماء الاصول تناول کنند و از ... [illegible] ... احتراز نمایند و ...

بماند سعی کنند

استرخای شرج بیرون آید علامت او آنست که چون دست بر و نهند باز گردد علاج او آنست که جوز سرو و اقاقیا و جفت بلوط و مازو بجوشانند و در آن نشینند و مقعد را بآب مورد و آب لسان الحمل آلوده کنند و جوز سرو و اقاقیا و مازو و قشر کندر و صدف سوخته بکوبند و بر آن افشانند و غذا سماق خورند و از لبنیات و حمام احتراز نمایند باب نوزدهم در امراض پشت و حدبه اگر فقره از فقرات پشت از موضع خود بیرون آید اگر بخارج مایل شود آنرا التوا گویند و سبب آن ورمی باشد که در عضلات فقار حادث شود و بواسطه ضغط فقره را از موضع خود زایل کرداند علامت آن تب دایم و وجع شدید و ثقل پشت و تشنگی و قاروره ناری و نبض عظیم بود علاج آن فصد باسلیق کنند و غذا کشکاب خورند و جلاب از عناب و روباه تربک و ترنجبین و نبات تناول کنند و تلیین طبیعت کنند باین مطبوخ ص سنا هفت درم بنفشه نیلوفر تخم کاشنی بیخ مهک هر یک سه درم روباه تربک پنجدرم ترنجبین خراشیده نیم کوفته یکدرم خیارچنبر و ترنجبین هر یک پانزده درم و چون وجع ساکن شود و ورم زایل کردد و کنجد مقشر بیست درم و ورق مرزنجوش پنجدرم بکوبند و بر موضع نهند یا مقل ده درم با آب حل کنند و پیه مرغ و بط و مغز ساق گاو هر یک سه درم بگدازند و باهم بیامیزند و استعمال کنند و فقرات بروغن قسط و ناردین بمالند ریاح افرسه همین علت باشد که بسبب ریح غلیظ حادث شود علامت او آنست که با او تب و تشنگی نباشد و بعد از وجع شدید پشت پیدا شود علاج هر روز جلاب از انیسون و رازیانه و بیخ مهک و گلنگبین تناول کنند و غذا نخود آب با شیره خسکدانه و زیره و دارچینی خورند و تلیین طبیعت بمطبوخ سورنجان کنند و باین حب سورنجان و تربد هر یک مثقالی صبر سقوطری درم حب النیل غاریقون هر یک نیمدرم مقل و مصطکی هر یک دانگی بکوبند و با آب کرفس بسرشند و حب سازند و این شربتی باشد صفت ماء الاصول بیخ رازیانه و بیخ مهک هر یک بیست درم بیخ کبر و بیخ کرفس و غافث هر یک ده درم تخم کرفس و رازیانه و شبت و انیسون هر یک پنجدرم بلیچهار رطل آب بجوشانند تا بنیمی آید پس صاف کنند و با عسل بقوام آرند و بیست درم از آن مداومت نمایند و شبت و مرزنجوش و ... و اکلیل الملک و بابونه و خیروع بجوشانند و در حمام بر پشت ...

83

میریزند و روغن خروع در فقرات بمالند با رشحل چهار درم بجوشانند و روغن شیره بران ریزند
چنانچه آب برود و روغن بماند و آن روغن در پشت بمالند و اگر این مرض بسبب ضربه و سقطه باشد
فقره را باز برقی بموضع خود برند و قسط و کبر و سنبل و مرو کرنب و سلیخه متساوی بکوبند و با مخ خل
طلا کنند درد پشت اگر از کثرت بلغم بود و برودت علامت آن بیاض لون و قارورة
و بطو نبض و علامات غلبه بلغم بود و بعد از خواب و امتلا و تناول فواکه و بقول بارده اشتداد کند
و در مشی و ریاضت ساکن شود علاج آن هر روز جلابی از انیسون و بیخ مهک و کلنگبین تناول
کنند و غذا نخود آب و شیره خشکار اندخورند و بعد از نضج بمطبوخ سورنجان و حب آن و حب صبر تنقیه
کنند و بقیه مداومت کنند و از تناول فواکه و امتلای شب و جماع اجتناب نمایند و روغن قسط و بابونه
و خیری در پشت بمالند و اگر وجع بسبب تعب و کثرت مجامعت بود منع سبب کنند و استعمال حمام
معتدل و تدهین بروغن بنفشه و نرگس و اگر سبب امراض کلیه بود علامات و معالجات آن گفته شد
و گاه باشد که درد پشت بسبب امتلای او بود علامت آن حمرت لون پشت بود و حرارت و ثقل آن
و وجع و تشنگی علاج فصد باسلیق باشد و تناول جلابی از عناب و ریباه تربک و نبات با آب انار
و تمر هندی با نبات و غذا ماش با شیره بادام و اسفناج خورند و بر موضع بارده شوند
باب بیستم در اوجاع نقرس و مفاصل دوالی علتیست که عروق ساق و قدم فراخ شود و بیشتر
پیکانان و حمالان و پای ایستادکان را حادث شود علامت آن ظهور رگهای سبز بود که گرد ساق
و قدم برآید علاج آن فصد باسلیق کنند و جلابی از ریباه تربک و نبات و عناب و بیخ مهک خورند
و غذا ماش و مغز بادام و بعد از نضج تنقیه بحب افتیمون و بمطبوخ آن کنند و بعد از تنقیه
این عروق را فصد کنند و بر فوق بمالند تا باریک شود و از پای بران پیچند و محکم ببندند و از اغذیه
غلیظ اجتناب نمایند و پیاده رفتن و ریاضت بفرمایند داء الفیل آنست که ساق و قدم بزرگ شود و رنگ
آن متغیر گردد و شبیه بپای فیل باشد و سبب آن ماده سوداوی باشد که بساق و قدم ریزد
علامت آن کمودت لون ساق و صلابت آن بود علاج فصد باسلیق کنند و در تنقیه دو نوبت

قی کنند و تلیین طبیعت بمطبوخ افتیمون و حب آن کنند یا بابن حب قنطوریون باریک
شحم الحنظل هریک دانگی و نیم تربد مثقالی مقل کثیرا [illegible] دانگی بکوبند و بآب رازیانه سرشند
و حب سازند و بعد از هفته فصد ابض رکبه کنند و بوره و ارد شیلم و خاکستر کرنب با آب بر زبر ساق
طلا کنند و ساق را از زانو بعصابه محکم بر پیچند از اغذیه غلیظ و کثرت مشی و آویختن پای اجتناب
نمایند و اگر بسبب ماده بلغمی غلیظ بود علامت آن غلظ ساق باشد بی حرارت و کمودت علاج آن
جلابی از بیخ مهک و رازیانه و گلقند تناول کنند و غذا نخود آب با شیره خشکار اندخورند و بعد از
نضج تنقیه بحب صبر و حب سورنجان کنند و بقیه مداومت کنند و بعد ان تی اطریفل تناول کنند و فلفل
و زنجبیل و کندر هریک سه درم قردمانا و کرویا هریک چهار درم بکوبند و با مثل آن قند بیامیزند
دو مثقال یا سه مثقال بخورند و صبر و کندر و اقاقیا و مرو تخم اسبست بکوبند و بسرکه بسرشند و
بپای طلا کنند و از اطعمه غلیظ و بقول و فواکه بارده احتراز کنند عرق النسا وجعی بود که از جانب
وحشی فخذ نزول کند و تا انگشتها برسد علاج آن هر روز جلابی از انیسون و تخم کرفس و رازیانه
و کلنگبین تناول کنند و غذا نخود آب با شیره خشکار اندخورند و بعد از نضج تنقیه بحب سورنجان
و مطبوخ آن و حب صبر کنند و بعد از تنقیه مرزنجوش و بابونه و ورق گل غار و اکلیل الملک هریک
ده درم تخم سپندان پنج درم بکوبند و مقل پنج درم در آب حل کنند و ادویه بدان بسرشند و طلا
کنند و اکلیل الملک و بابونه و شبت و قنطوریون و بیخ کرفس و حاشا و سعتر و جند قوقی بجوشانند
و دران نشینند و در حمام میزنند یا بیخ کرفس و پودنه و عاقرقرحا هریک ده درم و عصاره قثاء الحمار
و حب الغار هریک پنج درم و بوره ارمنی و قسط و حب الرشاد هریک درمی بکوبند و زوفت و درم روغن
زیت یکجا زنند و ادویه بدان بسرشند و طلا کنند و بقیه مداومت نمایند و اگر وجع زایل نشود این حقنه
استعمال کنند صفت [illegible] سبوس خشکار اندر شبت بابونه سداب هریک هفت درم قنطوریون باریک
سه درم پوست بیخ کبر حلبه بزرک هریک چهار درم بوره سه درم خیار چنبر پانزده درم ابکامه با روغن
زیت یا سوسن هریک ده درم [illegible] مسهل و قی مکرر تنقیه کنند

دالس ... ودیکر درست نسان کهم فایده ... از بهر ... بفایده
بمناز کر مسهل خوب ... او سرکه افیون که ... فایده

وبروغن خیری وقسط ونادرین تدهین کنند واکر متمادی شود داغ کنند مفاصل ونقرست اما
مفاصل المی باشد که بمفصلها [illegible] شود ونقرس مخصوص بانکشتهای پای وکعب بود ‹ست وپای›
وسبب این اوجاع ضعف مفاصل بود وانصباب مواد بدان واین ماده زود بتحلیل نرود زیرا که عضو
عصبانی وماده غلیظ باشد وعلامات ماده دموی وجع وضربان وحرارت ملمس وانتفاخ عضو بود
علاج فصد کنند از جانب مخالف وجلاب از عناب و روباه تربك وتخم کاشنی ونبات تناول کنند
وغذا ببوماش باشیره مغز بادام خورند واکر تب باشد جو آب وعناب وموضع وجع را بکلاب وصندل
ولعاب بنکو وسرکه وآب کشنیز وآب کاشنی وآب بستان افروز وتورك وپوست خشخاش طلا کنند وتلیین
کنند بدین مطبوخ سنا هفت درم ورق کل پنج درم روباه تربك بنفشه نیلوفر تخم کاشنی تخم خبازی
تخم خطمی هریك سه درم سورنجان دو درم هلیله زرد وسیاه هریك هفت درم مغز خیار چنبر پانزده درم
اکر وجع بغایت بود مخدرات مثل بیخ لفاح وخشخاش سیاه وافیون وزعفران وورق کاهو طلا
کنند وآب برف بران ریزند واکر ماده صفراوی بود علامت آن حرارت ملمس وصفرت لون وشدت
وجع وتشنکی والتهاب وسرعت نبض وصفرت قاروره بود علاج آن با سکنجبین وآب کرم قی کنند و
جلاب از تخم کاشنی وبنفشه وعناب ونبات تناول کنند یا آب انارین یا تمرهندی با نبات وترنجبین
وتلیین طبیعت بمطبوخ فواکه یا قرص بنفشه یا این طبیخ کنند سنای مکی هفت درم بنفشه شاهتره تخم کاشنی
هریك پنج درم عناب ده عدد سپستان وآلو کیل هریك بیست عدد تمرهندی وترنجبین هریك ده درم
خیار چنبر پانزده درم واستعمال ضمادات بارده کنند مثل آرد جو وسفیده تخم مرغ وروغن کل وخطمی
وعدس وبنفشه ونیلوفر وپوست خشخاش وباید که تا وجع اشتداد نکند واحتیاج عظیم نیفتد بضماد
استعمال نکنند ودران مبالغه نمایند چون وجع ساکن شود وحرارت ملمس باقی بود آرد جو وباقلا
وخطمی وبنفشه واکلیل الملك وصندل ضماد سازند واکر ماده بلغمی بود علامت آن بیاض لون وغلظ
وبیاض قاروره وقلت وجع بود بمسخنات تسکین باید کرد علاج آن جلاب از رازیانه وبیخ مهك
وانیسون وکلنکبین [illegible] آب باشیره [illegible] انه وفلفل وزنجبیل وزعفران خورند
وبعد

وبعد از نضج تلیین طبیعت بحب سورنجان یا حب شیطرج یا این حب کنند صبر سقوطری سورنجان تربد
بروغن بادام چرب کرده هریك درمی بوزیدان ماهی زهره هریك درم شحم حنظل دو دانك نمك هندی
دانکی ونیم مقل مصطکی هریك دانکی بکوبند وبآب کرفس بسرشند وحب سازند حب شیطرج هلیله زرد
تربد سفید از هریك درمی ایارج فیقرا مثقالی شحم حنظل انیسون نانخواه تخم کرفس سکبینج مقل هریك
دانکی شیطرج خردل زنجبیل وج هریك نیم درم مقل را در آب کرم حل کنند وادویه بکوبند وبدان بسرشند
وحب سازند واین دو شربت بود باید که در ابتدا جهت قوی نزهند که ماده رقیق دفع شود وغلیظ باقی
ماند بلکه بتدریج تصرف کنند واز فواکه وآب سرد وامتلای شب احتراز کنند ومزاوند وحب الغار وحنظیان
هریك ده درم اشق وصبر وزیره هریك پنج درم بکوبند وضماد سازند آخر برك مرو وشك تخم ریحان
سلیخه مغاث هریك درمی زنجبیل زعفران هریك نیم درم نطول کنند بر بجاسف مرزنجوش حاشا
سعتر فودنج جند قوقی بجوشانند ودران نشینند ومرود یطوس وتریاق وبزرك تناول کنند وتدهین
بروغنهای کرم کنند واکر ماده سوداوی بود علامت آن کمودت وقشف جلد وقلت وجع وصلابت
وبطو نبض بود علاج آن هر روز جلاب از بیخ مهك وکاوزبان وبالنکو ورازیانه ونبات تناول کنند
وغذا نخود آب باشیره خشکرانه خورند وبعد از نضج بحب سورنجان یا حب شیطرج یا این حب تنقیه
کنند صبر هلیله زرد وسیاه وصبر سقوطری ورازیانه هریك درمی فلفل دار فلفل زنجبیل خردل
هریك نیم درم نمك هندی شیطرج مقل هریك دانکی بکوبند وبآب کرفس بسرشند واین دو شربت بود
یا تلیین باین مطبوخ کنند صبر سنا شاهتره هریك هفت درم هلیله زرد وسیاه وکابلی هریك پنج درم
قنطوریون باریك وبیخ مهك وبالنکو وکاوزبان هریك سه درم مویز طایفی ده درم هلیله آمله
اسطوخودوس هریك چهار درم غاریقون نیم درم سورنجان مثقالی بجوشانند وچون وقت فرو کرفتن
باشد افیتمون سه درم در خرقه کتان بسته در اندازند تا دو سه جوش بزنند پس فرو کیرند وصافی کنند و
ترنجبین وخیار چنبر هریك ده درم وایارج فیقرا یك درم دران حل کرده بیاشامند وعاقرقرحا پنج درم
وورق غار ده درم قسط ومر وبوزیدان هریك سه درم وخرنوب ده درم بکوبند وبا روغن یاسمین

طلا کنند و روغنهای گرم و تخمها و مغزها میمالند و اگر ماده این مرض گرم باشد علامتش آنها باشد که از اشیای
بارده نفع و از حار ضرر یابد و از اشیای گرم متضرر شود و بعضی علامات با ماده حار و بعضی با بارد باشد و علاج آن بحسب ماده
مرکب باشد تعقد مفاصل اگر مفاصل صلب و بسته شود چنانچه حرکت نتواند کرد هر روز جلابی از تخم ...
و مرزنجوش و کاوزبان و نبات تناول کنند و غذا نخود آب و شیره خشکدانه خورند و بعد از نضج مطبوخها
وحبهای مذکوره تنقیه کنند و موضع را بروغن کنجد و پیه مرغ و بط و لعاب حلبه و بزرک و خطمی بمالند
یا کنجد با آب مرزنجوش سحق کنند و طلا سازند و از لبنیات و فواکه و حموضات و امتلای شب و جماع
و آب سرد و تناول اشیای بارده و استعمال آن احتراز نمایند و بتقی مداومت نمایند و معجونات
و جوارشات حاره تناول کنند و گویند اگر کفتاری یا روباهی زنده در روغن زیت بجوشانند و
در و نشینند مفید باشد و استعمال نطولات و ضمادات از شبت و مرزنانه و اکلیل الملک و حاشا
و نمام و ورق غار و برنجاسف و شاسفرهم نافع باشد والشافی هو الله الحکیم مقاله سیم در حمیات
بدانکه حمی حرارت غریبه باشد که در قلب مشتعل شود و از آنجا بواسطه شرایین منبعث گردد و جمیع
بدن را گرم کند و ضرر آن بافعال طبیعی لاحق شود و اجناس عالیه حمی سه نوع است حمی یوم حمی دق
حمی عفن زیرا که ترکیب بدن از ارواح و اعضا و اخلاط است پس اگر حرارت اولا تعلق بروح گیرد
آنرا حمی یوم گویند و اگر منبعث باعضا شود حمی دق و اگر لاحق اخلاط شود حمی عفن و بیان هر یک
در سه باب گفته شود باب اول در حمی یوم و آن تبی باشد که اول روح گرم شود پس قلب
و بواسطه شرایین بجمیع اعضا منبعث شود و آن تب از اسباب بادیه مسخنه حادث شود مثل ملاقات
آتش و آفتاب و تناول اشیای حاره و انفعالات بدنی و امراض نفسانی و شاید که این تب یکروز
بیش نباشد و باشد که تا سه روز بکشد و تا هفت روز نیز گفته اند اما آنچه از حرارت آفتاب باشد
علامت آن التهاب و تشنگی و حرارت ملمس و قشف جلد بود علاج او آنست که در مساکن بارده نشینند
و خویش بکشند و صندل و گلاب بویند و شربتی از تمرهندی و ترنجبین و نبات هر یک ده درم یا سکنجبین
بیست درم با عرق گل و بید یا آب سرد بیاشامند و غذا کشک جو یا اسفناج خورند و بقل بکاهو و خیار

وخیار کدو و اجاص و انار مز کنند و چون تب زایل شود بحمام معتدل روند و تدهین بروغن بنفشه
و کدو کنند و بسیار ننشینند و اگر بواسطه تناول اشیای ادویه حاره یا شرب شراب صرف بود علامت
آن خشکی دهن و زبان و تشنگی و حرارت موضع کبد و سرخی روی و چشم و سرعت نبض و حمرت قاروره
بود علاج آن هر روز جلابی از تخم کاسنی و عناب و اجاص و نبات بیاشامند یا آب انارین و نبات
با شیره تخم خرفه و سکنجبین و تلیین طبیعت کنند بنقوع فواکه و شراب عوده و ریباس تناول کنند
و اگر بسبب غمی مفرط بود علامت آن حدت و ناریت بول و غلبه یبوست و صغر نبض و زردی روی و غور
چشم بود علاج آن ازاله غم کنند بهر حیله که باشد و شربتی از شراب صندل و حماض با عرق بید و گل
شرب کنند و استعمال مشمومات بارده کنند و اگر بسبب غضب بود علامت آن برآمدگی روی و سرخی
چشم و عظم نبض بود و باشد که با آن رعشه نیز باشد علاج آن شراب زرشک و شراب صندل و لیمو
و آب انارین و نبات هر کدام که خواهند تناول کنند و غذا اناردانه یا غوره خورند و از خشم احتراز نمایند
و اگر بسبب بیخوابی باشد علامت آن ثقل اجفان و تکدر بول و صغر نبض و صفرت وجه بود علاج
شربتی از شراب بنفشه و خشخاش با عرق گل و بید بیاشامند و غذا جو با کدو و اسفناج خورند با شیره
مغز بادام و روغن بنفشه و کدو بر سر مالند و بنفشه و شاسفرهم ببویند و اگر بسبب تعب باشد علامت
آن تقدم سبب و یبوست جلد و احساس خشکی و صغر و ضعف نبض و بول رقیق مایی بود علاج آن
تناول مرطبات و استعمال تدهین و حمام بود و اگر بسبب اسهال مفرط بود حبس طبیعت کنند بسفوف
اناردانه و ربها چنانکه گفته شده است و اگر بعد از غشی باشد علاج غشی کنند و تقویت بشراب
صندل و حماض و سیب و به با عرق گل و بید و گاوزبان کنند و یکمثقال مفرح یاقوتی بخورند و اگر بسبب
حصافت جلد و انسداد مسام بود که بواسطه غلت استحمام یا ملاقات غبار یا اغتسال با آب سرد پیدا
شود و موجب حقن حرارت و تولد تب بود علامت آن سرعت و اختلاف نبض و حمرت قاروره و تشنگی
و اضطراب بود علاج آن جلابی از تخم کاسنی و عناب و نیلوفر و ترنجبین و نبات بیاشامند و بعد از
نقو تب حمام و تعرق و تعریق مناسب بود و اگر طبیعت محتبس باشد بنقوع فواکه یا مطبوخ فواکه

تلیین کنند و اگر علامت غلبهٔ خون باشد فصد کنند و اگر تب از تخمه حادث شود قی کنند و طبیعت بمطبوخ
یا حقنهٔ نرم دارند بعد از تنقیه استحمام کنند و معده را بروغن مصطکی و ... بمالند و اگر بسبب
حرارت خواب مفرط بود که موجب عدم تحلل شود علامت آن بطوء نبض و امتلاء و اختلاف نبض و غلظت
قاروره بود علاج جلاب از تخم کاشنی و بیخ مهك با نبات تناول کنند و غذا بنوماش مقشر با مغز بادام
خورند و استحمام و تقلیل مشروب و مأکول کنند و اگر بسبب کثرت استحمام یا حمام گرم بود شیرهٔ تخم
تورك با آب خیار کدو و با سکنجبین ساده یا تمر هندی و نبات خورند و غذا کشکاب با کدو و اگر بسبب
زکام و نزله باشد شراب عناب و بنفشه و نیلوفر و نبات جلاب سازند و اگر علامت غلبهٔ خون بود فصد
کنند و اگر طبیعت محتبس باشد بنقوع فواکه تلیین کنند یا ترنجبین و بنفشه مربا. باب دوم در
حمی دق و آن تبی باشد که حرارت باعضا علی الخصوص قلب متشبث گردد و موجب افنای رطوبت گردد
و مراتب آن سه است زیرا که اگر حرارت غریبه متعلق برطوبات شود که در عروق صغار موجود است
آنرا مرتبهٔ اول گویند و اگر آن رطوبت را فانی کند و تشبث برطوبات شود که در اعضا بمنزلهٔ طل است
آنرا مرتبهٔ ثانیه گویند و اگر این رطوبت را نیز فانی کند و لاحق برطوبات شود که التیام اعضا بدان
باشد آنرا مرتبهٔ ثالثه گویند و حمی دق اکثر بعد از حمی یوم و حمی اورام و حمی عفنه و اسهال و خطای
طبیب و خبط مریض حادث شود و در ابتدا کمتر واقع شود علامت او آنست که نبض ضعیف و باریك
و صلب و متواتر شود و حرارت قوی و اضطراب و کرب نباشد و چون غذا تناول کنند حرارت اشتداد
نماید و نبض قوی شود و چون از ابتدا تجاوز کند ذبول و سهولت بدن و تخفف جلد و جفاف پوست
شکم و گردن ظاهر شود و رنگ روی و اعضا زایل گردد و سر بینی و روی و گردن باریك شود و گوش
کوچك گردد و در ذبول هیئتی باشد امید بر شوان داشت اما در ابتدا علاج پذیر باشد و علاج
او آنست که در مساکن بارده و مهب شمال و کنار آب مسکن سازند و برو برق بید و گل و بنفشه
خفشد و نوش بکشند و گلاب و کافور پیش خویش نهند و تبرید و ترطیب کوشند و هر روز شربتی از شراب
عناب و خشخاش و صندل با شیرهٔ تخم تورك با آب خیار کدو با نبات خورند و غذا جو آب با اسفناج

وکدو

و کدو و فروج که حك و ماهیان خرد خورند و سرطان و بزغاله بغایت مفید بود و تدهین بروغن
بنفشه و کدو کنند و نقول کاهو و کاشنی و تورك و خیار و از فواکه انار و عناب و شفتالو و سیب
و امرود و اجاص و زردآلو و خربزه و انگور خورند و سینه و جگر بصندل و گلاب و آب بستان افروز
طلا کنند و از جماع و عوارض نفسانی و از اشیای حاره و مجففات احتراز کنند و سعی نمایند که هر حیله
که باشد بخواب روند و بحمام معتدل رفتن و بآب بنفشه و نیلوفر و برگ بید و کدو سر و تن شستن
مفید بود و احیانا مفرح بارد تناول کنند و اگر این تب بواسطه سهر مفرط بود شراب خشخاش و بنفشه
با لعاب بهدانه و عرق گل و بید خورند و استحمام و تدهین مکرر کنند و اگر بسبب اسهال حادث
شود حبس طبیعت کنند بقرص طباشیر و مربی به و این قرص نیز مفید بود گل ارمنی شاهبلوط هر یك
چهار درم ورق گل تخم حماض طباشیر صمغ عربی هر یك درمی کهربا دانه مورد هر یك سه درم مغز
تخم خیار کدو و تخم تورك بریان کرده هر یك پنج درم کافور یکدرم نشاسته دو درم مجموع بکوبند
و بآب به سرشند و مثقالی تناول کنند و باید که مدقوق را از هوای گرم و از هوای سرد محافظت کنند
و تقویت قلب و کبد و معده بکنند و براحت و دعت و لهو و لعب مایل گردانند و آوازهای خوش و نغمات
لذیذ و حکایات ملیح و امثال آن استعمال کنند و از حزن و غضب و جوع و عطش نگاه دارند و قرص
کافور تناول کنند ... طباشیر ورق گل صندل سفید رب السوس هر یك سه درم تخم خیارین و کدو
و بهدانه مجموع مقشر هر یك پنج درم صمغ عربی نشاسته کثیرا هر یك دو درم تخم تورك یکدرم کافور
نیم درم بکوبند و با لعاب بهدانه بسرشند و قرص سازند و یك مثقال بخورند و چون علامات ذبول
ظاهر شود قرص کافور با شیر زنان و شیر خر بدهند و بدفعات اندك اندك غذا خورند و اگر گوشت
مرغ و کبك و دراج و سیب و امرود و کاشنی و نعناع در قرع و انبیق نهند و عرق آن بگیرند
و هر روز بیست درم از آن تناول کنند عظیم نافع بود دق شیخوخت پیوستی بود که بر مزاج غالب شود
بی حرارت و اکثر مشایخ را واقع شود و باشد که بسبب استفراغ بسیار و استعمال مبردات بافراط
حادث شود علامت آن ذبول و قشف جلد بود و التهاب و اشتها و اشتعال نباشد و ملمس سرد بود

علاج آن تسخین و ترطیب باشد مثل شراب کاوزبان و شراب انار عذب و شراب سیب شامی و اغذیه کثیر
الغذا مثل هریسه و مرغ و بط و زردهٔ تخم مرغ و آب گوشت بره و بزغاله و حلوای شکر و شیر و شکر
و استعمال حمام معتدل و حقنهای مسمنه و مشمومات مثل عنبر و لادن و یاسمن و نرگس و سوسن و تدهین
بروغن بنفشه و بادام و سپر نبط والله اعلم باب سیم در حمیات عفنه و آن عبارت از تبی باشد که
حرارت اولا و لاحق اخلاط شود و آنرا گرم کرده اند و آن سخونت بقلب و روح متادی شود پس بسایر
اعضا رسد و این حرارت که لاحق خلط میشود خالی نیست که آنرا متعفن میکرد اند یا نه اگر میکرد اند
آنرا سونوخس گویند و آن از غلیان و سخونت خون حادث شود و اگر متعفن میکرد اند بر دو نیم که تعفن
او در خارج عروق است یا داخل عروق اگر در داخل عروق است از آن حمیات لازمه تولد کنند و اقسام آن
چهار است اگر خون متعفن شود مطبقه گویند و اگر صفرا بود محرقه و اگر بلغم بود لثقه و اگر سودا بود
ربع لازمه و اگر تعفن در خارج عروق بود مثل معده و کبد و طحال و مراره از ان حمیات دایره متولد
شود زیرا که چون ماده در خارج عروق متعفن گردد بسبب حرارت تب بتحلیل برود و تب زایل
گردد تا آنگاه که ماده باز جمع گردد و آن ماده اگر صفرا بود غب خالص گویند و اگر بلغم بود بلغمی نایبه
و اگر سودا بود ربع و متعفن دم در خارج عروق در اورام بود و آن تب عرضی باشد این انواع حمیات
مفرده باشد اما حمیات مرکبه ترکیب آن یا الجناس متباعده باشد همچون ترکیب حمی دق و حمی خلطی
یا از اجناس متقاربه همچون ترکیب حمی صفراوی و حمی بلغمی یا ترکیب آن از انواع جنس واحد بود همچون
ترکیب دو ربع و دو غب و بیان هر یک گفته شود و بدانکه عفونت بسبب غذایی ردی الجواهر باشد مثل
قدید یا غذایی که مستحیل بدی صالح نشود مثل ماست و خیار یا غذایی که آنچه متولد از و حاصل
شود مستعد قبول عفونت بود مثل فواکه یا عفونت بسبب کثرت و لزوجت خلط حادث شود حمی
مطبقه تبی باشد که تعفن و تغیر دم در عروق حادث شود و آن سه صنف است اول متزایده یعنی
هر روز که باشد زاید شود بسبب آنکه مقدار دم در رطوبت او بسیار شود و عفونت زاید از ان
تحلیل باشد و این صنف بدترین اصناف بود دوم متناقصه و آنست که هر روز که بر آید نقصان

مرغ بول

[illegible]

بپذیرد

پذیرد و بسبب آنکه تحلیل از تعفن زاید بود سیوم متساویه و او بیک حال بود نه زاید شود و نه کم
گردد بسبب تساوی عفن و تحلیل و باشد که این تب بمحرقه و سرسام مشتعل شود و اگر در این تب
بثرات سیاه و سبز بر بدن ظاهر گردد دلیل بد بود و علامات حمی مطبقه حمرت چهره و عین و انتفاخ
عروق و ضیق نفس و حمرت و غلظت قاروره و غلظ و سرعت و امتلای نبض بود و با این تب قشعریره
نباشد و اشتداد بطریق غب کند علاج آن روز اول تا بسیوم فصد اکحل یا باسلیق کنند و
اخراج دم بحسب قوت و احتیاج و اگر چه بدفعات بود و حجامت و ترعیف نیز شاید و هر روز جلاب
از عناب و نیلوفر و تخم کاشنی و نبات یا تمر هندی و ترنجبین و نبات تناول کنند و غذا کشکاب
و عناب خورند و میانه روز شربتی از نبات و عرق بید و گل و بنکو شرب کنند و اگر سرفه نباشد
شراب غوره و ریباس و لیمو مفید بود و طبیعت را محتبس نگذارند و بنقوع فواکه و ترنجبین
تلیین کنند و هر روز دهان و زبان بسرکه و گلاب بشویند و لعاب بنکو و بهدانه در زبان
بمالند و در پنجم یا هشتم اسهال طبیعت کنند باین مطبوخ سنای مکی و بنفشه نیلوفر تخم
کاشنی و برگ گل هر یک پنج درم عناب ده عدد سپستان بیست عدد آلوی کیلی ده عدد شیرخشت
و ترنجبین هر یک پانزده درم و اگر علیل ضعیف باشد آلوی سیاه و آلوی کیلی هر یک پانزده عدد
و عناب ده عدد و تخم کاشنی و نیلوفر هر یک پنج درم شیرخشت و ترنجبین هر یک ده درم تمر هندی
و شیاف خیارچنبر عمل کنند و اگر احتیاج افتد این حقنه استعمال کنند بنفشه نیلوفر هر یک
سه درم سپستان سی عدد جو نیم کوفته کفی برگ چغندر دسته شکر سرخ و روغن بنفشه
هر یک ده درم آبکامه پنج درم و اگر با این تب سرفه باشد جلابی از بنفشه و نیلوفر و عناب و
سپستان و نبات تناول کنند و تلیین طبیعت به بنفشه مربی و ترنجبین و خیارچنبر هر یک دو مثقال
بکنند سونوخس از کثرت و غلیان خون حادث شود و علامت این همین علامات بود که او انحی یوم
اوی بود و از مطبقه اضعف و علاج آن فصد و تبرید فقط بود و اقتصار بر مزورات حامض و اگر
احتیاج بتلیین باشد بنقوع فواکه و ترنجبین کنند حمی محرقه تبی صفراوی بود که ماده آن در عروق

متعفن شده باشد و این تب لازم باشد بطریق غب اشتداد کند علامت آن تشنگی و اضطراب و بیخوابی
و خشونت و صفرت زبان و صداع و هذیان و فرو رفتن چشم و نبض سریع متواتر و قاروره ناری بود
علاج آن هر روز جلابی از تخم کاشنی و بنفشه و نیلوفر و آلوی سیاه و ترنجبین و نبات شاول کنند و غذا
جو با شیره خشخاش خورند و اگر مفرط نباشد میانهای سکنجبین و شراب حماض و لیمو بیاشامند و اگر
مفرط باشد شراب خشخاش و بنفشه و تلیین طبیعت بمطبوخ فواکه و نقوع آن کنند و اگر از مطبوخ (شعری)
باشد شراب ورد مکرر چهل درم با سکنجبین ساذج ده درم شاول کنند با آب برف و اگر مفرط باشد
سنای مکی پنج درم بنفشه نیلوفر تخم کاشنی خبازی هریک سه درم عناب ده عدد سپستان بیست عدد
شیرخشت و ترنجبین هریک پانزده درم و مشمومات بارده استعمال کنند و اگر بیخوابی بود وقت خواب
شراب خشخاش لعوق کنند و در تبرید و تلیین کوشند و بعد از تنقیه شیره تخم توتک و شیره تخم کاشنی
با سکنجبین شاول کنند و نقوع زرد آلو نیز مناسب بود و چون تب مفارقت کند تقویت و تبرید
بشراب حماض و لیمو و صندل کنند و مزوره از تمر هندی و آلوی کیلی و انار دانه و نارنج با فروج خورند
غب خالص تب صفراوی بود که ماده آن در خارج عروق متعفن شده باشد و این تب روزی آید و
روزی نه و زمان او از چهار ساعت تا دوازده ساعت باشد و با این تب قشعریره و نافض بود و زمان
سرمای او اندک باشد و باشد که مرکب از دو غب باشد و هر روز آید علامت آن تشنگی با فراط و غثیان
و اضطراب و قی صفراوی و نبض سریع و قاروره ناری بود علاج آن هر روز جلابی از تخم کاشنی و بنفشه
و نیلوفر و نبات شاول کنند با آب انار دین یا ترنجبین و نبات و غذا جو با تمر هندی یا آلوچه خورند
و تلیین طبیعت کنند باین مطبوخ در هشتم یا دهم صفة سنا و ورق گل هریک پنج درم بنفشه نیلوفر
تخم کاشنی تخم خبازی هریک سه درم آلوی سیاه و کیلی هریک بیست عدد عناب ده عدد سپستان
بیست عدد ترنجبین و شیرخشت هریک ده مثقال یا باین حقنه استعمال کنند صفة سنای مکی هفت درم
ورق گل پنج درم بنفشه نیلوفر تخم کاشنی هریک سه درم عناب ده عدد سپستان اجاص هریک
بیست دانه سبوس و خطمی و جو نیم کوفته هریک کفی لبلاب و ورق چغندر دسته خیار چنبر شکر سرخ

هر یک

هریک ده درم روغن بنفشه ده درم و شراب ورد با سکنجبین و شراب دیناری یا شراب بنفشه مفید بود
و بعد از اسهال و [illegible] و صفرا مبرده مثل خیار و کدو و شیره تخم توتک و تخم کاشنی با شراب حماض
و لیمو و صندل و سکنجبین شاول کنند و اگر در طبیعت حبسی باشد نقوع فواکه و ترنجبین یا قرص طباشیر
نوم و سکنجبین تلیین کنند صفة طباشیر دو درم ترنجبین دو درم و نیم تخم کدوی مقشر درمی و نیم
کثیرا صمغ عربی خشخاش هریک نیم درم بکوبند و بلعاب بنکو بسرشند و قرص سازند و مثقالی بخورند
و بعد از مفارقت تب شراب غوره و لیمو و ریباس و سکنجبین و امثال آن شاول کنند با آب سرد و عرق
گل و بید شاول کنند و مزوره زرشک و انار دانه و تمر هندی با فروج خورند حمی بلغمی نایبه و آنرا
مواظبه نیز گویند و ماده آن بلغمی بود که در خارج عروق متعفن شود و این تب هر روز آید و عسر البرء
باشد خصوص که در خریف و شتا (زمستان) حادث شود و اقل زمان او هشت ساعت بود و اکثر آن هجده ساعت
علامت آن نافض و شدت سرما و کثرت بزاق و غثیان و صفرت یا بیاض لون و تهبج روی و چشم
باشد و زود گرم نشود و تشنگی و اشتها نباشد علاج هر روز جلابی از تخم کاشنی و بیخ مهک و رازیانه
و گلقند شاول کنند یا سکنجبین و گلقند شاول کنند و غذا جو بنخود و اندکی از یان خورند و میان
روز شربتی از نبات و عرق گل و گاوزبان و تخم شاسفرم بیاشامند و سکنجبین ساذج و بزوری
و شراب لیمو و شراب گاوزبان و بالنگو و نیلوفر نیز شاید و وقت نوبت بطبخ شبت و ترب و بیخ مهک
اندکی و عسل و نمک قی کنند و چون ماده نضج یابد باین مطبوخ تلیین کنند سنا پنج درم بیخ مهک
بالنگو گاوزبان هریک چهار درم رازیانه افسنتین تخم کاشنی پوست بیخ کبر هریک سه درم تربد (شبد)
دو درم ناردین درمی و نیم مویز طایفی پانزده درم گلقند ده درم خیار چنبر پانزده درم شکر سرخ
ده درم و اگر مزاج قوی باشد یکمثقال ایارج فیقرا بر سر این مطبوخ کنند و بعد از دو روز یا سه روز
تحریک کنند باین حب صفة تربد تخم کرفس انیسون هریک سه درم نمک هندی دو دانگ غاریقون
نیم درم بکوبند و با آب رازیانه بسرشند و حب سازند و بلع کنند و تقویت معده مکرر بگلقند و رازیانه
کنند و اگر متمادی شود حب ایارج و قرص ورد و قرص غافث و امثال آن تلیین کنند صفة قرص غافث

غافث ترنجبین هر یک شش درم ورد کل سنبل طباشیر هر یک دو درم بکوبند و باب برازیانه قرص
سازند و یکمثقال با سکنجبین بزوری دو مثقال شاول کنند و اگر ازین منفعتی نباشد قرص افسنتین
با سکنجبین بزوری شاول کنند صفت سکنجبین بزوری تخم کاشنی و کشوث و برازیانه هر یک سه درم
غافث دو درم پوست بیخ کبر و برازیانه و کرفس هر یک پنج درم انیسون یکدرم مجموع نیم کوفته کنند عصاره م
و یکشبانروز در ده رطل آب و ربع رطل سرکه بخیسانند پس بجوشانند تا با رطلی آید و با رطلی قند یا عسل
پاک بقوام آرند حمی لثقة تبی بلغمی باشد لازم که ماده آن در عروق متعفن شده باشد علامت آن
همچون علامت دایره باشد اما با آن سرما و نافض نباشد و در شبانروزی شش ساعت فاتر گردد و باز
اشتداد کند و تشنگی باشد و نبض سریع بود و قاروره غلیظ و کدر علاج آن هر روز جلابی از تخم
کاشنی و بیخ مهک و بیخ کاشنی و برازیانه و کلقند شاول کنند و غذا جو با نخود خورند و بعد از نضج
تمام تلیین با این مطبوخ کنند صر سنای مکی پنجدرم تخم کاشنی و برازیانه بیخ مهک و ورد کل بنفشه
نیلوفر هر یک سه درم مویز طایفی ده درم عناب ده عدد لجاص بیست عدد ترنجبین و خیارچنبر هر یک
پانزده درم و بعد از دو روز بقرص بنفشه یا تربد درمی و سقمونیا دانگی تحریک کنند یا معجون خیارچنبر
در آب گرم حل کنند و بیاشامند و باقی علاج او همچون علاج نایبه باشد اما قرص غافث درین قسم
مفید نیفتد حمی ربع داین تبی سوداوی بود که ماده آن در خارج عروق متعفن پذیرد و این تب
روزی آید و دو روز نه و نوبت او بیست و چهار ساعت باشد و باشد که دو روز آید و یکروز نه و آنرا
ربع معکوس گویند و تب ربع از سودای طبیعی یا اخلاط سوخته حادث شود و این قسم بعد از حمیات
عفن باشد و شاید که ربع بعد از اورام طحال حادث شود و این بدترین ربعی بود و علامات ربع آنست
که ابتدا با نافض کند و کسر اعضا و سرما قوی و چون گرم کند گرمای آن با فراط نباشد و آنچه از احتراق
خون حادث شود علامت آن حمرت و غلظ بول و تشنگی با فراط و سرمای اندک و عرق بسیار بود و بعد از
حمیات مطبقه و حمیات اورام حادث شود و آنچه از احتراق صفرا بود علامت آن آسیب و اضطراب و تلخی
دهان و تشنگی مفرط و سرعت و تواتر نبض بود و بعد از حمیات صفراوی حادث شود و آنچه از احتراق بلغم باشد

علامت آن لین نبض و غلظ بول بود و دوار او دراز تر باشد و لهیب و اضطراب کمتر بود و بعد از حمیات بلغم
حادث شود و آنچه از احتراق سودای طبیعی بود علامت آن سوء خلق و صلابت نبض و کدورت قاروره بود
اما علاج آن اطبا تا چهل روز بمعالجه این تب مشغول نمیشوند و غذا نیم ملح و دراج و تیهو و هندوانه و ماهی و نخود آب و کبک
و تیهو و هندوانه و از اشربه بسکنجبین بزوری و سادج و کلقند اکتفا نمایند و از اغذیه غلیظه و
مولدات سودا مثل قدید و بادنجان و ماهی شور و برنج اجتناب نمایند و در ابتدا اگر علامات غلبه خون
باشد فصد اکحل یا باسلیق مفید بود و اگر خون غلیظ و سیاه باشد بسیار بیرون کنند و الا زود ببندند
و بعد از چهل روز بنضج ماده مشغول شوند و هر روز جلابی از بیخ مهک و تخم کاشنی و گاوزبان و بالنکو
و برازیانه و کلقند شاول کنند و غذا نخود آب و بنومش با شیره خشکدانه خورند یا فروج فربه و بعد از
نضج تمام تلیین طبیعت کنند با این مطبوخ صر سنا هفت درم بنفشه چهار درم بالنکو گاوزبان تخم کاشنی
و برازیانه کشوث اسطوخودوس بسفایج نیلوفر هلیله آمله هر یک سه درم مویز طایفی پانزده درم ورق
گل چهار درم هلیله زرد و کابلی و افتیمون هر یک هفت درم شاه تره دسته و اگر نباشد سه درم تخم آن
تربد دو درم عناب ده عدد سپستان سی عدد ترنجبین و مغز خیارچنبر هر یک پانزده درم بعد از دو سه
روز مطبوخ افتیمون یلحو آن یا معجون نجاح با شاهتره و بالنکو و سنا شاول کنند زیرا که این ماده
بیک مسهل زایل نشود و اما آنچه از احتراق صفرا باشد جلابی از بیخ مهک و گاوزبان و تخم کاشنی
و لجاص و ترنجبین و نبات شاول کنند و بعد از نضج تلیین کنند با این مطبوخ صر سنا هفت درم بنفشه
و نیلوفر و تخم کاشنی هر یک چهار درم پوست هلیله زرد پنجدرم مویز طایفی پانزده درم ترنجبین و خیار
چنبر هر یک ده درم یا هفت درم بالنکو و گاوزبان هر یک چهار درم بجوشانند و صافی کنند و معجون
نجاح پنج مثقال در آن حل کرده بیاشامند یا این حب بلع کنند پوست هلیله کابلی بسفایج اسطوخودوس
افتیمون ورد گل سرخ هر یک درمی نمک هندی و کتیرا هر یک دانگی مصطکی نیم درم کتیرا با آب حل کرده و ادویه
باقی بکوبند و بدان بسرشند و حب سازند و علاج آنچه از احتراق بلغم باشد جلابی از برازیانه و بیخ مهک
و تخم کاشنی و کلقند شاول کنند و غذا نخود آب با شیره خشکدانه خورند و تلیین طبیعت با این مطبوخ کنند

سنای مکی و هلیله کابلی و سیاه و افیتمون از هر یک هفت درم تربد دو درم رازیانه تخم کاشنی
و کشوث و افسنتین و اسطوخودوس بسفایج هر یک سه درم بالنگو و کاوزبان هر یک چهار درم
مویز طایفی ده درم خیارچنبر پانزده درم شکر سرخ ده درم در تب ربع طریقه آنست که در روز نوبت
امساک کنند و هیچ نخورند بلکه چنان سازند که وقت نوبت معده خالی باشد و اسهال در روز راحت
کنند و طبیعت را محتبس نگذارند و اگر محتبس شود بمثل سنا و شکر سرخ و ترنجبین و اجاص و بنفشه
و مویز طایفی تلیین کنند و ماء الجبن با سکنجبین مفید بود و خروس پیر با نخود و اندکی بسفایج
پخته کنند و مرق آن تناول کنند و احیانا مترودیطوس و تریاق کبیر بخورند و این معجون نافع بود صفت
سنبل وج هر یک پنج درم فلفل زنجبیل حلتیت هر یک درمی نانخواه سلیخه هر یک چهار درم بکوبند
و بعسل بسرشند و مثقالی تناول کنند و رعایت حال طحال و کبد بقرص زرشک و ماء الاصول و سکنجبین
بزوری کنند و باید دانست که این تب مرض بیخطر است و امان است از جذام و مالیخولیا و برص اسود
و جرب و صرع و تشنج و سکته و فالج اما این تب دراز میکشد چنانچه گفته اند تا دوازده سال نیز می باشد
حمی ربع لازمه تبی سوداوی بود که ماده آن در عروق متعفن شده باشد و با آن نافض و قشعریره و
عرق نباشد و نوبت ربع اشتداد کند و در باقی از زمان فاتر بود و علاج آن همچون علاج ربع باشد
و در و فصد ضروری باشد و استعمال مسخنات و ادویه قویه در او کمتر باید کرد و اعتدال لازم باشد
حمی خمس و سدس و سبع تب خمس آن باشد که یک روز آید و سه روز نه و سدس آنست که یکروز
آید و چهار روز نه و سبع آنست که یکروز آید و پنج روز نه و این تبها از مواد غلیظه متولد شود و شبیه
بربع و علاج آن تلطیف اخلاط و اسهال سودا بود چنانچه در ربع گفته شد و در روز نوبت
تخم شبث و ترب هر یک سه درم و کنکرزد دو درم و برگ بیخ ترب بجوشانند و یکدرم نمک و ده
درم عسل در آن حل کرده بیاشامند و بران قی کنند و باقی علاج آن همچنان علاج ربع باشد حمی انقیاطوس
تبی باشد که در آن احساس برودتی عظیم کنند و در باطن ملمس گرم باشد و با آن تشنگی و لهیب نباشد
و ماده این تب بلغمی زجاجی بود علاج هر روز جلابی از بالنگو و رازیانه و تخم کرفس و گلقند تناول کنند

وغذا

وغذا نخود آب باشد خشکه نان خورند و بعد از نضج تنقیه کنند باین حب صبر اسقوطری تربد سفید هر یک
درمی غاریقون نیم درم مقل دانگی بکوبند و بآب رازیانه بسرشند و حب سازند و بعد از دو روز
قرص ورد مثقالی با سکنجبین بزوری ده مثقال تناول کنند و باقی علاج آن همچون علاج حمی بلغمی
بود حمی لیفوریا تبی باشد که در باطن حرارتی شدید محسوس شود و ظاهر حرارتی نباشد بلکه برودتی
باشد و با آن تشنگی و لهیب و اضطراب عظیم نیز بود و ماده این تب بلغمی لزج باشد علاج آن هر روز
جلابی از بالنگو و نیلوفر و رازیانه و بیخ مهک و گلقند تناول کنند و بعد از نضج تلیین بمطبوخ
خیارچنبر یا باین مطبوخ کنند صفت سنا هفت درم بنفشه چهار درم ورق گل پنج درم تخم کاشنی سه درم
تربد یکدرم اسطوخودوس سه درم عناب و آلوی سیاه و کیلی هر یک ده دانه رازیانه بالنگو کاوزبان
هر یک دو درم مغز خیارچنبر و ترنجبین هر یک ده درم مویز طایفی ده درم شکر سرخ پنج درم و بعد از
تنقیه گلقند و انیسون تناول کنند با رازیانه و تخم کرفس و انیسون هر یک دو درم بجوشانند و باده
درم گلقند بیاشامند حمیات مرکبه بدانکه حمیات مرکبه و فنون تراکیب آن بسیار است چنانکه
ترکیب دایره با لازمه و دایره با دایره و لازمه با لازمه و بیشتر ترکیب حمیات از صفرا و بلغم بود و بسیار
باشد که آنرا قانونی و ترکیبی نباشد اما آنچه آنرا نامی نهاده اند و قانون معین دارد شطر الغب است
و غب نیز خالص و ترکیب آن بر چهار گونه بود زیرا که یا مرکب از غب دایره و بلغمی لازمه باشد یا غب
دایره بلغمی دایره یا محرقه بلغمی دایمه یا محرقه و بلغمی دایره یا از محرقه و بلغمی دایره یا غب دایره و بلغمی
دایره یا محرقه و بلغمی دایمه و علامات آن ممتزج باشد از علامات صفرا و بلغم و در این حمیات اعتماد
بر دور و نوبت تب نشاید کرد بلکه استدلال باعراض و علامات کنند و فرق میان شطر الغب و غب غیر
خالص آنست که در شطر الغب صفرا و بلغم ممتزج و مختلط نباشد و نوبه آن متفرق بود چنانچه فرق
و تمیز میان نوبت هر یک توان کرد و در غب غیر خالص صفرا و بلغم ممتزج باشد و متحد و فرق میان
نوبت هر یک نتوان کرد و این تب عسر البرء باشد از معالجه آن ملول نباید شد و مسهلات قویه نباید
داد زیرا که صفرای رقیق زود مستفرغ شود و بلغم غلیظ باقی ماند پس در این تبها اگر علامت صفرا غالب

باشد هر روز جلابی از تخم کاشنی و بیخ مهک و نیلوفر هریک سه درم و لجاص ده عدد و نبات ده درم شاول
کنند و غذا جو با اندکی نخود خورند و بعد از نضج تلیین با این مطبوخ کنند صر سنا مکی هلیله زرد و کابلی
هریک پنج درم بنفشه و نیلوفر و تخم کاشنی و رازیانه و بیخ مهک هریک سه درم اسطوخودوس و بسفایج
هریک چهار درم مویز طایفی ده درم لجاص و آلوی کیلی و عناب هریک ده عدد و مغز خیار چنبر پانزده درم
ترنجبین ده درم و بعد از دو روز تحریک با این قرص بنفشه کنند صر بنفشه ده درم تربد و هلیله زرد هریک
سه درم رب السوس نیم درم سقمونیا مشوی نیم دانک مجموع کوفته با آب سرشند و با جلابی از نبات شاول کنند
و اگر علامات بلغم بود هر روز جلابی از بیخ مهک و رازیانه و کلقند شاول کنند و غذا جو و نخود خورند پس
اگر اخلاط بجانب کبد مایل شود علامات آن ثقل شراسیف یمنی بود بمدرات مثل انیسون و تخم کرفس و
و بانخواه بجلاب ضم کنند و اگر معقر کبد مایل باشد علامات آن ثقل معده و تی و غثیان بود پس مسهلات
بلغم تلیین طبیعه کنند و بعد از تنقیه سکنجبین بزوری و ساده با کلقند شاول کنند و قرص ورد نیز
نافع بود صر ورد و کل ده درم سنبل و بیخ مهک هریک پنج درم تخم خیارین و کاشنی هریک چهار درم
بکوبند و بآب رازیانه بسرشند و یکمثقال با سکنجبین شاول کنند و اگر تمادی شود بقرص غافت تحریک
کنند و معالجاتی که در بلغمی دایره ذکر رفت بکار دارند حمیات مختلفه چنان باشد که آن ادوار و نوبتی
معین نباشد و علامات آن مختلط باشد و در این تبها طریقه آنست که بتخمین و حدس و معرفت ترکیب
خلط و غلبه یکی بر دیگری و تغیری دیکری و تعفن آن در خارج عروق و داخل آن حاصل کنند و علاج چنان
کنند که کاهی استفراغ ماده کنند بمسهلات لینه خفیفه و کاهی بر تسکین و تقویه مشغول شوند و ما ده را
که خطر بیش باشد اول استفراغ آن کنند چنانچه در تبی که از صفرا و بلغم غالب باشد اگر اول بدفع
بلغم مشغول شوند موجب خطر باشد پس اول صفرا دفع کنند و اگر متساوی باشند معالجه مرکب کنند
و در تقویه طبیعه کوشند حمی غشیه تبی باشد که چون ابتدا کند غشی حادث شود و این تب بیشتر
معم زماده بلغم متولد کردد و حدوث غشی بسبب آن باشد که مواد خام در بدن متفرق باشد و چون بفم
معده رسد بواسطه کثرت حس آن و مجاورت قلب موجب غشی کردد علامت او آن باشد که بیشتر اوقات

۹۱

بدو ر بلغمی آید و تهیج وجه و علامات بلغم ظاهر بود علاج آن در حالت غشی کلاب و آب سرد بر روی
زنند و اطراف ببندند و شکم بر فق بمالند و سکنجبین با آب کرم بدهند شاید که قی کنند و هر روز جلابی
از تخم کاشنی و رازیانه و کاوزبان و کلقند شاول کنند یا تخم کرفس سه درم بجوشانند و با سکنجبین
ساده بیاشامند و غذا جو آب با قند خورند و تلیین طبیعه کنند با این حقنه سنا هفت درم رازیانه
قنطوریون باریک بنفشه نیلوفر بیخ مهک هریک سه درم ورق چغندر دسته سبوس کفی خیار چنبر
پانزده درم ترنجبین و شکر سرخ هریک ده درم روغن زیت و ابکامه هریک ده درم نمک و بوره
ارمنی هریک نیم درم و اگر این تب از ماده صفراوی یا بخاری حادث شود علامت آن عطش و کرب
و اضطراب بود و بدو ر غب آید علاج آن هر روز آب انارین با تمر هندی با نبات و ترنجبین شاول
کنند و غذا کشکاب با انار یا آب تمر هندی با نبات خورند و تلیین طبیعه بمطبوخ فواکه یا نقوع فواکه
کنند و صندل و کلاب و کافور و عرق بید و اقاقیا بر سینه طلا کنند و در استفراغ خلط مبالغه ننمایند
بلکه بتدریج بدفع کوشند تا بسبب ضعف غشی زیاده نشود حمی لیلیه و نهاریه حمی لیلیه آن باشد
که بشب آید و بروز رها کند و یومیه آنکه بروز آید و شب رها کند و این بدتر باشد و غالب آنها شد که
بدق کشد علاج آن سکنجبین ساده و کلقند شاول کنند یا جلابی از تخم کاشنی و بیخ مهک و نبات
غذا جو با نخود خورند و تلیین طبیعه بمطبوخ فواکه و معجون خیار چنبر کنند و در نهاریه غذا بشب
خورند اما باید که ممتلی نخسبند بلکه بخوابی مناسب بود و در لیلیه غذا روز خورند و چنان کنند که وقت
نوبت معده خالی باشد حمیات وبائیه تبی باشد که در وبا حادث شود و سبب او آنها شد که هوای متعفن
افساد مزاج روح کند و موجب تعفن رطوبات گردد و از آن حمی تولد کند علامات وبا آنست که هوا
مکدر شود و باران کم شود و حیوانات ذکیة الحس مثل اللقلق و هدهد و خطاف بگریزند و ضفادع و
حشرات بسیار شوند و حشرات زیر زمین مثل عقرب و موش و مار بروی زمین آیند و علامات این تب
کرب و تواتر نفس و تشنگی و خشکی دهان و سقوط اشتها و غثیان و وجع معده و عظم طحال و غشی
و عرق و بوی متن بود علاج آن فصد کنند و هر روز شربتی از تمر هندی و نبات با سکنجبین و کلاب

باب سرد بپاشامند و شربت زرشک و غوره و ریباس و صندل و لیمو و حماض مفید بود و غذا سماق
و زرشک و انار دانه و فروج خورند و تعلل بحموضات و محللات کنند و اکر رطوبات بدن بسیار بود
و تسکین و تبرید نیز مفید نیفتد تلیین طبیعت کنند و استفراغ اخلاط که در بدن بود اما تسکین هر حال
بهتر از تحریک بود حمی حصبه و جدری بدانکه مادهٔ آبله خونست و بسبب غلیان حادث شود و بهترین او آنست
که سفید رنک باشد و انبوه نباشد و بدترین آنست که سیاه و سبز و انبوه باشد و علامات ظهور جدری
درد پشت و خاریدن بینی و تحس و حمرت عین و اضطراب و تشنکی و درد سینه و حلق و ضیق النفس
بود و مادهٔ حصبه صفرا باشد و او کوچکتر از جدری بود و آنچه بنفش و سبز باشد بغایت بد بود و علامات
آن قریبست بعلامات جدری علاج آن پیش از بیرون آمدن حصبه و آبله اکر سن مقتضی باشد فصد کنند
اما چون ابتدا بیرون باشد نشاید و تحریک و تلیین طبیعت نباید کرد و هر روز شراب عناب و نیلوفر با
شیرخشت تناول نمایند و غذا جو با عدس و عناب خورند و خود را کرم دارند و آب سرد نخورند و شفترک در
فراش بریزند تا تمام بیرون آید بعد از آن خود را کرم داشتن احتیاج نباشد بلکه استنشاق جهت ترویح
قلب اولی باشد و اکر دیر بیرون آید انجیر و مویز طایفی و عدس بجوشانند و بیاشامند و خود را کرم
دارند و حب انار و انجیر و زرد دود کنند و آبله چون تمام بیرون آید جاورس در فراش بریزند یا کیسه
پر برک برنج و جاورس در زیر ران کنند و بر روی آن خسپند و بچوب کز دود کنند یا چوب کز بجوشانند و
با کلاب بر اعضا ریزند یا ورق کل سحق کنند و بر اعضا مالند و عصارهٔ شحم رمان و کشنیز تر و سماق
در چشم چکانند و در عین الهر نظر کنند و اکر طبیعت نرم باشد قرص طباشیر بشربت یا شراب صندل بخورند
و اکر سرفه آید شراب خشخاش و بنفشه و در حصبه قطعا طبیعت را تحریک نباید کرد و در لین طبع غذا شعیر
با مغز بادام و جاورس بریان کرده یا خشخاش بریان کرده تناول کنند و قرص کافور با شراب سیب
یا شراب به استعمال کنند و اکر یبوست بر طبیعت غالب شود شراب بنفشه و نیلوفر با آب کرم حل کرده بیاشامند
و سپستان و بنفشه در جوآب اندازند و بیش از این تصرف نکنند و در تدبیر تلطیف دم سعی نمایند
و اکر سرفه نباشد شراب ریباس و لیمو و غوره و شراب کادی مفید افتد تدبیر ناقه چون نقاهت

حالیست میان صحت و مرض تدبیر او مشترک باشد میان تدبیر اصحا و تدبیر مرضی پس باید که تفقد
حال ناقه کنند و احوال و اعراضی که او را حادث شود متفحص باشند پس اکر در نبض او سرعت و در
قاروره غلظ و صبغ باشد و صداع و ثقل سر و خبث نفس و طلب نشاط بود دلالت کند بر آن که بقیه
از مواد باقیست باید که بحسن تدبیر و معالجتی که ناقه از آن شبک نیابد مشغول شوند و ملینات غیر
قوی و نقوعات تلیین کنند و قرص طباشیر نرم با سکنجبین مفید بود و چون چهار روز اول از زوال
تب بکذرد و فروج بدهند و بتدریج عادت بدان کنند و چون دو سه روزی بکذرد مزورها که مناسب
مزاج بود با کوشتهای سبک تناول کنند و از امتلا و جوع و تناول مسخنات احتراز نمایند و چون
قوت بکیرد استحمام مناسب بود و در بیرون آمدن از حمام محافظت واجب دانند تا از هوا ضرری
نرسد و در مسلخ قرار کیرند تا اثر بخار حمام زایل شود و بتدریج و تأنی بمسکن روند و از عوارض
نفسانی و بدنی مانند و غضب و فرح مفرط احتراز کنند و اکر هضم کما ینبغی نباشد و طبیعت نرم بود
معلوم شود که غذا بسیار میخورد تقلیل غذا کنند و تقویت معده بسکنجبین سفرجلی و جوارش مصطکی
لیمویی کنند و غذا زیره باج یا انار دانه یا سماق خورند و کوارش مصطکی تناول کنند و نا قوتی بدن
حاصل نشود جماع نکنند و چون قوت کیرند هر ماهی زیاده ننماید و بتدریج در غذاهای غلیظ تصرف
کنند والشافی هو الله وحده مقالهٔ چهارم در امراضی که ظاهر بدن را حادث شود مشتمل
بر هفت باب باب اول در اورام ورم خلطی و اشفلحی و ظلفی باشد که بسبب انصباب
ماده که در اعضا ظاهر شود و این ماده یا اخلاط اربعه باشد یا مائیه یا ریح اما ورم که مادهٔ
آن دم باشد آنرا فلغمونی کویند و آنچه صفراوی بود حمره و آنچه مرکب از صفرا و خون بود حمرهٔ
فلغمونی یا فلغمونی حمره کویند آنرا که غالب باشد مقدم دارند اما ورم بلغمی اکر مخالط عضو باشد
رخو کویند و اکر متمیز بود سلعه و ورم سودایی اکر داخل عضو باشد و مولم باشد سرطان کویند
و اکر مولم نباشد خنازیر و اکر خارج عضو باشد اکر ظاهر بود صلابت کویند و اکر ظاهر نباشد
غدد و آنچه از مائیه باشد اکر عام باشد استسقای زقی و اکر خاص بود قیله مائی و آنچه از ریح بود

اگر مخالط عضو باشد و لین بود تهبج گویند و اگر مجتمع و صلب باشد نفخه گویند و بیان هر یک گفته
میشود ورم فلغمونی از ماده دم حادث شود علامات آن تمدد و ضربان و اشفاخ و تب و تشنگی بود
و ورم سرخ باشد و بکبودت مایل بود علاج آن در ابتدا فصد کنند از عرقی که مناسب بود چنانچه اگر
ورم سرخ باشد قیفال بگشایند و اگر در اسافل باشد باسلیق و شراب بنفشه و نیلوفر و عناب باشا
یا آب انارین و نبات یا شیره تخم بورک و سکنجبین و غذا جو آب خورند یا بنو ماش یا مغز بادام و تلیین
طبیعت بمطبوخ فواکه یا بنقوع آن کنند و اگر ورم در مغابن بود یعنی مفرغ اعضای رئیسه مثل پس گوش
و زیر بغل و بن ران و در ابتدا بود که هنوز ماده تمام نریخته باشد استعمال مبردات و رادعات کنند
مثل صندل و گلاب و فوفل و اقاقیا و گل ارمنی و مامیثا و آب کشنیز و کاهو و بستان افروز در استعمال
رادعات نیز مبالغه نمایند و بعد از چهار روز که مواد بریزد محللات مثل بابونه و خطمی و روباه تریک
و حلبه و اکلیل الملک با رادعات بیامیزند و چون ماده ریخته باشد محللات فقط استعمال کنند و اگر
ماده جمع میشود محللات یا منضجات مثل زبرک و مرورشک و حلبه و انجیر و شیر استعمال کنند و علامات
جمع شدن اشتداد وجع باشد و چون نضج یابد منفجر کرده اند یا دوا یا آهن و علامات نضج سکون
وجع باشد و چون دست بر نهند فرو رود و بعد از آن که منفجر گردد و ماده بکلی مستفرغ شود مرهمهای
مدمله استعمال کنند اما اگر ورم در مفرغ اعضای رئیسه حادث شود یا ورم بسبب ضربه و سقطه باشد
بعد از فصد و تنقیه مرخیات مثل موم و روغن با محللات استعمال کنند و قطعا استعمال مبردات و
رادعات نکنند و صنفی از فلغمونی هست که آنرا شقاقلوس گویند و او آنست که ورم منحط نشود بتحلیل
نرود و نضج شود و اگر از آن فساد جوهر عضو پیدا شود و عضو را بمیراند علاج آن قطع عضو باشد
تا دیگر اعضا سالم بماند و اگر فساد تمام نباشد حجامت کنند و نشترهای عمیق فرو برند تا ماده
مستفرغ شود بعد از آن کرسنه با گلاب طلا کنند حمره ورمی باشد که ماده آن صفراوی بود و علامت
او آنست که مایل بسطح جلد بود و لون آن سرخی روشن بود و براق باشد و چون دست بر نهند سرخی
برود و چون دست بردارند معاودت کند و با آن تب و تشنگی و حرقت و التهاب باشد علاج آن همچون

علاج

علاج فلغمونی باشد لیکن در او تبرید بیشتر باید کرد و فلغمونی بتخفیف بیشتر ورم رخو و آنرا نیز گویند
و از ماده بلغمی حادث شود و آن ورمی سفید باشد و با آن حرارت و الم نباشد و چون انگشت بر نهند فرو
رود و زمانی همچنان غایر بماند علاج آن هر روز جلابی از نضج نمک و مرازیانه و کلنگبین شاول کنند و غذا
نخود آب و شیره خشکه اند خورند و بعد از نضج تلیین طبیعت کنند بحب ایارج و معجون خیار چنبر و مسهلات
بلغم و بوره ارمنی و نمک و زیت و سرکه بر ورم طلا کنند و کوز در یا در سرکه خوبسایند و ضماد سازند یا
افسنتین و صبر با سرکه طلا کنند و سعد و زعفران و مازو نیز مفید بود سلعه ورمی غلیظ باشد که آنرا
غلافی باشد و از عضو خارج بود و مقداری آن از نخود یا بطیخی میباشد علاج آن تنقیه بدن بحب
ایارج و ایارج لوغاذیا و استعمال مرهم داخلیون و اگر بتحلیل نرود بشکافند یا ادویه محرقه مثل ملد فیون
و دیک بردیک و چون منفجر شود کیسه که غلاف اوست بضماد بیرون آرند و مرهمهای مدملی بکار دارند
سرطان ورمی سوداوی بود علامت او آنست که در ابتدا کوچک بود و هر روز که آید بزرگتر شود و صلب
باشد و اندکی حرارتی در ملمس آن محسوس شود و در وی عروق سبز و سرخ مثل دست و پای سرطان ظاهر باشد
علاج آن در ابتدا فصد کنند و تنقیه بدن کنند از سودا بمطبوخ افتیمون و غاریقون و این حب نیز
مفید بود افتیمون یک درم بسفایج اسطوخودوس هر یک درمی و نیم هلیله کابلی و سیاه هر یک درمی
نمک نفطی و انکی غاریقون نیم درم مجموع کوفته با آب کرفس بسرشند و حب سازند و در اول حدوث این
ورم رادعات استعمال کنند و بعد از تنقیه محللات مثل روغن گل و خیری و توتیای مغسول و مرهم داخلیون
و اگر صلب باشد و ادویه دان اثر نکند طمع از آن قطع کنند و اگر منفتح شود توتیای مغسول و طین
مختوم و گل ارمنی و ورق گل متساوی بکوبند و با روغن گل بر آن نهند یا سرطان نهری بگیرند و بشکافند
و بنهند یا سرطان بسوزانند و با روغن گل استعمال کنند و اگر این ورم زنی را حادث شود در ادرار طمث
کوشند خنازیر ورمی باشد مشابه سلع اما او بگوشت آمیخته باشد و متعدد بود و صلبتر از سلع بود
و بیشتر در گردن و بن ران واقع شود علاج آن تنقیه بدن بود از بلغم و سودا و اجتناب از اغذیه غلیظه
و ادویه محلله استعمال کنند مثل مرهم داخلیون یا آرد جو و ترمس با بول کودکان یا آرد باقلا و آرد جو

هر یک بیست درم و ایرسا و زرفت و شمع و پیه بط هر یک ده درم ضماد سازند و اگر بتحلیل نرود بشکافند
و بعد از آن ادویه ملحمه بکار دارند ضماد اشنه کرسنه هر یک هفده درم قثاء الحمار و عروق غار و مازو هر یک سه درم
ملک بطم چهار درم کوفته با بول کودک استعمال کنند آخر پیه خوک و زرانیخ و بول شتر ضماد سازند و
نوع دیگر خنازیر هست که بر پوست نیک ظاهر باشد و آن بدترین خنازیر بود علاج آن قطع باشد اما باید
که با احتیاط قطع کنند تا عروق و شرایین منقطع نشود و بعد از قطع اگر بقیتی ماند فلدفیون استعمال کنند
و بعد از آن ادویه ملحمه بکار دارند ورم صلب آنرا اسقیروس خوانند و از ماده سودا یا بلغمی غلیظ حادث
شود یا از ورمی حار که استعمال مبردات بافراط کرده باشند و ماده منجمد شده باشد علامت آن صلابت
و عدم وجع باشد و لون او همچون لون بدن باشد اما آنچه از ماده سودا باشد لون همچو لون اسرب
باشد اما آنچه از ماده سودا علاج آن تنقیه بدن باشد از بلغم و سودا و استعمال ادویه محلله مثل پیه مرغ
و بط و خوس و روباه و مغز ساق گاو و مقل و اشنه و روغن بابونه و خیری ضماد بزرگ و مرور شک
و خطمی هر یک ده درم حلبه تخم کتان انجیر بیست عدد باهم بکوبند و بنهند آخر مقل و اشق و جاوشیر و پیه شیر
و روباه باهم بکوبند و استعمال کنند غده آنرا شید گویند و فرق میان او و سلع آنست که او در میان
عضو باشد و آنرا غلافی نباشد علاج آن تنقیه بدن باشد از بلغم و سودا و مرهم داخلیون استعمال کنند
و بعضی آنرا بکوبند و قطعه اسرب بر آن بندند و اگر کوچک باشد بیفشارند تا آنچه در وی باشد بیرون آید
پس اسرب بر آن بندند و اگر در بن گوش باشد آنرا فوخیلا گویند و آنجا نیز کشتر خلزدن و پیه بی نمک طلا کنند
طاعون ورمی بود که در اعضای غددی مثل خصیه و ثدی و بن ران و بغل واقع شود و حدوث آن
از ماده سمی باشد که عضو را فاسد کند و رنگ آنرا متغیر کرداند و باشد که از آن صدید و دم مترشح شود
و علامات آن قی و غثیان و غشی و خفقان بود و هر چه رنگ آن سیاه و سبز باشد قتال باشد و در آن
فصد بکنند و تقویت قلب مثل شراب حماض و لیمو و صندل و سیب و انار و غیره بود و غذا عدس و سرکه
خورند و در حوالی خود برف و یخ و برگ بید و بنفشه و گل بستان افروز بنهند و اگر در مواضع بارده
ساکن شوند صندل و گلاب و کافور ببویند و بر سینه طلا کنند و بر ورم هیچ طلا نکنند اما اگر آن موضع را

حجامت

حجامت کنند و بعد از آن با آب گرم بشویند مناسب باشد نفخه و آن ریحی بود و علامت او آنست
که همچو خیک پر باد بود و چون انگشت بروی نهند فرو رود و در زمان بجای اول رود و محسوس گردد
که در رو مده نیست و اگر بزرگ باشد چون دست بروی زنند آواز کند علاج آن جلاب با تخم کاشنی و سداب
و رازیانه و گلقند با نبات تناول کنند و غذا نخود آب با شیره خشکدانه خورند و توابل در آن کنند و محجمه
بر موضع نهند بی شرط و روغن بابونه و سداب در آن مانند یا تخم کرفس و انیسون و نانخواه هر یک
ده درم بجوشانند و صافی کنند و روغن زیت بر سر آن کنند و بجوشانند تا روغن باقی ماند و استعمال
کنند دبیله و خراج دبیله ورمی بزرگ بود و لون او همچون لون بدن باشد و صلب باشد و با آن وجعی
نباشد و در آن مواد خبیثه غریب جمع شده باشد و خراج آنست که در وی مده جمع شده باشد از اورام
و با آن خوفه و حرارت باشد علاج آن تلیین طبیعت کنند و استفراغ خلطی که غالب بود و منضجات بر ورم
نهند تا نضج یابد و بعد از نضج منفجر کردانند و مواد ردیه بیرون کنند و بعد از آن مرهمهای مدمله
بکار دارند و گویند اگر بیخ نرگس با عسل طلا کنند یا داخلیون یا لعاب خردل منفجر گردد والله اعلم
باب دوم در بثور بثورها نیز همچو اورام بود بعضی دموی باشد همچو ماشرا و دمل و بعضی صفراوی
همچو حمره و نمله و بعضی بلغمی همچو شرا و بعضی سوداوی همچو جرب و ثالول دمل بثره بزرگ باشد و ماده
آن دمی باشد که با آن رطوبات فاسده آمیخته باشد و وارد از هضم و کثرت تناول گوشت و شیرینی
متولد شود و بدترین او آنست که در غور باشد علاج آن فصد کنند و تنقیه بدن بمطبوخ فواکه یا مطبوخ
هلیله و از گوشت و شیرینی احتراز نمایند و علاج او همچون علاج اورام کنند شرا بثرهای چند
باشد که مایل بحمرت بود و حکاک و کریه باشد و دفعتا حادث شود و سبب آن بخاری بود که از دم
مراری یا بلغم بود و تی برخیزد و آنچه دموی باشد سرخ تر و گرمتر باشد و در روز اشتداد کند و آنچه
بلغمی بود در شب حادث شود و در شب اشتداد کند علاج دموی فصد باشد و تلیین طبیعت بمطبوخ
فواکه یا سقمونیا یا بمطبوخ هلیله و در بلغمی بتلیین اکتفا نمایند و فصد نکنند و بدن را با آب گرم و
سبوس و سرکه و گلاب بشویند بنات اللیل بثرهای چند خرد باشد که در شب حادث شود و با آن خارشی

عظیم باشد علاج آن فصد کنند و بحمام روند و اندام بسبوس و تخم خربزه بشویند و اگر احتیاج باشد
تلیین کنند نمله و جاورسیه نمله شوری چند صفراوی بود و بتدریج پهن شود و بیکدیگر متصل گردد و مایل
بصفرت باشد اما جاورسیه شوری باشد شبیه بگاورس و اصل آن سرخ بود و سر آن سفید و با آن خارشی
و سوزشی عظیم بود و علاج هر دو شقیه کنند از صفرا و روباه تربک و حضض و عدس و اقاقیا و صندل
باب کاشنی و آب روباه تربک طلا کنند و اگر متقرح گردد و متمادی شود قرص انزروت و خون طلا کنند
و فرماندکند ... هر یک سه درم قلقدیس دو درم ریوند ده درم بکوبند و بشراب بسرشند
و قرص سازند و خشک کنند و بوقت احتیاج بگلاب بسایند و طلا میکنند مرهمی جید مازوی سبز مرداسنج
زرد چوبه کلنار ریوند طویل قنبیل بکوبند و با موم روغن بیامیزند و استعمال کنند جمره شوری چند
پهن باشد که بنهایت سرخ بود و با او سوزشی و المی عظیم باشد و مادهٔ آن صفرا بود که با دمی رقیق آمیخته
بود علاج آن شقیه بدن کنند از صفرا و محجمه بر موضع نهند با شرطی عمیق تا مواد مستفرغ شود و باقی
علاج آن همچون علاج نمله باشد نار فارسی بثره چند باشد که حادث شود و زود خشکریشه گردد و با آن
حکه و حرقت باشد و در اندرون آن آبی تنک بود و در ابتدای ظهور آن خطهای سرخ و طاووسی مانند
و پلنه آتش باشد علاج آن حضض و کافور با لعاب بنکو ضماد سازند و مازو و فوفل با سرکه نیز مفید بود
و از حلاوی و گوشت احتراز نمایند نفاطات آبله چند باشد که اندرون آن خونی یا آبی تنک باشد و آن
از غلیان دم حادث گردد علاج آن فصد کنند و شقیه بدن و دم را تسکین کنند بشراب عناب و نیلوفر
و اغذیه باید ده مثل عدس و سرکه و تمر هندی و انار خورند و نقطه منفجر کردانند تا آنچه در او باشد
بیرون آید و مرهم اسفیداج و مرداسنج بنهند و اگر دیر خشک شود مرهم قلقطار استعمال کنند
عرق مدینی بثره باشد که حادث شود و شکافته گردد و از آن همچو رگی بیرون آید و گاه باشد که با آن احساس
حرکتی همچو حرکت کرم کنند و بعضی گویند که آن خود کرمی بود و بتدریج دراز گردد و اگر بکشند بگسلد
و آن بنهایت بد باشد و بیشتر در ساق و ساعد پیدا شود و این مرض در مدینه و خراسان و مصر و حبش
بسیار بود و سبب آن فضلاتی بود که در عروق جمع شود بواسطه حرارت منعقد گردد و طبیعة آنرا

بدین طریق ... کند علاج آن فصد باسلیق کنند و شقیه بدن بمطبوخ افتیمون و حب قوقایا و بعد
از شقیه شاول اطریفل و کثرت استحمام مفید بود و در ابتدا آنرا بصندل و کافور و صبر طلا کنند و چون
بیرون آید بقطعهٔ اسرب ببندند و هر چند دراز میشود با سرب میپیچند و احتیاط کنند تا قطع نشود
و در آن زمان باب گرم و روغن نرگس و بنفشه و لعاب بنکو طلا کنند تا با آسانی بیرون آید و خاکستر نی
سه درم و مرداسنج بنجدرم با موم و روغن بیامیزند و بمالند و اگر بگسلد بشکافند و آنچه باقی باشد
بیرون آرند و بعد از آن مرهم مدملة بکار دارند ... قرحه باشد که در روی و سر حادث شود و
در ابتدا بثرات متفرقه باشد و متقرح شود و خشکریشه گردد و اگر صبیان را واقع شود و آنچه از آن
صدید آید آنرا شیرنجه گویند علاج آن اگر سن و مزاج مقتضی باشد فصد قیفال و عروق یافوخ مناسب
باشد و الا حجامت کنند از پس سر و شقیه بدن بمطبوخ هلیله و شاهتره کنند و از گوشت و شیرینی
احتراز نمایند و بادام تلخ و زرد چوبه هر یک بیست درم بکوبند و بنجدرم مقل در خل خمر حل کنند
و همه باهم بیامیزند و قرص سازند و در وقت حاجت با آب کاشنی و روغن گل بسایند و طلا کنند یا زرا وند
طویل و کلنار و مرداسنج و اقاقیا بکوبند و با خل خمر و روغن گل طلا کنند و عروق و پوست انار و مرداسنگ
و خیار چنبر مفید بود و آنچه خشک باشد و بدان همچون پوستی سفید بود از ماده سودا بود روغن
بنفشه کدو و شیر زنان در بینی کشند و آنرا بروغن کدو و اسفناج بمالند و اگر غلیظ و صلب باشد
با استره بخراشند و علق بر آن نهند و صبر و مرداسنج با روغن گل و سرکه بسایند و طلا کنند یا فلفمون
با سرکه طلا کنند و نوعی از سعفه هست که آنرا شهدی گویند و در آن سوراخها باشد که در و چیزی
همچو شهد ظاهر بود علاج آن شقیه بدن کنند و بر بنجار و عسل طلا کنند و نوعی دیگر هست که از آن
رطوبتی همچو غساله گوشت آید علاج او آنست که محجمه بر آن نهند تا آنچه در آن باشد بیرون آید
و گل ارمنی و مرداسنگ و روغن گل و سرکه طلا کنند و نوعی دیگر هست که بغایت سرخ است بحدی که
بسیاهی زند کاغذ سوخته و سرب سوخته و انزروت هر یک سه درم کبریت یکدرم بکوبند و با خل خمر
طلا کنند ثالول بثرهٔ صغیره است که بغایت صلب بود و سبب حدوث آن خلطی غلیظ بود از بلغم یا سودا

وعلاج آن شقیه بدن کنند بمطبوخ افیتمون یا غاریقون وبشك بز با سرکه طلا کنند یا شیره انجیر خام
یا بنجکشت با سرکه و آنرا بآن قطع کنند واکر خواهند که قطع نکنند دیک برد یك و فلدفیون بنهند
یا اشنان سبز و زهره کاو و زنجار و شحم حنظل و نوشادر و آبك نا برده بسایند و بآب اشنان
طلا کنند و نوعی هست که آنرا عدسی کویند و رنك آن سرخ و اکثر در روی و پیشانی ظاهر شود آنرا بورق
سوده و آب شونیز طلا کنند یا صمغ بطم وصمغ الو و کندش و کبریت و بوره با سرکه طلا کنند یا نخجه بثره
باشد که متقرح کردد و خشکریشه شود و از آن صدید آید علاج شقیه بدن کنند و آنرا بکل ارمنی و سرکه
طلا کنند یا مقل و زراوند و زنجار و [illegible] و راتینج مساوی بکوبند و با عسل و زیت و سرکه
طلا کنند قوبا بثره خشن باشد که در اعضا ظاهر شود و پهن کردد و رنك آن سیاه باشد یا سرخ و
بر روی آن پوستی همچون فلوس ماهی باشد علاج آن همه را ابتدا فصد کنند و شقیه بدن از سودا و اخلاط
غلیظ کنند و آنرا بهلیله زرد و صمغ الو و صبر و سرکه و روغن طلا کنند یا علك بطم و صمغ الو و کبریت
با روغن زیت و موم مرهم سازند و بمالند یا بیه بط و مرغ و روغن بنفشه بمالند یا مورد و معاث
و سرکه طلا کنند و در ابتدا لعوق دندان صایم و روغن کندم مفید بود و چون مزمن شود قردمانا
و مویزج هر یك ده درم ابرسا و کبریت زرد هر یك پنج درم نخود و پشك بز هر یك شش درم بکوبند
و با سرکه طلا کنند و از مولدات سودا و اطعمه غلیظه احتراز نمایند توثه بثره باشد که از اخلاط محرقه
حادث شود و اکثر در روی بود علاج آن شقیه بدن کنند و از اشیای حار و حریف احتراز نمایند و مرهم
زنجار طلا کنند یا آهن بخراشند تا از آن خون بیاید پس مرهم ملحمه بنهند جرب بثراتی باشد که با آن
حکه و سوزش بود و آن از سودا و بلغم مالح و اخلاط محرقه حادث شود بعضی خشك بود و امداد
نیابد و بعضی تر باشد و از آن صدید آید علاج آن فصد کنند و هر روز جلابی از عناب و سپستان
و بنفشه و تخم کاسنی و بیخ مهك و نبات و غذا بنوماش و نخود و مغز بادام خورند و بعد از نضج تمام
مطبوخ هلیله با صبر و تربد بیاشامند یا این مطبوخ ص سنا هفت درم پوست هلیله زرد پنج درم
مویز طایفی ده درم شاهتره دسته بنفشه نیلوفر هر یك سه درم افسنتین یك درم آلوی کیلی و سیاه هر یك
[illegible] اعضا را تجربت

پست عدد عناب ده عدد سپستان سی عدد بجوشانند و چون وقت از آتش فرو کرفتن باشد افیتمون
هفت درم در خرقه کتان بسته در آن اندازند تا بجوشد پس صاف کنند و بیست درم خیار چنبر و پانزده
درم ترنجبین بر سر آن کنند و بیاشامند و شاهتره با هلیله زرد و ماء الجبن با افیتمون مرتبه مفید
افتد حب هلیله زرد و سیاه و کابلی و تخم شاهتره و صبر اسقوطری هر یك درمی سقمونیا بریان کرده
نیم دانك مقل دانکی بکوبند و بآب شاهتره حب سازند و بعد از شقیه جرب را با دویه مجففه طلا کنند دوا
کبریت زرد پنج درم مویزج و قردمانا هر یك ده درم بکوبند و با سرکه طلا کنند [illegible] زیبق مقتول
خون زهره و قسط اقلیمیای فضه کندش متساوی بکوبند [illegible] کل و سرکه طلا کنند و بوره مغسول
کبریت کندش و خون زهره و قسط و حنا و زراوند و [illegible] بکوبند و با روغن کل و ماست و سرکه
طلا کنند در حمام و بعد از آن آبی که در آن ورق [illegible] و سوس بجوشانیده باشند بشویند و بعد
از آن صندل و کافور بمالند و اکر جرب خشك باشد هر روز استحمام کنند و تدهین بروغن بنفشه
و کدو کنند و بادام تلخ و مورد و سنا و مرداسنك هر یك سه درم و کنجد پنج درم بکوبند و با روغن
کل و خمر طلا کنند حکه اعضا بسبب بخارات حاره و اخلاط مراری ابتدا حادث شود علاج آن فصد
کنند و فقوع فواکه مایه هندی و ترنجبین و نبات خورند و روغن بنفشه و کدو در اعضا مالند
و کلاب و خلخ و آب سلق و خبازی در اعضا بمالند و اکر بسبب اخلاط باشد اسهال الطبیعه کنند
و اکر بخارات باشد که تحت الجلد متعفن شود علامت آن نتن رایحه بدن بود و در نوع استحمام باب
دریا و آب شور مفید بود و بول کودکان در اندام مالیدن مفید بود و مغز بادام و خشخاش بکوبند
و با سرکه بمالند و شلیخ را بواسطه ضعف و تولد بلغم مالح حادث شود و علاج آن مداومت استحمام
و تدهین باشد باب سیوم در جراحات و قروح جراحات تفرق اتصال باشد که لحم را حادث
شود علاج آن آنست که او را از غبار و روغن و موی و امثال آن نکاه دارند تا چیزی در آن نیفتد
که مانع التحام باشد و آنرا چنان ببندند که بیکدیگر متصل کردد و اکر متصل نشود بباید دوختن
و اکر جراحت غایر باشد ذرورات محلله مجففه استعمال کنند [illegible] صبر و انزروت و ایرسا و توتیا

واکر دران وضر و وسخ بسیار باشد این ادویه را با عسل بسرشند و استعمال کنند و پنبه کهنه دران اکنند
تا از چرك پاك شود انکاه ذرورها و مرهمها منبته استعمال کنند مرهمی که کوشت برویاند کندر انزروت
ابرسا هر یك دو درم مرداسنك سه درم بکوبند و با موم و روغن زیت مرهم سازند ذرور خون
سیاوشان انزروت زعفران مساوی بکوبند و دران ریزند جراحت آنست که با ورم و کسر و قطع
عرق و عصب و الم و امثال آن باشد علاج آن فصد باسلیق باشد و شاول شیرینی از تمر هندی یا آب
انار بین یا نقوع فواکه و اکر استخوان کوفته شود ضماد جبر استعمال کنند و اکر با ورم حرارت باشد حوالی
آن با آب کشنیز و روباه تربك و سرکه طلا کنند و اکر کوشت فاسد شده باشد مرهم زنجار و نهند جراحت
عصب جراحتی که بر عصب واقع شود اکر بطول باشد اسلم باشد و علاج او آنست که از هوای سرد و آب سرد
نکاه دارند و آنرا بروغن زیت بمالند و ببندند تا دو سه روز بکذرد و از حدوث ورم ایمن شوند بعد
از ان فرفیون و زیت و شمع مرهم سازند و بنهند و اکر متورم شده باشد قلقدیس یك درم و زراج نیم درم
و توبال مس ده درم و قنه پنج درم و قشور کندر هشت درم و زرنیخ سی درم با یك رطل سرکه سحق کنند
و سی درم صمغ با آن ضم کنند و در دیك سنکین مرهم سازند و استعمال کنند و ادویه بارده قطعا بکار
ندارند و اکر آن جراحت موجب تشنج شود عصب را قطع کنند تا بدماغ متادی نشود و بروغن داغ کنند و فقرات را
بروغن بنفشه و پیه مرغ و مغز ساق کاو بمالند و اکر بر سر جراحتی واقع شود و بو اول غشا و دماغ رسد علاج
او آنست که صوف بزیت بمالند و بران نهند و سه روز بکذارند تا از ورم ایمن شوند و بعد از ان ذرورات
استعمال کنند جراحات عروق جراحتی که بر شریان و ورید واقع شود علاجش آنست که خرقه بسرکه یا کلاب
بیالایند و در جراحت اکنند و اطراف جراحت مبردات قوی طلا کنند و مازو بسوزانند و بخل خمر خیسانند
و بسایند و بجراحت افشانند یا سنك کچ که آنرا جبین کویند و غبار آسیا با سفیده بیضه مرغ بیامیزند
و پشم خرکوش بدان آلوده کنند و بنهند و ببندند قروح بسبب جراحات و خراجات منفجره حادث شود چون ریم
که از قرحه آید اکر تنك بود آنرا صدید کویند و اکر غلیظ بود آنرا وسخ کویند علاج او آنست که اکر وسخ
و قیح بسیار بود تلیین طبیعت کنند [illegible] و از کثرت غذا و اطعمه مرتبه احتراز نمایند

وادویه

وادویه مجلیه مثل مرداسنك و زرده جو برو ورق مهك و پوست انار و کلنار و مر بزرور و در مرهم
استعمال کنند و اکر قرحه در اعضاء صلب باشد ذروری از صبر و مر و کندر و خون سیاوشان استعمال کنند
و مرهم مرداسنك بکار دارند و اکر دهن قرحه تنك باشد بفتیله مرهم بدوره سازند تا صورت قرحه باشد
که کهنه شود و اندمال نپذیرد و آنرا غوری باشد و قعر آن فراخ بود و کوشت آن سخت و سفید باشد و
دایما از ان رطوبات روان باشد علاج او آنست که پنبه کهنه بشراب ترکنند و بنه و و اصفر بیالایند
و دران اکنند با کلاب و خاکستر زد بشویند و اکر مفید نیفتد بشکافند و کوشتهای بد را زایل کنند
با آهن یا داروهای اکال یا داغ کنند باب چهارم در کسر و خلع و جرح و امثال آن کسر تفرق اتصالی بود
که عظم حادث شود علاج آن اولا فصد و تلیین طبیعت کنند و عضو را محکم ببندند و اکر از بستن
خارش پیدا شود بکشایند و آب کرم بدان ریزند و عصابه بسرکه و کلاب ترکنند و بران نهند و ببندند
و چون دو سه روز بکذرد و ورم نباشد مغاث و مورد و کل ارمنی و اقاقیا بدان طلا کنند
و اغذیه لزجه مثل هریسه و پاچه و تخم مرغ خورند و اکر با کسر ورمی باشد صندل و آب کاشنی و آب
کشنیز طلا کنند و ببندند و اکر از ان خون آید کندر و مر و خون سیاوشان بکوبند و بر ان افشانند
و اکر استخوان پاره شده باشد و از کوشت جدا باشد بیرون آورند و اکر متصل بکوشت باشد
نیك باز جای نهند و ببندند و معالجات جراحت بجای آرند خلع آنست که مفصل از جای خود بیرون
آید و علامات او آنست که مفصل از هیئت خود بکردد و حرکتی که او را میسر بود نتواند کرد علاج
او آنست که مفصل برفق باز جای خود برند بعد از ان تسکین وجع و ازاله ورم کنند وثی آنست
که مفصل از جای خود برود اما بیرون نیاید و مانع جمیع حرکات نباشد بلکه بعضی حرکات تواند کرد
و هن الملتیت که عارض عظم شود بی آنکه تفرق اتصالی حادث شود و علاج هم آنست که عضو را
برفق بمالند و اکر از جای رفته باشد بجای نهند و مورد و مغاث و خطمی سحق کنند و با زرده تخم
مرغ طلا کنند یا ورق کز و مورد و سرو و بید و کل و شکر و خطمی و کل ارمنی و ماش و صندل و اکلیل
الملك طلا کنند و اکر با آن ورم باشد فصد کنند و ماش و مغاث و کلنار و اقاقیا و فوفل با سفیده بیضه

طلا کنند ضربه و سقطه اکر با آن تفرق اتصال نباشد بماش و مغاث و صبر و امثال آن طلا کنند و اکر
ورمی باشد فصد کنند و نیم درم مومیایی با آب کرم بخورند یا روناس و طین مختوم دانکی هر یک نیمه
بر سر بخود آب کنند و بخورند و اکر ضربه و سقطه بر سر واقع شود البته فصد کنند و تلیین طبیعت کنند
و سرکه و کلاب و روغن کل بر سر مالند یا مرو مورد و کلنار و پوست انار در سرکه و کلاب بجوشانند
و با اندکی مشک و عود طلا کنند و اکر بر سینه و شکم واقع شود و از آن نزف دم حادث کردد قرص
کهربا و قرص کلنار یا رب به شاول کنند یا کلنار و کل ارمنی و خون سیاوشان هر یک درمی بکوبند
و با رب سیب شاول کنند و اکر بر عضل واقع شود بابونه و اکلیل الملک و شبث و خطمی بجوشانند
و آب و ثفل آن استعمال کنند و اکر بر عصب واقع شود روغن زنبق و نسرین و ناردین بمالند و اکر از آن
التوای عصب حادث شود مقل و خطمی و مرو رشك با زیت طلا کنند یا دخلیون بنهند و اکر کسی را
بتازیانه زده باشند پوست کوسفندی که فی الحال باز کرده باشند و هنوز کرم باشد بر موضع ضربه
نهند یا خرقه کتان بکلاب و آب سرد تر کنند و بر آن نهند و اعضای او نیک دلك کنند نشوب شوك
و نصل اکر پیکان در عضوی رود آنرا بکلبتین بیرون آرند و صبر و انزروت و کندر و مر در آن کنند
و اکر خار و آبکینه در اعضا رود و بیرون نتوانند آورد زراوند مدحرج و اشق و کندر و بیخ نی
و علك بطم و ترفت و راتینج بعضی یا مجموع با عسل طلا کنند سحج جلد اکر بسبب ملاقات چیزهای
درشت و کشیدن ریسمان پوست خراشیده شود فصد باسلیق کنند و خرقه بکلاب تر کنند و بر آن
نهند و مرداسنك و کل ارمنی با کلاب و روغن کل طلا کنند یا روغن کل بمالند و مورد و کل ... کنند
و بر آن افشانند یا مرهم مرداسنك یا اسفیداج با روغن کل و بنفشه یا سفیده تخم مرغ و اندکی کافور
بر آن نهند و اکر بسبب عرق حادث در حالبین و عانه و اطراف انثیین سحج حادث شود روغن حنا
در آن بمالند و اسفیداج و مرداسنك و مرو ... و کل و بنفشه بکوبند و بر آن افشانند و شراب عناب
و بنفشه شاول کنند و از کوشت و شیرینی احتراز نمایند ... اعضای عضوی که با آتش بسوزد علاج
آنست که در حال سفیده تخم مرغ ... کتان ... کنند و بر آن اندازند و عدس

بجوشانند

بجوشانند و بپالایند و بر آن طلا کنند یا کل ارمنی بسرکه و کلاب یا اسفیداج و مرداسنك با سرکه
بمالند و اکر بسبب آب کرم و روغن کرم سوخته شود پیش از آنکه آبله کند آب زیتون شور کرده و خاکستر
و کلاب سرد کنند و بر آن نهند و اکر آبله کند مرهم اسفیداج با بوره بمالند و پوست جو با سفیده بیضه
و اکر عضو بواسطه بلادر بسوزد آب خیار کدو یا شیره تخم تورك با سکنجبین شاول کنند و اغذیه
حامض و کدو و اسفناج خورند و آن موضع را حجامت کنند و مرهم خل طلا کنند و اکر بسبب ملاقات
آفتاب بسوزد مرهم خل و مرهم کافور بمالند فساد اطراف بسبب برودت سرمای سخت چون بعضو رسید
پوست سخت کند و مسام ببندد و حرارت دم و بخارات محتقن کرداند و موجب تعفن اعضا باشد
پس اکر سرما برسد و عضو متورم نشود اعضا را بپوستین و نمد کرم کردانند و بحمام کرم روند
و خود را بغایت کرم دارند و نخود آب با کبك و تیهو و کنجشك با شیره خشکدانه و توابل خورند اما
اکر عضو متورم کردد بابونه و شبث و کاه کندم و اکلیل الملك و سبوس و شلغم و کرنب و شیح
و مرزنجوش و برنك و برنجاسف و حلبه بجوشانند و عضو متورم در آن نهند و اکر سیاه یا سبز
شود نیشتر عمیق بزنند و در آب کرم نهند تا خون از آن روان شود بعد از آن کل ارمنی با سرکه و
کلاب طلا کنند و بعد از شیانزوزی با آب کرم و سرکه بشویند و اکر متعفن شود چنانچه نزدیك
باشد که انکشتها بیفتد اطراف را سلق و کرنب در روغن بجوشانند و بر آن نهند و ببندند تا آنچه
متعفن شده باشد بیفتد آنکاه روباه ترب و ورق خطمی و خبازی بکوبند و با روغن بنفشه بر آن
نهند و بعد از آن بعلاج قرحه مشغول شوند انشقاق اصابع سبب بزرك شدن و خاریدن انکشتان
از احتقان فضلات و بخارات بود بواسطه برودت هوا و علاج او آنست که کلقند و سکنجبین
بنفشه شاول کنند و نمك و سبوس و سلق بجوشانند و انکشتان را بدان بشویند و بابونه و اکلیل
الملك و شلغم و کرنب و عدس و انجیر بجوشانند و انکشتان در آن نهند یا انجیر در شراب بجوشانند
و ضماد سازند و اکر زنك انکشتان تیره شود نیشتر بزنند تا خون بیاید و عدس در زیت بجوشانند
و طلا سازند ... که در اعضا ظاهر شود بسبب ضعف روح حیوانی باشد که مانع

آن شود یا بسبب سموم ریا او برای ردیه که ماده آن سمی باشد پس اگر ببینند که رنگ عضو متغیر میشود
و فضیلت او زایل میگردد ابتدای تعفن بود آنرا بفوفل و اقاقیا و ورق کل و کل ارمنی و صندل و سرکه
طلا کنند و فصد عروقی کنند که در مقابل آن عضو باشد با حجامت و ارسال علق کنند و اگر تابستان بود
در مواضع بارده ساکن شوند و خیار کرد و پیش خود بنهند و کاهو و کاشنی و خیار کرد و شاول
کنند و علامت تعفن آنست که عضو سیاه شود و مسترخی گردد تا آن زمان ادویه اکاله استعمال کنند
تا گوشت متعفن زایل گردد و پاک شود و آن زمان مرهمی که گوشت برویاند استعمال کنند و اگر تعفن
زایل نشود و زاید شود داغ کنند و اگر هیچ معالجه به نشود و آن عضو را قطع کنند تا دیگر اعضا سالم
بماند باب ۱۶ پنجم در جذام و امراض جلدی جذام مرضی بد است و مسری است از آنجهة حضرت
رسالت صلواة الله علیه و آله فرموده است فر من المجذوم کما تفر من الاسد و این مرض را داء الاسد نیز گویند
و آن از غلبه و کثرت احتراق سودا حادث شود و مزاج و هیأت و شکل اعضا را متغیر گرداند و باشد
که فساد آن بجائی رسد که اعضا از هم فرو ریزد و باشد که متقرح شود و این علت چون مستحکم شود برء
آن ممکن نباشد و سبب فاعل این علت حرارت مفرط و سوء المزاج کبد و سبب مادی آن از اغذیه سوداوی
بود علامت ابتدای جذام حمرت لون بدن باشد خصوص روی مایل بسیاهی و کبودی بود و ضیق نفس
و بحه صوت و باریک شدن موی و ریختن دندان و نتن عرق و خبث نفس و خوابهای هایله و ستبر شدن
لبها و ظهور غدد در اعضا و ترکیدن ناخن بود علاج آن در ابتدا فصد و دلجین و الکحلین و ورک
پس کوش بکنند و خون بسیار بیرون کنند چنانچه بغش افتد و هر روز جلابی از نیلوفر و تخم کاشنی و بالنکو
هریک [illegible] درم با نبات و ترنجبین هریک ده درم شاول کنند و غذا نخود آب و بنوماش با شیره مغز
بادام و اسفناج خورند و بعد از نضج تمام مطبوخ هلیله زرد یا تربد و افتیمون یا مطبوخ غاریقون
یا ایاره و شحم حنظل تنقیه کنند و بعد از سه هفته که از تنقیه بگذرد ماء الجبن با این سفوف بیاشامند
هلیله سیاه و کابلی هریک پنج درم غاریقون سه درم بسفایج و افتیمون و اسطوخودوس و کافی زمان
هریک چهار درم نمک نفطی و سنگ لاجورد هریک یکدرم و نیم بکوبند و با بنفشه و شبت و بنفشه و اکلیل

[illegible]

الملک

الملک بجوشانند و اندام بدان بشویند و روغن بنفشه و کدو و بادام بمالند و بیه روباه و خرس و بط
و مرغ و معرساق کاو نیز مفید افتد و اغذیه مرطبه مثل گوشت بزغاله و مرغ و بلچه و شیر و ماهی تازه خورند
و حسو از نشاسته و قند و روغن بادام نیز مناسب افتد و تریاق فاروق و تریاق اربعه احیانا شاول
کنند و گوشت افعی و خمری که در آن افعی مرده باشد و شیر زنجوان سرخ عظیم مفید افتد و از بقول کاهو
و کاشنی و خیار مناسب بود و در مواضع حاره رطبه مسکن سازند و از جماع و مسکن بارده یا بسر احتراز
کنند اما این علت چون مستحکم شود علاج آن مداومت فصد و اسهال بود و قی در هفته دو نوبت
و بدن را بدین ادویه طلا کنند کبریت و قسط هریک ده درم ورق صنوبر حب الغار هریک بیست درم
بکوبند و با آب ورق چغندر طلا کنند آخر مازوی سوخته مویزج هلیله سیاه سوخته بلیله متساوی بکوبند
و با سرکه طلا کنند و علامت برص آن باشد که سبوسه از بدن ایشان جدا شود برص سفیدی بود که
در بدن پیدا شود بسبب ضعف قوة مغیره و غلبه بلغم و سوء المزاج بارد که آن عضو را حادث شود علامت
آن باشد که نرم و براق و سفید بود و موی که بر آن رسته و گوشت آن هم سفید بود و آن موضع از دیگر
بشره فروتر باشد و اگر سوزن در و فرو برند بجای خون رطوبتی سفید بیرون آید علاج آن هر روز
جلابی از انیسون و بالنکو و رازیانه و تخم کرفس و کلنکبین شاول کنند و غذا نخود آب با توابل خورند
و بعد از نضج استفراغ بلغم بحب ایاره کنند یا باین حب صبر اسقوطری مثقالی تربد سفید ماهی زهره
و ایاره فیقرا هریک درمی شحم الحنظل و مقل و مصطکی هریک دانگی ملح نفطی دانگی و نیم حب النیل نیم درم
مجموع بکوبند و با آب کرفس بسرشند و حب سازند و بعد از آنکه فرو برند شربتی گرم از شکر بیاشامند
و بعد از تنقیه اطریفل کبیر و مثرودیطوس شاول کنند و زرنیخ و خردل و اشق و شونیز و بوره و شیطرج
و کبریت و پوست بیخ کبر و عاقرقرحا و کندش با سرکه طلا کنند و زرفت و نفط سفید و خربق سیاه و سفید
و مویزج و تخم ترب و بصل الفار نیز مفید بود یا ادویه مقرحه مثل ذراریح و عسل بلادر و تافسیا و تخم
ترب و سرکین کبوتر و مازریون با سرکه طلا کنند و اگر مفید نیفتد آب مازو طلا کنند پس آب زنجبیل و بعد از
خبث الحدید و مرد در آب پوست انار بجوشانند و طلا کنند تا رنگ آن زایل شود یا ... یاس و نیل خبث

الحدید هر یک درمی بوره وکبریت ودردی خمر هر یک چهار درم با سرکه طلا کنند بهق سفید سفیدی
باشد که بسبب رطوبتی محرقه که طبیعت آنرا دفع کند و بهق زود زایل شود بر خلاف برص وعلامت او آنست
که سخت سفید بود وبراق نباشد وباندام راست باشد وچون سوزن دران فرو برند خون بر آید وموی
آنموضع سیاه بود واکثر شکل آن مدور بود علاج آن هر روز جلاب لیمو بیاشامد وبالنکو وکلقند تناول
کنند وبعد از نضج اسهال طبیعت بمطبوخ تربد وغاریقون کنند وقی کردن نیز مفید بود وبعد از تنقیه
ادویه که در برص ذکر رفت طلا کنند واگر بچیزی که درشت باشد بمالند وبعد از آن شحم حنظل وقیطون
باریک طلا کنند مفید بود بهق اسود نشانهای سیاه باشد که در بدن ظاهر شود بسبب صفرای
محرقه واین مقدمه جذام باشد وعلامت او آنست که چون آنرا بمالند چیزی همچو سبوس از آنجا پیدا شود
ورنگ آن مایل بحمرت بود علاج آن در ابتدا فصد کنند وتلیین طبیعت بمطبوخ افتیمون وحب آن کنند
واستحمام وترطیب بدن کنند وپوست بیخ کبر وحرمل وخربق سیاه وشیطرج وزاج وکبریت وزرنیخ
طلا کنند کلف نشانی بود که بر روی افتد ومایل باشد بسیاهی وآن بسبب سودا وحرق اخلاط بود علاج
آن فصد باسلیق کنند وتلیین طبیعت بمطبوخ افتیمون وغاریقون وحب ایاره وبعد از تنقیه تخم ترب
وجرجیر وقسط وبوره وفلفل وبادام تلخ با آب معصفر طلا کنند یا بیخ نی وتخم ترب وجرجیر هر یک درمی
کندش سه درم بکوبند وباسرکه طلا کنند ویا آرد باقلا وعدس وپوست تخم مرغ وشیح سوخته واشنان
بکوبند وبا آب گرم طلا کنند واگر مستحکم شود فلفل وقسط وبوره وبیخ سوسن هر یک سه درم تخم ترب
پنج درم بکوبند وباسرکه طلا کنند وشبی رها کنند وروز دیگر با آبی که در آن سبوس وپرسیاوشان جوشیده
باشند بشویند ویا زیبق بجا بکشند وبا بادام تلخ بسایند وباسرکه طلا کنند خیلان وبرش ونمش
خیلان خالها باشد وبرش نقطهای خرد وسیاه بود که بر روی افتد ونمش قطعه سیاه مستدیر وکاه
باشد که همچو کلف پهن شود وسبب خال دم متحرق باشد که از فوهات عروق بیرون آید ومحتبس شود وسبب
برش ونمش دم سوداوی بود وعلاج آن فصد واسهال طبیعت بود وبعد از تنقیه ادویه که در کلف ذکر
رفت طلا کنند واگر خال باین زایل نشود سوزن در فرو برند تا خون بیرون آید وبنمک وسرکه

ورق

ورق سداب خشک سی درم سیر بریان بیست درم نمک ده درم همه را بکوبند وبا انجیر بیامیزند وسه درم
تناول کنند بتاخیری آخر زراوند طویل ومدحرج هر یک درمی ونیم افیون مرسپندان زیره هر یک درمی
شونیز پنج درم جنطیانا سه درم سداب دو درم بکوبند وبعسل وآب بسرشند ومثقالی تناول کنند
باب سیوم در مفرحات مفرح معتدل لؤلؤنا سفته بسد عود خام گاوزبان هر یک دو درم
کهربا تخم کاشنی کشنیز هر یک پنج درم صندلین طباشیر هر یک هشت درم زرنجسک افتیمون ورق گل
هر یک شش درم درونج زعفران عنبر هر یک دو درم ساذج هندی زرنباد بالنکو خشخاش بنفشه
گل ادمنی هر یک چهار درم کافور یکدرم مشک نیم درم بکوبند وبشراب سیب بسرشند ومثقالی تناول
کنند مفرح یاقوتی لؤلؤنا سفته هشت درم بسد چهار درم یاقوت رمانی دو درم بالنکو صندل
سرخ بهمن سفید گل مختوم ریوند چینی هر یک ده درم ورق زر مثقالی حجر لاجورد مثقالی ونیم لعل
عقیق کهربا نیلوفر زرشک کشنیز تخم گل عود پوست ترنج گاوزبان بهمن سرخ تخم کاشنی کافور عنبر
اشهب هر یک سه درم طباشیر صندل سفید ورق گل هر یک پنج درم ساذج زرنباد درونج
هر یک درمی ونیم مشک نیم مثقال ابریشم سوخته یکدرم آمله وهلیله کابلی هر یک بیست درم
گلاب وقند هر یک منی شراب سیب وبه وانار شیرین هر یک بیست درم مفرح حار قرنفل
دارچینی سنبل زرنجسک درونج هر یک ده درم زرنباد کبابه قاقله هر یک پنج درم مشک
عود اشنه ساذج هندی هر یک سه درم زعفران مصطکی هر یک مثقالی عنبر اشهب درمی مشک
نیم مثقال ورق زر نیم درم آمله در آب خیسانیده خشک کرده پانزده درم مجموع کوفته وبیخته
بعسل وهلیله بسرشند مفرح بارد ورق گل طباشیر بهمن سفید گاوزبان هر یک درمی کشنیز خشک
وصندل هر یک نیم درم تخم توذک مغز تخم خیارین وکدو هر یک دو درم زرشک دانه بیرون کرده
سه درم لؤلؤنا سفته کهربا بسد هر یک دانگی بکوبند وبشیره قند بسرشند آخر خفقان گرم را
مفید بود من [illegible] کهربا گاوزبان گل ادمنی هر یک دو درم [illegible] یکدرم قند ده درم بکوبند
وبشراب سیب بسرشند آخر خفقان سرد را نافع بود آخر گاوزبان درونج هر یک شش درم

زرنباد سه درم بکوبند و بعسل برشند آخر ضعف قلب و خفقان و غشی را مفید بود ص مصطکی
دارچینی دارفلفل [illegible] فرنجمشک بادروج ساذج هر یک نیم درم کشنیز خشک سنبل هر یک سه درم
کهربا لولو طباشیر هر یک دو درم و نیم بالنگو هشت درم مشک یک درم زعفران نیم درم بکوبند و
بعسل هلیله برشند دواء المسک حلو خفقان و امراض سوداوی و ضعف قلب را مفید بود ص زرنباد
درونج بهمنین ساذج سنبل قاقله قرفه قرنفل جندبیدستر ابریشم هر یک درمی لولو ناسفته کهربا
بسد ابریشم خام بمقراض چیده هر یک درمی و نیم زنجبیل دارفلفل هر یک نیم درم مشک دانگی بکوبند
و بعسل با شیره قند برشند دواء المسک خفقان سوداوی و سوء المزاج قلب را مفید بود سنبل
مرمشک ساذج هر یک دو درم زعفران نانخواه تخم کرفس هر یک چهار درم صبر سقوطری افسنتین
رومی هر یک هشت درم ریوند چینی شش درم جندبیدستر درمی و نیم انوشدارو مقوی قلب و کبد
و معده باشد و مفرح و مقوی نفس و بدن بود و بوی دهان و رنگ روی نیکو کند ص ورد گل سرخ
شش درم سعد پنج درم زعفران قرفه زرنباد دارچینی قاقله هیل جوزبوا بسباسه هر یک دو درم مصطکی
قرنفل اسارون سنبل هر یک سه درم بکوبند و بپزند آمله یک رطل در نیم رطل آب بجوشانند تا ثلثی
آید پس صافی کنند و با دو رطل قند بقوام آرند و ادویه کوفته در آن ریزند بچوب بید برنند فلونیای رومی
قولنج و خفقان و اوجاع کبد و سعال را مفید بود ص زعفران پنج درم فلفل سفید بزر البنج
هر یک بیست درم انیسون ده درم فطراسالیون سنبل هر یک چهار درم تخم کرفس سه درم
ساذج سلیخه عاقرقرحا حب بلسان فرفیون هر یک درمی بکوبند و بروغن بلسان [illegible]
و بعسل سه چندان ادویه برشند و بعد از شش ماه درمی بخورند فلونیای پارسی خفقان و قولنج
و اوجاع رحم و کثرت اسقاط را نافع بود ص سعد فلفل بزر البنج هر یک بیست درم افیون
پنج درم زعفران پنج درم سنبل عاقرقرحا فرفیون هر یک دو درم جندبیدستر زرنباد دانگ
هر یک نیم درم لولو مشک هر یک نیم مثقال کافور دانگی بکوبند و بعسل سه چندان ادویه برشند
درمی بعد از شش ماه [illegible] کنند با [illegible] درم در ماء الجبن و اطریفلات معجون نجاح

مسهل سودا و اخلاط غلیظه باشد ص هلیله سیاه بلیله آمله هر یک ده درم اسطوخودوس
تربد هر یک پنج درم بکوبند و بعسل برشند شربتی پنج مثقال معجون تربد قولنج بگشاید و درد پشت
و بادها مفید بود ص سقمونیا یکمثقال تربد دو مثقال خیربوا قاقله زنجبیل دارچینی قرفه نارمشک
قرنفل از هر یک درمی شکر ده مثقال مجموع بکوبند و بعسل برشند شربتی پنج درم بود معجون خیار
تربد بیست و چهار درم بنفشه ده درم نمک هندی هفده درم رب السوس هفده درم رازیانه و انیسون
و مصطکی هر یک دو درم و نیم عسل خیارشنبر پنجاه درم سقمونیا پنج درم فانید پنجاه درم روغن
بادام صد درم ادویه را بکوبند و بعسل و فانید برشند معجون حجر الیهود کلیه و مثانه را پاک کند
و ادرار بول کند تخم خربزه و خیارین و کدو مجموع مقشر و حب کاکنج هر یک پنج درم حجر الیهود پنج
درم بکوبند و بعسل برشند شربتی یکمثقال باشد معجون عقرب کلیه و مثانه را از حصات و
رمل پاک کرداند ص عقرب سوخته سه درم و نیم جنطیانا یک درم و نیم زنجبیل یک درم فلفل و دار
فلفل هر یک دو درم بیخ کاکنج پنج درم جندبیدستر چهار درم بکوبند و بعسل برشند شربتی دانگی
باشد معجون حلتیت تب ربع و گزیدن عقرب و رتیلا را مفید بود حلتیت فلفل مرزق
سداب متساوی بکوبند و بعسل برشند شربتی یکمثقال باشد معجون کاکنج قروح کلیه و مثانه را
مفید بود ص بزر البنج تخم کرفس رازیانه هر یک سه درم حب کاکنج بیست و پنج عدد کثیرا چهار درم
بکوبند و بعسل [illegible] شند شربتی یکمثقال باشد معجون شهریاران قولنج و نفخ معده و فلج
مفید بود ص زنجبیل قرفه دارچینی جوزبوا مصطکی قرنفل سلیخه سنبل قاقله حب بلسان هر یک
چهار درم و نیم سقمونیا سه درم تربد حب النیل هشت درم شکر سفید هفتاد درم بکوبند
و با سه چندان ادویه عسل بیامیزند شربتی دو مثقال باشد فلافلی [illegible] و آنرا ماده الحیوة نیز
گویند مقوی قلب و آلات [illegible] بود و بلغم و ریاح و اوجاع پشت و مفاصل دفع کند و رنگ روی
و بوی دهن خوش کند و عقل بیفزاید ص فلفل و دارفلفل زنجبیل دارچینی بلیله آمله شیطرج
هندی زرنباد [illegible] اصل [illegible] خولنجان جوز هندی خصیة الثعلب هر یک ده درم [illegible]

[illegible]

بود
سی درم مجموع کوفته بعسل سرچندان بسرشند برشعثا اوجاع قولنج و زهیر و اسنان را مفید
ص فلفل سفید و سیاه هر یک بیست درم بزر البنج و افیون مصری هر یک ده درم زعفران پنج درم
فرفیون سنبل عاقرقرحا هر یک مثقالی بکوبند و با صد و پنجاه درم عسل بیامیزند و در ظرفی آبگینه
کنند و بعد از چهار ماه مثقالی بخورند معجون مسك وج و برودت کبد را مفید بود و سده بکشاید
ص مشك سلیخه سنبل ساذج هندی لك ریوند چینی جنطیانا هر یک ده درم زعفران نانخواه
تخم کرفس مصطکی هر یک سه درم عود قرنفل مر هر یک نیم درم بکوبند و با سه چندان ادویه عسل
بسرشند شربتی یک درم باشد معجون ورد اورام صلب کبد را مفید بود ص ورق گل چهار درم
سوسن آسمانجونی هفده درم ریوند چینی لك مغسول هر یک سه درم و نیم زعفران نیم درم کوفته
و بیخته بعسل بسرشند شربتی یکمثقال بود معجون الراحه درد پشت و ریاح را مفید بود
و قولنج بکشاید ص مصطکی دار فلفل فلفل قرنفل زنجبیل جوزبوا سقمونیا کمون سداب
خولنجان قرفه متساوی بکوبند و بعسل بسرشند یا شیره قند شربتی یکمثقال بود معجون [illegible]
دمعه و سیلان اشك را مفید بود ص وج حلتیت رازیانه زنجبیل متساوی بکوبند
و بعسل بسرشند و مثقالی تناول کنند معجون محبوب منی بیفزاید و قوت باه دهد و کلیه و مثانه
و دماغ را تقویت کند و رنگ روی نیکو کرد اند ص مغز [illegible] و جلغوزه و حب الزلم
و فندق و فستق و نارجیل و خشخاش و تودری سرخ و سفید [illegible] و حب
و تخم پیاز و شلغم و اسپست و بهمنین و زنجبیل و دار فلفل و کبابه و فلفل و قرفه و دارچینی
و شقاقل و خولنجان و تخم هلیون متساوی بکوبند و با سه چندان عسل بیامیزند و مثقالی
تا دو مثقال تناول کنند معجون تنادریطون مزاج مرد و اوجاع معده و کبد و طحال را
مفید بود و قولنج بکشاید و حیض براند و تشقیه بدن بکند از اخلاط غلیظه و بادها بشکند
و سده بکشاید و ضیق النفس و اوجاع سینه و صداع و صرع و جذام را مفید بود ص صبر
اسقوطری یازده درم غاریقون بیست درم زعفران دارچینی وج مصطکی حب بلسان

روغن بلسان فرفیون فلفل دار فلفل جنطیانا مر فقاح اذخر حماما هر یک دو درم قسط و
کمادریوس افتیمون هر یک چهار درم اسارون سلیخه سقمونیا هر یک شش درم سنبل سه درم و
نیم مجموع بکوبند و بعسل سه چندان بسرشند و بعد از شش ماه چهار مثقال تناول کنند معجون
سورنجانی اوجاع نقرس و مفاصل و عرق النسا را مفید بود ص سورنجان سفید شش درم
بوزیدان ماهی زهره پوست بیخ کبر زیره کرمانی شیطرج هر یک دو درم پوست هلیله زرد هفت درم
تخم کرفس رازیانه فلفل سفید ورد و حنا نمك هندی سعتر هر یک درمی و نیم ورق گل کشنیز خشك
محموده زنجبیل هر یک سه درم تربد پنج درم روغن بادام هفت درم عسل صد و پنجاه درم
شربتی یک درم تا پنج درم باشد معجون بلادری رعشه و فالج و سکته و جمیع امراض بارده را
مفید بود ص زنجبیل و عاقرقرحا و شونیز و قسط و فلفل و وج هر یک ده درم ورق سداب
حلتیت جنطیانا نانخواه و تدحب الغار جندبیدستر شیطرج خردل هر یک پنج درم عسل بلادر
نیم مثقال ادویه بکوبند و بعسل بسرشند شربتی یکمثقال باشد سنجرینیا جمیع امراض بارده و
ریاح غلیظه و سوء الهضم و سوء الاستمراء و قولنج و عسر بول و اوجاع اسنان را مفید بود ص
جندبیدستر فرفیون دارچینی اسارون دوقو فو مو هر یک درمی فلفل دار فلفل قسط قنه هر یک
شش درم زعفران نیم درم بکوبند و بعسل بسرشند و بعد از شش ماه نیم مثقال تناول کنند
اطریفل کبیر ریاح و بواسیر و برودت معده را مفید بود و رنگ روی نیک کرد اند و باه بیفزاید
ص هلیله سیاه و کابلی و بلیله و آمله و فلفل و دار فلفل هر یک سه درم زنجبیل بوزیدان
بسباسه شیطرج [illegible] شقاقل تودری سرخ و سفید لسان العصافیر کنجد خشخاش بهمنین
هر یکی درمی بکوبند و بروغن بادام ملتوت کرد انند و بعسل بسرشند شربتی دو درم اطریفل صغیر
هلیله زرد سیاه و کابلی و بلیله و آمله متساوی بکوبند و بروغن بادام ملتوت کرد انند و
بعسل بسرشند و مثقالی بخورند اطریفل کشنیزی صداع و بخارات معده را مفید بود ص هلیله
کابلی و بلیله و آمله و کشنیز خشك متساوی بکوبند و بعسل بسرشند اطریفل فتیمونی امراض

سوداوی را مفید بود و موی را سیاه دارد و دیر سفید شود ص هلیله کابلی بلیله آمله
هر یک ده درم سنا مکی افتیمون تربد هر یک پنج درم شیطرج سه درم بسفایج درمی انیسون
نمک هندی هر یک دو درم بکوبند و بعسل برشند شربتی مثقالی باشد اطریفل مقل بواسیر را
مفید بود ص هلیله کابلی بلیله و آمله هر یک دو درم بکوبند و مقل شش درم با آب حل کنند و
با عسل بیامیزند و ادویه بدان برشند اطریفل که برص و امراض بلغمی را مفید بود ص هلیله
کابلی بیست درم بلیله آمله هر یک دو درم برنج کابلی پانزده درم شیطرج سعد سادج بنجیل
هر یک پنج درم بسفایج اسطوخودوس هر یک هفده درم قسط سه درم غاریقون شش درم
مصطکی انیسون قرنفل جوزبوا خیربوا هر یک دو درم فلفل دارفلفل نارمشک هر یک چهار
درم بکوبند و بعسل برشند و چهار درم شاول کنند آخر کرم در ازو کرو داند بکشد ص
برنج کابلی مقشر ده درم تربد قسط حب النیل هر یک پنج درم قنبیل ترمس شیح افسنتین افتیمون
ملح نفطی خردل سفید تخم الحنظل راسن سعد هر یک سه درم بکوبند و بعسل برشند شربتی دو
درم باشد آخر عرق مدینی را مفید بود ص هلیله کابلی بلیله آمله تربد نخیل قنبیل متساوی
بکوبند و بعسل برشند شربتی سه مثقال باشد باب پنجم در اشربه و لعوقات و مربیات
و ربوب و سکنجبینات شراب بنفشه تب صفراوی و سعال و ذات الجنب و ذات الصدر را مفید
بود و تلیین طبیعت و ادرار بول کند ص سر بنفشه تازه یکمن در چهار من آب بجوشانند و
صافی کنند و هر یکمن آب را دو من قند بچاشنی بنهند و بقوام آرند شراب نیلوفر مبرد و مرطب
و صداع و [illegible] گرم را و حمیات صفراوی را مفید بود و صنعت آن همچون صنعت شراب بنفشه است
شراب عناب [illegible] خون گرم و ماشرا و حصبه و جدری را نافع باشد ص عناب گرگانی یکرطل در چهار
رطل آب بجوشانند و صافی کنند و با قند بقوام آرند شراب به مقوی قلب و معده و قابض
بود و تشنگی بنشاند ص به ترش و سیب پاره کنند و دانه او بیرون آرند و در هاون
سنگین بکوبند و بجوشانند و صافی کنند و با قند بقوام آرند شراب سیب مقوی قلب

و معده

و معده و مفرح بود و قی و اسهال باز دارد و آنرا همچنین سازند شراب انار صداع و تشنگی
و قی صفراوی را مفید بود و مقوی معده باشد ص آب انار مز بگیرند و با قند چندانکه مذاق را
خوش آید بقوام آرند شراب ورد حمیات صفراوی را مفید بود و تسکین عطش و تلیین
طبع کند ص ورق گل سرخ تازه چهار من در خمره کنند و دو من آب گرم بر سر آن ریزند
و یک شبانروز بگذارند و پس نیک بمالند و در دیگ ریزند و بجوشانند تا طعم و بوی گل
با آب دهد پس صافی کنند چهار من دیگر ورق گل در آن آب ریزند و بجوشانند و صافی کنند
پس با قند بقوام آرند شراب ورد مکرر گویند و اسهال و فایده او بیش بود شراب فواکه
مقوی قلب و معده و احشا بود و قی صفراوی را مفید باشد ص به و سیب ترش و سماق
و امرود و انار ترش و زرشک و زعرور و [illegible] متساوی بستانند و آب آن بگیرند و با قند
بقوام آرند شراب ریباس اسهال صفراوی و حمیات حاده و تشنگی را مفید بود و مقوی
معده باشد ص ریباس بکوبند و آب آنرا بگیرند و با قند بقوام آرند شراب توت اوجاع
حلق را مفید بود و مقوی معده باشد و آنرا همچنین سازند شراب خشخاش سعال و نزله
و قروح [illegible] و سهر را مفید بود ص خشخاش بکوبند و در خرقه کتان بندند و در
دیگ سنگین بجوشانند و هم بیرون آرند و بدست بمالند تا شیره آن بیرون آید
پس با قند بقوام آرند شراب لیمو مقوی قلب و معده و صفرا و تشنگی بنشاند [illegible]
سازند و بقوام آرند [illegible] زمانی که فرو گیرند آب لیمو چندانکه احتیاج باشد بدان ریزند و فرو
گیرند و شراب حماض و نارنج نیز چنین سازند شراب صندل صندل [illegible] بسوهان سایند
و پنجاه درم از آن [illegible] شبانروزی بخیسانند پس بآتش نرم بجوشانند و بدست
بمالند تا بنیمه باز آید و صافی کنند و با یکمن قند بقوام آرند شراب نعناع غثیان و قی
و فواق را مفید بود ص یک رطل نعناع تازه در سه رطل آب بجوشانند تا بنیمه آید و با دو
رطل قند بقوام آورند شراب [illegible] ضیق النفس و ربو و سعال را مفید بود و سینه را [illegible]

اخلاط پاک کند صفت انجیر سفید بیست عدد مویز طایفی پنجاه عدد بنفشه چهار درم پرسیاوشان
هفت درم تخم خطمی پنج درم بیخ بهمک زوفای خشک هر یک هفت درم مجموع در دو من آب
بجوشانند تا با نیمه آید پس صافی کنند و با یکمن قند بقوام آرند شراب دیناری شراب بسیار
منفعت است سده بگشاید و یرقان و حرارت کبد را مفید بود و ادرار بول و تلیین طبع
کند صفت پوست بیخ کاشنی پانزده درم پوست کرفس پنج درم پوست بیخ رازیانه ده درم تخم
کاشنی پانزده درم تخم سد تخم پانزده درم ورق گل ده درم ریوند چینی سه درم مجموع نیم
کوفته در دو من آب بجوشانند و ریوند کوفته در خرقه کتان بندند و در دیگ اندازند
تا با چهار دانگ آید پس با دو من قند بقوام آرند و اگر بعد از آن که بقوام آید ریوند کوفته
بر آن ریزند و برنند اقوی بود شراب بزوری پوست بیخ کرفس پنج درم پوست بیخ کاشنی بیست
درم پوست بیخ رازیانه ده درم تخم کاشنی هفت درم تخم رازیانه پنج درم سد تخم ده درم
مجموع نیم کوفته در دو من آب بجوشانند تا با یکمن آید و با یکمن قند بقوام آورند شراب
آب غوره بگیرند و بجوشانند تا با چهار دانگ آید و دو درم قرنفل در آن اندازند و با قند بقوام
آرند شراب انجبار اسهال دموی و نفث دم و ترف دم را مفید بود و کبد و معده را تقویت کند
صفت انجبار هفت مثقال قسط پنج مثقال صندل سفید و سرخ هر یک چهار مثقال صندل ابوها
بسایند و نیم کوب کوبند و بجوشانند و با یکمن قند بقوام آرند اسطوخودوس امراض سوداوی
و بلغمی را مفید بود صفت اسطوخودوس پرسیاوشان هر یک ده درم عود الصلیب و بیخ
بهمک و گاوزبان و رازیانه و تخم کرفس و تخم خطمی هر یک پنج درم سپستان سی عدد مویز
طایفی بیست درم بنفشه و ورق گل هر یک هفت درم در شش رطل آب بجوشانند تا با ثلثی
آید و با سه رطل قند بقوام آرند [illegible] صرع و سدد و [illegible] را مفید بود صفت اسطوخودوس
ده درم بسفایج پنج درم [illegible] گاوزبان پنج درم با عسل رطلی شراب افسنتین سقوط
اشتها و ضعف معده را مفید بود صفت افسنتین صد درم در دو رطل آب بجوشانند تا با رطلی

واندرون

واندرون آن پاک کنند بادام مربی سرفه و نقصان باه را مفید بود صفت مغز بادام مقشر
در [illegible] شاب بجوشانند و سه روز رها کنند پس بیرون آرند و در عسل بجوشانند و در
ظرف کنند هلیله پرورده معده را قوت دهد و دفع بخار و ریاح بواسیر و تقویت بصر کند
و ذهن تیز گرداند و امراض سوداوی را مفید بود صفت هلیله کابلی صد عدد در ظرفی کنند و
آب و خاکستر در آن کنند و هر سه روز آب و خاکستر تازه میکنند و بعد از ده روز بشویند
و در دیگ سنگین با کفی جو نیم کوفته بجوشانند تا پخته شود آنگاه هلیله بیرون آرند و در
بسله شود خمها بکنند و در ظرفی چینی یا کاشی نهند و عسل کف گرفته یا شیره قند بر سر آن ریزند
و یکبار دیگر بجوشانند زنجبیل پرورده زنجبیل را بیست روز در آب بجوشانند آنگاه پاک
کنند در آب و عسل بجوشانند تا آب منتفی شود و در ظرفی کنند و عسل بر سر آن ریزند
تا پرورده شود شقاقل مربی باه بیفزاید و کلیه و مثانه را مفید بود صفت شقاقل ده روز
در آب خیسانند پس بیرون آرند و با عسل بجوشانند و در ظرفی ریزند ترنج مربی مقوی
معده و مفرح باشد صفت ترنج پاره کنند و ترشی از و بیرون کنند و بعضی پوست آن نیز
باز کنند اما اگر باشد بهتر باشد و در دیگ سنگین با آب و عسل بجوشانند تا مایه
نیست شود پس در ظرفی کنند و عسل بر سر آن ریزند جوز مربی مقوی باه بود صفت
جوز تازه که هنوز خشک نشده باشد بستانند و پوست خارج و داخل از آن باز کنند
و در عسل بجوشانند و در ظرفی کنند و نگاه دارند باب ششم در جوارشات
جوارش عنبر خفقان و سوء الهضم و اوجاع رحم را مفید بود صفت قاقله کبار و صغار
و بسباسه و دارچینی [illegible] هر یک چهار درم زنجبیل دار فلفل قرنفل و زعفران هر یک
ده درم اشنه عنبر سنبل مصطکی هر یک ده درم جوزبویا پنج درم مشک یک درم بکوبند
و بیزند و بعسل بسرشند شربتی یکمثقال بود جوارش سفرجل مسهل مقوی معده و قولنج
بگشاید و بادها بشکند صفت به رسیده را یک رطل پاره کنند و در دو من خل خمر یا شراب

بجوشانند بعد از ان بکوبند و بیفشارند و صافی کنند و با دو رطل عسل بقوام آرند انگاه
زنجبیل و دار فلفل و دارچینی هریک دو درم هیل و قاقله و زعفران هریک سه درم مصطکی
پنجدرم سقمونیا ده درم تربد سی درم بکوبند و دران میان ریزند تا باهم آمیخته شود
انگاه فرو گیرند و بر سر سنگی یا تخته که برای اینکار باشد پهن کنند بعد از ان که آن از چوب
کرده باشند و بگذارند تا خشک شود پس بکارد پاره کنند و شربتی پنج مثقال باشد آخر
بزر را در خمیر گیرند و در میان آتش نهند تا بریان شود انگاه چهار درم ازان با یکدرم
سقمونیا و نیمدرم فلفل و نیمدرم زنجبیل بکوبند و بعسل بسرشند شربتی ازان یکدرم
باشد سفرجل قابض ضعف معده و قی و اسهال را مفید بود صفت آن بد سیده دو من
کوفته در خمر چند انکه مهرا شود پس صافی کنند و با یکمن قند بقوام آرند و زنجبیل
و دار فلفل و فلفل هریک چهار درم تخم کرفس و نانخواه زعفران دو درم بکوبند و
آن بیامیزند چنانکه گفته شد و شربتی مثقالی باشد جوارش تمری قولنج و اوجاع معده
مفید بود صفت بوره ارمنی زرنیخ کرمانی فطراسالیون زنجبیل فلفل هریک دو درم و نیم
بکوبند سقمونیا بریان کرده پنجدرم مغز بادام برگ سداب هریک ده درم بکوبند
و خرمای هلیک دانه بیرون کرده بیست درم شیانزو هیر در خل خمر خیسانند تا حل شود
پس با لادویه با عسل بیامیزند و بادویه بسرشند شربتی پنج مثقال بود و ده درم داد
فلفل ... درم فانید یکمن و نیم جوز و کنجد مقشر هریک پنجاه درم بکوبند و بعسل بسرشند
شربتی پنج مثقال باشد جوارش کافور ضعف معده و سوء استمراء و بلغم غلیظ را مفید
... فلفل ... دارچینی بسباسه ... قرنفل
کافور زعفران متساوی بکوبند ... شربتی یک مثقال بود جوارش
... برودت معده و کبد را مفید بود و قولنج بگشاید و طبع نرم کند صفت شیطرج
زنجبیل فلفل دار فلفل قرفه قاقله کبار و صغار قرنفل ساذج هندی بسباسه مصطکی

بماند و بهتر آنست که مصطکی بکوبند و با روغن بجوشانند تا گداخته شود روغن آمله
... و تسوید شعر کند صفت آمله و پوست بیخ صنوبر را مساوی نیم کوفته در آب بجوشانند
و صافی کنند انگاه با روغن کنجد بجوشانند روغن غار داء الثعلب و اوجاع بارده را
مفید بود صفت روغن حب الغار در روغن شیره بجوشانند و در ظرفی کنند و هفته در آفتاب
نهند روغن خسک عسر بول و درد گرده را مفید بود صفت زنجبیل چهار درم خسک ده درم
در رطلی آب بجوشانند تا بنیمه آید و رطلی روغن کنجد بران ریزند و بجوشانند روغن زنبق
امراض بارده را مفید بود صفت گل زنبق با روغن کنجد در قبله کنند و در آفتاب نهند روغن
یاسمین و خیری و ادخوم چنین گیرند روغن سوسن اورام بتحلیل برد و صلابات نرم
کند صفت سلیخه قسط حب البان مصطکی هریک ده درم قرنفل قرفه هریک پنجدرم زعفران
سه درم و نیم کوفته با سی عدد گل آسمانی جونی و رق کرده و روغن کنجد رطلی بجوشانند
و در ظرفی کنند و در سایه بنهند و بعد از ده روز استعمال کنند روغن سداب برودت
کلیه و مثانه و رحم و استرخای اعصاب و ریاح را مفید بود صفت یکمن ورق سداب چهار من
روغن کنجد و چهار من آب بجوشانند تا روغن باقی ماند و روغن ... همچنین کنند
روغنی که موی سفید را ... کند صفت ساذج ... مصطکی ... سه درم لادن یکدرم
زعفران یکدرم و نیم کوفته در رطلی آب بجوشانند تا بنیمه آید و صافی کنند و با نیم رطل روغن
زیت بجوشانند ... دانه مورد تخم کرفس برگ مورد تخم جغندر گل شقایق پوست جوز تر
لادن ... متساوی بکوبند و چنانچه گفته شد بسازند روغن که ...
امراض بارده را مفید بود صفت مقل ده درم اشق جاوشیر سکبینج حب البان مغز بادام تلخ
هریک پنجدرم نیم کوفته ... آب ... بجوشانند تا ... رطلی آید با رطلی روغن کنجد بجوشانند
باب یازدهم در سعوطات و لطوخات و غراغر و سنونات سعوطی که سر درد و صداع
گرم را مفید بود صفت آب کاهو روغن بنفشه یا نیلوفر و شیر زنان متساوی باهم بیامیزند

در بینی کشند آخر که صداع کرم را مفید بود صر طباشیر دو درم نشاسته کافور هر یک
نیم درم بکوبند و با روغن بنفشه برسرشند آخر صداع بارد و لقوه را مفید بود [illegible]
جند بیدستر جاوشیر زعفران زهره کرک متساوی بکوبند صر فالج و لقوه را مفید بود
صبر و شونیز و بوره متساوی بکوبند آخر جذام را مفید بود صر و از فلفل و مامیران
شیطرج هر یک درمی شکطرا مشیع پنجنکشت هر یک سه درم بکوبند و با روغن کنجد
برکشند عطوسی که لقوه و فالج را مفید بود صر تخم حنظل فلفل اسطوخودوس جند
بیدستر کندش متساوی بکوبند و در خرقه تنک بندند و ببویند آخر شونیز جند بیدستر
تخم حنظل فلفل هر یک یکدرم کندش صبر هر یک دو درم مرزنجوش سه درم آخر کندش
[illegible] زنجبیل عاقرقرحا نوره نشادر صبر دارچینی مرزنجوش خربق سفید جندبیدستر متساوی
بکوبند آخر سبات و صداع را مفید بود صر خربق سیاه مرزنجوش هر یک ده درم اشنان
کندش خردل شونیز تخم کل هر یک پنج درم مشک دانکی فلفل دار فلفل هر یک سه درم
غرغره [illegible] فضلات از دماغ فرود آرد صر عاقرقرحا زنجبیل دار فلفل هر یک دو درم خردل
فلفل [illegible] پنج درم بکوبند و با سکنجبین عسلی بیامیزند [illegible]
غرغره کنند [illegible] مفید بود صر عدس کفی عناب [illegible]
یکدرم بجوشانند [illegible] ده درم آب کشنیز بیامیزند و رب السوس ده درم [illegible]
کرد بجه [illegible] انضج دهد و منفجر کرداند صر شیر سی درم خمیر [illegible]
پنج [illegible] که سفید الماث و اوجاع حلق را مفید بود صر [illegible]
لحیة التیس [illegible] العسل بجوشانند [illegible] غرغره کنند مضمضه [illegible] را مفید بود
[illegible] عدس هر یک [illegible] طباشیر [illegible] کشنیز بیامیزند و بدان
مضمضه کنند مضمضه که عفونت لثه [illegible] را مفید بود [illegible] مازو هر یک دو درم
تخم کل چهار درم هر یکدرم بکوبند و با ماء العسل بیامیزند مضمضه که ثقل زبان را مفید بود

دیغ

زنجبیل عاقرقرحا فلفل خردل متساوی بکوبند و با آب کرم و سرکه بیامیزند مضمضه که درد
دندانرا مفید بود صر ورق غار با حب الغار در سرکه بجوشانند و بدان مضمضه کنند سنونی
که دندانرا از چرک پاک کند صر شاخ گاو کوهی سوخته زبد البحر هر یک پنج درم نوشادر
اذخر مصطکی هر یک دو درم و نیم شادنج یکدرم عاقرقرحا سه درم بکوبند و بمسواک
در دندان بمالند سنونی که دندان سیاه شده را پاک کند صر قنبیل ده درم ظلف چهار
درم حماما سه درم سادج دو درم مازوی سوخته هشت درم سنونی صدف شاخ گاو
کوهی سرطان مجموع سوخته زراوند مدحرج هر یک چهار درم نمک اندرانی سوخته سه درم
بکوبند سنونی که بوی دهان خوش کند و لثه سخت کرداند و دندان پاک کند صر شیح چوب
زر جعد نیم کوفته نمک اندرانی زبد البحر هر یک ده درم عاقرقرحا کباب ثمره کز هر یکی
پنج درم شب یمانی دو درم قرنفل یکدرم سماق چهار درم سنونی که لثه را سخت کرداند و
رطوبات آن زایل کند صر کلنار فودنج نمک سوخته هر یک ده درم نوشادر دو درم
مویزج سه درم مازو یکدرم سنونی که قروح لثه و سیلان خون از آن باز دارد صر
ثمره [illegible] هر یک سه درم لحیة التیس طین مختوم ابهل هر یک درمی و اذخر [illegible]
درم شب [illegible] پنج درم سنونی که دندان متحرک را سخت کند صر شاخ گاو کوهی سوخته
ده درم [illegible] پنج درم [illegible] مرسنبل مصطکی سداب هر یک [illegible] درم سماق کلنار
هر یکدرمی [illegible] دندان سخت کند صر فحم عود کزمازج بوره ارمنی زبد البحر
متساوی [illegible] درد دندانرا که از برودت بود مفید افتد صر فلفل ده درم
بوره ارمنی [illegible] عاقرقرحا مویزج زنجبیل هر یک چهار درم [illegible] شونیز هر یک
دو درم نمک [illegible] مویزج پنج شبث [illegible]
که قلع اسنان کند صر [illegible] متساوی [illegible] و بر دندان نهند چنانکه بدندانهای
دیگر نرسد [illegible] که بر آید آخر نیشتر را اطراف فرو برند و زلج و مازو

وموميزج وشب يماني ودار فلفل بسايند وبشمع وقطران بسرشند وبدان نهند آخر
عاقرقرحا ده درم در سركه خيسانند چهل روز بعد از آن بسايند ونيشتر در حوالي [illegible]
برند واين دوا بنهند باب شانزدهم در اطليه وضمادات ونطولات طلايي كه
كلف ونمش را مفيد بود صفت پوست بيضه واشنان با آب خربزه پرورده آرد جو بيخ ني
پوست عدس آرد باقلا نوفل زبد البحر ماميران نخود بادام تلخ متساوي بكوبند وبا آب
ترب وشير دختران بسرشند وطلا كنند آخر ترمس باقلا جو نخود كرسنه تخم خربزه هر يك
چهار درم قسط بادام تلخ ايرسا حب البلسان زبد البحر زراوند مدحرج هر يك دو درم
فلفل تخم ترب كندش هر يك درمي سركين گنجشك انزروت هر يك درمي ونيم بكوبند وبا آب
سبوس بسرشند طلايي كه بهق سفيد را مفيد بود صفت زرنيخ ده درم كندش شيطرج
هر يك پنج درم بكوبند وبروغن زيت بسرشند طلايي كه برص را ببرد صفت شيطرج خربق
خيار پوست بيخ كبر تخم ترب روناس خردل متساوي بكوبند وبا سركه وآب [illegible]
طلا كنند طلايي كه بهق سفيد وسياه مفيد بود صفت كندش خربق سفيد موميزج [illegible]
هر يك دو درم [illegible] بيست درم روناس شيطرج خردل مازريون تخم ترب [illegible]
هر يك [illegible] درم بكوبند وبسركه بسرشند طلايي كه [illegible] كبريت
فلفل [illegible] اسنج [illegible] نقره زراوند خربزه متساوي [illegible] رقيق بكشند
وهر بامداد [illegible] وطلا كنند ودر آفتاب شش ساعت [illegible] بشويند
طلايي كه جرب وقوبا را مفيد بود صفت زرنيخ اقليميا زرنيخ [illegible] حضض سعد
شياف ماميثا زعفران گل ارمني بكوبند وبا آب كشنيز بسرشند [illegible] ادي كه اورام حاده
[illegible] را مفيد بود [illegible] قرنفل فوفل بنفشه
آرد جو هر يك چهل درم بكوبند [illegible] بسرشند وبدان نهند ضمادي كه ضعف
جگر واستسقا را مفيد بود صفت سنبل مصطكي افسنتين صبر حضض [illegible] لادن هر يك

دودرم

دو درم عود چهار درم بكوبند وشمع ده درم بگدازند وادويه بدان بسرشند نافع بود
كه حرارت قلب وكبد را ساكن كند صفت شمع سفيد سي درم روغن گل وبنفشه هر يك بيست
درم باهم بگدازند ودر هاون كنند وگلاب وآب بقلة وآب كشنيز وكاشني وبوستان افروز
وخل خمر اندك بسايند وبدان موضع نهند ضمادي كه صلابت طحال را مفيد بود صفت مقل ازرق
بيست درم اشق ده درم باقلا ترمس كرسنه نخود اكليل الملك حلبه بزرك بابونه سنبل هر يك
پنج درم بكوبند ورطلي انجير در سركه خيسانند تا حل شود واين ادويه بدان بسرشند واندكي
روغن شبث وبابونه را با آن ضم كنند وطلا كنند مفيد باشد آخر انجير سياه پنجاه درم
در سركه خيسانند وقسط چهار درم وبادام تلخ ده درم وبيخ كبر سي درم بكوبند وبا روغن
خيري وآن سركه وانجير بسرشند ودر حال خلو معده طلا كنند ودو ساعت نگهدارند ضمادي
كه نقرس واوجاع مفاصل را مفيد بود صفت بنفشه وصندل سفيد ومغاث وخطمي نكو آيد
[illegible] متساوي بكوبند وبا روغن گنجد وسفيده بيضه وسركه بسرشند ضمادي
كه بر [illegible] معده نهند قي آرد واگر بر ناف نهند اسهال واگر بر زهار نهند ادرار [illegible]
كابلي [illegible] هر يك سي درم خربق سفيد مرداسنگ از هر يك چهار درم [illegible] پنج درم
ودوي زيت [illegible] شمع [illegible] باهم بياميزند واستعمال كنند ضمادي [illegible]
مفيد بود مغاث گل ارمني هر يك [illegible] درم مرو خطمي هر يك ده درم [illegible] بكوبند
وبا سفيده بيضه [illegible] خرماش ومغاث خطمي گل ارمني صبر هر يك [illegible] درم شب
يماني [illegible] زعفران هر يك پنج درم بكوبند وبا آب مورد بسرشند [illegible]
ده درم لادن گل ارمني هر يك دو درم زعفران [illegible] درم بكوبند [illegible]
ضمادي كه پستان را [illegible] شود [illegible] آرد جو [illegible]
بكوبند وبسركه بسرشند [illegible] طلا كنند ضمادي كه شير [illegible] پستان [illegible] كم كند صفت
[illegible] سركه اكليل الملك آرد باقلا با آب عنب الثعلب بسرشند ضمادي كه ورم پستان را مفيد بود صفت

باقلا و جو حلبه خطمی کعک هریک ده درم زعفران نیم درم بکوبند و سفیدهٔ تخم مرغ بسرشند
ضمادی که سعفه را مفید بود صفت بخار اشق و زراوند مثل خردل زاج متساوی بکوبند
با روغن و عسل و سرکه بسرشند ضمادی که سعفهٔ مزمن را مفید بود صفت نمک سوخته زاج سوخته
کبریت مازو زرد چوبه مرداسنگ زراوند نطولی که زکام و سهر را مفید افتد صفت بنفشه تخم کاهو
هریک پنج درم نیلوفر پوست خشخاش ورق گل بابونه هریک کفی بجوشانند و بسر ریزند و در
آرند و بر سر ریزند نطولی که صداع بارد را مفید بود صفت بابونه اکلیل الملک مرزنجوش شبت
هریک هفت درم نمام ورق غار شیح هریک چهار درم آخر مالیخولیا را مفید بود صفت بنفشه
نیلوفر خطمی ورق بید ورق کاهو خیارزه و پیاز تریک تخم خشخاش گل سفید بابونه هریک
پنج درم سپستان بیست عدد بجوشانند و سر بر بخار آن بدارند و آب صافی آن با ده درم
روغن بنفشه بر سر ریزند ضمادی که صداع ریحی را مفید بود صفت بابونه اکلیل الملک تخم
… از یانه … مرزنجوش شبت حلبه متساوی بکوبجوشانند ضمادی که قولنج
… ریاح بارده را نافع بود صفت خشک بابونه اکلیل الملک شبت حلبه …
خطمی … بنفشه پوست خشخاش هریک کفی بجوشانند و در …
… عین عزیز که ابتدای نزول و انتشار …
مفید بود … بصر باشد و رطوبت عین را … صفت توتیای هندی …
لؤلؤ … ساذج اقلیمیای … اسقوطری … زنجبیل
… شادنج مغسول شسته درم طفل سفید … هریک …
…
… اقلیمیای …
… مفید بود … اقلیمیای … درم نمک
… ساذج هندی و اسفیداج رصاص … از طفل و حب پیدستر سنبل …

چهار درم روغن بلسان دو درم جاوشیر یکدرم پنج کرفس یکدرم بکوبند و عسل سه
درم با هم بیامیزند و بصوف بردارند آخری پنیرمایهٔ خرگوش و سرگین او و سماق و مک
و زعفران و عود هریکدرمی بکوبند و بعسل بسرشند و بردارند آخری زعفران حماما
سنبل ساذج اکلیل الملک هریک سه درم قردمانا هفت درم پیه بط پیه مرغ و شمع
و روغن سنبل هریک دو درم با سفیدهٔ بیضهٔ مرغ بیامیزند و بعد از طهر بردارند بخوری
که نافع بود صفت موی خون خرگوش و سداب و دارشیشعان متساوی بکوبند و بروغن
گاو بسرشند و در مجمره آتش نهند و بزیر گیرند آخری زرنیخ و جوز سرو و میعه و مروج
و بادزهر هریک پنج درم حب الغار هشت درم بکوبند و بشراب کهنه بسرشند و حب سازند
و بعد از طهر بدان بتجمیر کنند دوایی که چون استعمال کنند جنین مسقط شود صفت … درم
و … و مازو و جند بیدستر و حلتیت و طباشیر هریکدرمی زنجبیل ده درم قند
ده … ده درم مشک نیم مثقال بسایند و بعسل بسرشند و دو درم تا دو مثقال بخورند
… که درین باب نافع بود صفت فیطافلیون شیح هریک دو درم افیون نیم درم … فلفل
هریک درمی بکوبند و بعسل بسرشند و پیش از مجامعت بردارند بخوری که در استعمال آن
… آبستن خواهد شد یا نه صفت کندر حب بلسان هریک دو درم
مر یکدرم و نیم میعه قرنفل دارچینی هریک درمی سنبل چهار درم ساذج هندی نیم درم
بکوبند و بسرشند و حب سازند و در مجمره آتش نهند و بزیر گیرند … بوی و بخار
آن از دهان و بینی بیرون آید آبستن خواهد شد و هر که … باشد
… سکانی یا داغی باشد که در حالت هشیاری طاقت …
احتاج باشند صفت … سیاه ده درم تخم کاهو …
… گندم پاک …
… شود پر کنند …

آخو خشخاش سیاه تخم کاهو هر یك پنج مثقال بزر البنج دو مثقال بجوشانند و صاف
کنند و با قند بقوام آرند مثقالی ازان مسکر باشد و اشنه در شراب بجوشانند شرب
آن بیخود کند و چون خواهند که افاقی بشود شبت بجوشانند و بدهند یا راز یانه در شراب
بجوشانند بیخود کند و اگر از ان متاذی شود تریاق کبیر یا تریاق اربعه بدهند و اگر
خواهند که مست زود هشیار شود سرکه کهنه با کلاب بدهند یا دوغ کاو و یا برف یا
شربتی از شراب عوده ببرف سرد کرده و اگر چهار روز زنان در شراب خوبسانند و ازان
شراب کسی را دهند دشمن شراب کردد و اگر مکس خشك شده دانکی بسایند و در میان
شراب کنند همین عمل کند و اگر سکبینج و مقل هر یك مثقالی شب یمانی و شیح و کعب خوك
و راز یانه هر یك مثقالی سوخته با هم بسایند و با آب [illegible] سرشند و بر احلیل طلا
کنند و بگذارند تا خشك شود با هر که مجامعت کند موجب دوستی شود و عسل زنجبیلی
در قضیب مالند همین عمل کند و اگر اسفیداج و ما میران و دندان پلنك سوخته
سرکین کبوتر و زهره خرس و اشنان سوخته هر کدام باشد دانکی بسایند و در بیخود
[illegible] موجب دشمنی کردد و اگر بالنکو و کاو زبان و لؤلؤ و ما میران [illegible] خود
و مروارید [illegible] و سعتر فارسی و عود خام و بسد هر یك مثقالی بکوبند و بشراب سیب
شامی بسرشند مثقالی بنا شتا کسی را دهند که عاشق باشد عشق ازو زایل شود
و اگر بهمن سرخ و خطاطیسفر و پوست انار و زوفا و تخم خیار و کشوث و تخم کشت و
[illegible] انیا و قیصوم و کندش هر یك مثقالی بکوبند و با آب خیار بسرشند
[illegible] بارتنگ [illegible] ازان بسایند و کسی را دهند
[illegible] شود [illegible] کرد و اگر [illegible] و با روغن کنجد [illegible]
[illegible] بسایند [illegible]
و بعد ازان [illegible] شود و اگر عاقرقرحا دو درم

١٥٩

ده درم آب عنصل بسایند و بر ذکر طلا کنند همین عمل کند و اگر [illegible] ترش در آفتاب
[illegible] کرم شود و خرقه چند دران اندازند [illegible] و بر ذکر نهند و چون
[illegible] میشود دیکری بر میدارند و بنهند و بدین میکنند [illegible] ترك شود و اگر عود
[illegible] و راسن و قرنفل و زرامك هر یك درمی مسك دانکی [illegible]
[illegible] بسرشند و بدین ادویه بالایند و زن بخود بردارد فرج را تنك کرداند
اگر مشك و سك و زعفران در شراب ریحانی بجوشانند و خرقه بدان ترکنند
[illegible] دارند فرج کرم کرداند و اگر کبابه با حلتیت در روغن کیرند و بخایند و آب
در قضیب مالند همین عمل کند والله اعلم بحقایق الامور تمت
الکتاب بعون الملك الوهاب
علی یدی اضعف العباد محمد رحیم ابن
محمد مقیم تبریزی بتاریخ نوزدهم
شهر ذی حجة الحرام سنه
سته وتسعون بعد
الالف و بالله
التوفیق
وعلیه التوکل

یادگاری در بحار ... در جبر نوشته

از جهت قوت باه گشته ... بیاورد ... انجماس ... را در میان

شنبه کرده و شنبه ... بحکمت گرفته و میان آتش ... کرده ... شنبه باز باشد

دود ... روغن ... زرد ... با بیخ ... زده ... دود ... روغن ... اجناس ... می باشد

... در ... روح ... قلع ... کوکرد ... کما ... ب

دو مثقل ... دو مثقل ... دو مثقل ... دو مثقل

... مجرب است

بتاریخ چهاردهم ماه صفر ۱۲۹۹

در آمل ...

مشتری ... را الاسم ...

[illegible]

[illegible]

معجون قوت باه

کندر است داروی [illegible] سنبل

زعفران کبابه ساذج کل [illegible]

فوفل دارفلفل [illegible] بیار

زنجبیل [illegible]

اگر با قوت سفید را ببول شتر بجوشانند

برنج لوزد

اگر نقل را در روغن بجوشانند

و با آتش نرم چندانکه روغن

برنج لوزد [illegible] بعد [illegible]

در ابگینه کنند

بسال حاکم بغداد

[illegible] چهار [illegible]

ابن [illegible] صحت

[illegible]

بعد از آن با عسل معجون کن

هر کسی خورد میشود دل شاد

جمله [illegible]

کن [illegible]

بعد از [illegible] وزن [illegible]

کن [illegible]

اسامی دواها از این قرار [illegible]

کندر	رواله	سنبل	زعفران	کبابه	ساذج	کل برنج	
۲ مثقال	۲	۲	۲	۲	۲	۲	
فوفل	دارفلفل	[illegible]	زنجبیل	[illegible]	[illegible]	[illegible]	
۲	۱	۱	۲	۲	[illegible]	جهار [illegible]	

عسل [illegible]

[illegible]

بپیر [illegible]

[illegible]

کور [illegible]

عمل تا [illegible]

[illegible] کیترا [illegible] روح قلع

[illegible]

[illegible]

[illegible]

روغن [illegible]

[illegible]

دستور [illegible] روغن [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] روغن [illegible] و آب [illegible] روغن [illegible]
بجوشانند تا روغن بماند [illegible]
از جهت [illegible]

[illegible]

[illegible] قلع [illegible] قلع را آب کنند و از همان [illegible]
[illegible] قلع یکث [illegible]
[illegible] آتش [illegible]
[illegible] از تا هفت بار همراه در وقت [illegible] کردن [illegible]
[illegible] را باشتوبه [illegible] تخم [illegible] کرده [illegible] بمانند و بعد خشک [illegible]
[illegible] کامل پاک شدن [illegible] آنست که چون [illegible]
[illegible] از همان
[illegible] مثقال از همان [illegible]
[illegible] اما قال [illegible]

چون [illegible] قلع [illegible] از زنیخ [illegible] و [illegible] از
و ماهی [illegible] زابل بند [illegible] [illegible] با [illegible]
قلع آب کنند [illegible] خواهد شد

از جهت درد [illegible] در کاغذ
نوشته [illegible] در زیر [illegible] در زد
را در [illegible] ببند سوره التحید و قل
هو الله و آیة الکرسی
و آیه فسیکفیکهم الله
و هو السمیع العلیم

[illegible] در اول [illegible] خشک و قابض [illegible] عصاره او
[illegible] و قاطع اسهال و اکتحال او با عسل جهت ظلمت چشم
[illegible] افعال قوی تر [illegible] او با سرکه جهت [illegible]
[illegible] رطوبت [illegible] جهت [illegible]
[illegible] مجرب [illegible] چون [illegible] در آتش [illegible] رطوبت [illegible]
[illegible] در گوش بچکانند رفع [illegible] که از [illegible]
آزموده [illegible] باشد [illegible] مجرب است مصلح اش
شکر سفید [illegible]

[illegible] بعنی [illegible]
زبان [illegible]

[illegible] [illegible] بود
[illegible] [illegible] بود
[illegible] متوسطه بود
مثقال یکث درم
[illegible] نصف [illegible] بود

فالج و لقوه و تشنج را [illegible]
روغن [illegible] بعنی [illegible] نیز [illegible]
قلع سی درم کوفته به دستور روغن بادام روغن کنند
از روغن [illegible] در روغن کنند [illegible]
[illegible] روغن [illegible]
[illegible] روغن [illegible] آتش
[illegible] روغن [illegible]
[illegible] بعد با [illegible] روغن کنند
باب دوازدهم

[illegible] روغن [illegible]
در ذکر ادهان [illegible] ادهان [illegible] اول [illegible] استعمال نموده و هر جهار از [illegible] و گلها [illegible]
[illegible] کل [illegible] ذکر [illegible] مذکور [illegible] مع خواص و افعال [illegible] و [illegible]
و [illegible] دستور [illegible] ذکر [illegible] است و قواعد کلی [illegible] در این باب مذکور [illegible] استخراج
روغن [illegible] آنست [illegible] تخم را [illegible] آب گرم [illegible] با آتش [illegible]
و اعضاء [illegible] تا آب [illegible] تا [illegible] نموده [illegible]
روغن [illegible] بجوشانند تا آب [illegible] روغن بماند [illegible] از گلها [illegible]
آب [illegible] بجوشانند تا روغن بماند و آنچه متعارف است [illegible] کم گلها [illegible]
و بعد از [illegible] هفت [illegible] بدو [illegible] تر میشود [illegible] متعارف [illegible]
[illegible] روغن [illegible] کنند [illegible]
[illegible] روغن [illegible]
[illegible] کنند [illegible]
بنصف رسد پس [illegible] روغن [illegible] جدا کنند و باز با آب بجوشانند [illegible]

دهن الفارس
در روغن سنبل رومی است [illegible] فالج و لقوه و رعشه و قولنج و ضعف معده و جگر و کلیه [illegible]
[illegible] در درد اعضا و اعصاب نافع است [illegible]

قسط تلخ	قار	[illegible]	سعد	بلسان	عود	قصب	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	اس	ابهل	[illegible]

[illegible] دواها را [illegible] مثقال [illegible] مثقال [illegible]
[illegible] بجوشانند [illegible]

تاریخ تولد یافتن نور چشمی حاجی محمد [illegible]
[illegible] تولد یافت
در ماه ذی الحجه الحرام [illegible] ۱۲ [illegible]
از هجرت گذشته [illegible] هزار و دویست و [illegible] سنه ۱۲۵۹

تاریخ تولد یافتن نور چشمی فاطمه خانم در [illegible]
در [illegible] در ماه ربیع الاول [illegible] چهار ساعت از شب
گذشته تولد یافته [illegible] سنه ۱۲۵۹ [illegible] هزار و دویست و
پنجاه و نه از هجرت گذشته بود [illegible] ۱۲۶

تاریخ تولد [illegible] غلام [illegible]
[illegible] سنه ۱۲۹۲
سنه ۱۲۹۲

از جهت [illegible] [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible]
[illegible]
الحمد لله [illegible]

foliated 11/10/89 CB

Loose material follows

نه همت را امید سربلندی — نه نقش عشق بر لوح جبینی
نمی‌بینم نشاط و عیش در کس — نه درمان دلی نه درد دینی
اگرچه رسم خوبان تندخوییست — چه باشد گر بسازی با غمینی
در میخانه بگشا تا بپرسیم — مآل حال خود از پیش بینی
نه حافظ را حضور ورد قرآن
نه دانشمند را علم الیقینی

سحرم هاتف میخانه به دولتخواهی — گفت بازآی که دیرینه این درگاهی
همچو جم جرعه می کش که ز سر ملکوت — پرتو جام جهان‌بین دهدت آگاهی
با گدایان در میکده ای سالک راه — به ادب باش گر از سر خدا آگاهی
بر در میکده رندان قلندر باشند — که ستانند و دهند افسر شاهنشاهی
خشت زیر سر و بر تارک هفت اختر پای — دست قدرت نگر و منصب صاحب‌جاهی
اگرت سلطنت فقر ببخشند ای دل — کمترین ملک تو از ماه بود تا ماهی
قطع این مرحله بی همرهی خضر مکن — ظلمات است بترس از خطر گمراهی
سر ما و در میخانه که طرف بامش — به فلک بر شده دیوار بدین کوتاهی
تو در فقر ندانی زدن از دست مده — مسند خواجگی و مجلس توران‌شاهی
ای سکندر منشین و غم بیهوده مخور — که نبخشند تو را آب حیات از چاهی
گذرت بر ظلمات است بجو خضر رهی — که درین مرحله بسیار بود گمراهی

حافظ علم

Caro Owen Minasian, 'Phone No. 1726
M. D., M. R. C. S. (Eng.),
Maydan 24th Esfand,

Isfahan .... 195....

Med. No. 17 — Perse.

ELIAS - Mansur b. Muhammad, (xvi. cent.)

" Kifaya-i Mansuri" x)

(or "Kifaya-i Mujahidiya")

Naskh- clear, good.

Paper- eastern, hand made, yellowis.

End: defective.

Notes - marginal and on 4 pages preceeding the opening .

For details see Elgood p.437 & also Fonahn.

---

x) Razi has a work with a similar title.

دل اندر زلف لیلی بند و کار از عقل مجنون کن
که عاشق را زیان دارد مقالات خردمندی

الا ای یوسف مصری که کردت سلطنت مشغول
پدر را باز پرس آخر کجا شد مهر فرزندی

بسحر غمزه فتان دوا بخشی و درد انگیز
بچین زلف مشک افشان دلاویزی و دلبندی

جهان پیر رعنا را ترحم در جبلت نیست
ز مهر او چه میجوئی در او همت چه میبندی

همای چون تو عالیقدر حرص استخوان تا کی
دریغ آن سایه دولت که بر نااهل افکندی

درین بازار اگر سودیست با درویش خرسند است
خدایا منعمم گردان بدرویشی و خرسندی

دعای صبح و شام تو کلید گنج مقصودست
بدین راه و روش میرو که با دلدار پیوندی

ز شعر حافظ شیراز میگویند و میرقصند
سیه چشمان کشمیری ترکان کجامندی

بخوبان دل مده جانا ببین آن بیوفائیها
که با خوارزمیان کردند ترکان سمرقندی

سحرگه رهروی در سرزمینی
همی گفت این معما با قرینی

که ای صوفی شراب آنگه شود صاف
که در شیشه بماند اربعینی

گر انگشت سلیمانی نباشد
چه خاصیت دهد نقش نگینی

خدا زان خرقه بیزار است صد بار
که صد بت باشدش در آستینی

درونها تیره شد باشد که از غیب
چراغی بر کند خلوت نشینی

مروت گرچه نامی بی نشان است
نیازی عرضه کن بر نازنینی

ثوابت باشد ای دارای خرمن
اگر رحمی کنی بر خوشه چینی

نه همت را امید

END OF TITLE

PLEASE REWIND